

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عقل و ادبِ ادامه‌ی انقلابِ اسلامی در این تاریخ

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰-

عقل و ادبِ ادامه‌ی انقلاب اسلامی در این تاریخ / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان:
لب‌المیزان، ۱۳۹۵.
ص. ۴۶۴.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹۵۸۱

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

کتابنامه: ص. ۴۵۹ - ۴۶۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱- ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷. ۲- ایران -- تاریخ -- انقلاب
اسلامی، ۱۳۵۷ - علل. ۳- ۱۹۷۹ Iran -- History -- Islamic Revolution Causes
Iran -- History -- Islamic Revolution

۹۵۵/۰۸۳

DSR۱۵۵۳/ط۲ع۱۳۹۵

۴۲۲۱۷۶۶

کتابخانه ملی ایران

عقل و ادبِ ادامه‌ی انقلاب اسلامی در این تاریخ

اصغر طاهرزاده

چاپ: ونوس / معنوی

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: شکبیا

تاریخ انتشار: ۱۳۹۵

حروف‌چین: گروه فرهنگی المیزان

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

صحافی: دی

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: ۰۳۱ - ۳۷۸۵۴۸۱۴

۱- گروه فرهنگی المیزان

همراه: ۰۹۱۳۶۰۳۲۳۴۲

۲- دفتر انتشارات لب‌المیزان

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
مقدمه‌ی مؤلف	۱۵
نظر به حضور تاریخی زعمای دین	۴۹
معنای بی‌تاریخی	۵۱
راه شناخت نقش تاریخی علمای دین	۵۷
گفتگویی میان حال و گذشته	۵۹
مجال تفکر در خود	۶۲
عالمان دین و تفقه در دین	۶۴
نقشه‌ی راه علماء دین	۶۶
زعمای دین و تجلی اسم «الله»	۶۹
راز حیات جامعه	۷۲
ولایت الهی در زمان غیبت	۷۳
راز شعور زعمای دین	۷۵
مدیریت نوری	۸۰
ضرورت وجود زعیم	۸۴
امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» و نظر به جایگاه جریان‌ها	۸۵
نظر به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی	۸۸
سیاست جزء انفکاک‌ناپذیر دین	۹۲
ریشه خلأ تحلیل	۹۶
امید در هر جایی نمی‌روید	۹۸

- عقل و ادبِ ادامه‌ی انقلاب اسلامی در این تاریخ
- معنای بودن ما ۱۰۰
- امام خمینی «رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ» و مبارک‌ترین نگاه در دنیای معاصر.. ۱۰۵
- حضور در تاریخ زمانه..... ۱۰۸
- حضرت مهدی علیه السلام و امیدواری بیشتر آن حضرت ۱۱۰
- آن‌چه را باید پشت سر گذاشت ۱۱۲
- راز ادامه حیات انقلاب اسلامی ۱۱۴
- شناخت تنگناهای تاریخی ۱۱۸
- راه رجوع به تفکر و تفاهم ۱۲۲
- واقعی‌ترین نگاه ۱۲۶
- نظر به خداوند بدون حجاب ۱۲۹
- جدال عقل و قلب در نظر به انقلاب اسلامی..... ۱۳۳
- وهمی که بر ذهن حاکم است ۱۳۵
- تاریخ عبور از سقیفه ۱۳۹
- بلندبودن اهداف و خطر یأس..... ۱۴۵
- تا همدیگر را بفهمیم..... ۱۴۷
- عقلی برتر از حکمت و عرفان رسمی ۱۵۰
- اولین قدم برای حضور در این تاریخ ۱۵۳
- دوره‌ی فترتِ دولت اسلامی ۱۵۵
- برکات درک دوره‌ی فترت ۱۵۸
- خدایی که ما می‌خواهیم ۱۶۰
- معنای انتظار در این دوران..... ۱۶۴
- جبهه‌ای که اشارات رهبری را درک می‌کند..... ۱۶۶
- انقلاب اسلامی، چراغی که خاموش‌شدنی نیست..... ۱۶۸

فهرست مطالب	۷
جنس کوتاهی‌های ما.....	۱۷۳
آینه‌های تمام‌نمای انقلاب اسلامی	۱۷۵
راه ظهور اراده‌ی الهی	۱۷۸
معنای قناعت تاریخی	۱۸۱
حقیقت دوران ما و جایگاه افکار و افراد در آن	۱۸۵
مسئولیت فهم سایر اندیشه‌ها نسبت به انقلاب اسلامی	۱۸۷
ما در چه لایه‌ای از انقلاب هستیم؟	۱۹۲
معجزه تعامل	۱۹۵
تفاوت نگاه فلسفی با نگاه تخصصی به موضوعات علمی	۲۰۰
معنای هر کس نسبت به حقیقت این دوران	۲۰۵
معنای انقلاب اسلامی در سنت‌های عالم	۲۰۷
راز تعامل علی <small>علیه السلام</small> با خلفا	۲۱۱
کجا باشیم که هیچ جایی نباشیم؟	۲۱۵
انقلاب اسلامی بستر تعالی چه کسانی است؟	۲۱۷
انقلاب اسلامی و عبور از حاکمیت نفس اماره	۲۱۹
حکمت متعالیه و ظهور وجه اشراقی انقلاب اسلامی	۲۲۰
چگونه تفکر به تاریخ ما برمی‌گردد	۲۲۷
خصوصیات فضای تفاهم	۲۳۰
احساس تاریخ گذشته	۲۳۲
چگونگی درک بدیهی تاریخی	۲۳۵
وقتی تفکر به تاریخ ما برمی‌گردد	۲۴۲
احساس اراده‌ی الهی در تاریخ	۲۴۴
در حیرت هست و نیست	۲۴۶

- عقل و ادبِ ادامهی انقلاب اسلامی در این تاریخ ۲۵۱
- الفبای مخصوص این تاریخ ۲۵۱
- زبان تذکر و اشاره ۲۵۲
- عصر توبه‌ی بشر ۲۵۵
- بازگشت به هویت از دست‌رفته ۲۶۱
- افقی دیگر گشوده شده ۲۶۵
- جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و جریان‌های سیاسی، در آینده ۲۶۷**
- نظر به لایه‌های باطنی حادثه‌ها در تاریخ ۲۶۹
- عبور از یک فکر یا حذف آن ۲۷۲
- انقلاب اسلامی و توانایی عبور از جریان‌های انحرافی ۲۷۵
- آینده‌داری انقلاب اسلامی ۲۷۷
- جایگاه تاریخی فرهنگ‌ها ۲۸۱
- انقلاب اسلامی، فتحی تاریخی ۲۸۴
- راز تفاوت دو نگاه ۲۸۷
- ادامه علی علیه السلام در تاریخ ۲۹۰
- راز ریزش‌ها در انقلاب ۲۹۵
- رابطه‌ی اشرافی مؤمنین با امام معصوم ۲۹۹
- تفاوت علمای دین ۳۰۴
- حرکتی پیش‌تازانه ۳۰۶
- خطر انقلاب اسلامی منهای سیره‌ی امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» .. ۳۱۰
- نظر به جایگاه تاریخی حادثه‌ها ۳۱۲
- شناخت ظرفیت زمانه شروع عبور از موانع ۳۱۶
- روش‌های پایداری در جبهه‌ی فرهنگی انقلاب اسلامی ۳۲۲
- راهی به سوی بلوغ انقلاب اسلامی ۳۲۹

کلافه همه یا هیچ	۳۳۳
عملی در خور تمدن اسلامی	۳۳۷
در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست.....	۳۴۰
بابی برای تفکر.....	۳۴۳
خطر غفلت از جایگاه تکوینی انقلاب اسلامی.....	۳۴۹
غفلت از سعه‌ی انقلاب اسلامی.....	۳۵۰
مجال نقش آفرینی در انقلاب اسلامی.....	۳۵۴
مرحله‌ای از بلوغ انقلاب اسلامی.....	۳۵۶
راز متلاشی‌شدن فرهنگ مدرن.....	۳۶۳
پرواز به آینده‌ای که چندان نزدیک نیست.....	۳۶۴
عدم امنیت از چراغ سبزه‌های فرهنگ استکباری در حفظ هویت اسلامی ۳۶۷	
محدودیت غرب در ساخته‌های ذهنی.....	۳۷۱
کار اصلی متفکران در این دوران.....	۳۷۵
انقلاب اسلامی و حضور در عوالم گوناگون هستی.....	۳۸۱
معنای حضور در عوالم گوناگون.....	۳۸۴
انقلاب اسلامی؛ حقیقت یا اعتبار؟.....	۳۸۸
محمد ﷺ به تاریخ برمی‌گردد.....	۳۹۱
انقلاب اسلامی مخلوق همت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه».....	۳۹۲
نسبت ما با سایر عرفا.....	۳۹۸
تفاوت عالم حضرت امام و علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیهما».....	۳۹۹
ریشه‌ی ضعف سیاسیون.....	۴۰۲
حجاب‌های تاریخی امروز ما.....	۴۰۷
انقلاب اسلامی در حال ادامه داشتن.....	۴۱۰

چگونگی حضور تاریخی کانون‌های فرهنگی در انقلاب اسلامی ۱۵

- رسالت تشکیلاتی مجموعه‌های فرهنگی ۴۱۷
- اقتضائات انقلاب اسلامی در آینده ۴۲۳
- شبهات کار فرهنگی با هوا ۴۲۵
- در کدام تاریخ خود را جستجو کنیم؟ ۴۲۷
- تفاوت کار فرهنگی با کار تبلیغاتی ۴۲۹
- تا تفکر به جامعه برگردد ۴۳۱
- فعالیت فرهنگی در ستاد یا صف ۴۳۲
- زنهار که گوهر ایمان ضربه بخورد ۴۳۴
- معنای حضور تاریخی ۴۳۶
- امکان ادامه‌ی راه ۴۳۸
- وقتی تشکّل‌ها معبد می‌شوند ۴۴۲
- معنای تشکیلات در وزان انقلاب اسلامی ۴۴۳
- ما در کدام تاریخ زندگی می‌کنیم؟ ۴۴۸
- چرا برای پس‌فردا نباشید؟ ۴۴۹
- تشکیلات نامرئی تمدن‌ساز ۴۵۲
- نیاز اساسی فردای انقلاب ۴۵۷

مقدمه

باسمه تعالی

۱- بعد از کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی»^۱ «رضوان الله تعالی علیه» و نظر به شخصیت اِشراقی حضرت امام خمینی در راستای به صحنه آوردن تفکری که در این تاریخ به حاشیه رفته است و بعد از کتاب «امام خمینی»^۲ «رضوان الله تعالی علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» در شناخت تاریخی که انقلاب اسلامی آن را شکل داده، لازم بود در موضوع روش و ادب حضور در چنین تاریخی سخن گفته شود. لذا در این رابطه سلسله نشست‌هایی به صورت سؤال و جواب با استاد طاهرزاده ترتیب داده شد که به جز قسمت اول این کتاب، بقیه‌ی قسمت‌ها همه، حاصل نشست‌های مذکور است. استاد سعی کردند روشن کنند برای پایداری و ریشه‌دواندن انقلاب اسلامی در این زمانه به عنوان فرهنگی که بنا است ماورای فرهنگ مدرنیته، ذهن‌ها را متوجه نحوه‌ی دیگری از زندگی نماید، باید نوعی از عقلانیت و ادبی خاص به صحنه آید که مخصوص ذات انقلاب اسلامی

است. عقلانیت و ادبی که با شناخت روح تاریخ این دوران ظهور می‌کند که البته احساس آن چندان سهل نیست. ولی امید فراوان می‌رود با طرح موضوعاتی که این کتاب متذکر آن است بتوان آن عقل و ادب را که از لوازم ادامه انقلاب اسلامی است هرچه زودتر به صحنه آورد.

۲- موضوعی که مؤلف محترم نیز بر آن تأکید دارند؛ دقت در تک‌تک نکاتی است که در شماره‌های متعدد تحت عنوان مقدمه‌ی کتاب مطرح شده، زیرا رویکرد اصلی کتاب با نظر به اشاراتی که این مقدمات دارند، معنای اصلی خود را در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد. همچنان که نظر به حضور تاریخی انقلاب اسلامی در کتاب «امام خمینی و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» تبیین گردیده، در این کتاب با فرض آن موضوع، با خواننده‌ی کتاب سخن گفته می‌شود.

۳- اگر بپذیریم در هر تاریخی، فهمی و خردی به صحنه می‌آید تا آن تاریخ ساخته شود و فهم زمانه است که تفکرِ مخصوص آن دوران را به ما می‌دهد؛ باید در نسبت بین انقلاب اسلامی و تفکر کمی تأمل کرد، همچنان که همه‌ی متفکران تاریخ در زمان خود از عقلِ معینِ زمانه خود برخاسته‌اند و از آن سخن می‌گویند. در قسمت «چگونه تفکر به تاریخ ما بر می‌گردد» سعی نویسنده آن است که خوانندگان متوجه باشند با ظهور انقلاب اسلامی چه عقلی به میان آمده است و معنای بی‌عقلی در این زمانه به چه معنا است و با کدام عقل است که می‌توان اهداف انقلاب اسلامی را تأمین کرد و کدام عقل است که به ما و به تاریخ ما بستگی ندارد. از این

جهت می‌توان گفت این کتاب، قدمی در رسیدن به بلوغی است که در دهه‌ی چهارم انقلاب باید به صحنه آید.

۴- در جای‌جای این کتاب، به درک تاریخی حوادث و جریان‌ها اشاره شده است تا ماورای هرگونه خصومت عادی و بدون آن که بخواهیم به دنبال مقصر بگردیم، تلاش شود نقص‌های تاریخی خود را بشناسیم و در رفع آن‌ها برنامه‌ریزی کنیم، بدون آن که بخواهیم از ارزش‌های اصیل خود عدول نماییم.

۵- در بحث «جدال عقل و قلب در نظر به انقلاب اسلامی» که دومین قسمت کتاب را تشکیل می‌دهد؛ این نکته دنبال می‌شود ریشه‌ی مشکلاتی که در این زمانه گریبان‌گیر بشر شده، از کجاست، آیا می‌توان در فضایی که انقلاب اسلامی ایجاد کرده از آن‌ها عبور کرد و یا لااقل از گرفتارشدن در بند آن‌ها آزاد شد؟ از این جهت باید حجاب تفکری را که در این تاریخ بدان نیاز داریم، بشناسیم و با خود آگاهی تاریخی به آن حجاب نظر بیندازیم.

۶- ملاحظه خواهید کرد که در این کتاب بنا نیست در فضای رجوع به انقلاب اسلامی، از یک فکر دفاع شود و با یک فکر مخالفت گردد، بلکه مؤلف محترم در صدد است با طرح این مشکلات نسبت به تاریخی که در آن هستیم تفکر را به میان آورد تا «عقل تاریخی» ظهور کند و بتوانیم به امکانات زمانه‌ی خود بیندیشیم، البته بدون ایدآل‌گرایی و بدون یأس.

امید است که این گروه توانسته باشد در راستای ارتقاء اندیشه‌ای که توانایی ادامه‌ی انقلاب در آن هست از طریق تقدیم این کتاب به خوانندگان محترم، قدمی هرچند کوچک برداشته باشد.

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه‌ی مؤلف

باسمه تعالی

کتابی که در پیش رو دارید بنا دارد ذیل نظر به اراده‌ی الهی در این تاریخ با شما صحبت کند و با نظر به چستی انقلاب اسلامی سخنان خود را در میان آورد. مقدمات طوری تنظیم شده تا روح کتاب مدّ نظر خوانندگان قرار گیرد و خواننده‌ی محترم در متن کتاب در جستجوی تذکراتی باشد که در مقدمه آمده است و از این جهت تقاضا می‌شود در تک‌تک نکاتی که در مقدمه آمده تأمل شود و در این موضوع حساس باشید که عقل و ادب لازم جهت ادامه‌ی انقلاب چه عقلی و چه ادبی است.

۱- در رابطه با «چستی انقلاب اسلامی» و جایگاه تاریخی آن، مقام

معظم رهبری «حفظه‌الله» می‌فرمایند:

«چرا نهضت مشروطیت با آن درخواست حادّ اقلی محدود شدن قدرت مطلقه توانست و طاقت نیاورد بماند اما انقلاب اسلامی با این

درخواست حداکثری و مطالبه‌ی حداکثری که ریشه‌کنی سلطنت و رژیم پادشاهی در کشور بود آمد، موفق شد و ماند؟» (۹۴/۱۰/۱۹) و فرمودند لازم است راز پایداری انقلاب اسلامی تحلیل شود.

با توجه به شناخت تاریخی که در آن هستیم رهبر معظم انقلاب در صحبت با اعضای مجلس خبرگان در تاریخ ۹۳/۶/۱۳ می‌فرمایند: «ما به مسائل جهانی و مسائل منطقه‌ای و از جمله مسائل کشورمان، باید نگاه کلان و جامع داشته باشیم؛ این نگاه کلان، به ما «معرفت» و «بصیرتی» را عطا می‌کند که اولاً: موقعیت خودمان را، جایگاه خودمان را، ایستگاه خودمان را در وضع کنونی بازیابی کنیم و بفهمیم در چه وضعی قرار داریم؛ بعد هم به ما تعلیم می‌دهد که برای آینده چه باید بکنیم».

مقام معظم رهبری «حفظ‌الله» در راستای نقش تاریخی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و این که انقلاب اسلامی یک حقیقت تاریخی در این دوران است و می‌تواند جهت تاریخ معاصر را تغییر دهد؛ می‌فرماید: «واقعاً حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» انسان عجیبی بود اصلاً پیدایش و وجود این انسان با آن ابعاد، هیچ قابل تحلیل نیست جز این که بگوییم تفضل الهی بود برای این که چرخشی در تاریخ و در حرکت قافله‌ی عظیم بشری به وجود آورد، دستی باید از غیب ظاهر می‌شد، خدای متعال این دست را ظاهر کرد» (۱۳۶۹/۳/۱).

با توجه به امر فوق، بی حساب نیست که گورباچف اقرار می‌کند: «آیت الله خمینی توانست اثری بزرگ در تاریخ نوین جهان بگذارد»^۱.

همه‌ی شواهد حکایت از آن دارد که با انقلاب اسلامی تاریخ جدیدی به صحنه آمده؛ سؤال این است: چه کنیم تا ما بیرون از تاریخی که با انقلاب شروع شده، به سر نبریم و راز پایداری آن را بشناسیم و در مسیر پایداری انقلاب قدم برداریم؟

حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده و گذشته‌ی توحیدی ما را به ظهور حضرت مهدی علیه السلام متصل می‌گرداند، احتیاج به مراحل‌ی دارد، یکی: «شناخت جایگاه تاریخی حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی است جدای از تاریخی که فرهنگ مدرنیته در مقابل بشر امروز قرار داده است» و دیگر: «شناخت غرب و روح سوژکتیویته‌ای است که از طریق مکتب حضرت امام رضوان الله تعالی علیه می‌توان از آن عبور کرد.

در موضوع شناخت چیستی انقلاب اسلامی و نظر به حقیقتِ اشراقی بودن آن جهت تغییر تاریخ سکولارِ مدرنیته، و اشراق انقلاب اسلامی به قلب حضرت امام رضوان الله تعالی علیه و مردم، نظر عزیزان را به آیات زیر جلب می‌کنم:

خداوند در آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی آل عمران می‌فرماید: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَآشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»؛ چون بنی اسرائیل به جای ایمان به حضرت عیسی صلی الله علیه و آله به او کفر ورزیدند و حتی نقشه‌ی به قتل رساندن او را کشیدند، حضرت خطاب به آن‌ها گفت: شما کدامتان حاضرید در مسیرِ اِلی الله مرا یاری کنید؟ حواریون در جواب به حضرت گفتند: ما آماده‌ایم به عنوان

یاران خدا به خداوند ایمان آوریم و تو نیز گواه باش که ما اسلام آوردیم. تا این جا خبر از سخنانی است که بین حضرت عیسی علیه السلام و حواریون انجام شده، ولی در آیه‌ی ۱۱۱ سوره‌ی مائده می‌فرماید: «وَ إِذْ أُوحِيَتْ اِلَى الْحَوَارِيِّينَ اَنْ اٰمِنُوْا بِيْ وَ بِرِسُوْلِيْ قَالُوْا اٰمَنَّا وَ اَشْهَدُ بِاَنَّنا مُسْلِمُوْنَ» به یاد آور آن گاه که وحی کردم به حواریون که به من و به رسول من ایمان آورید؛ آن‌ها گفتند ایمان آوردیم و گواه باشد که ما اسلام آوردیم.

ملاحظه کنید چگونه خداوند در آن تاریخ برای دگرگونی حاکمیت بنی‌اسرائیل نه تنها به حضرت عیسی علیه السلام وحی می‌کند، بلکه به یاران حضرت نیز یک‌نوع وحی می‌شود تا شعور لازم جهت فهم اراده‌ی الهی در آن تاریخ را در خود حس کنند و با حضرت عیسی علیه السلام یک‌نوع همسخنی جهت ظهور تاریخی جدید داشته باشند.

همین موضوع در نسبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران حضرت ملاحظه می‌شود، آن جا که در آیه‌ی ۸۴ سوره‌ی آل عمران می‌فرماید: «قُلْ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَ مَا اُنزِلَ عَلَيْنَا...» ای پیامبر بگو به خدا و به آنچه بر ما نازل شد ایمان آوردیم. ملاحظه کنید که می‌فرماید آنچه بر ما نازل شد، نه آنچه فقط بر من رسول خدا نازل گشت و در همین رابطه است که در آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل می‌فرماید: «وَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ اِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ»؛ ما قرآن را به طور مشخص بر تو نازل کردیم تا آنچه بر مردم نازل شده است را برایشان تبیین کنی، امید است به تفکر برسند.

با توجه به مسئله‌ی فوق و درک اشراقی که بر قلب مردم شده است؛ حضرت امام رضوان الله تعالی علیه می‌فرمایند: «اگر من هم برگردم ملت اسلام

بر نمی‌گردد. اشتباه نکنید، اگر خمینی هم با شما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی‌کند». (صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۰۳)

با نظر به آیات فوق است که بزرگان فکر و اندیشه متذکر می‌شوند: تحولات تاریخی ابتدا در دل‌ها رخ می‌دهد و از این جهت دل‌ها دگرگون و خواستن‌ها عوض می‌شود زیرا دل‌ها متأثر از اراده‌ی خاص حضرت حق در دوران خود می‌باشند و وظیفه‌ی اندیشمندان، که آن‌ها نیز از تجلیات اراده‌ی الهی متأثرند، متذکر کردن انسان‌ها است در راستای اراده‌ی الهی، تا سستی و تنبلی و امیال نفس‌آماره، مردمان را از تجلیات الهی محروم نکند و کار اصلی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» در این زمان و وظیفه‌ی همه‌ی ما در این فضا می‌تواند قابل توجه باشد. در این رابطه حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: در حکمت داود هست؛ «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظًا لِلِسَانِهِ» (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶) بر عاقل است که زمانه‌اش را بشناسد و براساس شأنش با زمانه‌اش برخورد کند و زبان خود را از هرگونه سخن‌گفتن که مطابق زمانه‌اش نیست باز دارد. و یا می‌فرمایند: امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ»؛^۲ بر آن کس که به زمانه‌ی خود داناست، اشتباهات هجوم نمی‌آورد.

در فهم آن که تحول تاریخی ابتدا به اراده‌ی الهی در دل‌ها رخ می‌دهد همین بس که مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» با نظر به چنین جایگاهی که از حضرت امام یافته‌اند می‌فرمایند: «ملت ایران با رهبری آن مرد عظیمی که

بلاشک خداوند لمعه‌ای و لمحهای از انوار طیبه در وجود او قرار داده بود، دنباله‌ی همان راه را به‌کار گرفت». (۱۳۹۰ / ۱۱ / ۲۱) در رابطه با «چیستی انقلاب اسلامی» به همین اندازه اکتفا می‌شود، امید است باب تفکری گشوده شود.

۲- نقص زندگی کردن در رؤیاهای غیر قابل دسترس که مخصوص جوامعی است که تفکرِ مخصوص این تاریخ را نشناخته‌اند، آیا از گردن جامعه‌ی ما برداشته خواهد شد؟ روح کتاب برای تذکر به چنین مقصودی است ولی نمی‌دانم مطالب با نتایج همخوانی دارند و یا در عمل، مقدمات مطرح شده منتج به نتیجه‌ای که بنده در صدد آن بوده‌ام، نمی‌شود و هنوز در رؤیایی که مربوط به تنگناهای تاریخی ما است به‌سر می‌بریم؟ حداقل امیدوار هستم توانسته باشم به نقص زندگی کردن در آن رؤیاها در جامعه‌ی خود اشاره‌ای کرده باشم و این می‌تواند شروع تفکر باشد.

۳- وقتی متوجه شدیم در تاریخی قرار گرفته‌ایم که چشم‌ها جز پیش‌پا را نمی‌بینند، ما در این خودآگاهی تاریخی که متوجه چنین ضعفی شدیم، چه باید بکنیم؟ راهی که تقدیر ما است کدام است؟ در این مشکلات تنها به راهی باید اندیشید که خودمان برای آینده‌ی خود می‌توانیم ترسیم کنیم و از جایگاهی که خودمان در آن قرار داریم می‌توانیم به سوی مقصد حرکت کنیم، حال می‌پرسیم آن راه چه خصوصیتی باید داشته باشد؟ در این کتاب سعی شده است تا این سؤال اساسی درست تبیین شود و در حدّ ممکن چشم‌اندازی برای جوابگویی به آن مدّ نظر خوانندگان قرار گیرد.

۴- وقتی تمدنی محقق می‌شود که «علم» و «فرهنگ» و «تاریخ» در یگانگی کامل در کنار هم قرار گیرند و ما سال‌ها است از جدایی این سه مقوله رنج می‌بریم و به نظر می‌آید با ظهور انقلاب اسلامی، زمینه‌ی یگانگی این سه، ذیل فهم جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی فراهم شده است تا به جای ادامه‌ی عقلی که تنها با مفاهیم سر و کار دارد، علمی دنبال شود که در این تاریخ به کار می‌آید و عقل مفهومی در خدمت شرایط جدید تاریخی قرار گیرد؛ شرایطی که روح انقلاب اسلامی متذکر آن است. این علم لازم نیست ادامه‌ی تجدد باشد ولی برگشت به گذشته هم نیست و با درک تاریخی که در آن هستیم شکل می‌گیرد و در کنار آن، فرهنگ مناسب این تاریخ به صحنه می‌آید. اگر درک درستی از تاریخی که در آن هستیم پیدا شود و بفهمیم با انقلاب اسلامی، تاریخ دیگری که ادامه‌ی غرب نیست، برای ما مقدّر شده و با دقت در معادلات زمانه متوجه باشیم افق آینده‌ی ما در این میدان روشن است؛ در این حالت، «تفکر» ظهور می‌کند و توانایی‌های ما به صحنه می‌آید، زیرا هر جا «تفکر» نیست، توانایی هم نیست. یعنی «تفکر» و «توانایی» با هم‌اند. وقتی «تفکر» نیست، مجال افراط و تفریط و دست و پا زدن فراهم می‌شود و آینده را تیره و تاریک می‌کند و جان‌ها را پژمرده و خرده‌ها را افسرده و علیل می‌نماید. در آن حالت است که به تعبیر مقام معظم رهبری حفظه الله می‌توانیم «مفاهیم جریان‌ساز و عمل‌ساز تولید کنیم». (۱۳۹۵/۲/۱۳)

۵- پیامبران نه تنها هدف انسان‌ها را که آنس با حضرت حق است، روشن نمودند؛ از آن مهم‌تر، راه رجوع به حضرت حق را نیز در مقابل

بشریت قرار دادند و از این جهت ادیان الهی، آرمان‌های کاربردی را به بشریت هدیه نمودند. در کتاب «سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»» نیز روشن شد نه تنها باید برای گشودگی در تاریخی که در آن قرار داریم، حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را مدّ نظر قرار داد؛ بلکه راه و روش چنین سلوکی باید نظر به شخص حضرت امام باشد تا معلوم شود چگونه باید به خود بنگریم و نیروهای ولایی، چگونه باید با همدیگر تعامل کنند تا امید به ادامهی آینده‌ی انقلاب اسلامی بر همگان ظهور کند. این کتاب در حدّ امکان بر نحوه‌ی تعامل نیروهای ولایی با همدیگر نظر انداخته است.

۶- هر تاریخی عقل مخصوصی را به صحنه می‌آورد و به حکم «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» خداوند با حضوری خاص در هر تاریخی ظهور می‌کند و تنها با عقلِ آن تاریخ می‌توان در آن تاریخ با خدا مأنوس شد. حال اگر کسی در صدد است آزاد از خدایِ مفهومی، با خدایِ این تاریخ مرتبط شود باید راه کار این ارتباط را در دو چیز جستجو نماید؛ یکی در دیدن انقلاب اسلامی - که در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»» بدان پرداخته شد- و دیگر با درک و فهم درست جریان‌های وفادار به انقلاب با هر عنوان و سلیقه‌ای که باشند. این کتاب سعی دارد حضور در موضوع دوم را به خواننده‌ی خود متذکر شود.

۷- اساسی‌ترین هویتِ هر ملتی در تاریخ آن ملت نهفته است و هویتِ ملت ما، در حضور تاریخی رُعمای دینی ما قرار دارد. از این رو با نگاه جدّی به حضور تاریخی رُعمای دین، از چنگال روحِ تمامیت‌خواه مدرنیته

آزاد خواهیم شد و به جای ادامه‌ی مدرنیته، به ادامه‌ی خود می‌پردازیم و زمینه‌ی «تفکر» را در جامعه‌ی خود بنا می‌گذاریم تفکری که مخصوص این تاریخ است و حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» متذکر آن بودند. این موضوع در اولین قسمت کتاب مدّ نظر خوانندگان محترم قرار گرفته است.

۸- کسانی که از یک طرف هنوز نتوانسته‌اند به ناتوانی آن عقلی که فرهنگ تجدد به تاریخ آورده است، پی ببرند و از طرف دیگر به عقلی که انقلاب اسلامی به این تاریخ آورده است دست نیافته‌اند، گمان نکنند با پذیرش عقل تجدد رفتار و کردار آن‌ها، رفتاری برتر از رفتار نیروهای انقلابی است و جایی برای آینده‌ی خود شکل داده‌اند، با عقل و رفتار فرهنگ تجدد از ملت خود فاصله می‌گیرند بدون آن که در اردوگاه تجدد جایی و جایگاهی داشته باشند.

۹- وقتی در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که با سیطره‌ی فرهنگ تجدد روبه‌روئیم و نتوانسته باشیم علل تزلزل آن تمدن را احساس کنیم، به زحمت می‌توان متوجه حضور «تاریخی» شد که انقلاب اسلامی در این تاریخ گشوده است؛ مگر آن که تابع مشهوراتِ دوران نباشیم و به امکاناتی که در ذات انقلاب اسلامی نهفته است بیندیشیم و به آینده‌ای که ماورای فرهنگ تجدد، در حال طلوع است نظر کنیم، هرچند در عالمی که همه‌ی مناسبات آن را فرهنگ تجدد معنا کرده است، غریب بمانیم؛ ولی گمان نکنیم راهی جز راه تجدد در مقابل ما نیست.

۱۰- وقتی طراحی تاریخ به عهده‌ی غرب قرار گرفت و همه‌ی جهان از غرب پیروی کرد و همه پذیرفتند باید در زندانِ توسعه‌نیافتگی، زندگی خود را به پایان برسانند؛ نقطه‌ی امیدِی از طریق حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و انقلاب اسلامی برای برون‌رفت از این زندانِ ظهور کرد و انقلاب اسلامی شکل گرفت. ولی در صورتی در بستر انقلاب اسلامی می‌توان از زندانِ توسعه‌نیافتگی رهایی یافت که متوجه باشیم عقلِ برون‌رفت از آن زندان، عقلی است ماورای عقلانیتی که غرب مدّ نظر بشر قرار داده و ما هنوز به چنین عقلی ورود نکرده‌ایم. عقلی که انسان بتواند به کمک آن اراده‌ی حضرت حق را در این تاریخ احساس کند و ماورای عقل مفهومی به عالم نظر اندازد، بدین معنا که با چشمِ قلب به تاریخ خود بنگرد. چیزی که شهدا آن را احساس کردند و ره صد ساله را یک شبه طی نمودند.

۱۱- مشکل جهان کنونی چیزی جز تیرگی افق آینده نیست و جهانی که ما با انقلاب اسلامی شروع کرده‌ایم، آینده‌ای غیر از آینده‌ی جهان غرب دارد و نمی‌خواهد با توسعه‌یافتگی به روش غربی با همان مشکلاتی روبه‌رو شود که فعلاً در مقابل غرب قرار دارد. این جاست که معنای امیدواری در متن انقلاب اسلامی به بشریت این دوران برمی‌گردد و به یک معنا، «حقیقت» جای «مصلحت» می‌نشیند، به همان معنایی که زهرای مرضیه علیها السلام با دغدغه‌ای که در صدر اسلام جهت جایگزینیِ مصلحت به جای حقیقت داشت، با حضور تاریخی خود عقلی را به میدان آورد که آن عقل، ماورای حکمت و عرفانِ رسمی است. عقلی که بسیجیان در

شب‌های حمله به دشمنان اسلام با رمز «یا زهرا علیها السلام»، بدان منور بودند. این است راه گشوده‌ای که انقلاب اسلامی جهت عبور از انجماد فرهنگ تجدد جلوی ما گشوده است؛ ولی قدم گذاشتن در این راه، آدابی خاص و عقلی مخصوص را طلب می‌کند. امید است این کتاب متذکر آن ادب و آداب و آن عقل شده باشد.

۱۲- هرکس که در تاریخ خود اندیشمندانه به مردم خدمت کرد به آن جهت بود که متوجه عقلی شد که در آن زمان ظهور کرده و متواضعانه به آن عقل گوش سپرد و اگر در تاریخ فلسفه به زمان‌هایی برخورد می‌کنیم که فلسفه دارای شکفتگی و تازگی است؛ زمان‌هایی است که اندیشمندان به زندگی مردمان نظر داشتند و محدود به مفاهیم انتزاعی نبودند، بلکه رسولان این پرسش بودند که: «در آن تاریخ چه نسبتی باید با جهان خود و گذشته و آینده داشته باشند؟ مقصدشان کجا است و از چه راهی می‌توان به آن رسید؟» تا گام در راه‌های موهوم نگذارند.

حساسیت به موضوع فوق، ما را بر آن می‌دارد که نسبت به جایگاه خود در متن انقلاب اسلامی با جدیت تمام بیندیشیم و به راهی که خداوند از طریق انقلاب اسلامی در مقابل ما قرار داده، فکر کنیم. راهی که با پا گذاشتن در آن می‌توانیم هویت خود را در حضور روحیه انقلابی خود در مقابل استکبار حفظ کنیم. به گفته رهبر انقلاب: مهمترین ابزار قدرت و مهمترین عنصر قدرت ساز، علم و شخصیت ملی است، شخصیت افراد هویت انقلابی است. (۱۳۹۵/۲/۱۳)

۱۳- ما در تاریخی قرار داریم که نه تاریخ تجدد است و نه تاریخ گذشته‌ای که پشت سر گذارده‌ایم. از یک طرف نمی‌خواهیم در «اکنونی» باشیم که معلق بین تجدد و دوران گذشته است، و از طرف دیگر به جهت تعلقی که به تجدد داریم، گشودگی آینده‌ای را که با انقلاب اسلامی شروع شده است جدی نمی‌گیریم. و این درد دوران ما است که با درک گذشته‌ی خود و توجه به امکاناتی که با انقلاب اسلامی پدید آمده، می‌توانیم از این درد آزاد شویم. امید است با بحث «حقیقت دوران ما و جایگاه افکار و افراد در آن» آن درد و درمان آن درد مدّ نظر عزیزان قرار گیرد.

۱۴- ما هنوز متوجه نیستیم که انقلاب اسلامی مسئولیت بزرگی در فهم سایر اندیشه‌هایی که وفادار به انقلاب هستند بر دوش ما گذارده‌است و از معجزه‌ی تعامل با این افراد و این افکار غافلیم. زیرا نمی‌دانیم چگونه عقل‌ها در زمانه‌ی انقلاب اسلامی به هم پیوسته‌اند و همه‌ی آن افکار تنها در پیوستگی کامل، صورت حقیقی انقلاب اسلامی را می‌نمایانند و در آن صورت است که معلوم می‌شود ما چه هستیم و چه داریم و چگونه می‌توانیم باشیم. در این صورت همه نگاهبان تفکری خواهیم بود که با انقلاب اسلامی شروع شده و می‌رود که به شکوفایی بنشیند. قوام این فکر به فهم اندیشه‌هایی است که در زیر سایه‌ی انقلاب اسلامی مستقل از یکدیگر نیستند و خود را گرفتار توهمات فرقه‌ای و گروهی و قبیله‌ی و حزبی نکرده‌اند. رهبر انقلاب در این رابطه، روحیه «تحمل مخالف» را

متذکر می شوند به همان معنای «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» و نه به معنای سازش با دشمن.

۱۵- وقتی متوجه حضور تاریخی انقلاب اسلامی باشیم در درک درست وظیفه‌ی خود سرگردان نمی شویم و روش حکیمانه‌ای برای عبور از تنگناهای تاریخی پیشه می کنیم تا به جای حذف آن فکری که مناسبتی با روح انقلاب اسلامی ندارد و در فضایی به سر می برد که سکولاریته یا لیبرالیت در آن شکل گرفته است، راه عبور از آن فکر را پیشه می کنیم و به جای تخاصم‌های حزبی، مسیر دیگری را در پیش می گیریم؛ مسیری که منجر به خستگی و ملالت نمی شود تا گمان کنیم انقلاب در مسیر خود با مشکلات و دشواری‌های غیر قابل عبوری روبه‌رو شده است.

۱۶- زندگی در سایه‌ی تجدد ما را گرفتار انواع گسستگی‌ها کرده است، زیرا تجدد در زمینی دیگر و در تاریخی دیگر شکل گرفته است. تجدد در زمین خود و تاریخ خود پیوستگی لازم را دارا است - هر چند در جستجوی اهداف مقدسی نباشد- ولی اگر هزار سال هم برای تحقق تجدد در این کشور تلاش کنیم باز هزار سال ناظر گسستگی بین علم و فرهنگ و دیانت خود هستیم مگر آن که به خود آییم و به خود برگردیم و روح تاریخ خود را در متن انقلاب اسلامی به فعلیت در آوریم. ما تنها با معارف اسلامی و فقه و فلسفه و عرفانی که داریم می توانیم خود را بشناسیم و به انسجامی که هر جامعه بدان نیاز دارد دست یابیم. آیا مباحث مطرح شده در این کتاب راهی به سوی این مهم در مقابل خوانندگان خواهد گذاشت؟

۱۷- درك درست انقلاب اسلامی ما را متوجه سعه‌ی آن انقلاب می‌کند و اگر متوجه این امر باشیم خود را در افقی دور دست و با استحکامی قابل قبول احساس می‌کنیم و بر این مبنا برای جامعه‌ی خود برنامه‌ریزی می‌نماییم تا از گرفتاری گسست بین علم و فرهنگ و دیانت آزاد شویم و ناظر رنج دویست ساله‌ی این گسست نباشیم. یکی از مأموریت‌های علوم انسانی در این موضوع است که علت این گسست را بیابد و نشان دهد چرا ما نمی‌توانیم از پژوهش‌ها و تحصیل کرده‌های دانشگاه‌های خود در امور کشور استفاده‌ی لازم را ببریم و چرا فرهنگ‌قدسی ما حضوری فعال در تصمیمات اداری ما ندارد. آیا جز این است که در ابتدای امر باید در زمین خود، خود را جستجو کنیم و نه در زمینی و تاریخی که تجدد در آن ظهور کرد؟ و این با توجه به حضور تاریخی انقلاب اسلامی و با نظر به سلوک حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و عقل مناسب این حضور، ممکن است.

۱۸- انقلاب اسلامی استعداد آن را دارد که تحولی در روح و جان و دل مردم ایجاد نماید تا در زیر سایه‌ی آن تحول، تحول لازم در علوم ما شکل گیرد و از این جهت با نظر به تقدیری که خداوند برای ما رقم زده و آن جدیت و پافشاری نسبت به انقلاب اسلامی است - به عنوان بستری که ساز و کار ادامه‌ی ما در آن قرار دارد- تا از آن طریق بحث «مجال نقش‌آفرینی در انقلاب اسلامی» که در کتاب مورد بحث قرار گرفته است، شکل گیرد.

۱۹- «حضور انقلاب اسلامی در عوالم گوناگون هستی» عنوان بحثی است که نظر به جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی دارد، به همان معنایی که

عرفا معتقدند «العارفُ یَخْلُقُ بِهَمَّتِهِ» عارفِ دغدغه‌مند با نظر به عالم قدس آن‌چه را که طالب است در عالمِ ناسوت ایجاد می‌کند، و تا به آن نظر داشته باشد آن را باقی نگه می‌دارد. به این اعتبار مردمان با رجوع به انقلاب اسلامی می‌توانند با ملکوت حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در عوالم گوناگون هستی حاضر شوند و در هر عالمی حق آن عالم را اداء نمایند و این است آن اعتدال حقیقی که در آن نه، از نظر به عالم ظاهر غفلت می‌شود و نه، از حضور به عالم باطن. و حاصل آن اعتدال، پایداری و حضور در آینده‌ی تاریخ است زیر سایه‌ی انقلاب اسلامی.

۲۰- انقلاب اسلامی را اگر در نسبت با مبادی آن پذیرفتیم که همان قلب وارسته‌ی حضرت روح‌الله است، انقلاب اسلامی نه تنها دریچه‌ی رجوع ما به عالم ملکوت خواهد بود، بلکه ما را در عالم ناسوت به هماهنگی لازمی می‌رساند که باید در همه‌ی ابعاد نظام اجتماعی مان بدان دست یابیم و هم اکنون از فقدان آن رنج می‌بریم؛ زیرا وجه ملکوتی انقلاب اسلامی از وجه ناسوتی آن جدا نیست، بلکه آن دو؛ ملازم هم می‌باشند و نظر به هر کدام، ما را به وجه دیگر رهنمون می‌شود.

۲۱- انقلاب اسلامی در فضای روحانیِ روحِ دغدغه‌مند حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» جوانه زد و رشد کرد و ما در قبال آن می‌توانیم یا آن را انتخاب کنیم و به راه گشوده‌ای که با انقلاب اسلامی در مقابل ما قرار می‌گیرد قدم بگذاریم، و یا می‌توانیم نسبت به آن بی تفاوت باشیم ولی در هر حال لازم است بدانیم در هر مسیری نمی‌توانیم به تمنای نظم و

هماهنگی و تفکری که برای اجتماع خود نیاز داریم دست یابیم، بلکه برای رسیدن به تفکر لازم مسیر خاصی را باید انتخاب کنیم.

در راهی که از طریق انقلاب اسلامی مقابل ما گشوده شده، اولاً: در نظر به علم، نظر به جوهر قدسی علم داریم و در صدد می‌باشیم تا وجه قدسی علم، به علم برگردد. ثانیاً: در معنای پیشرفت، سعی بر آن است که در حرکتی فرهنگی اصالت به دیانت داده شود ولی نه با نگاه ایدئولوژیک و صورتی شدن اعمال و افعال که در بخش «رسالت تشکیلاتی مجموعه‌های فرهنگی» بدان توجه شده است؛ زیرا تنها در صورتی که حکمت جای عقلِ تکنیک را بگیرد و تنها «نظم اشیاء»، اندیشه و علم به حساب نیابد، جامعه‌ی ما از سرگردانی تاریخی خود رها می‌شود.

۲۲- تکلیف عقل تکنیکی یا وهمی را که بر جهان حاکم شده است، میل اشخاص معین نمی‌کند؛ باید تفکری روحانی با نفعات خود آن را به هم زند تا جهان دیگری آغاز شود، جهانی که انقلاب اسلامی پیشاپیش به استقبال آن رفته است. در آن صورت، دیگر تکنیک تکلیف علم را تعیین نمی‌نماید تا آن که مثل امروز علم در جهت ایجاد تکنیک برتر گرفتار باشد، بدون نظر به هیچ حقیقتی.

۲۳- در انقلاب اسلامی و با رهنمودهای آن یار سفر کرده، به خوبی به این نتیجه رسیده‌ایم که ارزش‌های قدسی را تنها مردم می‌توانند پاسداری کنند و اگر عهد قلبی در درون انسان‌ها نسبت به آن ارزش‌ها نباشد، حکومت‌ها چگونه از عهده‌ی حفظ آن برآیند؟ از طرفی آن چه جهان تکنیکی را شکل داده، علمی است که التزام به دین و اخلاق در آن معنی

ندارد؛ حال اگر برای رشد زندگیِ تکنیکی جای آن علم را فراخ نماییم، مجبوریم به لیبرالیسم فرهنگی تن دهیم. این جا است که باید متوجه بود اگر یک‌سره و بی چون و چرا تابع تکنیک باشیم و گمان کنیم می‌توانیم آزادانه انقلاب اسلامی را ادامه دهیم، عملاً با این غفلت، زندگی خود را به مخاطرات افزون‌تری برده‌ایم. این نگاه، به قدرتِ تکنیک و عقلِ تکنیکی آسیبی نمی‌رساند ولی ارزش‌های قدسی را تابع علمی می‌کند که التزامی به دین و اخلاق ندارد.

آیا با توجه به امر فوق، جریان‌های وفادار به انقلاب نباید در این فکر باشند که اگر شیفته‌ی تکنیک شدند باید لوازم علمی را که منجر به تکنیک می‌شود نیز بپذیرند؟ در آن صورت اگر پس از مدتی با جامعه‌ای روبرو شدند که آن جامعه، جامعه مطلوب آن‌ها نبود، چه کسی جز خود را باید ملامت کنند؟

۲۴- دعوا و قدرت‌نمایی برای حفظ ارزش‌ها، نشانه‌ی بی‌بنیاد دانستن ارزش‌ها است. آن کس که به ارزش‌های الهی اعتقاد قلبی دارد و آن‌ها را بسته به جان‌ها می‌داند، اگر درجایی این بستگی را سست بیابد موظف است از خود پرسد این سستی چگونه حاصل شد و چگونه باید آن را علاج کرد. سستی ارزش‌ها چیزی نیست که کسی آن را دوست بدارد و آن را بستاید ولی وقتی آن سستی پیش آمد باید اندیشمندانه جایگاه آن را پیدا کرد و به تاریخی رجوع کنیم که ضد ارزش‌ها از رسمیت افتاده باشند. شاید در جای جای این کتاب بتوانید اشاراتی به حضور این تاریخ در انقلاب اسلامی بیابید.

۲۵- خداوند راه درست دیدن جهان تجدد را و راه برون رفت از آن ظلمات را به کمک انقلاب اسلامی به ما نمایانده است تا در این جهان پر از آشوب و پر از فریادهای بی‌جا، از مسیر واقعی باز نمانیم. مسلماً سیاستی که در زمان ما با علم هم‌خانه شده‌است، نمی‌تواند در صدد ساختن آینده‌ای مستقل از علم و تکنولوژی باشد و لذا نمی‌توان این سیاست را خردمندی به معنای واقعی دانست. در این فضا هر کس هر کاری را که می‌تواند بکند حق خود می‌داند که انجام دهد و نام آن را تدبیر می‌گذارد در حالی که این نوع تدبیر به کار خیر و صلاح آینده‌ی بشر نمی‌آید بلکه بیشتر نگهبان قدرت حاکم در جهان است. از این رو انقلاب اسلامی راه خود را از این نوع سیاست‌ورزی جدا کرده‌است و دعوتی دیگر را در این جهان سر داده است، دعوت به خودآمدن و خود را درست درک کردن، حتی درک درست آن‌هایی که با ما در زیر سایه‌ی انقلاب اسلامی زندگی نمی‌کنند ولی در طلب خیر و صلاح بشر هستند با هر اسم و سلیقه‌ای، چه در داخل کشور و چه در خارج آن، لازم نیست این نوع سلیقه‌ها را تأیید کنیم ولی لازم است آن‌ها را بفهمیم.

۲۶- دنیای جدید با نظر به زندگی بیولوژیکِ آدمیان قوام یافته و صورتی از به کارگیری عقل برای بر آوردن نیازهای زیستی است. عقل این فرهنگ، عقلی نیست که نظر به حقایق عالم قدس داشته باشد، عقلی است که تماماً بشریت را زمینی می‌نگرد و حاصل این نوع نگاه، جهانی است که ما با آن روبه‌رویم. آیا معتقدین به انقلاب اسلامی به این نتیجه نرسیده‌اند که برای عبور از چنین جهانی باید عقل دیگری به صحنه آید،

عقلی که نه عقلِ مفهومی و کلامی است و نه عقلِ تجدد، عقلی است که نظر به «وجود» دارد و حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به عنوان عقلِ صدرایی بر آن تأکید دارند، با این عقل می‌توان از عقلِ تجدد عبور کرد.

۲۷- سیاست در تاریخ گذشته، محدود به حفظ مرزها بود و با وجود دین، نه به مدرسه و نان و آب مردم کاری داشت و نه به روابط میان ایشان؛ ولی وقتی در تاریخ جدید و سیاست جدید، دین از سیاست جدا شد و جامعه معنای جدیدی پیدا کرد به شکلی که دین در قوام آن جامعه مدخلیتی ندارد، دین‌داران چاره‌ای ندارند که برای حفظ دین‌داری خود در چنین سیاستی شرکت کنند و نسبت به لوازم جامعه‌ی جدید یعنی دادگاه‌ها و مراکز اقتصادی و مدیریت و آموزش و پرورش و آموزش عالی، از خود حساسیت نشان دهند و معنای حضور انقلاب اسلامی به عنوان یک حکومت در این تاریخ به همین معنا است. حال اگر انقلاب اسلامی به تناسب خود تحولی در فکر و روح و جان متدینین ایجاد نکند، آن انقلاب ادامه‌ی جهان تجدد خواهد شد مگر آن که معتقدین به انقلاب اسلامی با جدیت تمام در روابط خود و در نگاه به همدیگر و فهم هر کدام، از هویت قبیلگی آزاد شوند و در صدد تحولی متناسب این انقلاب، در روح و فکر و جان خود برآیند. وگرنه خوددیت خود که همان انایت است، را به عنوان انقلاب ادامه می‌دهیم، نه آن که انقلاب را اصل گرفته و نسبت به ادامه‌ی آن تلاش کنیم، حتی به قیمت نفی خود.

۲۸- وقتی مطابق انقلاب اسلامی تحول اساسی در وجود آدمی و در فهم و معرفتش به وجود آید، مصالح و منافع در نظرش معنای دیگری پیدا

می‌کند. او می‌فهمد اگر تصمیم گرفت تاریخ خود را صورتی تازه بخشد با خود رأیی کار جلو نمی‌رود؛ باید بستری فراهم کرد تا تحول در وجود آدمیان شکل گیرد و تنها با آرزوها چیزی عوض نمی‌شود. جهان جدید با تفکر پدید آمده است - هر چند تفکر عقیمی باشد- و با تفکری دیگر پایان می‌یابد. ما می‌توانیم از طریق انقلاب اسلامی در انتظار تفکر جدید باشیم. اصرار در به کرسی نشاندن رأی‌ها بدون اندیشیدن نسبت به بستر طلوع تفکر، کار بیهوده‌ای است. اگر صرف پیشنهاد دستورالعمل‌های اخلاقی برای عمل کافی بود، باید امروز در هیچ‌جا فساد اخلاقی وجود نداشت. وقتی هنوز عزم تحول در وجود آدمیان ظهور نکرده است، هر اندازه وعظ بیشتر شود، ادبار بیشتر می‌شود مگر آن‌که متوجه ضعف اساسی عقل تکنیکی شده باشیم و این اندازه آن را برجسته نماییم، کاری که انقلاب اسلامی در ذات خود و حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در سیره خود متذکر آن است.

۲۹- نظام جهان کنونی، نظام منطق ارسطویی نیست و مردمان از علم ارسطویی و ابن‌سینایی بسیار دور شده‌اند و به همین جهت آن‌هایی که هنوز در عقل انتزاعی خود متوقف‌اند به جای طرح درست مسائل و حل آن‌ها، تنها حرف می‌زنند و در جستجوی دلایل می‌گردند و از ایمانی که با انقلاب اسلامی ظهور کرده و می‌رود تا از عقلانیتِ تجدد بگذرد، ناخودآگاه بیگانه‌اند و اساساً متوجه معنای عقل تکنیک نیستند تا معنای عبور از آن را در سر پیوراندند. این‌ها عقل مدرن را که عین تصرف در عالم است، نمی‌شناسند تا در امر عبور از آن اندیشه کنند. ما باید با فهم

معنای عقل تکنیکی متوجه امکان‌های تاریخی خود باشیم تا عقل مناسب فهم تاریخی که در آن هستیم را به صحنه آوریم.

۳۰- عقل تکنیکی، آن عقلی نیست که در دوران گذشته حرفه و صنعت آن دوران را ظهور داده بود. آن حرفه‌ها موجب بیگانگی افراد با زندگی نمی‌شدند زیرا آن‌ها می‌دانستند چه می‌کنند و وجود خود را در چیزی که پدید آورده بودند می‌دیدند. در آن زمان، «کار» تنها برای زنده ماندن نبود بلکه کار برای زندگی کردن بود و افراد با حاصل کار خود زندگی می‌کردند و خود را در آینده‌ی دست‌رنج خود ارزش‌گذاری می‌نمودند. از این جهت نمی‌توان گفت عقل تکنیکی ادامه‌ی همان عقلی است که صنعت‌گران در دوران گذشته بدان مشغول بودند. این امر ما را بدین باور می‌رساند؛ همچنان که تحولی در وجود انسان‌ها پیش آمد و در نتیجه‌ی آن تحول، عقل تکنیکی بر روح و روان آن‌ها حاکم شد، باید با اشارات انقلاب اسلامی منتظر تحولی در وجود انسان‌ها باشیم تا افق دیگری را در مقابلشان بگشاید. در این رابطه در صفحات آخر کتاب، در بحث «چگونه تفکر به تاریخ ما بر می‌گردد» با این جمله‌ی شهید آوینی مواجه می‌شوید که می‌گوید: «وقتی پول تنها انگیزه‌ای باشد که انسان را به «کار» وامی‌دارد، دیگر کار معنای حقیقی خویش را از دست می‌دهد و به شرّ واجبی تبدیل می‌شود که باید بیشتر و سریع‌تر از آن خلاصی یافت». آیا معتقدین به انقلاب هنوز می‌توانند به عقل تکنیکی برای اصلاح امور جامعه‌ی اسلامی امیدوار باشند؟ آیا جان‌های غیرت‌مند از این عقل به ستوه نیامده است؟

۳۱- در رابطه با استکباری که امروز علم و تکنولوژی، آن را پدید آورده‌است، دو راه وجود دارد: یکی شریک شدن در قدرت علم و تکنولوژی که لازم می‌آید مثل ژاپن، قلبِ ایمانی خود را به عقلِ تکنیکی هدیه کنیم که این بر خلاف تصور روشنفکران غرب‌زده، با روح این ملت هم‌خوانی ندارد. راه دیگر رخنه کردن در این قدرت است از طریق درک ماهیت آن و خودآگاهی به وضع خاص دورانی که از تجدد جدا نیست، اما می‌تواند مقدمه‌ی جدایی باشد. در صورتی که انقلاب اسلامی بتواند نظامی را ترتیب دهد تا مردم در آن نظام با نظر به حقیقت وجود، با قناعت و صفا و اعتماد به یکدیگر و با راستی و درستی و حق‌پرستی زندگی کنند. البته با این نگاه که حکومت اسلامی تجدید عهد با حقایق عالم هستی است در دوران غلبه‌ی تامّ و تمام تکنیک. تنها در چنین شرایطی و با روحیه‌ای انقلابی امکان تحقق چنان عهدی ممکن است و گرنه نمی‌توان در برابر قهر قدرت غربی ایستادگی کرد و پس از مدتی میدان را برای ارزش‌های غربی خالی می‌کنیم و یا گرفتار موضع‌گیری‌های گروهی و افراطی می‌شویم و افق تحقق تمدن اسلامی را تیره و تار می‌نماییم.

۳۲- در بین جریان‌هایی که در عین تعلق به انقلاب اسلامی دارای سلايق مختلف‌اند نباید در جستجوی عقلی بود که ذیل آن عقل، سلايق از بین بروند. هیچ یک از صاحبان عقل و نظم را نمی‌توان با بحث‌قانع کرد که جانب تعقل و نظم دیگری را بگیرند زیرا هر یک از آن‌ها عقل غالبی دارند و به سخن آن عقل گوش می‌سپارند لذا یکی در عین عدم انکار ارزش‌های دینی، بر لزوم حفظ نظم اجتماعی و بر ارزش‌گذاری به قانون

تأکید دارد و دیگری بر حفظ ارزش‌های دینی تأکید می‌کند و ایجاد نظم اجتماعی و قانون را تنها در حفظ اخلاق می‌داند. جمع این دو نگاه تنها به این صورت ممکن است که هر کدام سخن دیگری را بفهمد و حریم عقل دیگری را حفظ کند و جانب را نگه دارد و این از موضوعات مهمی است که کتاب حاضر در راستای «عقل و ادب لازم جهت ادامه‌ی انقلاب اسلامی» به آن نظر دارد.

راستی که حفظ ارزش‌ها بسیار مهم است ولی فراموش نکنیم ما در جهانی وارد شده‌ایم که غیر از حفظ ارزش‌ها، شغل و بهداشت و امنیت و مدرسه و خانه را نیز برای زندگی ضروری می‌داند و در این رابطه سلاقی فوق‌الذکر بهتر زبان همدیگر را بفهمیم.

۳۳- جهان مدرن را عقلی می‌شناسد که آن را ساخته است همان‌طور که حقیقت جهان ما را عقلی می‌شناسد که جایگاه شریعت اسلام را در زوایای آن درک کرده‌باشد. حال سوال این جا است که ما با عقل خود چه اندازه جهان مدرن را خواهیم شناخت؟ آیا وضع تاریخی جهان مدرن با عقلی که ما از نیاکان خود به ارث برده‌ایم و در سرزمین ما بالیده و ظهور کرده‌است، قابل شناخت است؟ عقلی که ما فعلاً با آن به سر می‌بریم بیشتر با مفاهیم و معانی کلی سر و کار دارد و این عقل به درک جهان جدید که آدمی در آن دایره مدار امور است کاری ندارد. هر جهانی عقل خاص خود را دارد و از این جهت گفته می‌شود «تجدد را با عقل عالم قدیم نمی‌توان شناخت».^۳ با نظر به چنین موضوعی است که ما باید آینده‌ی خود را در

انقلاب اسلامی و با نظر به ملکوت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» جستجو کنیم و گرنه مثل دویست سال گذشته مقلد غرب باقی می‌مانیم.

آدمی همواره جهانی دارد که وجود خود و چیزها را در نسبت با آن درک می‌کند و از طرفی هر جهانی اصول متفاوتی با جهان دیگر دارد و این اصول، عقل آن جهان را می‌سازد. چرا ما با عقل تاریخی خود که با انقلاب اسلامی ظهور کرده‌است، جهان خود را نسازیم و بر این امر تأکید نکنیم؟

۳۴- انقلاب اسلامی در موقعیت خاص تاریخی‌اش از یک طرف نظر به التزام انسان‌ها به شریعت دارد و از طرف دیگر با عقل تاریخی جهان مدرن روبه‌رو است و از این جهت انقلاب اسلامی عقل خاص خود را دارد که نه عقل دوران‌های گذشته‌ی ما است و نه عقل جهان مدرن، عقلی است مخصوص این تاریخ، و این به شرطی است که با توجه به سیطره‌ی عقل مدرن، عقل مدرن تفسیر نگردد و بدانیم به صرف نامطلوب‌دانستنِ نظم موجود جامعه‌ی خود، نظم مطلوب پدید نمی‌آید؛ بلکه ما با عقل مخصوص انقلاب اسلامی می‌توانیم نظم مخصوص جامعه‌ی خود را شکل دهیم. هرچند این کار، کار آسانی نیست، ولی تنها راه است.

۳۵- باید مواظب بود عقلِ زنده در هر زمان را با صورت انتزاعیِ عقل دوران‌های گذشته اشتباه نگرفت. این عقل را باید در وقت و زمان یافت بدون آن که نسبت به عقل دوران‌های گذشته بیگانه بود. عقلی که با انقلاب اسلامی ظهور کرد، عقل صرفاً انتزاعی نیست که تنها به شناسایی

جهان اکتفا کند بلکه عقل جهان ساز است ولی نه به آن معنایی که در سایه‌ی زمانِ غربی خود را معنا کند بلکه این عقلی است که نسبت ما با جهان را با رویکردی قدسی که انسان‌ها باید داشته باشند معنا می‌کند و ضامن پیوستگی ملّت با همدیگر و با فرهنگ دینی خودمان خواهد بود و می‌رود که شئون زندگی و جامعه‌مان را معنایی مناسب این تاریخ ببخشد زیرا به گفته‌ی بزرگان، «عقل باید در زمین زندگی این جا ریشه داشته باشد و توجه کنیم که عقلِ گلخانه‌ای، در طی یک‌صد و پنجاه سال اخیر کاری نکرده است و از این پس هم کاری از آن بر نخواهد آمد»^۴ «عقل، هر عقلی باشد باید در زمین ما ریشه داشته باشد زیرا با عقل ریشه کرده در زمین و سیراب از تذکر تاریخی است که می‌توان گذشته را باز شناخت و از آن جا نظری به آینده کرد».^۵

۳۶- با حضور تاریخی انقلاب اسلامی باید به تحقق شرایطی اندیشید که از افراط و تفریط‌های سیاسی و ایدئولوژیک عبور کرده باشیم و با درک همدیگر از گسستگی جامعه‌ی خود قدمی فراتر نهیم، تا علم و فرهنگ و دین به هماهنگی لازم دست یابند و این با عقلی که ضامن پیوند اجزاء و شئون مسائل اجتماع ما باشد ظهور می‌کند. با این عقل، نظم و قانون نیز رعایت می‌شود در صورتی که متوجه اراده و مشیتی باشیم که از طرف خداوند در این تاریخ به میان آمده است. شعور تاریخی ما با نظر به آن اراده و مشیت ظهور می‌کند. این اراده آموختنی نیست، باید به آن نظر

۴- همان. ص ۲۵۹.

۵- همان.

کنیم و در باطن خود آن را احساس نماییم. آن اراده، روح این جامعه است و معلوم است زمانه‌ی بی روح، خشک و ملال آور خواهد بود و بستر هیچ تفکری نیست. عقل بیگانه شده از زمان نمی‌تواند جهان تازه‌ای بنا کند، از این جهت باید به عقل تاریخی انقلاب اسلامی نظر کرد.

۳۷- در جامعه‌ی مدرن غربی، دین وجود دارد ولی نظم اجتماعی و سیاسی در آن جامعه، غیر دینی است. حال اگر از طریق انقلاب اسلامی نتوانیم استعداد وحدت بخشی دین را به میان آوریم، از آن جایی که نظم اجتماعی جدید مربوط به این ملت و سرزمین نیست، عملاً با پیوندهای گسیخته و بدون استحکام روبه‌رو خواهیم بود. این است که باید بدانیم دین اگر در این تاریخ بخواهد در حکومت نقش داشته باشد باید طرحی داشته باشد که بتواند جهان ما را دینی کند و آن با ولایت فقیه می‌تواند محقق شود زیرا حکومت دینی به جهان دینی تعلق دارد، یعنی جهانی که ولایت الهی را پذیرفته است. ولی اگر ما در جهانی زندگی کنیم که عوامل غیر دینی نظم آن را مدیریت کنند، حکومت دینی با دشواری‌هایی مواجه می‌شود.

۳۸- حکومت دینی، حکومت دوران عبور از سکولاریسم است و با تحولاتی که در جان انسان‌ها پیش می‌آید ظهور می‌کند و وقتی تحول پیش می‌آید که افراد جامعه‌ی دینی متوجه شوند نظم اجتماعی جدید متعلق به این ملت نیست و طرح آن در این آب و خاک موجب گسیختگی پیوندها می‌شود. در نتیجه این تجدید عهد با دین، رفتن یک جهان و آمدن جهانی دیگر شکل می‌گیرد بدون آن که گمان کنیم با

سیاست‌مداران و با صدور دستورالعمل‌ها جهان دیگری که ما به دنبال آن هستیم ظهور خواهد کرد.

اگر روح دینی بیاید، پیوندها و روابط و مطلوب‌ها و مقاصد و غایات جامعه‌ی غرب زده‌ی ما دگرگون می‌شود و این با تأمل در جهان تجدد و نظام آن و مقتضیات علم و عمل غربی به عنوان مقدمه در باب رسیدن به جامعه‌ی دینی ضروری است. با این نگاه می‌توان جایگاه حقیقی انقلاب اسلامی و عقلی را که باید ظهور کند مد نظرها قرار داد.

۳۹- ادب ادامه‌ی انقلاب اسلامی با نظر به جایگاه تاریخی آن شروع می‌شود و گرنه به جای آن که فرهنگ جامعه زیر سایه‌ی انقلاب اسلامی از فرهنگ تجدد آزاد شود، سیاست‌مداران، آرمان‌های انقلاب اسلامی را در دستورالعمل‌ها محدود می‌کنند با این گمان که از این طریق مردم را به اهداف انقلاب اسلامی نزدیک خواهند کرد بدون آن که از خود پرسند چرا تا حال دستورات‌شان اجرا نشده، به دنبال مقصر می‌گردند، غافل از این که چنین نیست که بتوان مردمان را به هر شکل و هر صورت در آورد و هر عقیده‌ای را به آن‌ها قبولاند.

سیاست‌مداران به ظاهر کارهای زیادی می‌توانند بکنند اما نمی‌دانند سیاست، از عهده‌ی همه‌ی کارها بر نمی‌آید. کارهای اساسی برای عبور از انجماد تاریخی، تنها در سایه‌ی روحیه‌ی انقلابی یک ملت برآورده می‌شود، آن‌هم وقتی جایگاه تاریخی انقلاب توسط آن ملت شناخته شود. ما هنوز متوجه تفاوت امر تاریخی با امر سیاسی نشده‌ایم، گمان می‌کنیم سیاست‌مداران هر چه بخواهند می‌توانند بکنند و گاهی بر

سیاست‌مداران نیز این امر مشتبه می‌شود و همین امر موجب می‌گردد که بخواهند جمهوری اسلامی را به جای انقلاب اسلامی قرار دهند. گمان می‌کنند اینان اراده‌ی مردم را رهبری خواهند کرد و ما نیز بیش از اندازه به سیاست‌مداران امیدوار هستیم و از تحولی که در مردم به وجود آمده غافلیم.

۴۰- انقلاب اسلامی تقدیر الهی است برای ملتی که حاضر شد برای عبور از سکولاریسم تا مرز شهادت پیش رود و در این راه، فرزندان زیادی را تقدیم این انقلاب الهی کرد، در حالی که ما در فضای فرهنگ تجدد گمان می‌کنیم قدرت در سیاست نهفته است و هر چه پیشرفت و توسعه است، مربوط به سیاست است. لازم است بدانیم روحیه‌ی عبور از سکولاریسم را سیاست به وجود نیاورد؛ همان‌طور که ضعف و فتوری که اکنون در کلّ سیاست جهان پدید آمده است، به سیاست‌مداران ربط ندارد. ناتوانی سیاست، ناتوانی اشخاص نیست، ظاهر شدن ضعف ذاتی سیاست است که امروز بیشتر ظاهر شده است. آن‌چه ملت‌ها را جلو می‌برد چیز دیگری است و آن چیزی که ملت‌ها خود را در آن جستجو می‌کنند و در ملت ما آن‌چه ما را جلو می‌برد، رجوع به زندگی قدسی و معنوی است در جهانی که باید با فهم تاریخی خود با ابعاد مختلف سکولاریسم، دست و پنجه نرم کنیم و از آرزوهای عقل تکنیکی عبور نماییم. ملت ایران این عزم را با تحقق انقلاب اسلامی نشان داد.

۴۱- فهم غیر تاریخی نمی‌تواند روح تاریخ زمانه‌ی خود را تجربه و احساس کند، لذا متوجه نمی‌شود که بعضی از آرزوهایش، مربوط به

تاریخ او نیست. ده‌ها سال یک خواست و آرزو را حفظ می‌کند بدون این‌که از خود بپرسد چرا جامعه‌ی او به آن آرزو و خواست نرسیده است. در تاریخ تجدید همه‌ی آن‌چه باید در آن سرزمین شکل می‌گرفت تا آن تاریخ ظهور کند، شکل گرفت و این ربطی به تاریخ ما نداشت. آری! امور تاریخی، امور واقع‌شدنی و تحقق‌یافتنی هستند، اما در وقت و جایگاه خود و در میان مردمی که مربوط به آن تاریخ‌اند، به همان معنایی که رسول خدا ﷺ فرمودند: «الْأُمُورُ مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا» (در الاخبار، ص ۵۳۲) وقوع حادثه‌ها در گرو وقت و تاریخ خاص آن‌ها است. با این آگاهی باید متوجه باشیم همیشه و در همه‌جا قادر به هر کاری نیستیم، و تنها در بستری که تاریخ ما در مقابل ما گشوده است، ما به آن‌چه باید برسیم و تقدیر و مصلحت ماست، می‌رسیم؛ مگر آن‌که با فهم غیر تاریخی خود، همچنان اصرار داشته باشیم به آن‌چه در جهان تجدید واقع شد، ما نیز خواهیم رسید و باز ده‌ها سال در این آرزو دست به هیچ کار مناسبی که مربوط به تاریخ خودمان است، نخواهیم زد.

فهم غیر تاریخی گمان می‌کند راه توسعه‌ی غربی، آزاد از هرگونه سرزمینی و تاریخی برای هر ملتی قابل تحقق است. در حالی‌که در صدساله‌ی اخیر به جهت همین تفکر، فاصله‌ی ملت ما با توسعه‌یافتگی غربی، نزدیک نشد مگر در مصرف کردن آن‌چه جهان توسعه یافته عرضه می‌کند.

۴۲- ما نسبت به غرب دارای دو تاریخ هستیم و نمی‌توانیم برای رسیدن به آنچه غرب به آن رسید به فرهنگ و تاریخ خود پشت کنیم زیرا در این

صورت نه به درستی در تاریخ تجدد وارد می‌شویم و نه دیگر پاهایی استوار در زمین و زمان خود داریم - از این جارنده و از آن جا مانده - و این همان رنج بی‌تاریخی است که با انقلاب اسلامی به خوبی می‌توان از آن عبور کرد و به عهدی که مربوط به تاریخ خودمان است پایدار ماند. باید متوجه باشیم در حال حاضر در کنار تاریخ تجدد که دوران تکنیک است، با انقلاب اسلامی تاریخ دیگری ظهور کرده‌است و در آن از اصولی می‌توان سخن گفت که غیر از اصول تجدد غربی است. آری دوره‌های تاریخی به‌راحتی ظهور و تعین پیدا نمی‌کنند، بلکه تعین‌شان به اندیشه و به نگاهی است که در آن دوران به جهان و به غایات زندگی می‌شود. حال آیا نباید متوجه شد در تاریخ جدیدی که با انقلاب اسلامی شروع شده است راه دیگری غیر از راه تجدد در مقابل ما گشوده شده است و تنها از این طریق و با این عقل از رنج بی‌تاریخی رها می‌شویم؟

۴۳- در جامعه‌ی غربی علم و فرهنگ و سیاست در تناسب با یکدیگر و با تحولی که در تفکر و فلسفه پدید آمد، هر یک تعین خاص پیدا کردند و با توجه به این که این‌ها حوادث تاریخی‌اند و با اراده‌ی این و آن به‌وجود نیامده‌اند، نمی‌توان جامعه‌ی غربی را حاصل تصمیمات سیاسی دانست تا گمان کنیم سیاست‌مداران نیز می‌توانند جامعه‌ی ما را به همان صورت که در غرب هست، وارد آن علم و فرهنگ و سیاست نمایند. تجددی که در زمین و زمانه‌ی غرب روییده است وقتی در جاهای دیگر وارد شود در تعارض با فرهنگ آن ملت، فرهنگ و سیاست و علمش به صورت یک مجموعه‌ی پیوسته و متناسب با یکدیگر وارد نمی‌شود و در

نتیجه آن ملت را دچار آشفتگی می‌کند زیرا آن ملت نخواست با تاریخی که خود شروع کرده خود را ادامه دهد و از خود نپرسید با این ناهماهنگی و عدم تناسب چه باید کرد؟ آیا نمی‌توان گفت ما در تاریخی به سر می‌بریم که قابل هماهنگی با عقل تجدد نیست؟ این ناهماهنگی، عقب‌افتادگی به حساب نمی‌آید اشکال در آن است که از خود شروع نکرده‌ایم و متوجه نیستیم آینده‌ی حقیقی ما تقلید از غرب نیست.

۴۴- همه می‌دانیم اگر ایمان و اعتقاد مردم اصلاح شود بحران‌های موجود از بین می‌رود ولی آن‌چه در این رابطه باید مد نظرها قرار گیرد این است که ایمان و اعتقاد، یک امر سیاسی نیست، یک موضوع مردمی است و به اشراقی که بر قلب آن‌ها شده است و با دل و جان آن‌ها پیوند دارد، مربوط است. ما در پیروی از زبان و بیان اهل تجدد لفظ «ارزش» را به جای «اعتقاد» گذاشته‌ایم در حالی که در فرهنگ غربی، «ارزش» مترادف با «اعتقاد» نیست. اعتقاد با نظر به حقیقت معنا می‌یابد و پایدار می‌ماند ولی ارزش با نسبی بودن حقیقت هم معنا دارد. با توجه به این امر چگونه می‌توان بحران‌هایی را که با غفلت از ایمان و اعتقاد پیش آمده است با نظر به ارزش‌های جهان مدرن که با نیست‌انگاری هم آغوش است، رفع نمود؟ آیا با توجه به این امر نمی‌توان متوجه اصالت جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی در این ملت شد؟

۴۵- انقلابی بودن و وفاداری به انقلاب اسلامی در گرو عهدی است که باید با حقیقت برقرار کرد به همان معنایی که بنیانگذار انقلاب یعنی حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فرمود: «من با خدای خود پیمان بسته‌ام که

رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم، اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی‌دارم». (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۰) در این نگاه ما از تاریخی که حقیقت را نسبی می‌داند عبور می‌کنیم، ولی از وسعت متفاوت انسان‌ها نسبت به رجوع به حقیقت غافل نمی‌مانیم و بدین معنا می‌توانیم نظام اسلامی را نظامی مردمی و چندصدایی دانست و در عین نظر به حقیقت، جایگاه افراد و جریان‌ها را تعیین نمود.

با نظر به مردم‌سالاری دینی، در فضایی روحانی و با ظهور ابعاد یمینی مردم ایران در این تاریخ، فکر و آرمانی خاص جاری شده که منجر به درک انقلاب اسلامی گشت و مردم حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را با خود هم‌زبان یافتند. حال به اندازه‌ای که انقلاب در نهادهای اجتماعی کشور ظهور نکرد، مردم شیعه بر اساس سنت حکومت در حکومت در این تاریخ، انقلاب را در لایه‌ای دیگر ادامه می‌دهند، منتها نه به صورت تضاد با حکومت آن‌طور که شیعه در زمان حاکمان ظالم برنامه‌ریزی کرده بود، بلکه با ادامه‌ی انقلاب در بُعد فرهنگی و نه صرفاً سیاسی. زیرا شیعه‌ی معتقد به انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام نسبت به سیاست بی‌تفاوت نیست، ولی طالب سیاستی است که آینده‌ی دیانت باشد و چون هنوز سیطره‌ی فرهنگ مدرنیته در دنیا فرو کاسته نشده مردم نمی‌توانند آرمان‌های خود را در دولت‌ها و مراکز رسمی جستجو کنند، چیزی که در ابتدای انقلاب اسلامی متصور می‌شد. ولی در دهه‌ی چهارم انقلاب اسلامی که انقلاب، دوران پختگی خود را تجربه می‌کند مردم بهتر می‌توانند در این تاریخ نیز به معنای دولت در دولت پی ببرند و با

عقب‌نرفتن کلی فرهنگ مدرنیته از نهادهای اجتماعی، جا نخورند زیرا مردمی که متوجه‌اند تحقق همه‌ی اهداف انقلاب اسلامی را نمی‌توان به سیاست‌مداران واگذار کرد انقلاب اسلامی را در متن مردمی بودن انقلاب ادامه می‌دهند که این برای شیعه همیشه اساسی‌ترین سنگر بوده است و غفلت از آن خسارت بزرگی است، زیرا در صورت چنین غفلتی شیعه مجبور است خود را تنها در نهادهای رسمی ادامه دهد، نهادهایی که با یک انتخابات به یک جهت سوق پیدا می‌کنند و با انتخابات دیگر به سوی سلیقه‌ای دیگر متمایل می‌شوند.

مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» در تاریخ ۸۸/۱۲/۵ راز ماندگاری و مصونیت و آسیب‌ناپذیری جمهوری اسلامی را ناشی از جمهوریت و اسلامیت و مردم‌سالاری دینی و اسلامی می‌دانند، که این موجب ظرفیت عظیمی می‌شود که حتی زاویه‌هایی را که بعضی دولت‌ها نسبت به اهداف انقلاب پیدا می‌کنند، آن ظرفیت عظیم در کوره‌ی خود ذوب می‌کند. در این کتاب سعی شده روح نیروهای انقلاب متوجه چنین حضوری برای خود در کنار نهادهای رسمی نظام اسلامی باشد. امید است چنین تذکری که خلاف آمدِ عادت است، در ذهن و ذکر مطرح شود.

۴۶- قاعده‌ی کار آن است؛ کسانی که به دین و ادامه‌ی انقلاب اسلامی علاقه دارند و رواج آن را می‌خواهند، باید بیشتر به شرایط امکان این رواج بیندیشند؛ آن‌ها که طالب رواج دین هستند باید بدانند با حرکات قهرآمیز اگر در درون خود احساس رضایت کنند ولی در دگرگونی جامعه به سوی ادبِ دین و ادامه‌ی انقلاب کمک نکرده‌اند زیرا از تاریخی

که در آن قراردارند غافل‌اند. امروز دوره‌ی این که یکی بداند و بقیه فرمان‌برداری کنند گذشته‌است، امروز همه می‌دانند و باید فکری که همه‌ی این دانا‌یان را قانع می‌کند با آن‌ها در میان گذاشت. باید رفتارهایی که با هم داشته‌ایم تغییر کند و اگر در انقلابی‌بودن با بعضی از جریان‌ها هم عقیده نیستیم لااقل در فهم همدیگر و تحمل همدیگر هم‌نظر باشیم و گرنه نسبت به روح تاریخی که شروع شده‌است بیگانه خواهیم ماند.

نباید راه گشوده‌شده یا گشودنی را که با انقلاب اسلامی به میان آمده، رها کرد و در تمنای راهی ماند که ورود در آن برای ما نیست. راهی در مقابل ما است که نه راه گذشته است و نه راهی که غرب برای رسیدن به اهداف خود هموار کرده است. راهی است که عقلِ مربوط به انقلاب اسلامی متذکر آن است که در آن راه، نه تماماً عقلِ دیروزین‌مان فراموش می‌شود و نه بیگانه از زندگی، در استدلال متوقف می‌شویم، بلکه باید به عقلی که مربوط به انقلاب اسلامی است و در صحنه‌ی عمل به کار می‌آید و انقلاب اسلامی را به صورت کاربردی در عمل و اهداف خود به فعلیت رساند مجهز شد. سعی ما آن است که در جای‌جای این کتاب متذکر به این امر باشیم. امید است در این امر موفق شده باشیم و مولایمان که صاحب اصلی این انقلاب است، آن را از ما بپذیرد.

طاهرزاده

نظر به حضور تاریخی زعمای دین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معنای بی‌تاریخی

انگیزه‌ی بنده آن است که بحثی در رابطه با نحوه‌ی حضور تاریخی علمای دین داشته باشم تا معلوم شود که علمای ما در سیر تاریخی خود در ایستگاه‌های مختلف تاریخ چه نمودها و حضورهایی داشته‌اند و ریشه‌ی ما در تاریخ هزار و چهار صد ساله در کجا قرار دارد و به کجاها وصل است. همه می‌دانیم که اساسی‌ترین هویت هر ملتی در تاریخ او نهفته است. قبل از غلبه‌ی فرهنگ مدرنیته بر افکار ملت ما، مشکل بی‌تاریخی و گسستگی تاریخی نداشتیم، مردم ما هویت تاریخی خود را با نظر به مرجعیت شیعه معنا کرده بودند. پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌های ما به راحتی خود را در تاریخی می‌یافتند که اسلام و علمای دین شکل داده بودند و چون پدیده‌ای تحت عنوان بی‌تاریخی مطرح نبود نیاز نداشتیم بر روی ریشه‌های تاریخی خود تأکید کنیم و بخواهیم جایگاه تاریخی وقایع را بشناسیم.

در این جا پرسش از بنیاد است و نسبت امروز ما با گذشته‌ای که همچون نور از پشت سر جلوی ما را روشن می‌کند. یعنی به یک معنا

بازگشت به اصل است تا با نگاهی پدیدار شناسانه موضوع دنبال شود و از حجاب‌های تفکر عبور کنیم و به خانه آگاهی خود که ریشه در تاریخ‌مان دارد برگردیم و سنت پر بار تاریخی خود را که آینه‌ی حضور یک ملت در محضر حقیقت بوده، به تماشا بنشینیم و با عقل غربی که هویت سایر ملت‌ها را نفی می‌کند خود را به نظاره نشینیم.

با ورود فرهنگ مدرنیته و در راستای تحمیل تاریخ مدرن بر ملت‌ها، ملت‌ها گرفتار بی‌تاریخی شدند، به طوری که امروزه بسیاری از ملت‌ها نمی‌دانند در کجای تاریخ خود قرار دارند و همین امر منجر می‌شود تا به راحتی خود را در اختیار فرهنگ غرب قرار دهند و هضم آن فرهنگ شوند زیرا فرهنگ غربی تا تاریخ یک ملت را از آن ملت نگیرد نمی‌تواند بر آن ملت حاکم شود.

بنده معتقدم مشکلات فرهنگی ما در ایران فراتر از زمینه‌های خارجی و داخلی آن، به مسئله‌ای تاریخی در نسبت ما با تفکر برمی‌گردد. بدین معنا که از یک طرف خود را عقب مانده از جهان کنونی می‌دانیم و از طرفی دیگر نمی‌توانیم با فرهنگ درخشان گذشته خود گفتگو داشته باشیم و از آن مدد بگیریم زیرا نمی‌توانیم خود را در سطح عالی تفکر و فرهنگ بیاییم و خود را نسبت به فرهنگ غربی عقب افتاده احساس می‌کنیم.

شاید بتوان گفت یکی از توانایی‌های مهم فرهنگ غربی این است که توانسته است از طریق شرق‌شناسان خود، تاریخ ملت‌ها را تفسیر کند تا همه احساس کنند باید تاریخ خود را با تاریخ غرب ارزیابی نمایند و این همان بی‌تاریخ شدن یک ملت است.

مجمع مطالعات مسایل اسلامی در استراسبورگ - از شهرهای فرانسه - تحقیقی درباره‌ی مذهب شیعه‌ی دوازده امامی انجام داده، ۲۵ تن از دانشمندان عضو آن مجمع در آن تحقیق شرکت داشته‌اند تا کتابی به نام «مغز متفکر جهان شیعه» مربوط به امام جعفر صادق علیه السلام بنویسند. در حالی که می‌دانیم شرق شناسانی که پیرامون فرهنگ و تمدن شرق کند و کاو کنند، پیوندی وثیق با تحمیل تاریخ غرب به همه‌ی جهان دارند و در صدد القای ارزش‌های مورد نظر فرهنگ غرب می‌باشند که از جمله کارهای آن‌ها مشروعیت بخشی به نهضت رنسانس و مدرنیته‌ی غربی است. در همین راستا آن مجمع در آن کتاب سعی دارند شخصیت امام صادق علیه السلام را اندیشمندی چون دیگر اندیشمندان بشری معرفی کنند که علوم و تعالیم آن حضرت، نه از طریق وحی و غیب و منع علم الهی، بلکه محصول تلاش‌های فکری و تجربی آن حضرت بوده است! ظاهر قضیه آن است که می‌خواهند از حضرت باقر و حضرت صادق «علیهما السلام» تجلیل کنند و بگویند قبل از اروپا این بزرگان متوجه علمی مثل علم نجوم بوده‌اند، به عبارتی امام باقر و امام صادق «علیهما السلام» زودتر به آن‌چه مدرنیته به آن دست یافته، دست یافته‌اند و با این گونه تجلیل‌ها ما را به این نتیجه برسانند که ریشه‌ی ما از طریق امام باقر و امام صادق «علیهما السلام» به مدرنیته وصل است.

از آن جایی که غربی‌ها تاریخ را، تاریخ خطی می‌دانند و مدعی هستند همچنان تاریخ به سوی تکامل جلو آمده و امروز با ظهور فرهنگ مدرنیته، بشر به اوج کمال خود رسیده است، نتیجه می‌گیرند هر شیعه‌ای که بخواهد به آن امامان وفادار باشد باید به فرهنگ غربی وفادار باشد که

صورت تکامل یافته‌ی فرهنگی است که امامان داشته‌اند. به افرادی که به این صورت سعی می‌کنند تاریخ یک ملت را به نفع فرهنگ خود مصادره کنند مستشرق می‌گویند، این‌ها اروپایی‌هایی هستند که تاریخ شرق را با خلق هویتی بر پایه غرب برای ما تفسیر می‌کنند و در این دیدگاه اسلام و علماء اسلامی چون پارچه‌ی کهنه‌ای به نمایش گذاشته می‌شوند که دیگر به کار زندگی نمی‌آیند و اگر هم در زمان خود نکات مثبتی داشته‌اند بهتر از آن را امروز غرب دارد و عملاً غرب محوری را به شرق توصیه می‌کند. یکی از مشکلات اساسی ما در فرهنگ خود که نیاز است نسل جوانمان از آن عبور کنند، مشکل گسست تاریخی است. فرهنگ مدرنیته ما را از حضور در تاریخ گذشته‌ی خودمان محروم کرده است. این مشکل، جدی‌تر از آن است که بنده بتوانم در این جلسه آن را روشن کنم، شاید بتوان افقی را در مقابل عزیزان باز کرد تا بدانند چرا باید به آینده‌ی خود امیدوار باشیم.

ابتدا باید از خود پرسید فضایی که ما باید در آن زندگی کنیم چه خصوصیتی باید داشته باشد؟ شما در مقابل خودتان این دیوار و این میز و این تابلو را می‌بینید ولی هوا را نمی‌بینید در صورتی که اهمیت هوایی که در آن هستید و در آن تنفس می‌کنید بسیار بیشتر از این میز و تابلو است. اگر هوا مسموم بشود تنگی نفس می‌گیریم و بعد از مدتی می‌میریم، بدون این که بفهمیم چرا مردیم، چون نه کسی ضربه‌ای به ما زد و نه دیوار روی ما خراب شد. تاریخ ما اگر خراب شود فضای زندگی ما خراب خواهد شد، در آن صورت ملت ما نمی‌تواند درست تنفس بکند. بصیرت شما به

آن است که مواظب باشید کسی فضای تاریخ شما را مسموم نکند. تاریخ ما با دین ما معنای خود را نشان می‌دهد و دین ما در دستگاه مرجعیت شیعه همواره خود را ظهور داده و امکان ادامه داشته است.

نگاه به اخلاق و کرامت‌هایی که از علماء ظهور کرده است، نگاه به شخصیت فردی آن‌ها است که در جای خود بسیار ارزشمند است و نشان می‌دهد اسلام چگونه انسان‌هایی تربیت کرده و می‌کند، ولی به جهت تأکید اسلام بر جامعه‌ی اسلامی، نظر به حضور تاریخی علماء در جامعه بسیار مهم‌تر است و لازم است از این منظر نیز به تربیت‌شدگان اسلام نظر انداخت.

درست است که در نظر به شخصیت علمای اسلامی باید به شخصیت فردی آن‌ها و تقوایی که در حرکات و گفتار آن‌ها به چشم می‌خورد نظر کنیم ولی متوجه باشید فرهنگ غربی و مستشرقین بنا ندارند که سجایای اخلاقی علماء را نفی کنند، حتی شاید از این جهت کمک هم بکنند که ما آن‌ها را بهتر بشناسیم. تلاش مستشرقین آن بوده و هست که ما عادت کنیم عالمان دین را همانند علمای مسیحی ببینیم و متوجه نقش تاریخی آن‌ها نشویم. با این که انقلاب اسلامی کمک کرد تا نگاه ما به دین و علمای دین عوض شود ولی عادت گذشته هنوز نمی‌گذارد ما جایگاه تاریخی زعمای دین را درست ببینیم تا تاریخ جدید خود را شروع کنیم در حالی که سرآغازهای جدید تنها از دل سرآغازهای گذشته بیرون می‌آید و موجب جهش در آینده می‌گردد.

در ابتدای انقلاب، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بر شخصیت مرحوم شیخ فضل الله نوری و مرحوم مدرس و مرحوم آیت الله کاشانی «رحمة الله عليهم» تأکید زیادی می کردند و سعی داشتند مردم را متوجه نقش تاریخی آن بزرگواران بنمایند تا مردم سجایای اجتماعی آنها را مطالعه کنند. با این که آن بزرگان از جهت اخلاق فردی زیانزد بوده‌اند ولی چون در مسائل اجتماعی از خود حساسیت نشان می دادند بعضی‌ها گمان می کنند جنبه‌ی اخلاقی آنها از بقیه‌ی علماء ضعیف تر است. حضرت آیت الله جوادی «حفظه الله تعالی» در یک دوره‌ای در ابتدای انقلاب، عضو شورای عالی قضایی بودند و همین امر موجب شده بود که مردم نسبت به جایگاه علمی و عرفانی ایشان توجه کافی را نداشته باشند. این نیز یکی از ضعف‌های تاریخی ما است که عالمانی را که در امور اجتماعی کمتر فعال‌اند اخلاقی تر می دانیم. آیت الله محمدی گیلانی به حکم وظیفه در شورای عالی قضایی شرکت می کردند و با این که از شاگردان خاص علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» بودند و از جهت کمالات عرفانی در آن حدّاند که مناجات شعبانیه را شرح کرده‌اند و در فلسفه‌ی اسلامی و اخلاق نمونه بودند، با این همه چون در امور اجرایی و اجتماعی وارد شدند به شخصیت سلوکی ایشان کمتر توجه شد. این‌ها نمونه است تا ملاحظه بفرمائید چگونه ما هنوز نمی توانیم علمای خود را درست بنگریم و نقش تاریخی آنها را ارج بگذاریم. عموماً گمان می کنیم علمایی که در امور سیاسی جامعه وارد شده‌اند درجه و ارزش کمتری نسبت به دیگر علماء دارند. به

یک معنا این یک نوع غفلت از سرآغازهایی است که با نظر به آن سرآغازها می‌توانیم آینده خود را معنا کنیم.

بازگشت به سرآغاز، بازگشت به پرسش‌های ملتی است که آن ملت به کمک آن‌ها خود را شکل داده تا با نظر به آن پرسش‌ها سرنوشت کنونی خود را رقم بزنیم و از نیهیلیسم آزاردهنده دوران کنونی عبور کنیم.^۱

راه شناخت نقش تاریخی علمای دین

ما هنوز نمی‌دانیم در فضایی قرار داریم که در آن فضا نمی‌توانیم جایگاه تاریخی علماء را درست ببینیم و مثل فضای مسمومی که متوجه مسمومیت آن نیستیم و در عین حال گرفتار تنگی نفس شده‌ایم، دچار گسست تاریخی هستیم، بدون آن که متوجه این مشکل باشیم. مدت‌ها طول می‌کشد تا با تفکر و تذکر بفهمیم فضایمان مسموم است و از جهل مرکب خارج شویم. مشکل آن است که اگر مثلاً آیت الله جوادی را در شورای عالی قضائی دیدیم دیگر ایشان را شاگرد برجسته‌ی علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» و مفسر قرآن و شارح فصوص الحکم «محمی الدین بن عربی» نمی‌بینیم و اگر ایشان را به عنوان معلم اخلاق و مفسر قرآن دیدیم

۱ - بسی جای تعجب است که از زبان بعضی‌ها می‌شنویم شخصیت شهید مطهری محدود به علم کلام و یا تئولوژی است. اینها از یک طرف متوجه ضرورت جواب‌گویی او به پرسش‌های آن زمان نیستند و از طرف دیگر از ابعاد گسترده شخصیت او غفلت می‌ورزند در حالی که بزرگان اندیشه، او را فیلسوف فطرت نامیدند و از این جهت او همواره به حکم «العلماء باقون ما بقی الدهر» در تاریخ تفکر حاضر است و می‌توانیم به کمک اندیشه او خود را شکل داده و در امروز تاریخ خود به درستی حاضر شویم.

نقشی برای حضور تاریخی ایشان قائل نیستیم و گمان می‌کنیم ایشان در تاریخِ زمانه‌ی خود حاضر نیستند. این مشکل اساسی ما است که نسبت به حضور تاریخی عالمان دین حساس نیستیم به طوری که اگر شهید مطهری «رحمة الله علیه» را شهید نمی‌کردند و ایشان می‌ماندند و موظف می‌شدند در امور اجرائی کشور مسئولیتی به عهده گیرند، دیگر آن تصور که امروزه از ایشان داریم و ایشان را به عنوان یکی از علمای بزرگ اسلام می‌شناسیم، نداشتیم.

برای عبور از مشکل فوق لازم است عالمی را که عالمان دین در آن نقش داشتند بشناسیم ولی چون توجه به آن عالم بسیار سخت است متأسفانه از ورود به وادی شناخت حضور تاریخی عالمان دین ابا داریم، زیرا در این رابطه باید عالم آن‌ها را درک کنیم و به یک معنا به وجه مستوری تاریخ نظر کنیم و نه وجه برهنه‌ی آن. ما همین مشکل را در فلسفه داریم و سختی فلسفه به آن است که می‌خواهد از «وجود» سخن بگوید در حالی که «وجود» تعریف‌بردار و آشکار نیست. ماهیت را می‌توان تعریف کرد ولی «وجود» را نمی‌توان تعریف نمود. ماهیت، مفهوم همین کثرت‌های آشکاری است که در کنار ما است، ولی «وجود»، گوهر و ذات این پدیده‌ها است. در کتاب «عالم انسان دینی»^۲ سعی شده است این نکته روشن شود که چون عالم داشتن یک حالت حضوری است و نه حصولی، نمی‌شود آن را تعریف کرد ولی می‌توان آن را احساس نمود. تعریف از عالم، مثل این است که کسی بخواهد حضور قلب در نماز را با

فکر کردن به دست آورد. اگر در نماز بخواهید راجع به حضور قلب فکر کنید حضور قلب تان می‌رود، باید حضور خودتان را در محضر حق حس کنید نه آن که به صورت یک مفهوم حصولی به آن فکر کنید.

گفتگویی میان حال و گذشته

شناخت عالمی که عالمان دینی در هر دوره از تاریخ در آن به سر می‌بردند و مطابق آن عالم، نقش خود را به بهترین نحو انجام می‌دادند و در هر مرحله از تاریخ، مناسب با همان مرحله عمل می‌کردند، موجب می‌شود تا ما ریشه‌ی خود را بشناسیم و مطابق تاریخ خود آینده‌ی خود را شکل دهیم. اگر در فضایی که مدرنیته بر ما تحمیل کرده است این بازگشت رُخ ندهد گرفتار توقف می‌شویم و راه امیدوار بودن به آینده‌ی خود را از دست می‌دهیم و در بند ایدئولوژی‌های زمانه می‌افتیم. باید جهان زعمای دین را بشناسیم و به نیات آن‌ها توجه کنیم تا میان حال و گذشته گفتگویی واقعی صورت گیرد. حرکات عالمان دین را باید در تاریخ خودشان و با روحی که در آن حرکات جاری بوده است بنگریم.

اجازه دهید بنده قبل از آن که به موضوع تفقّه در دین که سیره‌ی علمای اسلام بوده است بپردازم باز مقداری از حجابی که شرق‌شناسان غربی در تاریخ ما ایجاد کرده‌اند سخن بگویم تا معلوم شود چرا جناب آقای دکتر رضا داوری می‌فرمایند: «شرق‌شناسان غربی همگی در پی استیلای قدرت غرب بر شرق بوده‌اند». از نظر فرهنگ غربی به هر حال جهان باید غربی شود و در این دوران شرق‌شناسی به وجود آمد تا بتواند در

هر چیزی و در هر جایی که قبل از تمدن جدید و قبل از پدید آمدن جهان متجدد بوده است، تملک کند و جایی در گذشته‌ی تاریخ قبل از تجدد برای آن‌ها معلوم سازد. گویی تاریخ در همه جا به پایان رسیده است تا تاریخ غربی تاریخ همه‌ی جهان و همه‌ی مردمان سراسر روی زمین شود.

باید بتوانیم این تاریخ و ماجرای اردو کشی غرب به همه‌ی جهان را به‌خوبی بشناسیم، بدون این شناخت، جایگاه و مبدأ سیر و حرکت به‌سوی آینده معلوم نمی‌شود. آیا دل و جان ما آن توان را دارد که امید گشایش راه نجات از مصیبت را در خود پیورود؟ در این پرسش، جایگاه تاریخ قدسی ما و تاریخ جدالی غربی روشن می‌شود و این نیاز بسیار مهم برای مردمی است که از تاریخ خود جدا افتاده و در حاشیه‌ی تاریخ غربی سرگردان شده‌اند و نمی‌دانند که خانه‌ی دیگران خانه آنان نیست. ناخوانده‌ها و ناگفته‌ها در این وضع تاریخی نه فقط می‌تواند کارگشا و حتی راه‌گشا باشد، بلکه لااقل برای ما یک ضرورت است. زیرا اگر حجاب جهان جدید از روی اندیشه‌ی ما برداشته شود و اندیشه ما راهی به ظهور در صحنه این جهان بیابد، به ما طمأنینه‌ای می‌بخشد که با آن می‌توانیم تفکر و تأمل کنیم و از سرگردانی‌های یابیم.

رجوع به حضور تاریخی ژعمای دین و نظر به سرمایه‌های فرهنگی خود، نگاه ما را به زندگی غربی، هوشیارانه می‌کند و راه زندگی کردن در تاریخ جدید را بدون شیفته‌شدن نسبت به زندگی غربی، به ما می‌آموزد. نتیجه این می‌شود که می‌فهمیم بشر جدید و بسیاری از عالمان جهان متجدد صورتی از روابط و مناسبات کمی و ریاضی‌اند، زیرا علم اصلی در

فرهنگ مدرنیته تنها همین روابط و مناسبات ریاضی تکنیکی است بدون آن که به کیفیات عالم نظر داشته باشد، در حالی که بشر در زندگی هم به کمیّات و هم به کیفیّات محتاج است.

با تذکر به مآثر تاریخی و درک امکان‌های کنونی، فلسفه و عرفان و معارف اسلامی تاریخ ما منبع ارزش‌مندی خواهد بود که اگر از حجاب تجدد برون آید راه آینده را روشن می‌سازد. در این مسیر ناخوانده‌ها و نانوشته‌های جاری در سیره عالمان و زعمای دین کم‌کم به زبان می‌آیند تا نارسایی‌ها و نقصان‌های جهان یک‌ساحتی مدرن را آشکار سازد و طرح‌عالمی افکنده شود که در آن عالم پیوند گسیخته میان زمین و آسمان دوباره برقرار شود و ساکنانش علاوه بر این که به اعماق و اطراف جهان خود می‌نگرند، نظری هم به بالا داشته باشند و سیرشان صرفاً در سطح افقی نباشد.

در فلسفه‌ی اسلامی سعی شده است زمین با ملکوت آشنا شود. شرط رسیدن به این طرح این است که بدانیم که زمان و آینده با تفکر تحقق پیدا می‌کند و اگر قیل و قال و دعوی و داعیه، جای تفکر و حکمت و معرفت را بگیرد این زندگی بی‌حاصل تکرار می‌شود و آدمیان اکنون‌زده که در واقع گرفتار یک نوع فلک‌زدگی هستند، به‌گرد خویش می‌گردند و جهان را پر از غوغا و هیاهو می‌کنند تا اگر سخنی هم هست شنیده نشود.

نظر کردن به سیره‌ی زعمای دین در بحبوحه‌ی هیاهو و غوغا آسان نیست اما این وظیفه‌ی دشوار باید انجام شود. ما اگر بتوانیم سیره‌ی زعمای دین را چنان دریابیم که بودند، یعنی اگر در «وقت»، با آنان شریک شویم،

زمان خود را نیز می‌توانیم بشناسیم. زمانِ تفکر، زمانِ باقی است و زمان‌های فانی سایه‌ی زمان باقی‌اند. زمان‌شناس نمی‌تواند و نباید به شناخت زمان فانی اکتفا کند بلکه باید زمان باقی را بشناسد. اصلاً بدون درک زمان باقی زمان فانی شناختنی نیست و زمان باقی زمان حیرت و هیبت و همّت و تفکر است و این با حضور در تاریخ قدسی زعمای دین به خوبی احساس می‌شود و از بی‌تاریخی که همان بی‌«وقت» بودن است رهایی می‌یابیم.

مجال تفکر در خود

در مقطعی از تاریخ عده‌ای از ما باور کرده بودیم که مشکلات ما ناشی از سنت دینی است و راه برون رفت از آن مشکلات و به تعبیر این‌ها انحطاط را در غربی شدن دیدیم و برگشتیم به پیوندی که در گذشته در آریایی بودن با غرب داشتیم و عملاً در ذیل تفکر شرق شناسان که شیفته دوران قبل از اسلام بودند، قرار گرفتیم. در این راستا بود که نتوانستیم به حضور تاریخی زعمای دین نظر کنیم و عملاً راهی جز چنگ زدن به مفاهیم غربی، در پیش روی خود نیافتیم. این است که تا امروز هنوز مجال تفکر در خود را پیدا نکرده‌ایم، تا به اندیشه‌ای که در ایران اسلامی به خصوص از صفویه به بعد جاری بوده، توجه کنیم و به هویت ملی خود که با جنبش‌هایی مثل تنباکو و عدالت‌خانه از طریق علماء و زعمای دین به ظهور رساندیم، نظاره کنیم و مسئولیت ادامه انقلاب اسلامی را در مسیری

که در این دوران، انقلاب در مقابل ما - بیرون از فرهنگ غربی - گشوده است به عهده گیریم.

اگر سیره‌ی زعمای دین را با «وقت» آن درست بشناسیم، این دریافت موجب بصیرت ما در امروز تاریخ‌مان می‌شود و می‌توانیم جایگاه خود را در جهان کنونی بشناسیم و مستعد برون‌شدن از عالم یک ساحتیِ حصرِ مصرف شویم.

جهان کنونی یک‌ساحتی و نیست‌انگار شده است. این نیست‌انگاری با حرف و بحث و قیل و قال از میدان به‌در نمی‌رود. و اگر ندانیم زمان نیست‌انگاری چگونه فرا رسیده و تقویم جهان را دگرگون کرده است، از عهده‌ی خروج از آن بر نمی‌آییم. اگر بشر باید از بلای نیست‌انگاریِ روئیده در غرب و گسترش یافته در سراسر جهان نجات یابد، ابتدا باید متوجه باشد در دفع این بلا چندان کاری از علم و فضل بر نمی‌آید. باید به نمونه‌هایی نظر کند که در زمانه‌ی خود توانستند جهان خود را مطابق آموزه‌های دینی مدیریت کنند، این موقوف و موكول به پیش آمدن تفکر و همتی است که سرچشمه‌اش نقطه‌ی اتصال ما با آسمان «وجود» است و از این جهت زعمای دین که با این نقطه‌ی اتصال بیگانه نیستند، می‌توانند متذکر راه تجدید عهد با عالم معنا باشند. تجدید عهد، بازگشت به گذشته به صورت سلفی‌گری نیست بلکه به عهده گرفتن کار و وظیفه‌ای است که هنوز ادامه‌ی آن به اتمام نرسیده است و از این پس باید انجام شود. هر عهدبستنی، ناظر به آینده است و هیچ عهدی نیست که در گذشته سابقه‌ای نداشته باشد. رجوع به سوابق تفکر و تجدید عهد با نظر به زعمای دین در

ما تعلق خاطر و همت پدید می‌آورد و دست‌ها و زبان‌ها را هماهنگ می‌سازد. تجدید عهد تاریخی، هم‌زبان‌شدن با زعمای دین در گذشته است. در این هم‌زبانی است که از سیره‌ی آن‌ها بعضی درس‌های ناآموخته را می‌توان فراگرفت. این تلقی اقتضا می‌کند که در برنامه و نحوه‌ی رجوع به گذشته‌ی خود به کلی تجدید نظر کنیم و گذشته‌ای را که توسط فرهنگ غربی مصادره شده و راز پایداری ما است، پاس داریم.

عالمان دین و تفقه در دین

در صدر اسلام درست در وقتی که در جنگ تبوک، با دشمن قدرتمند روم روبه‌رو هستیم و جوانان مسلمان متعهد گروه‌گروه روانه‌ی جبهه می‌شدند، آیه آمد که «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً» (توبه/ ۱۲۲) بر همه‌ی مؤمنان واجب نیست که به طرف جبهه‌ی جنگ حرکت کنند، «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ» چرا عده‌ای از هر گروه و از هر طائفه‌ای حرکت نمی‌کنند، «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» برای این که بروند دین را دقیق بفهمند و در دین تفقه کنند؟ علت این امر آن است که با برخورد سطحی به دین نمی‌توان موتور تاریخ را از طریق دین به حرکت در آورد. پس عده‌ای باید بروند و عمیقاً دین را بفهمند. تفقه در دین یعنی تعمق در گوهر دین، اعم از عقاید و اخلاق و احکام. کسی را که در احکام دین تعمق کرده اصطلاحاً فقیه می‌نامند، به این معنا که در احکام و حلال و حرام دین تفقه و تعمق کرده است، همین‌طور که علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» در تفسیر قرآن فقیه‌اند، یعنی گوهر دین از جهت فهم آیات قرآن در

دست اوست و هر آیه‌ای را می‌توانند مناسب آن گوهری که از قرآن شناخته‌اند تفسیر کنند و یا مثل حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» که علاوه بر فقیه بودن و مفسر بودن، گوهر عرفان اسلامی را در دست دارند.

قرآن در آیه‌ی مذکور می‌فرماید چرا عده‌ای از شما به تفقه در دین نمی‌پردازند، درست است جنگ است و برای حفظ مرزهای مملکت اسلامی باید همه تلاش کنند اما عده‌ای بیش از حفظ دیواره‌های مملکت اسلامی باید فرهنگ اسلامی را عمیقاً بشناسند و بعد که به گوهر دین آشنا شدند «وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» برگردند به سوی شهر خود و مردم را از انحرافات آگاه کنند، به آن امید که آن‌ها از انحرافات فاصله بگیرند. در سرتاسر مملکت اسلامی پخش بشوند، و مردم را از گرفتار شدن در روزمرگی‌ها و غفلت‌ها بر حذر دارند. انذار کردن به آن معنا است که به مردم متذکر شوند حیات دیگری هست که باید زندگی دنیایی را وسیله‌ی آبادانی آن قرار دهند. در ادامه‌ی می‌فرماید: نه این که فکر کنید حالا که رفتید درس خواندید و برگشتید بین مردم، همه گوش به فرمان شما خواهند شد و به راحتی کارها جلو می‌رود. «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» شاید عده‌ای از آن‌هایی که شما آن‌ها را انذار می‌کنید از آن کارهای غلط‌شان دست بردارند. ملاحظه می‌فرمایید که چگونه قرآن همه‌ی آن‌چه هست را به آدم می‌گوید، بی‌خودی ما را امیدوار نمی‌کند، مأیوس هم نمی‌کند.

این مهم است که متوجه باشید آیات مذکور عامل حرکت بسیاری از عالمان دین است و همواره باید حرکات و سکنت آن‌ها را در این آینه به

نظاره نشست و گرنه به کلی از چنین حضوری که باید در تاریخ داشته باشیم محجوب می‌شویم و امکان تفکر به معنای واقعی آن را که تفکرِ تاریخی است از دست خواهیم داد. زیرا ملّتی که تاریخ ندارد نمی‌تواند تفکر داشته باشد و گرفتار ابتدال فرهنگی می‌شود.

همه‌ی تأکید بنده آن است که بدانیم: امروز به جهت درست ندیدن تاریخ خود از یک سو خود را عقب مانده از جهان کنونی می‌دانیم و از طرف دیگر نمی‌توانیم با فرهنگ درخشان گذشته‌ی خود گفتگو کنیم و از آن برای رفع بحران‌ها و ادامه راه مدد بگیریم، زیرا با غفلت از حضور در تاریخ عالمان دین نمی‌توانیم خود را در سطح متعالی فکری و فرهنگی ملاحظه نمائیم در حالی که اگر نسبت ما با زعمای دین شکل بگیرد - مثل نسبتی که شهدا و سرداران و ملت با حضرت امام شکل دادند - عالم و انسان و خدایی دیگر به صحنه می‌آید.

نقش‌ی راه علماء دین

ملاحظه فرمودید که آیه‌ی مذکور آموزش دین و تفقه در آن را حتی از جهاد فی سبیل الله مهم‌تر می‌داند. زیرا جامعه با فرهنگ توحیدی است که سر و سامان می‌گیرد و می‌تواند در تاریخی که زندگی می‌کند به سوی اهدافش جلو برود و از حجاب‌های جهل و شرک عبور کند. وظیفه‌ی نخستِ حوزه‌های علمیه فهم دین است که عمده‌ی آن به فهم کتاب و سنت برمی‌گردد. کارهایی که فقها، مجتهدین و علما در حیطه‌های مختلف انجام می‌دهند در حیطه فهم کتاب و سنت است، بعد از فهم

کتاب و سنت باید دینی را که فهمیده‌اند در نظام سیاسی و حکومتی به اجرا در آورند.

این نکته‌ی بسیار مهمی است که بدانیم علمای دین براساس آیه فوق به طرف حوزه‌های علمیه آمدند و طبق این آیات حرکت کردند و در نهایت علمایی مثل شیخ بهایی و میرداماد و ملاصدرا و آیت الله نجفی اصفهانی و آیت الله مدرس و شیخ فضل الله نوری و حضرت امام خمینی و علامه طباطبائی و شهید مطهری و آیت الله خامنه‌ای، در تاریخ ما ظهور کردند. این‌ها همه بنا به توصیه‌ی قرآن به صحنه آمدند و نقشه‌ی راه خود را از قرآن گرفتند و سخت باید مواظب بود چنین نگاهی به عالمان دین در حجاب نرود و گرنه با نگاه شرق‌شناسان به سرمایه‌های فرهنگی خود نگاه کرده‌ایم و گرفتار فقر تاریخی می‌شویم.

انگیزه‌ی اصلی علمای دین آن چیزی بود که آیه‌ی مذکور توصیه می‌کند و بر اساس آن وارد تفقه در دین شدند. شما مرحوم شهید مطهری را ملاحظه کنید، ایشان اهل تفقه در دین است، وقتی هم می‌خواهد تاریخ را بررسی کند کتاب نهضت‌های صدساله و یا کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران را تألیف می‌کند که روح تفقه در دین در این کتاب‌ها موج می‌زند و همه‌ی تلاش ایشان این است که حقیقت را نشان بدهد. وقتی قرآن را تفسیر می‌کند روح تفقه در دین در آن تفسیر حضور کامل دارد. روحیه‌ی تفقه یعنی خود را آماده کنیم که اصل مطلب را با همه‌ی زوایایی که دارد بگیریم و به یک معنا یک نوع فنومنولوژی یا پدیدارشناسی است. حتی در مسائل سیاسی هم وظیفه داریم همین کار را بکنیم تا تحت تأثیر القانات

دشمنان قرار نگیریم. دشمنانِ حقیقت، مدام از یک موضوع خبر می‌سازند، خبر پشت خبر و شایعه پشت شایعه پخش می‌کنند، حال اگر ما روحیه تفقّه و حقیقت‌یابی نداشته باشیم در دام حیل‌های آن‌ها گرفتار می‌شویم، وظیفه‌ی ما است که سعی کنیم گوهر قضایا را پیدا کنیم، از خود بپرسیم مغز و بنیان این موضوعی که مطرح می‌کنند چه می‌تواند باشد. مردم در زمان مرحوم شیخ فضل‌الله نوری گوهر مخالفت شیخ را با مشروطه‌ای که در دست روشنفکران غرب‌زده افتاده بود، نفهمیدند در حالی که آن مرد بزرگ چون فقیه و اهل تفقّه بود فهمید چه کاسه‌ای زیر نیم کاسه‌ی آن مشروطه است. مرحوم مدرس چون فقیه بود و روحیه‌ی تفقّه را در خود رشد داده بود خیلی زود فهمید رضاخان از چه جنسی است. مرحوم آیت‌الله کاشانی در آن شرایط پیچیده توانست بهترین موضع را بگیرد، به نظر من هنوز تاریخ نتوانسته است نقش آیت‌الله کاشانی را درست بازخوانی کند که چگونه توانست در بین دربار و جبهه‌ی ملی دکتر مصدق و فدائیان اسلام نقش تاریخی خود را به عنوان یک زعیم در آن مرحله از تاریخ، انجام دهد.

امثال شیخ فضل‌الله نوری و مرحوم مدرس و مرحوم آیت‌الله کاشانی در زمان خود زعیم ملت ما بودند، آن‌ها با روح توحیدی خاص زمان خود وظیفه راهنمایی جامعه را به خوبی به عهده گرفتند و نه تنها از به حاشیه رفتن اسلام بلکه از هلاکت مردم مسلمان شیعه، جلوگیری کردند. اگر ما آن روح توحیدی را در آن تاریخ درست شناسیم و با یک نگاه سیاسی سطحی حادثه‌های آن زمان را جدا از نقش تاریخی این بزرگان، ارزیابی

کنیم، با حادثه‌های پراکنده‌ای روبه‌رو می‌شویم که هرگز ما را به حقیقت تاریخی آن زمان نمی‌رساند. همه‌ی زعمای دین بدون استثنا دارای روحیه‌ی ناب عرفانی بوده‌اند که منجر به شخصیت حماسی آن‌ها شده است. اساساً تا کسی قلبش محل تجلی انوار حضرت «الله» نشود، به آن شکلی که زعمای دین به صحنه آمدند، وارد صحنه نمی‌شود. برای استاد اخلاق شدن کافی است انسان قلب خود را آماده‌ی تجلی اسم رحمان کند و روش مدارا با مردم را پیشه نماید و بدون هر گونه تعارضی همه را به نیکوکاری توصیه کند، که در جای خودش لازم است، ولی قلبی که آماده است تا اسم «الله» بر او تجلی کند و زعامت جامعه‌ی اسلامی را به عهده گیرد، باید نگاه دیگری به عالم و آدم داشته باشد.

زعمای دین و تجلی اسم «الله»

با تفقه در اسم «الله» از عزیزان انتظار می‌رود متوجه باشند اسم «الله»، جامع همه‌ی کمالات الهی است. چون قرآن هر گاه می‌خواهد اسمی از اسماء الهی را بگوید ابتدا «الله» را می‌آورد، مثلاً می‌گوید: «الله» عزیز و حکیم است یعنی این اسماء را به «الله» نسبت می‌دهد و اگر قلب کسی منور به تجلی اسم الله شد، آن قلب، صاحب نور همه‌ی آن اسماء، به جامعیت شده است و چنین کسی در زمان خودش زعیم امت خواهد بود. هنر شما به عنوان کسانی که دغدغه حقیقت‌یابی دارید آن است که با تفقه در دین، خود را آماده کنید تا حضرت حق با نور اسم «الله» بر قلب شما تجلی کند تا یا زعیم امت شوید و یا در ذیل شخصیت زعیم امت بتوانید آینده‌ی

شخصیت او گردید و در راستای شخصیت او خدمات او را گسترش دهید. اگر روحیه‌ی تفقه در دین را در خود رشد دهید هرگز خود را مشغول امور پوچ و بی‌نتیجه نمی‌کنید. اگر کارهای بی‌محتوا و سطحی را دنبال کنید بدانید دیگر نمی‌توانید در دین تفقه نمایید. شنیده‌اید که می‌فرمایند اگر کسی مشروب بخورد ۴۰ روز نمازش قبول نیست هر چند باید نمازش را بخواند، از آن جهت نمازش قبول نیست که روح و روانش از مسیر اصلی خارج شده و چهل روز طول می‌کشد تا به حالت تعادل برگردد. می‌خواهم بگویم اگر شما هم مشغول امور سطحی و بی‌محتوا شدید به همان حالت گرفتار می‌شوید چون تا می‌آیی به خودت برگردی و به سراغ عقل و قلب خود بروی مدت‌ها از مقصد عقب افتاده‌ای.

تفقه در دین، قدرتی به آدم می‌دهد و موضوعاتی را در منظر جان انسان می‌نمایاند که انسان دیگر مایل نیست به امور پوچ و سطحی دل ببندد و از این جهت به خوبی او را از سطحی‌نگری نجات می‌دهد. زیرا انسان در این مسیر با نوامیس عالم آشنا می‌شود و به راحتی حاضر است زندگی و راحتی خود را فدا کند تا با حقایق عالم هستی مأنوس شود، زیرا زندگی بدون اُنس با حقایق هستی، زندگی نیست. امکان تحقق زندگی و زیر پا گذاشتن راحتی‌ها و فداکاری‌های گوناگون وقتی فراهم می‌شود که چیزی با ارزش‌تر از آن راحتی‌ها در مد نظر انسان قرار گیرد و تفقه در دین آن چیزی را که می‌توان زندگی را برایش فدا کرد در منظر انسان قرار می‌دهد. نوامیس عالم همان تعلق غایی است که وجود و حیات، بدون

تعلق به آن بی معنا می‌شود. آنچه موجب می‌شود انسان در رجوع به امور عمیق خسته شود، عدم روحیه تفقه است.

روحیه تفقه در دین و تعلق به نوامیس عالم، موجب پرورش زعمایی همچون مرحوم شهید مدرس می‌شود که خیلی خوب رضاخان را شناخت و فهمید چه خطری از جانب او اسلام و انقلاب مشروطه را تهدید می‌کند. ما اگر در تاریخ معاصر تجربه‌ی فعالیت‌های مقابله‌ی مدرس با رضاخان را نداشتیم یقیناً انقلابمان به راحتی از بنی صدر عبور نمی‌کرد و مردم تحت تأثیر شعارهای بنی صدر از ادامه‌ی انقلاب باز می‌ماندند. مردم ما با تجربه‌ی تاریخی خود در چهره‌ی بنی صدر، رضاخانی را دیدند که می‌خواهد از حضرت امام عبور کند. مرحوم شهید مدرس خوب می‌فهمید چه کار باید کرد و وظیفه‌ی الهی خود را در آن مرحله به‌خوبی انجام داد و زمینه‌ی عبور از رضاخان و رضاخان‌ها را پایه‌ریزی کرد و اگر ما امروز نتوانیم نقش تاریخی مدرس را به عنوان زعیم توحیدی زمان خود که نور اسم الله بر قلبش تجلی کرده بود، ببینیم از رضاخان‌های دیگری که فرهنگ مدرنیته برای ما می‌پروراند نمی‌توانیم عبور کنیم در حالی که مرحوم مدرس به‌خوبی راه کار تاریخی عبور از رضاخان‌ها را به ما نمایاند. و بدین لحاظ می‌توان گفت: تاریخ، گذشته‌ای در پشت سر ما نیست، بلکه بنیاد امور در زمان حال و آینده است و با نظر به گذشته می‌توان از تاریخ فردای خود سخن گفت. این نوع نگاه به تاریخ و سیره‌ی عالمان توحیدی به چشم‌ها و گوش‌ها و عقل‌ها و دست‌ها و پاها جهت می‌دهد، با نظر به هر تاریخی این کار عملی نیست بلکه با نظر به تاریخی که زعمای دین در آن

نقش آفرین بوده‌اند، می‌توان در حال و آینده زندگی کرد و جواب پرسش‌های زمانه‌ی خود را داد و به گشودگی تاریخی در مقابل خود نظر کرد. بازخوانی سیره‌ی علمای دین به معنای همسخنی با آن‌ها است تا با ما سخن بگویند و از آن طریق بتوانیم کدورت سال‌های گذشته را پشت سر بگذاریم و امکان تفکر نسبت به تاریخی که در آن زندگی می‌کنیم را باز یابیم. زیرا سرآغازی دیگر از دل گذشته بیرون می‌آید و موجب جهش در آینده می‌شود. ما برای عبور از فرهنگ غربی و زهر نیهیلیسم چاره‌ای نداریم جز آن که گذشته‌ی توحیدی خود را درست بشناسیم و این ممکن نیست مگر از طریق شناخت زعمای دین که صورت متعین توحید در همه‌ی زمان‌ها بوده‌اند.

راز حیات جامعه

در رابطه با جایگاه الهی زعیمان دین، باید بدانیم همان‌طور که حیات بدن به جهت حاکمیتِ حقیقتِ مجردی به نام روح است، حیات جامعه نیز در گرو حاکمیت و ولایت الهی است که توسط انبیاء الهی طرح و اجرا می‌شود و امامان ادامه‌دهنده‌ی تحقق ولایت الهی هستند و در زمان غیبت امام زمان علیه السلام این کار به عهده‌ی فقهای جامع الشرایط است، تا یک روز جامعه از ولایت الهی محروم نگردد. چون این یک قاعده است که همیشه بر کثرت‌ها یک حقیقت وحدانی باید حاکم باشد تا کثرت‌ها از انسجام لازم بهره‌مند باشند. روح شما حقیقت واحدی است که موجب می‌شود سلول‌های بدن شما هویت داشته باشند و هر کدام در حکم مجموعه‌ای از

یک عضو فعالیت کنند و تا موقعی بدن شما زنده است که روح شما بر آن حاکم باشد. اگر روح شما - به عنوان یک حقیقت مجرد واحد- از بدن شما منصرف شود این بدن می‌میرد. جامعه هم همین طور است، وقتی امکان حیات دارد و گرفتار بحران نیست که حقیقت واحدی یعنی همان حکم حضرت احدیت بر آن حاکم باشد و به این معنا گفته می‌شود همیشه باید خدا بر جامعه حاکم باشد تا جامعه ویران نشود. در زمان پیامبر و امام معصوم، وجود مقدس آن عزیزان است که مستقیماً نور هدایت الهی را از حق می‌گیرند و حکم حضرت احدیت را بر جامعه حاکم می‌کنند ولی در زمان غیبت، این فقیه است که با اجتهاد خود حکم حضرت احد را از قرآن و روایت می‌گیرد و آن را حاکم می‌کند.

ولایت الهی در زمان غیبت

با توجه به این که قرآن می‌فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری/۹) فقط حضرت «الله» ولی است، پس ولایت پیامبر و امامان و علما در راستای تحقق حاکمیت و ولایت الله است. وقتی می‌فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» یعنی فقط خدا ولی است پس ولایت زعمای دین صورت ولایت الهیه است که در ذیل ولایت نبی و امام، به صورت غیر مستقیم همان ولایت الهی می‌باشد.

در آیهی فوق فرمود «الله» ولی است یعنی باید به اسم جامع حضرت احد نظر کرد، چون روشن شد اسم «الله»، جامع همه‌ی اسماء الهی است. همچنان که عرض شد وقتی می‌فرماید: «أَنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ» (ذاریات/۵۸)

یعنی آن که الله است، رزاق است، یا وقتی می فرماید: «الله هو الکبیر المتعال» یعنی آن که الله است، در جلوه‌ی کبیر و متعال به صحنه می آید، می فهمیم اسم الله همه‌ی اسماء الهی را به جامعیت دارد و در هر موطنی با اسمی خاص جلوه می کند. پس اگر اسم الله به قلب کسی تجلی کرد همه‌ی اسماء الهی بر قلب او تجلی کرده در حالی که اگر اسم علیم تجلی کرد، همه‌ی اسماء بر آن قلب تجلی نکرده است. و در همین رابطه خداوند در قرآن به پیامبر ﷺ می فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ» (یوسف/۱۰۸) بگو راه من این است که به الله دعوت می کنم، چون خداوند می خواهد چشم ما را از طریق اسلام به «اسم الله» بیندازد. و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر همین مبنا می فرماید: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ»^۳ من هیچ چیزی را ندیدم مگر آن که قبل از آن چیز و بعد از آن، «الله» را دیدم. یعنی اسم الله بر قلب امیرالمؤمنین علیه السلام تجلی کرده است و عملاً با تجلی اسم الله همه‌ی اسماء الهی بر قلب مبارک حضرت تجلی کرده است. جامعیت اسماء الهی در اسم الله مثل جامعیت هفت نور است در نور بی رنگ، نور بی رنگ دارای همه‌ی نورها هست منتها به یگانگی.

با آمدن شریعت اسلام، اسم الله با همه‌ی جامعیتش امکان حاکمیت یافت. شریعت اسلام آمده است تا حقیقت «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» را در امور جوامع بشری به صورت تشریحی ظاهر کند. با حاکمیت الله و شریعت

اسلام، تمام امور جامعه‌ی بشری در ذیل حاکمیت همه‌ی اسماء الهی قرار می‌گیرند و با توجه به نیابت فقها در زمان غیبت امام معصوم، با حاکمیت فقیهی که زعیم جامعه است جامعه در ذیل حاکمیت اسم الله قرار می‌گیرد. این که اسلام اصرار دارد زعیم جامعه باید فقیه باشد به همین معنا است که تمام امور جامعه در تحت انوار اسماء الهی قرار گیرد و ولایت الهی به صورتی جامع به صحنه آید تا هیچ استعدادی از استعدادهای افراد اجتماع بی‌جواب نماند. در همین رابطه نتیجه می‌گیرید که در صورت حاکمیت فقیه جامع الشرایط، حکم زعیم باید در همه‌ی شئون جامعه‌ی اسلامی جاری باشد و این طور نیست که حکم او فقط در امور فردی و احکام عبادی جاری باشد. زعمای جامعه‌ی اسلامی، الله را می‌شناسند و وظیفه دارند الله را حاکم کنند.

راز شعور زعمای دین

زعمای دین به حکم نظر به اسلام، مأمور حاکمیت همه‌ی اسماء الهی در جامعه می‌باشند تا «توحیدی» در عالم تشریح به صحنه آید که همه‌ی ابعاد زندگی انسان‌ها را در بر گیرد. و این است راز حضور تاریخی فقهای بزرگ در صحنه‌های اساسی تاریخ ما و همین امر موجب شده که فقهای بزرگ که مسئولیت زعامت جامعه را به عهده داشتند یک لحظه جهت حاکمیت اسلام از پای ننشینند و به هیچ عنوان اجازه ندهند جامعه‌ی اسلامی در ذیل حاکمیت غیر اسلام در آید و به همین جهت با هر تمدنی

غیر از تمدنی که حضرت «الله» در آن حاکم باشد مقابله می‌کنند. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرماید:

«ما آن چیزی را که می‌خواهیم، حکومت الله است، حکومت خدا را می‌خواهیم. ما می‌خواهیم قرآن بر ما حکومت کند. ما می‌خواهیم قوانین اسلام بر ما حکومت کند. ما هیچ حکومتی را جز حکومت الله نمی‌توانیم بپذیریم، و هیچ دستگاہی را که بر خلاف قوانین اسلام باشد نمی‌توانیم بپذیریم».^۴

اگر ما از مرحوم شیخ فضل الله نوری بپرسیم چرا اینقدر با حاکمیت روشنفکران غرب‌زده در مشروطه مخالفت کردید؟ بیش از یک کلمه جواب ما را نمی‌دهند، می‌فرمایند: این‌ها حجاب حضرت الله بودند و یک لحظه نباید تحمل می‌شدند. این را یک مرد عارفِ سالکِ فقیهی مثل ایشان می‌فهمد که چگونه روشنفکرهای دست‌پرورده‌ی انگلستان از موج مشروطه‌خواهی مردم سوء استفاده کردند و حجاب نور «الله» شدند و از آن جایی که وظیفه‌ی علمای دین است که تلاش کنند «الله» حاکم باشد پس با هر جریانی که حجاب تجلی نور «الله» در جامعه باشد مقابله می‌کنند. این سخن را زمانی شیخ فضل الله می‌گوید که عده‌ای شیفته‌ی حاکمیت روشنفکران غرب‌زده بودند تا ما را به زعم خود اروپایی کنند.

راز شعور زعمای دین در فهم انحراف در آن است که متوجه‌اند فقط باید «الله» حاکم باشد پس با جریانی که حجاب نور «الله» است مقابله می‌کنند. همین است رمز این که مرحوم مدرس قبل از این که رضاخان

تاج گذاری کند در دوره‌ی سردار سپه بودنش روبرویش می‌ایستد. بعد هم که شاه شد همچنان روبرویش ایستاد و یک قدم هم کوتاه نیامد ولی جریان روشنفکری از آن جایی که شیفته مکاتب غربی است این نحوه حضور را درک نمی‌کند و از فهم این عقل تاریخی محروم است و این یکی از تنگناهای تاریخی ما است که روشنفکران این کشور از درک تاریخ خود به معنای واقعی آن محروم‌اند.

در یک کلمه باید متوجه بود که زعمای دینی ما، «الله» شناس‌اند و محال است تمدنی را تحمل بکنند که به غیر از «الله» رجوع دارد.

راز حضور تاریخی فقهای بزرگ در صحنه‌های اساسی تاریخ ما این است که قلبشان متوجه است تنها الله باید حاکم باشد و رضاخان‌ها حجاب الله‌اند، و متأسفانه ما آن‌طور که شایسته است متوجه این نوع حضور که علما در تاریخ‌مان داشتند نیستیم و تاریخ خود را با نگاه غرب‌زده‌ها و شرق‌شناسان غربی می‌خوانیم، که نه تنها هرگز معنای حضور توحیدی را نمی‌فهمند بلکه تلاش دارند برای ما هویت‌سازی کنند. ما هنوز نفهمیده‌ایم معنای مقابله‌ی میرزای شیرازی با معاهده‌ی رژی چه بود، چون از این زاویه موضع‌گیری علماء را در نظر نمی‌گیریم که آن‌ها تنها به حضور توحید در نور جامع حضرت الله نظر دارند و نه چیز دیگر.

مقابله‌ی علماء اسلام با دشمنان دین تنها جنبه‌ی الهی داشت و آن‌ها با نظر به قواعدی عمل می‌کردند که از متن دین استخراج کرده بودند مثل «قاعدہ‌ی نفی سلطه» و «نفی مودّت کفار» و «نفی تشبّه به کفار». با توجه به این قواعد قرآنی، با نفوذ غیر مسلمان بر امور مسلمین مخالفت می‌کردند.

علمای ما قرارداد رژی و ضرر و زیانی را که در پی دارد این طور تحلیل می‌کردند که «کفره را بر وجوه معایش و تجارت آن‌ها - مردم - مسلط کرده تا بالاضطرار با آن‌ها مخالطه و مؤادّه کنند و به خوف یا رغبت، ذلت نوکری آن‌ها را اختیار نمایند. و کم کم بیشتر منکرات، شایع و متظاهر شود و رفته رفته عقایدشان فاسد و شریعت اسلام مختلُ النظام گشته و خلق ایران به کفر قدیم خود برگردند.»^۵ این همه بصیرت فقط با نور اسم «الله» به وجود می‌آید. آنها به خوبی متوجه‌اند این یک قرارداد اقتصادی نیست یک نقشه است برای اختلال در نظام جامعه‌ی اسلامی تا به جای مدیریت اسلام، اقتصاد اروپایی مدیریت جامعه را در دست بگیرد. همان چیزی که روشنفکران ما از آن غفلت کردند و آن شد که شد و موجب گشت امروز مدیریت علوم انسانی ما در جوامع آموزشی، با نگاه غربی به جوانان ما ارائه شود.

اگر کسی به «الله» رجوع داشت همه‌ی حقیقت را خواهد فهمید و زشتی همه‌ی کفر را با همه‌ی جلوه‌هایش خواهد شناخت، پس می‌توان گفت: بصیرت حقیقی در نزد زعمای دین بوده و هست و این به جهت رجوع آن‌ها به حضرت الله است و تلاش برای حاکمیت حکم خدا در همه‌ی شؤونات جامعه، به این صورت که قرآن جمال حضرت الله است و علمای قرآن فهم، حتماً به چنین بصیرتی می‌رسند که باید احکام قرآن در جامعه حاکم باشد. ملاحظه کنید که میرزای شیرازی انگیزه‌ی تحریم تنباکو را «اعلای کلمه‌ی ملت» اعلام می‌کنند و می‌فرمایند: با این کار

کلمه‌ی خدا و دین مردم متدین برتر شد. نتیجه‌اش هم این شد که مردم دیدند می‌توانند ذیل چنین عالمانی انقلاب مشروطه را شکل دهند و از دیکتاتوری قاجار عبور کنند و در نهایت هم کار به انقلاب اسلامی رسید. از این جهت باید گفت: تاریخ بنیاد امور در زمان حال و آینده است و ما می‌توانیم تأثیر حضور تاریخی زعمای دین را هم اکنون در تاریخ خود احساس کنیم به گونه‌ای که می‌فهمیم نگاه آن‌ها به امور جامعه نگاه شخصی نبوده بلکه نگاه رب العالمینی بود که توسط آن‌ها به صحنه آمده و از این جهت همواره در تاریخ دوام دارند و به جامعه قدرت شنیدن سخنان را ارزانی می‌کنند. آنان از آن جهت که انتخاب شده جهت امور بندگان خدایند مؤید به تأیید الهی می‌باشند به همان معنایی که حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِلْأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ» اگر خداوند بنده‌ای از بندگان را جهت امور مردم انتخاب کرد، سینه‌ی او را گشاده می‌گرداند. تا در مدیریت خود کوچک‌ترین لغزشی نداشته باشد و امور بندگان را با وسعت نظر سر و سامان دهد. «فَلَمْ يَعْزِ بِعَدِهِ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ» در نتیجه آنچنان توانا می‌شود که در جواب گویی به هیچ نیازی در نمی‌ماند و غیر از صواب از او نخواهی یافت و به خوبی مصلحت مردم را در نظر می‌گیرد. «فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ مُؤَيَّدٌ»^۶ پس او در کار خود موفق و محکم و مورد تأیید الهی است.

مدیریت نوری

آنچه باید در طول تاریخ در نظر به زعمای دین بنگریم آن است که متوجه باشیم آن‌ها با نظر به حاکمیت «الله» یک نوع مدیریتِ نوری را برعهده دارند که قرآن در رابطه با آن نوع مدیریت می‌فرماید: «أَوَ مِنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام/۱۲۲) آیا آن کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم - معلوم است همه‌ی ما مرده‌ایم مگر این‌که به نور ایمان زنده بشویم - و برای او نوری قرار دادیم که می‌تواند بین مردم حرکت کند و به کمک آن نور با مردم مرادوده داشته باشد، مثل کسی است که در ظلمات است و نمی‌تواند از آن ظلمات خارج شود؟ به این معنا که اگر کسی در نور الهی نیست اولاً: مرده است ثانیاً: در ظلمات است و نمی‌تواند با مردم جلو برود و بین مردم حرکت کند و مردم را هم حرکت بدهد. خودش ساقط می‌شود مردم را هم ساقط می‌کند. می‌فرماید یک نور عرفانی روحانی برای بعضی هست که می‌توانند در بین مردم حرکت کنند و آن‌ها را هدایت نمایند. در همین راستا حضرت سجاد علیه السلام از خدا تقاضا می‌کند «وَهَبْ لِي نُورًا أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»^۷ خدایا نوری به من مرحمت کن که بتوانم به کمک آن نور در بین مردم حرکت کنم و با جامعه تعامل نمایم.

همه‌ی حرف بنده آن است که عزیزان متوجه باشند از آن جهت که زعمای دین، «اسم الله» را می‌شناختند یک لحظه در راستای تحقق انقلاب جهانی از پای ننشستند. کسی که اسم الله را می‌شناسد هیچ حاکمیتی برای غیر الله قائل نیست، لازمه‌ی چنین قیامی نفی تمام مناسبات نظام استکباری است، هر چند توسط روشنفکران غرب‌زده متهم شوند که این‌ها مخالف پیشرفت هستند. ما در دوره‌ی دانشجویی وقتی اصرار علماء را نسبت به حاکمیت دین می‌دیدیم تصور می‌کردیم آخوندها متعصب‌اند، نمی‌دانستیم بحث تعصب در میان نیست، نظر به اسم «الله» به این معنا است که چنین نظری اقتضاء می‌کند حاکمیت در همه‌ی امور بشری از آن خدا باشد. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرمایند:

«ما جمهوری اسلامی لفظی نخواستیم؛ اینکه ما دائماً راجع به این معنا سفارش می‌کنیم که باید حالا که رژیم، رژیم اسلامی شده است محتوا محتوای اسلامی باشد، برای این است که یک مملکتی مدعی است من مُسَلَّم هستم، افرادش ادعا می‌کنند که ما مُسَلَّم هستیم لکن در بسیاری جاها دیده می‌شود که پایبند احکام اسلام نیستند. بسیاری از اشخاص ادعای اسلام می‌کنند، همان ادعاست؛ دیگر در عمل وقتی که مشاهده بکنید می‌بینید که خبری از اسلام نیست. ما که می‌گوییم حکومت همان طور که اسلامی است، محتوایش هم اسلامی باشد، یعنی هر جا که شما بروید، در هر وزارتخانه که شما بروید، در هر اداره که شما بروید، در هر کوچه و برزن که شما بروید، در هر بازار که شما بروید، در هر مدرسه و دانشگاه که شما بروید، آنجا اسلام را ببینید؛ احکام اسلام را ببینید. این برای این است که ما حکومت

اسلامی خواستیم. ما جمهوری اسلامی لفظی نخواستیم. ما خواستیم
که حکومت‌الله در مملکتمان- وان شاء الله در سایر ممالک هم-
اجرا بشود.^۸

حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» اصرار دارند، جامعه‌ی اسلامی باید همه‌اش
اسلامی باشد و حضرت الله بر مناسبات جامعه حاکم باشد. مبنایشان درک
درست اسم الله است. ممکن است این حرف‌ها در منظر روشنفکران،
تعصب به حساب آید، آیا این تعصب است که کسی بگوید تنها حق باید
در همه‌ی مناسبات جامعه حاکم باشد و از خانه و دانشگاه و اداره و اقتصاد
و سیاست، همه باید تحت حکم خدا اداره شود؟

اگر می‌خواهید زعمای دین را در تاریخ درست بشناسید و تهمت
تعصب را از آن‌ها مبرا بدانید، باید معنی «اسم الله» را بشناسید. تعصب به
معنایی که روشنفکران به زعمای دین نسبت می‌دهند، یک تهمت است
که فرهنگ مدرنیته به علمای دین می‌زند تا نقش مهم تاریخی علمای دین
را از چشم‌ها بیندازد و ما را بی‌ریشه و بی‌تاریخ کند. زعمای جامعه‌ی
اسلامی متوجه جهت‌گیری کلی جامعه بوده‌اند، مقام معظم رهبری «حفظه الله»
به نمایندگان مجلس هم توصیه کردند در مسائل جزئی و کوچک نمانند
کل جریان را ببینید. شاید تعجب کنید که چرا مرحوم آیت الله نجفی
اصفهانی در امور جزئی خیلی سخت نمی‌گرفتند، مثل رسول خدا ﷺ که به
ابوسفیان صد شتر دادند تا اصل اسلام در جامعه ریشه بدواند. بعضی از
روشنفکران انتقاد می‌کنند که چرا فلان زعيم دینی در مقابل فلان

سرمایه‌دار سخت‌گیری لازم را نکرد، غافل از این که در منظر آن زعیم در آن مرحله از تاریخ، آن سرمایه‌دار حجاب اسلام نیست، چند تذکر به او می‌دهند و او رفتارش را عوض می‌کند ولی فرهنگ غرب، حجاب اسلام است این جاست که نباید کوتاه بیاید و کوتاه نمی‌آید. شما این رویه را در مشی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و مقام معظم رهبری «حفظه الله» نیز مشاهده می‌کنید. وقتی می‌توانید حرکات آن‌ها را درست تحلیل کنید که ببینید در نگاه توحیدی کجا می‌توان کوتاه آمد و کجا نمی‌توان کوتاه آمد. شما هم از آنجایی که متوجه‌اید جهت‌گیری نظام اسلامی و رهبری انقلاب به سوی اسلام است، هرگز نباید به جهت ضعف‌های جزئی که در جامعه پیش می‌آید راه خود را از نظام اسلامی جدا کنید و دائماً کارتان آن شود که به دولت و مجلس و نظام قضائی اشکال بگیرید. مواظب باشید با نگاه غرب‌زده‌ها نظام اسلامی و نهادهای آن را نگاه نکنید غرب‌زده‌ها اشکالشان به اصل حرکت توحیدی نظام است، هر چند اشکال خود را در پوشش‌های دیگر مطرح می‌کنند. روح غربی با عدالتی که اسلام مدّ نظر دارد مخالف است ولی آن را در زیر پوشش‌های دیگر مطرح می‌کند. اگر هم نظر به ترمیم زیر ساخت‌های کشور دارند منظورشان ترمیم زیرساخت‌هایی است که طبقه‌ی مرفّه جامعه از آن بهره‌مند می‌شوند در حالی که با رجوع به اسم «الله» به خوبی این حیل‌ها روشن می‌شود. از آن جایی که علمای دین خود را در اختیار برنامه‌های فرهنگ غربی قرار نداده‌اند به نادانی و سادگی متهم می‌شوند در صورتی که آن‌ها در دل برنامه‌های فرهنگ غربی، رجوع به عدالت را نمی‌بینند و لذا از آن برنامه‌ها

استقبال نمی‌کنند و این اتهامی است که جریان روشنفکری غرب‌زده در دو‌یست ساله‌ی اخیر به علمای دین زده است بدون آن‌که جریان روشنفکری در یک خودآگاهی تاریخی به غیاب تفکری که گرفتار آن است بیندیشد و توسعه را تنها توسعه‌ی غربی و عقل را تنها عقل مدرن نداند.

ضرورت وجود زعیم

از نظر یک مسلمان اگر جهت‌گیری یک نظام - با نظر به حضرت «الله» و نفی همه‌ی منیت‌ها - به سوی عدالت شد، آن نظام و آن زعیمی که مدیریت آن نظام را به عهده داشته باشد، پذیرفتنی است، هرچند برای اجرای عدالت - در شرایطی که غرب‌زدگی حاکم است - با موانعی روبه‌رو است و دیگر نباید فرد مسلمان با نظر به مشکلات اجرایی، از اصل نظام دست بردارد.

زعیم توحیدی جامعه، جهت‌گیری کلی نهادها را می‌بیند و تشخیص می‌دهد کدام برنامه و یا کدام دولت حجاب نور «الله» محسوب می‌شود و ما را از اهدافمان دور می‌کند و کدام برنامه و دولت چنین نیست، با توجه به این امر است که مقام معظم رهبری «ایده‌الله تعالی» گاهی به بعضی‌ها نصیحت می‌کنند و تذکر می‌دهند، چون می‌خواهند آن‌ها را نگه دارند، اما یک‌جا هم با بعضی از جریان‌ها سخت مقابله می‌کنند چون آن فکر و آن جریان حجاب رجوع به الله است و این هوشیاری با تفقه در دین به دست می‌آید

و بدین لحاظ باید متوجه بود چرا تفقه با تعصب فرق دارد زیرا در تفقه عقلانیت نهفته است و حکمت بر تصمیمات حاکم است نه جمود.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بعد از انقلاب گاهی به جهت صحبت یک نماینده‌ی مجلس یا یک روحانی به شدت غضبناک می‌شدند که چرا فلان آقا آمده گفته: «با آمدن انقلاب اسلامی مستکبر، مستکبرتر و مستضعف، مستضعف‌تر شده» می‌فرمودند چرا این‌ها نمی‌فهمند چه چیزی اتفاق افتاده است. به تعبیر بنده چرا نمی‌فهمند جهت‌گیری نظام از نظر به طاغوت، به نظر به حضرت الله تغییر جهت داده و آنچه می‌خواهیم تنها با ادامه‌ی همین نظام اسلامی محقق می‌شود و معلوم است در جهانی که حاکمیت با ارزش‌های استکباری است نظام اسلامی برای تحقق آرمان‌هایش با چالش روبه‌رو است و اگر این نظام توان تغییر تاریخ را نداشت هرگز نظام استکباری این چنین در مقابل آن نمی‌ایستاد به طوری که بسیاری از شعارهای آبرومندانه‌اش را زیر پا بگذارد و برای مقابله با نظام اسلامی با دیکتاتورترین حکومت‌های منطقه همدست شود.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و نظر به جایگاه جریان‌ها

حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» بعد از شهادت حاج آقا مصطفی در سال ۱۳۵۶ سخنرانی مفصلی دارند و در آن سخنرانی از دو گروه روحانی و روشنفکرهای مذهبی گلایه می‌کنند که چرا با نظر به هدفی که باید دنبال کنند همدیگر را تحمل نمی‌نمایند. از مذهبی‌های روشنفکر گلایه دارند که چرا بزرگی زعمای دین را در طول تاریخ نمی‌بینید و از روحانیون نیز

گلایه دارند که چرا سادگی می‌کنید و دانشگاهیان را برای اسلام حفظ نمی‌کنید. بنده قسمتی از آن سخنرانی را در این جا می‌آورم تا متوجه شوید یک زعیمِ الله‌شناس چگونه متوجه می‌شود چه چیزی حجاب اسلام است و چه چیزی عامل رجوع به اسلام. حضرت امام در آن سخنرانی می‌فرمایند:

«من با تمام این جناح‌هایی که برای اسلام خدمت می‌کنند، چه جناح‌های روحانی که از اول تا حالا خدمت کرده‌اند و چه جناح‌های دیگر، از سیاسیون، از روشنفکرها که برای اسلام خدمت می‌کنند، من به همه‌ی این‌ها علاقه دارم و از همه‌ی این‌ها هم گلایه دارم. اما علاقه دارم چون وقتی انسان ببیند گروه‌هایی در خدمت انسان هستند، در خدمت انسانیت هستند، در خدمت اسلام که انسان‌ساز است هستند، چاره ندارد الا این که علاقه داشته باشد به آن، از آن طرف گلایه هم هست برای این که می‌بینم در بعضی نوشته‌هایشان، راجع به علمای اسلام، راجع به فقه اسلام، اینها یک قدری زیاده‌روی کرده‌اند، یک قدری حرف‌هایی زده‌اند که مناسب نبوده است. ما می‌بینیم این اسلام را در همه‌ی ابعادش روحانیون حفظ کرده‌اند، یعنی معارفش را روحانی حفظ کرده، فلسفه‌اش را روحانی حفظ کرده، اخلاقش را روحانی حفظ کرده، فقهش را روحانی حفظ کرده، احکام سیاسی‌اش را روحانی حفظ کرده. از اول که زمان پیغمبر بوده است و دنبالش زمان ائمه، این علمای شیعه بودند که جمع می‌شدند دور ائمه علیهم‌السلام و احکام را از آن‌ها اخذ می‌کردند و در اصولی که چهار صد تا کتاب بوده است نوشته‌اند... این‌ها همه با زحمت علمای شیعه، فقهای شیعه درست شده است. تمام ابعادی که اسلام دارد و قرآن دارد، آن مقداری که درخور

فهم بشر است، تمام این‌ها را این جماعت عمامه به سر - به قول این آقایان، عمامه به سر و ریش دار - این‌ها درست کرده‌اند. تا این‌جا اسلام را این‌ها رسانده‌اند، اسلام بی‌آخوند اصلاً نمی‌شود. پیغمبر هم آخوند بوده؛ یکی از آخوندهای بزرگ پیغمبر است. رأس همه‌ی علماء پیغمبر است. حضرت جعفر صادق علیه السلام هم یکی از علمای اسلام است.

از آقایان هم - علمای اعلام هم - گله دارم. اینها هم غفلت از بسیاری از امور دارند. اینها هم از باب اینکه یک اذهان صافیه‌ای دارند، تحت تأثیر یک تبلیغات سوئی که دستگاه راه می‌اندازد واقع می‌شوند. دستهایی هست که یک چیزی درست می‌کنند، دنبالش یک صدایی راه می‌اندازند. هر چند وقت یک‌دفعه یک مسئله‌ای درست می‌شود در ایران. تمام وعاظ محترم، تمام علمای اعلام، وقتشان را که باید صرف بکنند در یک مسائل سیاسی اسلام، ... فردا مقدرات این مملکت دست این دانشگاهیهاست. اینها هستند که می‌آیند یا وکیل می‌شوند یا وزیر می‌شوند یا - عرض می‌کنم - چه می‌شوند. شما اینها را برای خودتان حفظ کنید. می‌پرد نکنید؛ می‌منبر نروید و بد بگویید. منبر بروید و نصیحت کنید.^۹

ملاحظه کنید چگونه ما باید به تاریخی که در آن هستیم بنگریم و تلاش کنیم از فروبستگی تاریخی خود را آزاد نمائیم و حیات خود را از خطر رهایی بخشیم و برای این کار باید از آنچه موجب حجاب تفکر است آزاد شویم تا آینده‌ای که باید بسازیم ادامه بی‌فکری امروزمان نباشد.

باید زیر بار مسئولیتی رفت که حضرت امام در سخنان فوق به ما تذکر داده‌اند. با نگاه روشنفکرانه و با طرح چند اشکال از کار روحانیت در غبار توهمات سیاسی، هیچ آینده امیدبخشی در مقابل ما گشوده نمی‌شود و گرفتار نوعی عدم باور به آمدن آینده مطلوب می‌شویم و در انزوایی سیاسی و عدم مشارکت در جامعه، در جایگاه معترضان قرار می‌گیریم که به مشروعیت نظام خدشه وارد می‌کنند و منتظر سرنگونی آن می‌مانند و برای اثبات حقانیت باور خود تا اخلال در کارها نیز جلو می‌روند و یا در بی‌عملی آزار دهنده‌ای تنها نظاره‌گر آینده‌ی مبهمی هستند که نمی‌دانند چه باید باشد.

نظر به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی

وقتی عده‌ای جایگاه تاریخی انقلاب را نشناسند با دیدن چند نمونه ناهنجاری می‌گویند پس انقلاب چه کار کرد. مقام معظم رهبری «حفظه الله» در دیداری که با فراکسیون انقلاب اسلامی داشتند و آن‌ها از بعضی از کارهای دولت نهم و دهم گله‌مند بودند می‌فرمایند:

«این اشکالاتی که شما گفتید، ممکن است بعضی‌اش وارد باشد؛ منتها باید جمع‌بندی کرد. من این را بارها گفته‌ام؛ اثبات و نفی ما نسبت به اشخاص، ناشی از جمع‌بندی‌ای است که ما نسبت به این آدم یا نسبت به این دولت یا نسبت به این جریان داریم. این به معنای این نیست که هیچ نقطه منفی‌ای در این جایی که ما داریم تأییدش می‌کنیم، نیست؛ خوب، چرا، نقطه‌ی منفی هم هست؛ منتها من وقتی مقایسه می‌کنم بین آن نقطه منفی و آن نقاط مثبت، می‌بینم که آن نقاط مثبت ترجیح پیدا

می‌کند. خوب، نتیجه‌ی جمع‌بندی می‌شود این. به نظر من باید این جور عمل کرد. شما هم تذکرات‌تان را بدهید. اگر منکری می‌بینید، نهی از منکر کنید؛ اگر چنانچه معروفی هست که زمین مانده، امر به معروف کنید؛ اما این موجب نشود که آدم این منکر را یا این نقطه‌ی منفی را بهانه قرار بدهد و راهش را جدا کند، یا فرض کنید که فاصله ایجاد شود، یا تعارض کند، یا تخریب کند؛ کما این که بعضی‌ها هم همین جورند. از همه جا به بنده مراجعات گوناگون هست؛ بعضی می‌آیند یک نقطه منفی را در یک شخصی، در یک دولتی می‌گیرند، آن را مستمسک و دلیل قرار می‌دهند برای این که باید با او معارضه کرد، باید با او مخالفت کرد، باید با او دشمنی کرد، باید چه کرد. این درست نیست؛ باید جمع‌بندی کرد؛ بله، این اشکالات، برخی هست؛ برخی کوچک هم نیست، ممکن است بزرگ هم باشد؛ منتها در عین حال باید در جمع‌بندی ملاحظه کرد، دید که این جمع‌بندی نتیجه‌اش چه می‌شود. به نظر ما در این جمع بندی، آن نقاط مثبت غلبه دارد بر نقاط منفی. آنی که ما تا حالا فهمیدیم، این است. خوب، دارد کار می‌شود، دارد زحمت کشیده می‌شود، دارد شعارهای انقلاب گسترش پیدا می‌کند؛ اینها چیزهای خوبی است؛ اینها چیزهایی است که کشور به اینها احتیاج دارد؛ اگرچه چیز منفی‌ای هم ممکن است باشد و هست.»^{۱۰}

می‌فرمایند اگر در یک برآیند کلی جهت‌گیری‌ها به سوی ارزش‌های نظام اسلامی دارد جلو می‌رود پس راهتان را جدا نکنید و عملاً گرفتار

۱۰ - رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از نمایندگان فراکسیون انقلاب اسلامی

یک نوع بی‌آیندگی نشوید. باید متوجه باشیم چه آینده‌ای را باید باور کرد و خود را از چه آینده‌ای باید رها کنید. ما تنها در آرمانی که در فرهنگ دینی نهفته است به نتیجه می‌رسیم نه در آرمانی که فرهنگ مدرن در توهمات ما به آن شکل می‌دهد. امیدی که ایمان در مقابل ما می‌گشاید بر آرزوهایی تأکید نمی‌کند که بیشتر آرمان‌گرایانه و غیر واقعی است.

عمده آن است که متوجه باشیم در رابطه با نگاه به انقلاب اسلامی و به‌خصوص در رابطه با نگاه به حرکات زعمای دین در تاریخ گذشته، ما از اتوپیاها و مدینه فاضله‌های غیر قابل دسترس آزاد می‌شویم و با نگاهی غیر از نگاهی که غرب به زندگی دارد به خود می‌نگریم. آیا نباید معنی حرکات عالمان دین را از این زاویه نگاه کرد؟ آیا بنا است حرکات آنها در راستای حاکمیت فرهنگ غرب باشد یا در راستای حاکمیت فرهنگ شریعت الهی که نظر به واقعیات زندگی بشر دارد؟ جهت‌گیری آیت الله شیخ فضل الله و آیت الله کاشانی به کدام سو بوده است؟ حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در خطاب به جبهه ملی که به علماء انتقاد می‌کردند می‌فرمایند:

«جرم شیخ فضل الله بیچاره چه بود؟ جرم شیخ فضل الله این بود که قانون باید اسلامی باشد. جرم شیخ فضل الله این بود که احکام قصاص غیر انسانی نیست، انسانی است. آقای کاشانی هم همین طور. جرم اینها همین است که اینها عقیده‌شان این است که باید اسلام در ایران پیاده بشود. و شما می‌گویید که احکام غرب مترقی است»^{۱۱}

در مورد آیت الله کاشانی می‌فرمایند:

«ما در زمان خودمان هم آقای کاشانی را دیدیم. آقای کاشانی از جوانی در نجف بودند و یک روحانی مبارز بودند. مبارزه با استعمار، آن وقت البته انگلستان بود مبارزه با او. در ایران هم که آمدند تمام زندگی‌شان صرف همین معنا شد و من از نزدیک ایشان را می‌شناختم. در یک وقت وضع ایشان طوری شد که وقتی که از منزل می‌خواست حرکت کند فرض کنید بیایند به مسجد شاه، مسجد شاه مطلع می‌شد، در نظر داشتند، اعلام می‌شد، این طور بود وضع ایشان. بعدش دیدند که اگر یک روحانی در میدان باشد لابد اسلام را در کار می‌آورد، این حتمی است و همین طور هم بود. از این جهت شروع کردند به جوّسازی. آن طور جوّسازی کردند که یک سگی را عینک به آن زدند- و آن طور که من شنیدم- عینک زدند و از طرف مجلس آوردند این طرف و به اسم آیت الله. و من خودم در یک مجلسی بودم که مرحوم آقای کاشانی وارد شد در آن مجلس، مجلس روضه بود، هیچ کس پانصد من پاشدم و یکی از علمای تهران که الآن هم هستند و من جا دادم به ایشان- جا هم ندادند- این جو را درست کرده بودند برای آقای کاشانی که دیگر از منزلش نمی‌توانست بیرون بیاید، در یک اتاقی محبوس بود در منزلش طوری که نمی‌توانست بیرون بیاید. چند دفعه هم گرفتند چه کردند. آنجا هم شکست دادند، مسلمین را شکست دادند.»^{۱۲}

روشنفکر غربزده به آرمان‌های شهری نظر دارد که اساساً محقق شدنی نیست ولی علت عدم تحقق آن را به پای زعمای دین می‌گذارد و می‌خواهد آنچه که افلاطون در کتاب جمهور خود ترسیم کرده است و جامعه مدرن سال‌ها به دنبال آن بوده است و عملی نشده، در کشور ما پیاده کند و تا این اندازه از واقعیات فاصله دارد در حالی که زعمای دین در دوست ساله اخیر نشان دادند نباید از موضع پذیرش ارزش‌های مدرن به دین نظر کرد بلکه باید از موضع دریافتی حقیقت‌طلبانه از دین به سوی استقرار ارزش‌های جامعه اسلامی انسانی جلو رفت و چون روشنفکر غربزده متوجه موضع حقیقت‌طلبانه عالمان دین نیست می‌گوید: از کجا که برداشت عالمان از دین درست باشد و با این حرف عملاً ما را دعوت به جدایی از دین می‌کند.

سیاست جزء انفکاک‌ناپذیر دین

تمام زعمای دین در راستای حاکمیت «الله» تلاش کردند و هزینه‌ی آن را هم پرداختند و کوتاه نیامدند. حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرمایند:

«یک مطلبی که همه می‌دانید و می‌دانیم، این است که شیاطین بزرگ و کوچک و آنهایی که می‌خواستند و می‌خواهند تمام قدرت‌ها را در هرجا قبضه کنند و تمام منافع ملت‌ها را چپاول کنند، از سال‌های طولانی نقشه‌های عجیب و غریبی داشته‌اند، و مع‌الأسف قشرهای زیادی غافل بودند؛ از جمله این مطلب که روحانیون در امور سیاسی نباید دخالت کنند. آن‌ها باید مردم را در این نماز و روزه و امثال این‌ها هدایت کنند، و جای آن‌ها و شغل آن‌ها مسجد است و منزل،

مسجد بیایند و نماز بخوانند، منزل بروند و استراحت کنند، و به طوری این تبلیغ شده بود که همه باورشان آمده بود تقریباً، و دخالت در سیاست یک فحشی بود برای اهل علم. اگر می گفتند فلان آخوند سیاسی است، این به منزله‌ی یک فحش تلقی می شد. و خود مردم و بلکه خود روحانیون هم بسیاریشان این مسأله را باورشان آمده بود. اگر راجع به یک امر اجتماعی، یک امری که راجع به ملت است گفته می شد، بعضی ها می گفتند که ما در امور سیاسی دخالت نمی کنیم. و اگر یک ملایی در امر سیاست ملت و مصالح کشور صحبت می کرد، می گفتند که این سیاسی است و بر خلاف موازین است. این مسئله‌ای بود که این قدر رویش تبلیغات کرده بودند در داخل و خارج که به این زودی نمی شد از ذهن مردم بیرون کرد. آنها می خواستند که یک قشر بزرگی از جامعه را- که جامعه هم تبع آنها هست- منزوی کنند و خودشان به جای آنها بنشینند. حکومت مال ما، نماز جماعت خشکی که در آن اصلاً صحبت از اجتماعی و سیاسی نباشد هم مال شما.

من یک قصه‌ای از مرحوم حاج آقا روح الله خرم‌آبادی شنیدم و یک قصه هم خودم دارم. مرحوم آقای کاشانی «رحمة الله» را که تبعید کرده بودند به خرم‌آباد و محبوس کرده بودند و در قلعه‌ی فلک‌الافلاک یا کجا، آقای حاج آقا روح الله می فرمودند که من از آن کسی که رئیس ارتش آن جا، و آقای کاشانی هم تحت نظر او بود و محبوس بود- من حالا وقتی می گویم محبوس در زمان رضاخان، شما خیال می کنید مثل حبس‌های عادی زمان‌های دیگر بود، البته پسرش هم مثل پدر بود لکن آن کسی که گرفتار می شد اگر از اشخاصی عادی بود

همچو مرعوب می‌شد که در حبس یک کلمه‌ای که بر خلاف مثلاً دولت یا آن کسی که در آن جا هست بزنند، امکان نداشت برایشان - مرحوم حاج آقا روح‌الله گفتند که من از این رئیس ارتش که در آنجا بود خواهش کردم که من را ببرد خدمت مرحوم آقای کاشانی، قبول کرد و ما را بردند پیش ایشان. آن رئیس، آن جا بود و من هم بودم و آقای کاشانی. آن شخص شروع کرد صحبت کردن، و رو کرد به آقای کاشانی که آقا شما چرا خودتان را - قریب به این معانی - به زحمت انداختید؟ آخر شما چرا در سیاست دخالت می‌کنید؟ سیاست، شأن شما نیست، چرا شما دخالت می‌کنید؟ از این حرف‌ها شروع کرد گفتن. آقای کاشانی فرمودند: «خیلی خری!» - شما نمی‌توانید که این کلمه در آن وقت مساوق با قتل بود. ایشان گفتند: تو خیلی خری» - اگر من دخالت در سیاست نکنم کی دخالت بکند؟

یک قصه هم من خودم دارم. وقتی که ما در حبس بودیم و بنا بود که حالا دیگر از حبس بیرون بیایم و برویم قیصریه و در حصر باشیم، آن رئیس امنیت آن وقت در آنجا حاضر بود و ما بنا بود از آن مجلس برویم، ما را بردند پیش او. او ضمن صحبت‌هایش گفت که: آقا! سیاست عبارت از دروغگویی است، عبارت از خُده است، عبارت از فریب است، عبارت از پدرسوختگی است، این را بگذارید برای ما. من به او گفتم: این سیاست مال شماست! البته بعدش آمد دروغی گفت که [فلانی] بنا گذاشتند که در سیاست دخالت نکنند و ما هم جوابش را دادیم. مسأله این است، البته سیاست به آن معنایی که این‌ها می‌گویند که دروغگویی، با دروغگویی، چپاول مردم و با حيله و تزویر و سایر چیزها، تسلط بر اموال و نفوس مردم، این سیاست هیچ

ربطی به سیاست اسلامی ندارد، این سیاست شیطانی است. و اما سیاست به معنای این که جامعه را راه ببرد و هدایت کند به آنجایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست، این در روایات ما برای نبی اکرم با لفظ «سیاست» ثابت شده است. و در دعای، در زیارت جامعه ظاهراً هست که «ساسة العباد» هم هست. در آن روایت هم هست که پیغمبر اکرم مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد.^{۱۳} باید عرض کنم که سیاست برای روحانیون و برای انبیا و برای اولیای خدا حقی است، لکن سیاستی که آن‌ها دارند، دامنه‌اش با سیاستی که این‌ها دارند فرق دارد.^{۱۴}

سیاست در نگاه علمای دین نظر به حق است و وظیفه‌ای که نسبت به حق بر دوش دارند و توجه به امکاناتی که در متن دین برای اداره جامعه بشری نهفته است. در این دیدگاه انسان هیچ وقت تنها و رها شده نیست در حالی که در نگاه روشنفکر غرب زده تنها ساحتی که برای انسان فرض می‌شود یک ساحت فردی و اخلاقی است و دین در صورت اجتماعی آن مد نظر قرار نمی‌گیرد تا نقش زعمای دین فهمیده شود و معلوم گردد چرا امیدهای پیش آمده در ملی شدن نفت با کودتای ۲۸ مرداد جامعه ایرانی را ده‌ها سال گرفتار ناامیدی آزاردهنده کرد. زیرا به جای نظر به سرمایه‌ی دینی خود برای اداره‌ی جامعه از طریق مدیریت زعمای دین، امید به طرح‌هایی بستیم که در ذات خود سکولار بودند. شما در همین تاریخی که هستیم ملاحظه کنید در دوره‌هایی که دولت‌های روشنفکر بر سر کار

۱۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۴، بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۴، ح ۳.

۱۴ - صحیفه‌ی امام، ج ۱۳، ص: ۴۲۹ - ۴۳۱.

آمده‌اند، اگر زعیمِ زمانه یعنی مقام معظم رهبری هدایت‌های کلی را به عهده نداشتند دولت‌ها به کجا امید می‌بستند و حالا تا چه اندازه ما از امیدواری به آینده خود تهی بودیم.

ریشه خلأ تحلیل

در نگاه غربی رجوع به حاکمیتِ الله یک حرکت ارتجاعی است ولی از منظر دینِ الهی این کار عبور از ظلمات و برگشت به نور است. با غفلت از این مسئله عده‌ای حتی در لباس روحانی، جایگاه انقلاب اسلامی را نفهمیدند و کارشان مقابله با نظامی است که جهت‌گیری کلی آن نظام در راستای حاکمیت «الله» است ولی آن‌ها به بهانه‌ی آن که گناه و معصیت در کشور واقع می‌شود و حقوق بعضی افراد ضایع می‌گردد، اصل نظام را نفی می‌کنند. این‌ها بر روی جزئیات دست می‌گذارند و جهت‌گیری کلی را نادیده می‌گیرند و این بی‌انصافی همیشه نسبت به زعمای توحیدی بوده و هست. به ظاهر بحث از گناه و معصیتی می‌کنند که هست ولی در باطن رویکرد کلی‌شان به سوی غرب است و حرف دلشان آن است که چرا جهت‌گیری‌ها به سوی اروپا نیست؟ ما از این آقایان می‌پرسیم بنا بود انقلاب اسلامی به سوی اروپا جهت‌گیری کند یا به سوی امام زمان علیه السلام؟ زعمای توحیدی با نظر به رجوعی که جامعه باید به امام زمان علیه السلام داشته باشد به خوبی متوجه بودند خداوند چه آینده‌ای را برای جهان رقم زده و از استعداد‌های معنوی عالم غافل نبودند. این نکته در تحلیل جایگاه تاریخی زعمای دین نکته‌ی بسیار مهمی است. چون وقتی انسان هدف

اصلی را بشناسد، زمانه‌ی خود را درست جلو می‌برد و عالمان دین به جهت شناخت درست هدف اصلی، در هر زمان به بهترین نحو زمانه‌ی خود را جلو می‌برند و موانع راه را نیز به خوبی می‌شناختند و متناسب با هدف اصلی، نسبت به موانع موضع‌گیری می‌کردند و این است آن زمان‌شناسی که در روایات ما بر آن تأکید شده و حضرت علی علیه السلام در رابطه با آن می‌فرماید: «أَعْرِفُ النَّاسَ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَانِهِ»^{۱۵} داناترین مردم به زمان کسی است که از تحولات آن دچار شگفتی نشود و خویشتن را نبازد.

حضرت علی علیه السلام در روایت فوق روشن می‌کنند چنانچه انسان زمانه‌ی خود را بشناسد می‌داند مقتضای آن زمان چه رویدادهایی خواهد بود و لذا پدید آمدن رویدادهایی که ممکن است برای سایرین غیر منتظره باشد، برای او غیر منتظره نیست تا دچار شگفتی و تعجب شود، و از این طریق ما را تشویق می‌کنند زمانه‌شناس باشیم تا بفهمیم هر آنچه ما می‌خواهیم در هر زمانی واقع نمی‌شود. پس به جای نگاه به ناکجا آبادهای وهمی به آنچه داریم یعنی به داشته‌های خود باید نظر کنیم و از این جهت زمانه خود را بشناسیم. وقتی پایه‌های امید بر یک توهم گذاشته شود ممکن است به طور موقت حرکتی در جامعه ایجاد شود ولی چون ریشه در داشته‌های ما ندارد بلافاصله با شکست روبرو می‌شود. چیزی که مکرر در مکرر از طریق روشنفکران غرب‌زده بر این ملت تحمیل شده است.

امید در هر جایی نمی‌روید

نگاه فوق که حضرت علی علیه السلام متذکر می‌شوند، به‌خصوص در امور فرهنگی بسیار مهم است زیرا تا ملتی از نظر فرهنگی به مرحله‌ای از کمال نرسد، شرایط تحقق آرمان‌های بلند را پیدا نمی‌کند و از طرفی می‌فهمیم جایگاه ملت ما نسبت به اهدافِ مدّ نظرمان کجاست و شناخت چنین نکته‌ای یکی از شاخصه‌های اصلی زعیم جامعه‌ی اسلامی بوده و هست. زیرا امید در هر جایی نمی‌روید و باقی نمی‌ماند و رشد نمی‌کند. امید برای جوانه‌زدن، نیاز به هوایی دارد که در خیال و توهم ملت نباشد بلکه در واقعیات تاریخ او شکل گرفته باشد. امید به غرب و غفلت از جامعه‌ای که باید از طریق دین و به کمک زعمای دین اداره شود، نه تنها گُل امید را پایمال می‌کند بلکه خورشیدی که امید به آن می‌نگریست را نیز نابود خواهد کرد و نقش دین را از اساس که مهم‌ترین عامل در اداره‌ی جامعه بشری است نخواهد دید.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ»^{۱۶} در دستورهای حکیمانه‌ی آل داود چنین آمده است که وظیفه‌ی انسانِ خردمند است که زمانه‌ی خویش را بشناسد. زیرا در شناخت زمانه است که انسان می‌تواند برنامه‌ریزی صحیح داشته باشد و قدم به قدم کارها را جلو ببرد تا به مقصد نهایی برسد و نیز می‌فهمد در کجای تاریخی که باید به آن برسد، قرار دارد. مثلاً می‌فهمد هنوز به آن

مرحله‌ای نرسیده‌ایم که بتوانیم از غرب‌زدگی خود آگاه شویم و عزم عبور از آن را پیدا کنیم، یا هنوز به آن مرحله از خودآگاهی نرسیده‌ایم که نسبت به وحدت جامعه‌ی اسلامی بیشتر از رعایت مستحبات حساس باشیم. تا از ذخیره‌های معنوی خود به خوبی استفاده نمائیم و بفهمیم نیازهای زمانه ما حقیقتاً چه چیزهایی است. مشکلات غرب را مشکلات خود ندانیم و با راه‌حل‌های غربی در صدد مشکلاتی که عموماً مشکلات ما نیست برنیاییم.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ»^{۱۷} آن کس که نسبت به زمان خود عالم باشد، امور نامعلوم و غیر قابل پیش‌بینی به او هجوم نمی‌آورند. انسان‌هایی که روح زمانه‌ی خود را شناسند در خلأ تحلیل فرو می‌افتند و در مقابل اموری که باور نمی‌کردند پیش‌آید، تحلیل ندارند. در حالی که اگر انسان روح زمانه‌ی خود را بشناسد می‌پذیرد که بالاخره ما باید منتظر چنین موضع‌گیری توسط مردم می‌بودیم و باید می‌دانستیم نخبگان ملت تا کجاها با مردم انقلابی همراهی می‌کنند و از کجا متوقف می‌گردند. رهبران بزرگ با توجه به همین امر است که بر اساس توانایی ملت، مردم را جلو می‌برند و با نخبگان نیز مدارا می‌کنند و از مردود شدن بعضی از نخبگان جا نمی‌خورند.

معنای بودن ما

وقتی عشق بازی با علم تجربی به تاریخ ما وارد شد و ما آنچه داشتیم را در طبق اخلاص به آن تقدیم کردیم، امید به آینده‌ای مطمئن که با زندگی دینی سال‌ها با آن به سر می‌بردیم، از جلوی ما فرو ریخت. دیگر آن امید متعالی سابق در میان نبود و علم نیز حق امیدواری به آن را به جا نیاورد. و غلظت‌ها و خشونت‌های علم محاسبه‌گر صفای امید را خراب کرد. علم جای دین نشست و مهندسی و تکنوکرات‌ها در جای زعمای دین قرار گرفتند و خانه امید بشر ویران گشت و زمینه امید که با نظر به حقایق قدسی پایدار بود، سراسر سوزانده شد و به زمین سرد مکانیک تبدیل گشت. در حالی که همیشه امید با نظر به عالم بالا پایدار خواهد ماند و یک ملت را پایدار نگه می‌دارد تا مرعوب دشمن خود نگردند و امید به علم تجربی به جای علم قدسی چنین امیدی را با حذف زعمای دین از جامعه نفی کرد و دین را محدود و به امور فردی تقلیل داد تا دیگر نیاز به زعمایی نباشد که بخواهد دینداری را در متن حیات اجتماعی مردم مدیریت کند.

وقتی به تکنوکرات‌ها امید بستیم از این غافل بودیم که به جهانی دل بسته‌ایم که بدون هر باطنی فقط در سطح، حضور دارد و جایی برای ریشه دواندن برای خود باقی نگذاشته و از خود نپرسیدیم برگ‌های درخت چنین جهانی چگونه سبز خواهد ماند و چگونه به ثمر می‌نشینند؟

با نفی زعمای دین عملاً امید به جهانی می‌بندیم که علم آن، خورشید و باطن و خاک و آب ما را نفی می‌کند. درست است کسی که درختی را

می‌برد یا شاخه‌ای را آتش می‌زند، به حیات آسیب زده، اما اگر توانست آب و خاک و زمین را از بین ببرد، دیگر چه اهمیتی دارد که با خود درختان چه خواهد کرد؟ علمی که با نفی زعمای دین خواست امید به زندگی را به جامعه برگرداند، آب و خاک و خورشید ما را نفی خواهد کرد و همه چیز را در چشم ما به موجودات مادی تبدیل نموده، بدون آن که به کیفیات عالم توجه کند. آبی که مرکب از اکسیژن و هیدروژن است چگونه می‌تواند مایه‌ی حیات و ضامن بقاء و رافع عطش باشد. این شبیه آن است که تکنوکرات‌ها در جای زعمای دین قرار گیرند و یا یک مهندس برای هدایت جامعه به جای امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» بنشیند.

روشنفکر ما اگر چه مثل قرن ۱۸ و ۱۹ به علم امید ندارد ولی از آنجایی که متوجه جایگاه زعمای دین در تاریخ نیست، به جهت تنگ‌نظری و خودخواهی بعضی از روحانیون، باز به جایی غیر از جایگاه زعمای دین امید می‌بندد. باز گرفتار امید بستن‌های مکرر و ناامیدی‌های مکرر خواهد شد زیرا راه آسمان معنویت را به سوی خود بسته است زیرا علم تجربی، هر افقی را غیر از آنچه خود می‌نمایاند به سوی انسان می‌بندد و جهان را همین می‌داند که به ما نشان داده است و هر چه را بوی الهی دارد ملغی می‌کند.

روشنفکران غرب‌زده از خود نمی‌پرسند اگر چه تنگ‌نظری‌ها و خودخواهی‌ها مثل هر قشر در روحانیت نیز هست، با این همه همین زعمای دین در قشر روحانیت بودند که تاریخ ما را جلو بردند و مثل

بعضی از علم‌ورزی‌ها به نام علم، ما را نسبت به واقعیت تاریخمان نادان‌تر نگه نداشتند.

علوم انسانی موجود در دانشگاه‌های ما انسانی را تربیت می‌کند که هیچ سنخیتی با اهداف انقلاب اسلامی در خود احساس نمی‌کند آیا نباید ذیل چنین علومی منتظر رویکرد حضور تحصیل کرده‌هایی شد که اصالت را به غرب می‌دهند؟ آگاهی به این امر که در زمانه‌ای قرار داریم که علوم انسانی‌اش این چنین است موجب می‌شود منتظر حادثه‌هایی باشیم که دشمنان ما را خوشحال می‌نماید و به صورتی زیربنایی نسبت به علوم انسانی اسلامی فکری بکنیم تا آینده از آن انقلاب اسلامی باشد.

آنچه در این گفتگو مورد تأکید بنده است، نگاه به حضور تاریخی عالمان است از آن جهت که نگاه به حضور «اسم الله» در تاریخ آینده‌ی ما دارند، آن‌هم در ظرف‌های مختلف تاریخ. با نظر به تاریخ عالمان است که به شناخت بیشتر حضرت «الله» نایل می‌شویم و می‌فهمیم حرکت روحانیت یک حرکت ریشه‌داری است که همیشه تاریخ را از سقوط در ورطه‌های کفر نجات داده است و از این طریق خود را به ریشه‌ی تاریخی خود متصل می‌گردانیم تا معنای بودن خود را در تاریخ فراموش نکنیم و به رنج بی‌تاریخی گرفتار نشویم و از مقام رفیع تاریخی خود غفلت نکنیم. اگر حرکت زعمای دین در تاریخ گذشته را هنوز درست احساس نمی‌کنیم لاقبل تصور بفرمائید اگر در سال‌های اخیر در این سرزمین، امام خمینی «رضوان الله تعالی علی» و آیت الله خامنه‌ای «حفظه الله» در میان نبودند ما چه سرنوشتی داشتیم؟ آیا گذشته ما نیز به همین شکل توسط زعمای دین

مدیریت نمی‌شده و امروز مستشرقین آن گذشته را به جهت تنفر از اسلام، از منظر ما به حاشیه برده‌اند؟

تنها وقتی می‌توانیم هویت حقیقی خود را نگه داریم که بتوانیم نسبت باطنی و روحانی را که در گذشته‌ی تاریخی خود داشته‌ایم در خود احساس کنیم و با آن رابطه برقرار نمائیم و از سیلاب اندیشه‌های پراکنده و موهوم که روشنفکران غرب‌زده به ما تحمیل کرده‌اند رهایی یابیم و بفهمیم در سیره‌ی زعمای دین میزان آزادی، حق بودن امور بوده است و برای آن که اسیر آزادی نفس اماره خود نشویم عالمان دین حق و عدالت را مقدم بر آزادی دانسته‌اند. زیرا وقتی حقی در میان نیست میزانی برای سنجش آزادی نمی‌ماند، آزادی تبدیل به آنارشیزم^{۱۸} می‌شود و زعمای ما با این نوع آزادی مقابله کردند و به تحجّر و مخالفت با آزادی متهم شدند در حالی که تنها انسان‌های متعالی هستند که تاریخ‌های متعالی را بنیاد می‌نهند، آن‌هایی که مؤید به روحی قدسی می‌باشند و انوار الهی را بر جان افراد جامعه می‌نشانند و ابتدا انسان‌ها را از چنگال نفس اماره آزاد می‌کنند تا به آزادی دیگران احترام بگذارند. آیا این نوع آزادی را می‌توان در زیر سقف‌های ترک خورده‌ی دنیای مدرن و در فضای فرهنگ سکولار به‌دست آورد یا باید رو به سوی انسان‌های معصوم و زعمایی کرد که ذیل امامان معصوم عمل می‌کنند؟ یعنی بدانیم تکامل و تطور هر قوم نتیجه‌ی فرایندی از کوشش‌های معنوی بزرگان آن قوم است و لذا هر قوم راه

۱۸ - آنارشیزم در زبان سیاسی به معنای نظام اجتماعی و سیاسی بدون دولت است و یا به طور کلی جامعه‌ای را که فاقد هرگونه حکومتی باشد جامعه‌ی گرفتار آنارشیزم می‌گویند.

تکامل خود را از درون خویش می‌گشاید، درونی که ریشه‌ی خویشتن‌داری‌های او را در طول تاریخش به او گوشزد می‌کند.

خدایا به حق نورانیتی که پیامبر ﷺ و اهل‌البیت او علیهم‌السلام و به تبع آنان زعمای دین به بشریت عرضه کرده‌اند، راه اُنس با خودت را در امور فردی و اجتماعی از ما دریغ مدار تا تفکر را از ما دریغ نداشته باشی.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و مبارک ترین نگاه در
دنیای معاصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضمن تشکر از حضور عزیزان به خصوص اساتید محترم که لطف فرمودند و در جلسه رونمایی از کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» (رضوان الله تعالی علیه) شرکت کردند. بنده علی القاعده نباید در این جلسه که بناست پیرامون کتاب مذکور صحبت شود، سخنی داشته باشم، چون حرف‌هایم را در کتاب زده‌ام، تنها می‌توانم بر سخن جناب حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا میرباقری تأکید کنم که فرمودند کاری کنیم تا افقی که نسبت به جایگاه تاریخی حضرت امام گشوده شده است، گم نشود. در این نگاه تأکید بر آن است که جنبه‌ی حضوری نظر به جایگاه تاریخی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» بر جنبه‌ی حصولی غلبه داشته باشد و بر همین اساس سعی بر این است که خواننده‌ی کتاب در نوعی احساس حضوری نسبت به موضوعات مطرح شده قرار بگیرد و تنها در حدّ مجموعه‌ای از اطلاعات متوقف نشود. چون لازمه‌ی نظر به جایگاه تاریخی حادثه‌ها چنین نگاهی است، تا انسان بتواند از آن طریق از ظاهر حادثه‌ها به باطن آن‌ها سیر کند.

حضور در تاریخ زمانه

با فرض بر این که همه معتقدیم انقلاب اسلامی تاریخ ملت ما را شکل داده، این سؤال مطرح است «چه کنیم که ما بیرون از تاریخ خودمان به سر نبریم؟»

این که اهل نظر امروز می‌فرمایند: چه بخواهیم و چه نخواهیم با انقلاب اسلامی تاریخ جدیدی در جهان شروع شده چیزی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت و باز در تاریخ زمانه‌ی خود زندگی کرد. دکتر طاها حسین مورخ مشهور مصری در رابطه با بیعت حضرت علی علیه السلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید: هیچ کس باور نمی‌کرد آن روزی که دست‌های کوچک آن جوان ۱۰-۱۱ ساله در دست آن مرد چهل ساله قرار گرفت، تاریخ جدیدی بر روی زمین گشوده شود. به ظاهر ممکن است در آن زمان بیعت مولی الموحدين علیه السلام با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کنار حادثه‌هایی که خود را بسیار بزرگ‌تر می‌نمایانند، حادثه‌ی کوچکی به نظر آید ولی اگر کسی ماوراء ظاهر حادثه‌ها به جایگاه تاریخی هر حادثه‌ای نظر کند، به‌خوبی می‌فهمد کدام حادثه بر خلاف ظاهر، بی‌تاریخ است و کدام حادثه کوچک بر خلاف ظاهرش، تاریخ دارد و آینده‌ی بشر را تغذیه می‌کند.

برکتی که در نظر به شخصیت حضرت روح الله رضوان الله تعالی علیه پیش می‌آید این است که متوجه شویم دنیای ظلمانی با آن‌همه تلاش برای بزرگ‌نشان دادن خودش، در مقابل حقیقتی که بی‌سر و صدا از طریق انقلاب اسلامی طلوع کرده، یک موج بی‌تاریخ است و هر کس زندگی

خود را به آن گره زند گرفتار بی تاریخی می‌شود. کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» «رضوان الله تعالی علیه» وظیفه دارد متذکر گردد ماورای شلوغی‌های دنیای مدرن، تاریخ جدیدی شروع شده تا حیات بشر را به معنویتی بسیار متعالی‌تر از معنویتی که بشر امروز می‌شناسد، برساند و نادیده گرفتن آن توسط دنیای مدرن، چیزی از حیات فعال آن نمی‌کاهد بلکه کسانی که در مقابل انقلاب اسلامی و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چشم بر هم گذاشته‌اند گرفتار بی آیندگی می‌شوند.

این نشست با این قصد تشکیل شده تا عزیزان متوجه شوند در کجای تاریخ قرار دارند و ماورای حادثه‌های به ظاهر چشم‌پرکن، در لایه‌های زیرین جامعه‌ی جهانی چه می‌گذرد؟ کلیدهای خوبی برای فهم این موضوع در میان است که اولاً: بفهمیم چرا فرهنگ غرب محکوم به بی‌تاریخی است و ثانیاً: چرا با انقلاب اسلامی تاریخی اصیل شروع شده است. تمام رسالت کتاب سلوک را می‌توان جهت تبیین این دو نکته دانست تا نسل جوان ما از یک طرف گرفتار بی‌تاریخی و بی‌آیندگی نشود و از طرف دیگر بتواند در تاریخی اصیل حاضر گردد و خود را در تمام ابعاد انسانی‌اش شکوفا سازد. وقتان را در این رابطه نمی‌گیرم و شما را به کتاب ارجاع می‌دهم ولی همین قدر بدانید که اگر در شرایط تاریخی حساسی قرار نداریم و انقلاب اسلامی به زعم فرهنگ غربی چیزی نیست، چرا همه‌ی فکر و ذکر جهان استکبار تلاشی است برای شکست دادن انقلاب اسلامی؟

تحقیقات نشان می‌دهد به کار بردن کلمه‌ی ایران در محاورات جهانی در حدّ غیر قابل تصویری زیاد شده و گویا ایران مسئله‌ی جهان است. اگر ما چیز قابل ذکری نیستیم چرا جهان استکباری نسبت به ایران این اندازه پریشان حال است؟ در دنیا چه خبر شده است که جهان استکباری احساس می‌کند رشد ایران - حتی در فناوری‌های عادی - مساوی است با شکسته شدن شیشه‌ی عمر استکبار؟ این یک تحقیق میدانی است که در کنار نگاه دقیق به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی، می‌توان به آن توجه داشت تا برای عزیزان روشن شود افقی که نور حضرت روح الله خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در مقابل ما ایجاد کرده همه‌ی آینده‌ی ما و جهان را معنای دیگری می‌بخشد؟ و در این رابطه باز بنده سؤال اول خود را مطرح می‌کنم که «چه کنیم تا ما بیرون از تاریخ‌مان به سر نبریم؟»

با توجه به آنچه عرض کردم می‌خواهم تأکید کنم عزیزان متوجه باشند، تاریخ ما با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تاریخ جدیدی شده تاریخی که گذشته‌ی زندگی ما با انبیاء را به آینده‌ی رجوع به وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام متصل می‌کند، آینده‌ای که حضرت مهدی علیه السلام در آن ظهور دارد.

حضرت مهدی علیه السلام و امیدواری بیشتر آن حضرت

حضور در آینده‌ای که حضرت مهدی علیه السلام در آن ظهور دارد آنچنان مهم است که اگر هفته‌ها بر روی آن بحث کنیم ضرر نکرده‌ایم زیرا هویت اصلی ما در همین رابطه معنای صحیح خود را ظاهر می‌کند، هویتی

که از یک طرف به انبیاء الهی متصل است و ماورای فرهنگ مدرنیته و نفی تاریخی معنویت، به انبیاء و تاریخ قدسی گذشته‌ی بشر برگشت دارد و از طرف دیگر آنچنان مسیر حرکت به سوی آینده در آن درست انتخاب شده که بدون شک این مسیر به ظهور حضرت مهدی علیه السلام ختم می‌شود و ایشان را امیدوار به ظهور می‌کند و غم غیبت آن حضرت را می‌کاهد. این نگاه، نگاهی است که هرگز جریان روشنفکری نمی‌تواند درک کند و معتقد است ما به جهت تحقیری که از طریق فرهنگ غرب شده‌ایم، انقلاب اسلامی و تمدن اسلامی را طرح کرده‌ایم و بر علوم انسانی اسلامی تأکید داریم.^۱

شاید دوستان اشکال کنند چرا بنده اینچنین به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی تأکید می‌کنم، حقیقت این است که بنده حیف می‌دانم از چیزی غفلت شود که می‌تواند ما را ماورای این شلوغی‌های دنیای ظلمانی، در صفای نورانی زندگی با انبیاء، به آینده‌ای درخشان وصل کند، حیف است با بودن چنین شرایطی باز جوانان ما بازی آرمان‌های خیالی دنیای مدرن را بخورند. بنده مطمئن هستم اگر مردم ما در حال حاضر در افقی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از طریق انقلاب اسلامی جلویشان گشوده، زندگی کردند دیگر برایشان مهم نیست که دنیای استکبار زودتر منقرض شود یا دیرتر. زیرا مردم ما با نظر به انقلاب اسلامی و سلوک ذیل شخصیت امام خمینی، زندگی دیگری را شناخته‌اند، زندگی فعال تاریخ‌ساز که در آن

۱ - به مناظره‌ی آقای دکتر عبدالکریمی با آقای دکتر نبویان در وبلاگ شخصی آقای دکتر عبدالکریمی رجوع شود.

زندگی، نظام آینده‌ی خود را خودشان طراحی می‌کنند و از مزاحمت‌های دنیای استکبار هراسی نخواهند داشت. همه‌ی امید دنیای استکبار آن است که ما متوجه گوهر انقلاب اسلامی و نقش تمدن‌سازی آن نشویم و این همه تبلیغات برای زشت جلوه دادن نظامی است که انقلاب اسلامی آن را پایه ریزی کرده و همه تحریم‌ها برای مانع‌تراشی در مقابل نظامی است که بیرون از اردوگاه غرب، تلاش دارد به نظامی دست یابد که در عین زندگی در زمین، از ملکوت منقطع نباشد و سعی دارد در کنار سفره‌ی زمینی، از سفره‌های گسترده‌ی ملکوتی نیز مردم را برخوردار کند.

آن‌چه را باید پشت سر گذاشت

می‌خواهم عرض کنم؛ برای حضور در چنین تاریخی لازم است مراحل‌ی را که باید پشت سر بگذاریم، بشناسیم. درست است از طریق انقلاب اسلامی روشن شده تاریخی جدید آغاز شده ولی معلوم نیست همه‌ی ما در این تاریخ حاضر باشیم زیرا حضور در تاریخ جدید یک نوع ارتباطِ روحی با آن را می‌طلبد. بعضی‌ها می‌گفتند این انقلاب هم کار انگلیسی‌ها است! چون استکبار بلایی بر سر آن‌ها آورده بود که نمی‌توانستند ماوراء معادلاتی که استکبار مدیریت می‌کند، معادلات دیگری را بپذیرند. متأسفانه هنوز هم ذهن‌ها به کلی از این رسوبات پاک نشده به طوری که هر اندازه رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» تأکید می‌کنند آمریکا دیگر آن آمریکائی نیست که بعد از جنگ جهانی دوم ظهور کرد و شما ناتوانی‌هایش را در افغانستان و عراق می‌توانید ببینید و متوجه شوید

شرایط جدیدی واقع شده؛ با این همه نمی توانند در شرایط جدید ناتوانی های آمریکا را بفهمند. این نشان می دهد بعضی ها با این که در این زمان زندگی می کنند ولی در تاریخ جدید حاضر نیستند و عرض بنده آن است که ما برای حضور در تاریخ جدید باید مراحلی را پشت سر بگذاریم و چیزهایی را بدانیم که عبارتند از:

الف - شناخت جایگاه تاریخی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

بنده روی این نکته تأکید دارم که ما برای ارزیابی درست حادثه های تاریخی، باید جایگاه تاریخی حادثه ها را بشناسیم و تأسف می خورم که چرا بعضی ها به جای این که جایگاه تاریخی افراد و جریان ها را بشناسند، به حاشیه های آن ها می پردازند - چه حاشیه های مثبت و چه حاشیه های منفی - این موجب می شود تا ما آن حادثه را درست نبینیم و قضاوت های ما در رابطه با آن حادثه غیر واقعی گردد. حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در هر قرن انسان های متعادل و عدولی هستند که این دین را حمل نموده و هرگونه تأویل اهل باطل و تحریف افراطیون، و ادعاهای جاهلین را از آن دور می گردانند، همان طور که کورهی آهنگران پلیدی و چرکی آهن را پاک می کند.^۲ با توجه به جایگاه تاریخی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فهمیم که ایشان در زمرهی آن عدولی است که مأمور حفظ دین از انحرافات است که برای دین پیش آمده است. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» این چنین حضوری برای تاریخ ما دارند تا دین اسلام که داشت ذیل رنسانس غربی گرفتار یک روح فراماسونی

می‌شد و ارزش‌های غربی بر آن تحمیل می‌گشت، تجدید حیات کند و اعلام کنند: اسلام به خودی خود می‌تواند یک تمدن باشد و حضرت امام از این طریق به مقابله با تمدن غربی پرداختند و ثابت کردند می‌توان در مقابل تمدنی ایستاد که سابقه‌ی چهار صد ساله‌ی تمدنی دارد و با مقاومت بر اصول انقلاب، از سخت‌ترین نقشه‌های براندازی که دشمن غربی برای آن کشیده عبور کرد. معلوم است که این عبور، کار ساده‌ای نیست و دنیای استکبار به شکل‌های گوناگون ما را با چالش روبه‌رو می‌کند و چون اساس انقلاب اسلامی برای عبور از تمدن غربی و رجوع به دیانت و شریعت است و با انواع حيله‌ها و ماهواره‌ها این اساس را نشانه رفته و بعضی‌ها را نیز تحت تأثیر قرار داده، تأسف از این است که روشنفکر ما با نادیده گرفتن آنچه در حال وقوع است ادعا می‌کند سکولاریسم ایجادشده بعد از انقلاب، نسبت به دوران پهلوی با شدت بیشتری است.

راز ادامه حیات انقلاب اسلامی

حقیقت این است که دنیای غرب با همه‌ی توانایی‌هایش نتوانست انقلاب اسلامی را حذف کند. یک زمانی «ژیس گاردستن» رئیس جمهور فرانسه و خانم «تاچر» نخست وزیر انگلستان و «کارتر» رئیس جمهور آمریکا، در رابطه با چگونگی از میان برداشتن نظام اسلامی ایران، نشستی در «ونیز» داشتند. ابتدا موضوع اختلاف‌های قومی را کلید زدند و سپس با هزار امید کودتای پادگان شهید نوژه را طراحی کردند و بعد که موفق نشدند، خواستند با حمله‌ی صدام به ایران کار را یکسره کنند. باور

نمی‌کردند انقلابی که بیرون از اردوگاه فرهنگ غربی شروع شده، بتواند در مقابل این همه توطئه مقاومت کند، با این که فرهنگ غربی همواره نشان داده ساز و کارهایی دارد که هر حرکتی را در خودش هضم می‌کند، - حتی با سکولاریزه کردن دین، دین را نیز در خود هضم می‌نماید- ولی حالا با انقلابی روبه‌رو شده که بیرون از اردوگاه غرب، اعلان حضور کرده است و همچنان ادامه‌ی حیات می‌دهد. از این جهت می‌توان گفت: این انقلاب، صورت وعده‌ی رسول خدا ﷺ است برای برگرداندن اسلام در مسیر اصلی‌اش و برای فهم آن نیاز است تا جایگاه آن را براساس روایتی که عرض شد تبیین کنیم. پشتوانه‌ی سخنانم - با توجه به شواهدی که هست- همان روایتی است که پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: در هر قرنی از این امت کسی می‌آید و دین را از افراط‌ها و تفریط‌ها و جهالت‌ها و تأویل‌ها نجات می‌دهد و در روایت دیگری حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِلْمُؤْمَرِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ فَلَمْ يَعِيَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ»^۳ وقتی که خدا امور بندگانش را در اختیار کسی قرار داد، شرح صدر به آن بنده می‌دهد پس او در جواب گویی به نیازها و ارائه‌ی راه کارهای صحیح در نمی‌ماند و شما در شخصیت او و اعمال او غیر از صواب و کارهای مطابق واقع نمی‌یابید. بهترین دلیل بر تطبیق چنین شخصیتی با شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» این که طرح حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان انقلاب اسلامی و ولایت فقیه در طول این مدت هر چه جلو رفته بیشتر حقانیت خود را نشان داده و توانسته

است بدون هر گونه افراط و تفریطی، از موانعی که دشمن در طول این سال‌ها برایش طراحی کرده، عبور کند، این نشان می‌دهد حقیقت انقلاب اسلامی به عنوان عطیہ‌ای الهی، بر قلب حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» اشراق شده است. زیرا وقتی یک طرح اشراقی بود و حکم عطیہ‌ی الهی را داشت تمام جوانبِ ادامہ‌ی خود را با خود دارد و همه‌ی جوانب در آن در نظر گرفته شده تا اسلام از طریق آن در این زمان بتواند به سیر خود ادامہ بدهد و به ظهور وجود مقدس حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام ختم شود.

علاوه بر این که شخصیت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» حکایت از آن دارد که ایشان به عنوان عارفی واصل، با شعوری اشراقی عمل می‌کردند، همین که انقلاب اسلامی از قبل، برای عبور از موانع، راه کارهایی در خود دارد دلیل بر اشراقی بودن آن است و معلوم است تمام جوانب روح زمانه را می‌شناسد و مطابق آن طرح‌ریزی شده و جلو می‌رود و در انجام بهترین موضع‌گیری‌ها سر بلند بیرون می‌آید. حتماً می‌دانید که «بوشِ پسر» رئیس جمهور آمریکا نقشه‌ی خطرناکی برای ما کشیده بود تحت عنوان این که انقلاب اسلامی مردمی نیست و دارای حاکمیت دوگانه است و نهاد رهبری منتخب مردم نمی‌باشد و دولت آمریکا به کمک دوستانش در داخل موظف‌اند مردم ایران را از دست این نظام که بر مردم تحمیل شده نجات دهند، نقشه‌ای را که بعداً برای سوریه کشیدند ابتدا خواستند برای ما بکشند. با پیش‌بینی‌هایی که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» کرده بودند و تأکید داشتند برای پذیرفتن نظام جمهوری اسلامی رفرا ندیم شود و بعد هم تأکید کردند قانون اساسی به رأی گذاشته شود و اعضاء مجلس خبرگان

نیز منتخب مردم باشند و نه منتخب مراجع، این نقشه‌ها را پیشاپیش خنثی کردند به طوری که آنقدر طرح بوش بی‌منطق جلوه کرد که حتی طرفداران خودشان نتوانستند روی آن تأکید کنند. چون نور انقلاب اسلامی بر قلب حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» اشراق شده بود تا این اندازه جوانب آینده‌ی خود را نیز در نظر داشت، این به این جهت است که انقلاب اسلامی از منبعی ماورای محدودیت زمان، بر قلب بنیانگذار آن اشراق شده بود، و امثال بوش این‌ها را نمی‌فهمند و نمی‌توانند تطبیق کنند که چگونه می‌شود یک انقلاب در عین مذهبی بودن، مردمی باشد و همه‌ی نهادهای آن براساس رأی مردم شکل گرفته باشد.

در راستای خطای در تطبیق، نظام غربی فکر کرد حالا که می‌تواند بسیاری از نظام‌ها را به غیر مردمی بودن متهم کند و به اسم دفاع از مردم در آن‌ها دخالت نماید و هر کاری می‌خواهد انجام دهد، در نظام جمهوری اسلامی هم می‌توانند همین کار را بکنند. ملاحظه بفرمایید حضرت امام چه موقع اصرار داشتند باید همه‌چیز با انتخابات شکل گیرد. با این که در آن زمان شرایط طوری بود که هر چه را حضرت امام می‌فرمودند مردم می‌پذیرفتند و در شرایطی از قداست بودند که هر چه می‌فرمودند همان قانون می‌شد ولی اصرار داشتند حتی انتخاب اعضای مجلس خبرگان با انتخابات انجام گیرد تا حاکمیت رهبر معظم انقلاب نیز از نظام انتخابات بیرون نباشد، چون قلب ایشان آگاه بود ۲۰ سال بعد چنین نقشه‌ای برای ما می‌کشند.

به دلایل فوق عرض می‌کنم ما وظیفه داریم به جایگاه تاریخی حضرت امام نظر کنیم و بفهمیم از دید روایات، ایشان چه جایگاهی دارند. در همین راستا عرض می‌کنم نباید تصور کنیم حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» تنها یک دانشمند اسلامی است - هرچند که دانشمند اسلامی است - بلکه معتقدیم یک قلب نورانی است که آمده است تا تاریخ ما را جلو ببرد و به اهداف متعالی آن نزدیک کند زیرا تاریخ را نمی‌توان با کتاب و درس و فلسفه جلو برد، باید شخصی که ذیل امام معصوم است ظهور کند و مبادی نظری و عملی مطلوب را به ملت برگرداند که این از بحث‌های اساسی کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» است و بنده در این جا از آن می‌گذرم. پس اولین نکته‌ی عرض بنده آن است که برای شناخت جایگاه تاریخی حضرت امام لازم است به نکاتی توجه کنیم که از جمله‌ی آن نکات روایاتی است که ملاحظه فرمودید.

شناخت تنگناهای تاریخی

ب- نکته‌ی بعدی برای حضور در تاریخ جدید، شناخت تنگناهای تاریخی است.

ما تا بیماری خود را درست تشخیص ندهیم نمی‌دانیم به کدام طبیب باید رجوع کنیم. وظیفه داریم از همدیگر پرسیم چرا ما نمی‌توانیم درست فکر کنیم و چرا به درست فکر نکردن خود آگاهی نداریم؟ در این مورد هیچ فرقی نمی‌کند که مخالف بنده درست فکر نکند یا موافق بنده. مشکل بی‌فکری است که به عنوان یک تنگنای تاریخی با آن روبرو هستیم و لازم

است کاری کنیم تا امکان فکر کردن به جامعه برگردد، در آن صورت اگر اختلافی هم در میان باشد آن طور نیست که نتوانیم همدیگر را درک کنیم. دو مجتهد ممکن است در یک موضوع دو نظر داشته باشند اما هر کدام می‌فهمند مبنای دیگری چیست و چرا او بر آن نظر تأکید دارد، علت این که آن دو مجتهد می‌توانند همدیگر را درک کنند آن است که محور ارتباطشان در آن موضوع، فکر و تفقه است و به همین جهت هم کاملاً برای همدیگر احترام قائل‌اند، اساس این نوع برخورد به جهت آن است که نسبت به نظر همدیگر فکر می‌کنند و در همین رابطه در عین اختلاف نظر، همدیگر را می‌فهمند.

همه چیز حکایت از آن دارد که جامعه‌ی ما در حال حاضر گرفتار نوعی بی‌فکری است و اگر خواستیم از این معضل و از این تنگنا نجات پیدا کنیم و قدرت فکر کردن را به جامعه برگردانیم باید در این مورد به راه کار اساسی دست زد. آنچه در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله علیه»» مورد بحث قرار گرفته این است که همیشه قدرت فکر کردن با رجوع به سیره و عمل شخصیت‌های قدسی به دست می‌آید و نه با کتاب و درس و مدرسه، هر چند در کنار شخصیت‌های قدسی، کتاب و درس و مدرسه لازم است ولی اگر به آن‌ها دل بستیم از بی‌فکری نجات پیدا نمی‌کنیم، همان معلومات و محفوظات، حجاب تفکر می‌شود. خودتان هم تجربه کرده‌اید چگونه حلقه‌های علمی در علوم انسانی اگر مثل روش مراجع ما به سیره‌ی انسان‌های قدسی نظر نداشته باشند، هیچ کدام همدیگر را نمی‌فهمند. انسان‌ها نیاز دارند دل خود را متوجه

شخصیت‌هایی بکنند که سیره و سخن‌شان ریشه در حقیقت داشته باشد تا بر آن مبنا فکر کنند و عمل نمایند و در همین رابطه در زیارت جامعه‌ی کبیره خطاب به وجود مقدس اولیاء معصوم اظهار می‌دارید «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِمَا أُبْطِلْتُمْ» آنچه را شما حق می‌دانید من حق می‌دانم و آنچه را شما در سیره و عمل و سخن خود باطل می‌دانید من باطل می‌دانم. می‌رسید به این که اوج فکر کردن تنها در نظر به سیره‌ی آن‌ها شکل می‌گیرد و لذا سعی می‌کنید آن شخصیت‌ها را مدّ نظر قرار دهید و تحت تأثیر شخصیت آن‌ها فکر کنید و عمل نمائید و در نتیجه سیره‌ی امام را ملاک تفکر نسبت به همدیگر می‌یابید. حضرت عیسی علیه السلام که مأمورند بنی اسرائیل را از بی‌فکری نجات دهند خطاب به آن‌ها می‌فرمایند: «فَاقْتُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا» (آل عمران/۵۰) تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. یعنی در کنار رعایت تقوای الهی، برای عبور از تنگناهای تاریخی که بدان گرفتار بودند، اطاعت از آن حضرت نیز شرط لازم است.

در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی رضوان الله علیه» سعی شده روشن شود از آنجایی که تفکر چیزی بالاتر از علم به مفاهیم است برای رهایی از معضل بی‌فکری، رجوع به شخصیتی که خودش معصوم باشد و یا ذیل امام معصوم قرار داشته باشد، لازم است و بدون رجوع به چنین شخصی تفکر به سراغ ما نمی‌آید و در نتیجه نمی‌توانیم حرف همدیگر را بفهمیم و تفاهم کنیم. بنده برای روشن شدن این نکته یک مثال ساده در رابطه با آن وقتی که آقای رئیس جمهور مقدر پول یارانه‌ها را در تلویزیون اعلام کردند در کتاب زده‌ام که در آخر آن مصاحبه فرمودند:

چون این پول به یک معنا مربوط به امام زمان علیه السلام است برکت هم دارد. ملاحظه کردید که چگونه روزنامه‌ها و سایت‌ها آن حرف را مسخره کردند، هفته‌ی بعد ایشان به مناسبتی اشاره کردند که وقتی خدمت مقام معظم رهبری بودیم ایشان فرمودند چون این پول، پول امام زمان است برکت دارد. ملاحظه کردید همه چیز عوض شد و همه تلاش کردند منظور مقام معظم رهبری را بفهمند. عین این مسئله در مورد ظرفیت جمعیت صد و پنجاه میلیونی کشور مطرح شد که وقتی آقای رئیس جمهور آن را مطرح کردند، عده‌ای موضع گرفتند و حاضر نبودند در مورد آن فکر کنند ولی وقتی مقام معظم رهبری همان مطلب را فرمودند همه سعی کردند در مورد آن فکر کنند و نسبت به آن به تفاهم برسند. فکر نکنید این مسئله صرفاً یک مسئله‌ی سیاسی است، حقیقت این است که دل‌های مردم ذیل مقام معظم رهبری به یک نحوه اتحادی رسیده که سعی می‌کنند سخنان ایشان را با عقل دیگری بفهمند. این دو مثال را عرض کردم تا معلوم شود چرا تأکید می‌شود برای طلوع فکر و برای شروع تفاهم نسبت به همدیگر، باید یک شخصیت قدسی در میان باشد و همه بپذیریم در علم و عمل به او رجوع داشته باشیم تا بتوانیم نسبت به همدیگر فکر کنیم و به تفاهم برسیم.

ما در نظر به شخصیت‌های قدسی نظر و عمل را از همدیگر جدا نمی‌بینیم و از آنجایی که تفکر در عمل به ظهور و فعلیت حقیقی خود می‌رسد، در نظر به شخصیت‌های قدسی که نظر به سیره و عمل آن‌ها مد نظر قرار می‌گیرد، تفکر ظهور می‌کند.

راه رجوع به تفکر و تفاهم

ریشه‌ی عدم تفاهم، غفلت از وحدت قدسی است زیرا با رجوع به انسانی قدسی، آن وحدت طلوع می‌کند. با روشن شدن این نکته است که نسبت به تحقق وحدت قدسی تلاش بیشتری از خود نشان می‌دهیم. به طور مسلم وحدت قدسی تنها ذیل وجود مقدس حضرت «الله» که احدِ مطلق است محقق می‌شود و خداوند در این رابطه به پیامبر خود می‌فرماید: «وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۴ خداوند بود که بین قلب‌های مسلمانان اُلفت ایجاد کرد و اگر تو هر آنچه ثروت در زمین بود را خرج می‌کردی نمی‌توانستی بین قلوب آن‌ها الفت ایجاد کنی و لکن خداوند چنین کرد زیرا او عزیز و حکیم است. وقتی شما در زیارت جامعه خطاب به امامان علیهم‌السلام می‌گوئید: هر چه شما حق می‌دانید من حق می‌دانم، عملاً نظر به آن وحدت قدسی دارید که خداوند از طریق امامانی معصوم محقق می‌کند و از آنجایی که امام معصوم مقام کامل و فعلیت یافته‌ی هر انسانی است، هر کس مقام کامل خود را در او می‌یابد و او را منشأ تفکر و عمل خود قرار می‌دهد.

شما با رجوع به امام معصوم به خود برترتان رجوع کرده‌اید و به همین جهت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند به اهل البیت علیهم‌السلام محبت داشته باشید تا تمام وجود خود را غرق وجود امام معصوم بکنید، زیرا وقتی مُحبِّب به جایی

رسید که محبوبش امام معصوم شد و یک نحوه اتحادی بین مُحبّ و محبوب به وجود آمد، با هر کس که محبوبش امام معصوم است به نحو فوق العاده‌ای احساس یگانگی و اتحاد می‌کند. با توجه به این امر عرض می‌کنم اگر سیره‌ی شخصیت‌های قدسی، مبادی تفکر ما بشوند سعی می‌کنیم همدیگر را درک کنیم و در چنین فضایی تفکر شروع می‌شود و تفاهم ظاهر می‌گردد و امکان تحقق وحدتی که ما نیاز داریم تا جامعه‌ی دینی شکل بگیرد، فراهم می‌شود. در چنین شرایطی شخصیت هر کس انعکاس شخصیت دیگری است و قاعده‌ی «المؤمنُ مرأتُ المؤمن» صورت فعلیت به خود می‌گیرد. علاوه بر این که حقیقت در «وجود» نهفته است و ذات «وجود» عین یگانگی است پس با یافتن راهی که منجر به وحدت شود عملاً حضرت حق که عین وجود است رُخ می‌نمایاند.

وقتی ما با تمام وجود متوجه ضعف‌های تاریخی خود شدیم و فهمیدیم این ضعف‌ها چیزهایی نیست که با چند کلمه نصیحت قابل حذف باشد و به فکر چاره‌ای اساسی افتادیم حالا می‌توانیم به این موضوع فکر کنیم که خداوند حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را مبادی تفکر جامعه‌ی دینی ما قرار داده تا ما را به تفاهم و وحدت لازم برساند.

بنده هم مثل شما نگرانم که چرا از سرمایه‌های بزرگ خود استفاده نمی‌کنیم. وقتی ذیل انقلاب اسلامی به‌خوبی می‌توان افرادی را که حضرت امام و انقلاب و رهبری را قبول دارند، به تفاهم رساند، حیف نیست که بر شخصیت حضرت امام تأکید نمی‌کنیم تا ذیل شخصیت ایشان سخن همدیگر را بفهمیم و به تفاهم لازم برسیم و شخصیت او را مبادی

تفکر خود قرار دهیم؟ بنده گاهی بعضی از سایت‌ها و روزنامه‌هایی را می‌بینم که آن‌ها همه در عین پذیرفتن حضرت امام و انقلاب و رهبری چگونگی به جان هم افتاده‌اند، در حالی که اگر همه بتوانیم ذیل شخصیت حضرت امام قرار بگیریم به خوبی می‌توانیم همدیگر را درک کنیم و قدرت فکر کردن نسبت به همدیگر را ظهور دهیم.

حال با توجه به آنچه گذشت اگر به موضوع عنصر تفاهم فکر کردید و اگر واقعاً تلاش کردید با جنبه‌ی ملکوتی خود، ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام قرار بگیرید، اگر با هم دعوا هم بکنید، دعوایتان از غسل شیرین‌تر خواهد بود و در آن دعوای صورت «اِخْتِلافُ اُمَّتِی رَحْمَةٌ» ظاهر می‌شود. علامه محمدتقی جعفری «رحمة الله علیه» می‌فرمودند: اگر بتوانیم همدیگر را درک کنیم، دو به اضافه‌ی دو، شش هم می‌شود - و از خطای همدیگر اغماض می‌کنیم - ولی اگر همدیگر را درک نکنیم، دو به اضافه دو چهار هم نمی‌شود - و حتی در این مورد هم که مسئله به‌خوبی روشن است با همدیگر جدال می‌کنیم - این به جهت آن است که انسان‌ها وسعت دارند و می‌توانند لایه‌های پنهان مخاطب خود را درک کنند و در ظاهر حرکات و گفتار آن‌ها متوقف نشوند.

بنده تلاش دارم روشن کنم وقتی جامعه‌ی ما تصمیم بگیرد به شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» رجوع قدسی کند و ارتباط بین خود و دیگران را از این طریق به یک ارتباط معنوی بدل سازد، می‌تواند به آن تفاهمی که نیاز دارد و لازمه‌ی عبور از ظلمات و تنگناهای تاریخی گذشته است، دست یابد. همه‌ی ما آن نوع تفاهم معنوی را که

ذیل شخصیت امام در بین فرزندان انقلاب، در دفاع مقدس هشت ساله پدید آمد، تجربه کرده‌ایم و دیدید چگونه از سخت‌ترین موانع عبور کردیم و برای همیشه تهدیدهای نظامی دنیای استکباری را پشت سر گذاشتیم، آن هم تهدیدهای نظامی که عموماً عامل توقف ملت‌ها برای رسیدن به اهداف متعالی می‌باشد. اگر ۴۰ سال پیش از جنگ تحمیلی، به ما خبر می‌دادند: آمریکا و یا انگلستان و یا حتی هلند می‌خواهد به ما حمله کند، تعادل خود را از دست می‌دادیم و تا آنجا که ممکن بود در مقابل خواسته‌های آن‌ها کوتاه بیاییم. اگر چهل سال پیش فقط ما را تهدید می‌کردند، اکثر ما شب‌ها در خانه‌های خودمان خوابمان نمی‌برد، ولی تمام جهان استکبار در پوشش حمله‌ی نظامی صدام به ما حمله کرد و ملت ما ذیل شخصیت حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» از خود دفاع کرد و برای همیشه از این تنگنای تاریخی عبور نمود، به طوری که امروز اگر به ما خبر بدهند تمام اروپا و آمریکا می‌خواهند به شما حمله کنند و یا نقشه‌ی حمله به ما روی میز آن‌ها است، عین خیالمان نیست. در زمان «بوشِ پسر» یکی از روزنامه‌های آمریکائی نوشته بود آقای بوش دائم ایران را تهدید به حمله‌ی نظامی می‌کند ولی مردم ایران در عید نوروز در حال دید و باز دید و خنده و شوخی هستند و آن تهدیدها را به چیزی نمی‌گیرند. این یک مثال بود برای تصور چگونگی «عبور یک ملت از یکی از تنگناهای تاریخی‌اش»، تنگنایی که اگر زمانی یک کشور عادی اروپایی هم ما را تهدید می‌کرد ما رنگمان را می‌باختیم.

وقتی دشمن متوجه شود تهدید او کار به جایی نمی‌برد می‌فهمد عمل به تهدید بیشتر موجب رسوایی او خواهد بود و از برخورد نظامی مأیوس می‌شود و ما می‌توانیم تاریخ خود را در رسیدن به اهداف متعالی که در پیش داریم جلو ببریم. حالا اگر در سایر امور - به‌خصوص در امور فرهنگی - بتوانیم دشمن را مأیوس کنیم وظیفه‌ی خود را در عبور از تنگناهای تاریخی که استکبار بر ما تحمیل کرده است به انجام رسانده‌ایم و به آن وحدت قدسی که اساس ادامه‌ی حیات ما است، دست یافته‌ایم. بنده به شدت امیدوارم با نظر به شخصیت اشراقی حضرت امام بتوانیم از مهم‌ترین تنگناهای تاریخی که در اثر عدم تفکر ایجاد شده و منجر به عدم تفاهم و عدم وحدت گشته، عبور کنیم.

واقعی‌ترین نگاه

از جمله موضوعاتی که کمک می‌کند تا جایگاه تاریخی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را بشناسیم و بسیار هم مهم است، شناخت روح فرهنگ غرب است.

باید بدانیم امروزه غرب‌شناسی واقعی که منجر به عبور از غرب می‌شود فقط در مکتب امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» قرار دارد و این را از زبان کسی دارید می‌شنوید که نه تنها جایگاه تاریخی غرب را می‌شناسد، از اکثر جریان‌هایی که مدعی غرب‌شناسی هستند و در این کار عقیم مانده‌اند، اطلاع دارد. بنده در عین آن که نگاه هایدگر را در نقد غرب و نقد متافیزیک مفید می‌دانم و معتقدم می‌توان در شناخت روح غرب و

وجه نیهیلیستی آن از تفکر هایدگر استفاده کرد و همیشه به رفقای مذهبی خود توصیه می‌کنم از فهم نگاه هایدگر غفلت نکنند؛ با این همه معتقدم نقد غرب در این زمان باید در فضای مکتب حضرت امام روح الله «رضوان الله تعالی علیه» انجام گیرد مثل کاری که مرحوم دکتر فرید کرد، وگرنه آن نوع نقد غرب به خودی خود حجابی خواهد شد تا حقیقت را که امروز در انقلاب اسلامی ظهور کرده است نبینیم، در آن حدّ که انقلاب اسلامی را بسط مدرنیته گمان کنیم که این نهایت فلک‌زدگی است زیرا متوجه ظهور تاریخی جدید از طریق انقلاب اسلامی نشده و شدیداً در موضوعات نقد غرب انتزاعی فکر می‌کنیم.

بحمدالله در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»» سعی فراوان شده تا تضاد اساسی بین مکتب زنده‌ی تشیع با فرهنگ غربی نمایان شود. از یک جهت می‌دانیم فرهنگ تشیع به نور اهل البیت علیهم السلام نظر به حقایق دارد و به جنبه‌های وجودی دستورات دین می‌نگرد که مبانی فلسفی آن دستورات در مکتب صدرایی، تحت عنوان «اصالت وجود و تشکیکی بودن آن» تدوین شده و از جهت دیگر فرهنگ غربی، فرهنگی است که: همه چیز را به سوژه تبدیل می‌کند و اصالت را به ذهن می‌دهد و پیرو اندیشه‌ی دکارت، ذات انسان منبع حقیقت می‌شود و حقیقت به درون انسان برگشت پیدا می‌کند و همه چیز از ذهن انسان نشأت می‌گیرد و معنا دهی و صورت‌دهی به همه چیز کار ذهن می‌گردد. در آن فرهنگ اشیاء به آن صورتی هستند که توسط ذهن معنا پیدا می‌کنند. حال در شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در مقابل سوژه‌کتیویته، نظر به حقیقت و

اصالت دادن به «وجود» قرار گرفته و این واقعی‌ترین نگاهی است که ذیل شخصیت امام می‌توان به آن دست یافت. از یک طرف تشیع را با تأکید بر اصالت وجود به معنای صدرایی آن درک نموده و از طرف دیگر غرب را با تأکید بر سوپژکتیویته بودن آن فهمیده است، بدون آن که با این اصطلاحات سر و کار داشته باشد و اقدامی در جهت شناخت فرهنگ غربی به معنای مصطلح امروز مدّ نظرشان باشد.

با توجه به مکتب حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» سوپژکتیویته به خوبی معنای تاریخی خود را پیدا می‌کند و معلوم می‌شود این یک واژه‌ی ساده نیست، یک فرهنگ است و ذیل آن تمدنی پیدا شده که می‌خواهد آنچه را در ذهن دارد به عالم و آدم تحمیل کند، بدون آن که دغدغهی حقیقت‌یابی داشته باشد و بدون آن که حریمی برای حقیقت قائل باشد.^۵ تلاش در مکتب صدرایی آن است تمدنی شکل بگیرد که رجوع آن به «وجود» باشد و نه به ذهنیت‌های انسانی. تأکید حضرت امام در آثار علمی‌شان آن است که نظر و اندیشه ملت را به «وجود» معطوف دارند، به وجودی که عین خارجیت است و کاملاً مقابل سوپژکتیویته و فرهنگ غربی خواهد بود و در راستای نظر به وجود می‌توانیم به مقام وجودی امام معصوم یعنی حضرت مهدی علیه السلام نظر کنیم که مقام «السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» است و به زیباترین شکل مقام مولای خود، حضرت صاحب

۵- هیدگر معتقد است پرسش از متافیزیک تهدید آینده غرب است. وقتی اشکال اساسی سوپژکتیویته در این پرسش برملا شود، از آن به بعد قوام انسان به هستی و «وجود» شروع می‌شود.

الزمان عليه السلام را مدّ نظر خود قرار دهیم و به آن بصیرت تاریخی نائل شویم که در کتاب «بصیرت و انتظار فرج» مورد بحث قرار گرفت و سعی شد در آن کتاب نگاه حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» که حقیقتاً بهترین نگاه است، برای بهترین عمل تبیین شود و اتحاد بین اندیشه و عمل به تاریخ ما برگردد.

نظر به خداوند بدون حجاب

غرب‌شناسی ذیل نگاه حضرت امام، موجب می‌شود تا با عبور از غرب، جهت اصلی تاریخ خود را مدّ نظر قرار دهیم و با نگاه وجودی که اصالت وجود به ما می‌دهد از آثار سوپزکتیویته یعنی نومی‌نالیسم و نیهیلیسم آزاد شویم. همه‌ی عرایضم بر این مبنا، متوجه هدف اصلی انقلاب اسلامی است و می‌دانیم ذات این انقلاب رجوع به حضرت مهدی عليه السلام دارد و در راستای رجوع به امام معصوم با خدای وجودی مأنوس می‌شویم و به حضور او در می‌آئیم، همان نوع حضوری که حضرت باقر عليه السلام در باره‌اش می‌فرمایند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَيَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَيَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَيَأْتَمْ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَنَظَرَ إِلَيْ اللَّهِ» هر کس مایل است بین او و خدا حجابی نباشد تا خدا را ببیند و خداوند نیز او را مشاهده کند باید آل محمد را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار باشد و پیرو امامی از این خانواده گردد. اگر چنین بود او خدا را می‌بیند و خدا نیز او را می‌بیند.

برای هر چه بیشتر کاربردی شدن رجوع به حق باید پس از نظر به وجود، به مظهر کمالی وجود یعنی اسماء الهی نظر کرد و اسماء الهی را در مظاهر کمالی که همان سیره‌ی اهل البیت علیهم‌السلام باشد، به تماشا نشست، و در همین رابطه از معرفت نفس شروع می‌کنیم. این است مسیر کسب آن معنویتی که نیاز داریم و انصافاً در ذیل نور وجود مقدس مولایمان حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام می‌توانیم به آن دست یابیم. زیرا وقتی جامعه ذیل وجود مقدس امامی قرار گرفت که به جهت مقام عصمت، محبوب جان‌های مؤمنین است، یک نحوه اتحاد با خود را به مؤمنین ارزانی می‌دارد تا همدیگر را در پرتو شخصیت آن امام بنگرند. ما معتقدیم در دل چنین دستگاهی می‌توان متوجه جایگاه حضرت امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه شد و در ذیل نور امام معصوم، مؤمنین به انقلاب چنین نسبتی را با امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه برقرار می‌کنند تا بتوانند در پرتو شخصیت حضرت امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه همدیگر را درک کنند. ملاحظه فرمودید که شهدا چگونه در این راه قدم گذاشتند، سرداران دفاع مقدس در آن فضا، در ذیل مکتب و شخصیت حضرت امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه رجوع به حضرت مهدی علیه‌السلام داشتند و در پرتو چنین حضوری صحنه‌هایی آفریدند که تحقق آن صحنه‌ها در حالت عادی، نزدیک به محال بود.

نمودی از زندگی ذیل مکتب و شخصیت امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در عین رجوع به وجود مقدس حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام را شما در جبهه‌ها دیدید و همه موظف هستیم نگذاریم این حقیقت که در تاریخ ما طلوع کرد به حاشیه برود. شاید مقام معظم رهبری حفظه‌الله چفیه‌ی بسیجی‌ها را از

دوش خود بر نمی‌دارند تا آن عهد قدسی نورانی که در جبهه‌های دفاع مقدس ظهور کرد در صحنه بماند و به حاشیه نرود.

وقتی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» هدف انقلاب را رجوع به وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام می‌داند که مظهر اسماء حسناى خداوند است و خداوند را در منظر ما قرار می‌دهند و حضرت باقر علیه السلام بر آن تأکید دارند، آیا برای اُنس با خدا راه دیگری داریم؟ ملاحظه کنید حضرت باقر علیه السلام می‌فرمایند: اگر می‌خواهید خدا را بدون حجاب ببینید و خدا هم شما را ببیند، باید محبت آل محمد علیهم السلام را در خودتان شکل دهید، از این روایت استفاده می‌شود که رجوع به خدا بدون حجاب، فقط از طریق حب اهل البیت علیهم السلام ممکن است و ما این ورود را در مکتب حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می‌توانیم پیدا کنیم و به آن برسیم. همه‌ی عرض بنده آن است که اگر جایگاه تاریخی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را درست بنگریم تمام این مراحل را طی می‌کنیم و به آن نتیجه اساسی که رجوع الی الله است نایل می‌شویم.

اگر توانستیم جایگاه تاریخی حضرت امام را بشناسیم دیگر این حرف‌ها که فردا چه می‌شود و نکند دنیای استکبار انقلاب اسلامی را از تاریخ حذف کند، کنار می‌رود و دغدغه‌ی ما آن خواهد بود که کاری کنیم تا در بیرون از تاریخ خود به سر نبریم. در این صورت آنچه‌ان با تمام عزم در حیات نوری خود قرار می‌گیرید و زندگی با انبیاء الهی را به زندگی با حضرت مهدی علیه السلام متصل می‌کنید که جایی برای گسستگی تاریخی که مدرنیته ملت‌ها را گرفتار آن کرده، باقی نمی‌ماند. و حیف

۱۳۲عقل و ادبِ ادامہی انقلاب اسلامی در این تاریخ

است که از چنین زندگی محروم باشیم و در چنین حیاتی قرار نگیریم و گرفتار حادثه‌های جزئی و روزمرگی‌ها باشیم.

شرایطی به وجود آمده تا در حیاتی وارد شویم که بتوانیم خود و بشریت را نجات دهیم و این مبارک‌ترین نگاهی است که امروز حضرت روح الله در مقابل ما گشوده است.

پروردگارا! قلب مبارک امام زمان علیه السلام را از ما راضی و خشنود بگردان.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

جدال عقل و قلب در نظر به انقلاب اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وهمی که بر ذهن حاکم است

سؤال: صحبتی که با بعضی از دوستان داشتیم این بود که سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در واقع یک تذکر است در این تاریخ و فلسفه‌ی وجودی ما در گرو همین تذکری است که باید بین نیروهای متعهد به انقلاب اسلامی اتفاق بیفتد. این آن چیزی است که می‌توان خلأ آن را بین نیروهای متعهد به انقلاب اسلامی احساس کرد. وقتی به جریان‌های فکری که در انقلاب حضور دارند و تحت همین عنوان دور هم جمع می‌شوند، نگاه می‌کنیم در عین حالی که وحدتی بین شان وجود دارد اما گویی از نوعی بیگانگی نیز رنج می‌برند و برای رفع آن، راه حل می‌طلبند، هر چند وجه بیگانگی ملموس نیست ولی در باطن قضیه می‌توان آن را احساس کرد. نگاه‌ها طوری است که هر جریان فقط خود و داشته‌های خود را می‌بیند و عموماً داشتن‌های بقیه جریان‌های انقلابی را به چیزی نمی‌گیرد. تنها در حد احترامی که باید به بقیه‌ی شخصیت‌های فکری بگذارند، محدوداند.

عرض ما به رفقای جبهه‌های مختلف فکری انقلاب این بود که سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» حرفش این است که بیایید وجه وحدت را با مبنایی که ذیل شخصیت اشرافی حضرت امام محقق می‌شود، شکل دهیم تا هر کسی در جایگاه خودش دیده شود و براساس چنین سلوکی هر کس جایگاه خود را نیز پیدا می‌کند. این چیزی است که نیاز است بین جریان‌های فکری انقلاب اتفاق بیفتد.

آن چیزی که فارغ از موضوع فوق نباید مورد غفلت قرار گیرد، نظر به انقلاب اسلامی در متن فعالیت‌های فرهنگی است. بسیاری از آن‌هایی که مشغول کارهای فکری و اندیشه‌ای هستند عموماً به بحث‌های انقلاب اسلامی نظر ندارند و در فضای فکری خودشان مشغول‌اند و یک نسبت جدی بین آن فعالیت‌ها و انقلاب اسلامی تعریف نکرده‌اند و این غیر از آن بیگانگی است که بین نیروهای جبهه فکری هست که آینده‌ی نظام فکری را باید در دست بگیرند.

علاوه بر موضوعات فوق فرض کنید که ما آمدیم و امام را و تذکر به شخصیت اشرافی امام را در این تاریخ جدی مطرح کردیم، حال با آن جبهه‌ای که در عین نظر به مؤلفه‌های عرفانی و فلسفی، نسبت به اهداف اصلی انقلاب بی‌تفاوت است و به یک معنا در فضای تحریف شخصیت امام قدم می‌زند، چطور باید برخورد کرد؟ با توجه به این امر اخیر گویا ما تا مدت‌های زیادی راه در پیش رو داریم و اگر موانع و ملزومات این راه را ندانیم به راحتی دچار یأس خواهیم شد، چون ملزومات راهی که در پیش داریم را درست نشناخته‌ایم و مقداری که جلو برویم از خود

می‌پرسیم نتیجه چه شد؟ در راستای غفلت از ملزومات این راه، به عنوان مثال هنوز به این خودآگاهی نرسیده‌ایم که تا اصالت وجود ملاصدرا به کف جامعه نیاید نمی‌توان انتظار داشت اشراق فهمیده شود و در راستای آن، معنای سلوک اشراقی نهادینه گردد. پس نباید امیدوار باشیم قبل از فهم اصالت وجود و نظر به تشکیکی بودن آن، اتفاقی بیفتد. بر فرض اتفاقی هم بیفتد اگر نتوانیم جای آن را در متن انقلاب درست معنا کنیم، همان اتفاق ما را از اصل مسئله غافل می‌کند و عملاً تصمیمات اشتباهی می‌گیریم و موضع‌مان را عوض می‌کنیم. مثل ظهور پدیده داعش که بین بعضی از نیروهای مذهبی بلوایی به پا کرده که به گمان آن‌ها گویا همان سفیانی است. خیلی راحت احساسی می‌شوند و می‌روند در فضایی که شما تصورش را هم نمی‌کردید. این نگاه با این شاخصه‌های احساسی‌اش گام‌های سلوک ذیل شخصیت امام را در سیری که باید در جامعه ایجاد کند، ندیده می‌گیرد و به امید آن که وقت ظهور حضرت مهدی علیه السلام نزدیک است نسبت به هر کار عمیق فرهنگی بی‌تفاوت می‌شود، دیگر نه نظر به تفسیر المیزان می‌ماند و نه نظر به تفسیر سوره حمد حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه زیرا که هنوز در حدّ خیال با آموزه‌های دینی بر خورد داریم. گویا وهمی بر روی ذهن ما حاکم است و می‌خواهیم با همان وهم جامعه آرمانی خود را تشکیل دهیم. چیزی که بعضاً در فضای فرهنگی دولت نهم و دهم در بعضی از افراد به چشم می‌خورد و بعد که به نتیجه مورد انتظار نرسیدند یک نوع یأس در آن‌ها پیدا شد. وقتی به جمع بعضی از دوستان جبهه فکری نظر می‌کنید این حالت احساس می‌شود و در نتیجه

آن یأسی هم که در پی می آید را می یابید. با شور و نشاط اولیه به میدان می آیند بعد که با انبوه تنگناهای تاریخی جامعه روبه رو می شوند و می بینند انگار اوضاع پیچیده تر از این حرف های است که فکر می کردند، بدون این که جایگاه حرکاتشان را بفهمند و بدانند در چنین شرایط تاریخی چه کار باید بکنند، خود را می بازند. از این موضوع غفلت دارند که باید در امور فرهنگی فرآیند فعالیت ها را در نظر گرفت و در قدم اول انتظار تحقق نتایج قدم های آخر را نداشت. در این نقطه با این نوع افراد و افکار باید چه کار کرد؟

سؤال این است که نسبت ما با این مسیر و این جریان چگونه خواهد بود. آیا کوتاهی ها و همراهی نکردن های ما در رابطه با همه جریان های منسوب به انقلاب موجب نمی شود از طریق همین افراد، انقلاب در حجاب رود؟ چقدر امکان اتفاقی مثل سقیفه برای انقلاب اسلامی هست؟ آنچه که شما تا حالا اشاره کرده اید روی جنبه های مثبت انقلاب و ذات و حقیقت انقلاب بوده است کأنَّه هیچ اتفاق بدی نخواهد افتاد. آیا واقعاً این طور است؟ دو دیدگاه مطرح است، یکی این که خیلی هم خوشبین نباشیم چون راحت ممکن است این حقیقت در حجاب برود و جریان ها به سمت دیگری سیر کنند. دیدگاه دوم این است که نه، آدم ها از انقلاب بیرون می افتند ولی انقلاب جلو می رود. کمتر لابه لای کلمات شما به دیدگاه اول اشاره می شود، بیشتر به ذات انقلاب نگاه می کنید ولی در کلمات شما به صورت جدی و اساسی به تهدیدهای پیش روی انقلاب و به چالش هایی که انقلاب با آن ها مواجه می شود، پرداخته نمی شود.

تاریخ عبور از سقیفه

جواب: طرح این موضوعات بسیار خوب است و موجب می شود تا بحث سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله علیه» از اجمال به تفصیل در آید، زیرا وقتی دغدغه ها ظهور کند به ظهور راه حل های دقیق تر کمک می شود. اگر بخواهید یک بحث از تفصیل برخوردار شود حتماً باید ورودهای متفاوتی به آن بشود. در واقع از این طریق می شود با آگاهی کامل در آینده ی تاریخ خود قدم بگذاریم. این که سؤال می کنید ریشه خوشبینی ما نسبت به آینده کجاست؟ سؤال مهمی را مطرح می کنید که آیا ما چشممان را نسبت به آنچه در اطراف انقلاب می گذرد بسته ایم؟ این نوع سؤالات بهانه می شود تا بنده عرایض خود را طرح کنم. به همین جهت تأکید می کنم اگر چیزی هست که باید بفرومائید کوتاهی نکنید.

در دو دیدگاهی که مطرح کردید که آیا انقلاب اسلامی با فضای سقیفه روبرو می شود و گرفتار سقیفه سازها می گردد و دوباره تاریخ ظهور اسلام ناب به حجاب می رود یا نه. دیدگاه ما به این نکته گرایش دارد که تقدیری از طرف خداوند در این تاریخ شروع شده است و در این تقدیر، اتفاقی در حال وقوع است که از بین رفتنی نیست هر چند اگر ما خود را مناسب تقدیر الهی شکل ندهیم، این مائیم که از این فضای تاریخی خارج می شویم و البته قرائن زیادی در تأیید این دیدگاه در میان است، قرائنی که از دیدگاه امثال سلطنت طلب ها پنهان مانده و به همین جهت هر هفته و هر ماه منتظر سقوط نظام اسلامی هستند، تعبیر مقام معظم رهبری به فرماندهان سپاه این بود که شماها چه همراهی بکنید و چه همراهی نکنید این انقلاب

نتیجه خودش را می‌گیرد فقط اگر به صحنه بیاید این امر زودتر محقق می‌شود و شما به هویت لازم دست می‌یابید.^۱

با نگاهی که کتاب سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» متذکر می‌شود، از یک طرف جنس آینده، جنس ارتباط اشراقی با حقایق قدسی است و ما از دوران متافیزیک عبور کرده‌ایم و لذا با مردان اشراقی روبرو می‌شویم و از طرف دیگر باید مقدمات چنین حضوری را با طرح معارف لازم فراهم کرد، کاری که حضرت امام با آثاری که از خود در نوشته‌هایشان باقی گذاشته‌اند خودشان ماده اصلی آن را فراهم کرده‌اند.

اولاً: باید دغدغی وجود مشکلات جامعه را داشته باشیم و ثانیاً: متوجه باشیم راهکارهای موجود که در متن فرهنگ مدرنیته مطرح است، راهکارهایی نیست که جوابگو باشد و لذا باید با توجه به آن دغدغه‌ها، قلبمان را آماده اشراقِ زمانه کنیم تا از آن طریق به فهم تاریخ زمانه خود راهنمایی شویم و بفهمیم خداوند در این زمان چه چیزی را تقدیر کرده تا در متن آن تقدیر، انسان‌ها را بیازماید. حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرماید: «این که روز میلاد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چهارده کنگره از طاق کسری فرو ریخت، آیا نشان بر آن نیست که چهارده قرن تمام کنگره‌های شاهنشاهی فرو خواهد ریخت؟»^۲ این یک نوع اشراق است که بر قلب حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» تجلی کرده و متوجه تقدیر زمانه خود می‌شوند که در این قرن، نظام شاهنشاهی سقوط می‌کند و دوران حاکمیت خدا بر قلب مردم

۱ - به سخنان رهبر معظم انقلاب با فرماندهان سپاه در تاریخ 1392/6/26 رجوع شود.

۲ - به صحیفه امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» ج 19، ص 436 رجوع شود.

ظهور خواهد کرد، حالا هر چقدر پادشاهان برای بقاء خود تلاش کنند و یا استکبار فتنه‌انگیزی نماید به اصل کار ضربه نمی خورد.

بنده نمی‌خواهم دوستان را دعوت کنم که بدون مبنای حکمی وارد ذوقیات شوند بلکه بنده با نظر به همان روشی که آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی حج مدّ نظرها قرار می‌دهد با شما سخن می‌گویم که می‌فرماید با نظر کردن به آنچه در تاریخ بشر جریان دارد، صاحب قلبی می‌شوید که در متن آن شعور قلبی، عقل به صحنه می‌آید، که این عقل، عقل منفک از قلب نیست. می‌فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا قلب‌هایی داشته باشند که با آن تعقل کنند، یا گوش‌هایی که با آن بشنوند، در حقیقت چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است.^۳ در چنین دستگاهی حضرت امام می‌فرمایند: این قرن، قرن غلبه مستضعفان بر مستکبرین است.

وقتی شرایط جهان را نگاه می‌کنید براساس آیات و سنن جاریه می‌فهمیم دارد یک اتفاقی می‌افتد که انقلاب اسلامی طلوع آن اتفاق بود، با این دید عرض می‌کنم بنا نیست انقلاب اسلامی در متن خود به حجاب برود ولی اگر ما خود را در زیر سایه‌ی این تقدیر الهی قرار ندهیم حیات توحیدی خود را از دست می‌دهیم. بنده قائل به این نکته هستم که باید

۳ - عقل منفک از قلب و اشراق، ادعای تعالی بخشی دارد ولی با فرو کاستن آرمان‌های بشر کار را به پایان می‌برد. این همان عقل فرهنگ مدرنیته است که با وعده‌ی به‌روزی و رفاه و عدالت و آزادی و پیشرفت، انسان‌ها را برانگیزاند ولی در نهایت سه‌روزی به بار آورد.

نسبت به آینده و با نظر به روح اشراقی که در صحنه می آید، فعالیت‌های خود را شکل دهیم، و تمام کسانی که دعوی پیروی از امام را دارند و انقلاب اسلامی را پذیرفته‌اند ولی متوجه این موضوع نیستند جایی در آینده ندارند.

تاریخی که شروع شده، تاریخ بازگشت به گذشته نیست که در متن آن یک سقیفه ظهور کند و سلفی‌گری جان بگیرد. از این جهت است که به آینده امیدوارم ولی از جهت دیگر دغدغه دارم، زیرا باید جامعه با این روح اشراقی که شروع شده خود را بیابد و امکان درک تقدیر الهی برایش ممکن شود و وظیفه ما است تا به کمک آثار حضرت امام، متذکر روح اشراقی جامعه باشیم و در این راه نگاه به شهداء و سرداران شهید بسیار کارساز است و راز مهمی از این تاریخ در این رابطه برای ما گشوده می‌شود.^۴

چه انکشافِ ملکوتی در شب‌های حمله صورت می‌گیرد که بسیجیان در راز و نیازهای خود مدت‌ها سر در سجده دارند و در راستای دفاع از انقلاب اسلامی و سربازی این انقلاب، اشک لقاء الهی به آن‌ها امان نمی‌دهد؟ گویا در راستای فهم درست انقلاب اسلامی در ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خداوند آغوش خود را برای آن‌ها گشوده است. آیا این گشودگی جز در راستای نظر به انقلاب اسلامی و جایگاه تاریخی

۴ - مقام سرداران شهید، مقام کسانی است که آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی مجادله توصیف می‌کند و می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ» خداوند بر قلب آن‌ها ایمان نگاهشته بود و در اثر وفاداری به آن ایمان در عمل، آن‌ها را با روح خود که همان نور ایمان برتر است، یاری رساند.

آن محقق شده و اشراقی بس متعالی را در این دوران به صحنه آورده؟ از آن مهم تر وقتی جسد مبارک آن‌ها را پس از سال‌های سال وارد شهر می‌کنند آنچنان درهای آسمانِ معنویت بر قلب مردم آن شهر گشوده می‌شود که یک شهر اشک می‌ریزد و ذیل نور شهدا عزم ضد استکباری خود را تجدید می‌کند. این است آن اتفاق مهمی که در این تاریخ واقع شده و از سقیفه و سقیفه‌سازان عبور کرده. دغدغه‌ها را باید بر روی مبنای ببریم تا از بسیاری از مشکلات به صورتی معجزه‌آسا عبور کنیم. بعضی‌ها می‌آیند روی جزئیات انگشت می‌گذارند، فکر می‌کنم اگر برای نیروهای انقلاب این نکته روشن شود می‌فهمند که اگر هم می‌خواهند نسبت به انقلاب دغدغه داشته باشند در چه قسمت‌هایی باید دغدغه‌های خود را شکل دهند و بر آن تأکید کنند.

صحبت بنده بر سر آن احساس حضوری است که باید با نظر به انقلاب اسلامی داشته باشیم. حرکات و شوق و تلاش مرحوم ملاصدرا نشان می‌دهد که در زمان خود متوجه است آن چیزی که در حال وقوع بود به مرور در متن حکومت شیعه با مقدمات زیادی قابل تحقق است و اتفاقات زیادی باید بیفتد تا آنچه باید واقع شود به وقوع بپیوندد و این همه تلاش و تألیف که انجام داد برای تحقق آن چیزی است که در دل حکومت شیعی در آن زمان شروع شده بود و باید شکل می‌گرفت. اکثر علمای هم‌عصر او همان نگاه را دارند ولی آنچه تاریخ آن زمان را تغذیه کرد شور و شوق ملاصدرا بود. شیعه چهارصد سال است با نگاهی که ملاصدرا به صحنه آورد در میدان ایستاده است تا آن‌که بالاخره آن نگاه منجر به انقلاب

اسلامی شد و حالا شما متوجه شده‌اید باید موضوع اصالت وجود و تشکیکی بودن آن را به کف جامعه آورد تا روح انقلاب اسلامی فهمیده شود.

شور و تلاشی که در ملاصدرا مشاهده می‌شود در احساس رسالت تاریخی‌اش نهفته است. با ملاصدرا در آن زمان اتفاقی افتاد از جنس اتفاقی که با آثار مرحوم شهید آوینی در تاریخ ما در حال وقوع است. بین اکثر ماها اتفاق نظر هست که این انقلاب در متن ریشه تاریخی‌اش دارد، پیش می‌رود. شاید بتوان گفت حتی میرزا کوچک خان هم «وقتی» دارد، در آن سرمای سوزان و در میان انبوه برف‌ها تمام می‌شود، به تحقق چنین انقلابی امید بسته است، همان‌طور که حقیقتاً مرحوم شیخ فضل الله در افق کار خود به صورت اشراقی متوجه تحقق چنین انقلابی است. داستان انقلاب اسلامی هم همین است که چون متوجه آرمانی است از جنس ابعادی که فطرت بشر اقتضای آن را دارد و صورت متعین آن انقلاب، انقلاب مهدوی است، امیدواری و آرمان‌گرایی را در متن خود زنده نگه می‌دارد و به جهت روح مهدویتی که در آن نهفته است از سقیفه‌ای که در متن اسلام پیش آمد، عبور کرده است همان‌طور که تشیع، جریان عبور از سقیفه است.

خیلی‌ها ممکن است از ادامه‌ی انقلاب اسلامی سخن بگویند ولی اولاً: باید در نگاه خود ملزومات تداوم انقلاب را مدّ نظر قرار دهند. ثانیاً: روش اشراقی که انقلاب مطابق آن روش باقی می‌ماند را نیز باید مدّ نظر داشته باشند. این که ما در حال حاضر کجائیم و در این مرحله از انقلاب چه

کارهایی باید بکنیم بسیار مهم است. وقتی می‌گوئیم حقیقت انقلاب اسلامی، یک حقیقت وجودی است معلوم است که اگر انقلاب با چنین هویتی بخواهد به ظهور برسد نیاز به مقدمات زیادی دارد. این درست نیست که ما با یک چرخش سیاسی امیدوار شویم و با یک چرخش سیاسی دیگر ناامید گردیم! ما چون زیرساخت‌های فکری لازم را نداریم در طمأنینه لازم قرار نمی‌گیریم. اگر در تربیت انسان تراز انقلاب اسلامی چاره‌ای نیندیشیم همواره دچار سردرگمی و خودزنی می‌شویم و همدیگر را مقصر می‌دانیم، در حالی که داستان چیز دیگری است و مشکلات ریشه در تنگناهای تاریخی ما دارد.

بلنبودنِ اهداف و خطر یأس

سؤال: بیشتر نیاز داریم با نظر به شور و حالی که برای ملاصدرا ترسیم می‌کنید بدانیم اگر احیاناً باید در جایگاه ملاصدرا در این انقلاب قرار بگیریم در کدام لایه از لایه‌های انقلاب باید حضور فعال داشته باشیم؟ به‌خصوص در آن فضای قلبی که انقلاب باید در آن فضا جلو بیاید. چون ما وقتی نگاه می‌کنیم به آنچه در اطراف انقلاب می‌گذرد، قلب‌مان آرامش لازم را ندارد و نمی‌تواند راحت آنچه را در ظاهر پیش می‌آید بپذیرد، هر چند در نگاه عقلی و شواهدی که خبر از الهی بودن انقلاب می‌دهد، برای عقل‌مان آرامش لازم هست. بحث از انقلاب اسلامی می‌کنیم و امیدوارانه هم بحث جلو می‌رود، کاملاً هم بحث مستدل است ولی وقتی با اتفاقات جاری در انقلاب اسلامی و در اطراف آن مواجه

می‌شویم آن امید ادامه نمی‌یابد، هر چند خودمان از نظر عقلی با انقلاب اسلامی مشکلی نداریم. به عبارت دیگر دو نسبت در رابطه با انقلاب اسلامی مطرح است، یکی نسبتِ جامعه و میدان عمل و دیگر نسبتِ خودمان و چگونگی حضور فعال در این جریان فکری. با توجه به حضور فعالی که باید در متن انقلاب داشته باشیم، به وهم‌زدگی و خیال‌زدگی سیاسیون بهتر پی می‌بریم. ولی وقتی امیدواری زیاد می‌شود که نتایج کار را از نزدیک ببینیم و این در قدم‌های بزرگ پیش نمی‌آید. قدم‌های بزرگ مقدمات زیادی را تا حصول نتیجه طلب می‌کنند، این با نظر به آنچه فعلاً در جامعه می‌گذرد مورد غفلت قرار می‌گیرد. در بحث مهدویت، خودتان اشاره کردید که امر فرج به عنوان یک کار بزرگ ناگهان و یک شبه محقق می‌شود. یکی از سخت‌ترین چیزهایی که راجع به فرج وجود دارد این است که یک دفعه‌ای است چون قبل از فرج، غلبه با ظلمات آخرالزمان است و اکثراً گمان می‌کنند آن ظلمات همچنان ادامه می‌یابد. قلب ما از این نظر خیلی نزدیک است به موقعیت انقلاب اسلامی و موقعیتی که در پیش رو دارد ولی از آن طرف با نگاه به تنگنای تاریخی که داریم می‌بینیم برای رسیدن به اهداف خیلی فاصله داریم و متوجه ریشه‌های انقلاب که در متن فرهنگ ما در حال ریشه دواندن است نیستیم، تنها ظاهر را می‌بینیم. در فتنه ۸۸ با آن برنامه‌ریزی که دشمن کرده بود مانده بودیم انقلاب چگونه می‌خواهد از آن دام بزرگ عبور کند. فکر نمی‌کردیم با توجه به ریشه‌های انقلاب در بین مردم یک دفعه مردم آن‌طور به صحنه بیایند. آن اشراق الهی که مطرح کردید در آنجا ملموس

بود و این ما را نسبت به آن تحول اساسی که می‌فرمائید یک مرتبه پیش می‌آید، امیدوار کرده. نه آن که به کارهای خودمان امیدوار باشیم و نه به برنامه‌هایی که بعضی‌ها در فضای سیاسی کشور می‌ریزند امیدوار باشیم بلکه از آن جهت که دیگر زمانه، زمانه‌ای نیست که کار برنامه‌ریزان سیاسی نتیجه بدهد و تقدیر دیگری به صحنه آمده است، کارها بر اساس آن تقدیر دارد جلو می‌رود. فکر می‌کنم باید این دو را با هم جمع کنیم تا نه این حس امیدواری، ما را به یک اکنون‌زدگی و کارهای روزمره و سیاست‌زدگی گرفتار کند و نه به جهت بلندبودن اهداف، از نرسیدن به نتیجه‌ی زودرس مأیوس شویم و درصدد تدوین مقدمات لازم برناییم و از آینده‌مان بیگانه بشویم.

تا همدیگر را بفهمیم

جواب: این نوع جلسات که بنده در خدمت عزیزان هستم را از آن جهت مفید می‌دانم که وسیله گرمی افکار می‌شود، تا فکرها فعال و با نشاط جلو روند و بتوانیم حرف‌هایمان را با همدیگر بزنیم. این طور نباشد که بنده محور فکر باشم و بحث به آنجایی ختم بشود که مثلاً بنده جمع‌بندی می‌کنم که در این صورت حتماً ضرر می‌کنید. بنده جای خود را این طور می‌توانم تعریف کنم که با همدیگر بحث کنیم تا در موضوعات مختلف از اجمال به تفصیل برسیم و در این راستا هر آنچه بنده در ضمیر خود دارم را سعی می‌کنم اظهار نمایم. هم شما حرف‌هایتان را با حوصله بزنید و هم بنده سعی می‌کنم زوایای مختلف افکار خود را طرح

کنم تا همدیگر را بفهمیم. نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، یک نوع حضور فعال‌تر نسبت به همدیگر است و به خودی خود زمینه تفکر می‌شود بدون آن که بخواهیم سریعاً به جمع بندی برسیم.

همین که شما باب بحث درباره موضوعی را باز می‌کنید، زبان بنده هم باز می‌شود. در مورد جایگاه دولت و نظام و انقلاب اسلامی در مقاله «جایگاه دولت و نظام اسلامی و انقلاب اسلامی» چیز جدیدی بنده عرض نکردم ولی تنظیم جدیدی بود. امکان فکر کردن روی موضوع انقلاب اسلامی را در این تاریخ راحت‌تر می‌کند که آیا ما نباید در حال حاضر پس از سال‌ها که از انقلاب گذشته است در مورد جایگاه دولت در انقلاب اسلامی در ایران و جایگاه انقلاب اسلامی در این تاریخ فکر کنیم؟ آیا با تجربه‌ای که بعد از دولت نهم و دهم پیدا کردیم نباید زمان بازخوانی نسبت به جایگاه دولت برایمان پیش آید؟

به این فکر کنید که چطور شد بعد از رحلت رسول خدا ﷺ و شکل گرفتن خلافت در سقیفه، حضرت زهرا علیها السلام یک مرتبه به شکل مستقیم به میدان آمدند؟ جز این بود که همه گمان می‌کردند طبق جریان غدیر خلافت با علی علیه السلام ادامه می‌یابد و بعد که این اتفاق نیفتاد و مردم غافلگیر شدند حضرت زهرا علیها السلام به میدان آمدند؟ و بعد که مردم مدینه به زهرا علیها السلام گفتند چون زودتر با ابابکر بیعت کرده‌ایم ما را معذور دارید، آیا علی علیه السلام بعد از این جریان که مردم مدینه کوتاهی کردند در فضای جدیدی که پس از اتمام حجت پیش آمد، با یک بازخوانی جدیدی وارد نشدند، در آن حدّ که تقریباً به ظاهر سعی کردند با خلفا کنار بیایند؟

حضرت زهرا علیها السلام به دنبال این بودند که جریان خلافت با حاکمیت علی علیه السلام جلو رود ولی وقتی معلوم شد مردم مدینه آمادگی لازم را برای چنین اقدامی ندارند، علی علیه السلام در یک بازخوانی با آن همه بی‌انصافی‌ها که نسبت به زهرا علیها السلام مرضیه علیها السلام شد، با جمع‌بندی جدیدی وارد کار شدند و نگذاشتند جامعه اسلامی گرفتار خصومت شود، و نه تنها به خلیفه دوم توصیه می‌کنند خودش در جنگ با رومی‌ها وارد نشود که هیبت اسلام در مقابل رومی‌ها ضعیف شود، بلکه تلاش می‌کنند تا عثمان را از قتل نجات دهند. این کنار آمدن به جهت آن است که می‌بینند آن افقی که فعلاً باید محقق شود عملی نیست و لذا از راهنمایی که باید به سه خلیفه داشته باشند دریغ نمی‌کنند تا جهان اسلام ضعیف نشود و لااقل در زمان خلفا امویان همه کارهای امور نگردند و تا آنجا که ممکن است سیره خلفا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فاصله نگیرند و ما امروزه سیره‌ی سه خلیفه‌ای را در جهان اسلام داریم که در مقایسه با امویان، چندان از سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله ندارد و همین امر جهان اسلام را تا حدی از توطئه‌ی دشمنانش نگه داشته و این برای ادامه اسلام سرمایه‌ی بزرگی است.

انتظار زهرا علیها السلام مرضیه علیها السلام این بود که با آن ذخیره‌ی بزرگی که خدا نازل کرده یعنی قرآن و با نظر به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و با مدیریت امیرالمؤمنین علیه السلام کارها جلو برود، در آن صورت اسلام با چهره‌ای بس متعالی به صحنه می‌آمد. ولی حالا که نشد راه دیگری را باید مدّ نظر قرار داد تا تصور نشود به بن‌بست رسیده‌ایم، در حالی که همه مطمئن هستیم در حیات دینی بن‌بست نیست و حتی اگر علی علیه السلام را کنار بزنند و فاجعه‌ای آن چنانی را

به تاریخ تحمیل کنند که شما در نطق زهرای مرضیه علیها السلام متوجه آن می شوید؛ فاجعه‌ای آنچنان بزرگ، ولی باز حیات دینی به بن بست نمی‌رسد. بحث‌هایی مثل «امام خمینی» رضوان الله تعالی علیه و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» یک تذکر است نسبت به راه‌های دینی در این تاریخ و عدم بن بست که آن کتاب متذکر آن است و نیروهای انقلاب باید متوجه باشند با این نگاه می‌توانند همان کارهایی که می‌کنند را به نتیجه برسانند. نتیجه‌ای هم که پیش می‌آید آن است که نیروهای جبهه‌ی فرهنگی انقلاب آن شاخصی که باید به آن نزدیک بشوند را گم نکنند.

تجربه‌ی بنده نشان می‌دهد نیروهای فکری انقلاب در روبه‌روشدن با شرایط جدید به این احساس می‌رسند که لازم است بهتر فکر کنند و همین امر موجب می‌شود تا به سلوکی فکر کنند که در شأن انقلاب اسلامی است و از این جهت باید متوجه باشیم هنوز خیلی‌ها به جایگاهی که باید در آن قرار گیرند فکر نکرده‌اند. آن‌هایی که دائم دارند فکر می‌کنند - از هر جبهه‌ای که می‌خواهند باشند - آرام آرام می‌رسند به این که خوب است بیشتر به امام و سلوکی که ذیل شخصیت ایشان می‌توان داشت، فکر کنند.

عقلی برتر از حکمت و عرفان رسمی

اگر ما معتقدیم امام خمینی رضوان الله تعالی علیه عقل برتر از حکمت و عرفان رسمی است، منتظر باشید نخله‌های فکری فرهنگی به طور جدّی به امام رجوع نمایند. شما بعد از مدتی که حکمت می‌خوانید ملاصدرا می‌شوید، این خوب هست. وقتی بیاید عرفان بخوانید محی‌الدین می‌شوید. حال

امام «رضوان الله تعالی علیه» که این دو فکر را شناخته آمده است در اجتماع کارهایی را به صحنه آورده که نه شبیه ملاصدرا است و نه شبیه محی الدین. کتاب‌های حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» نشان می‌دهد در حکمت و عرفان مجتهد مسلم است. در فقه هم که معلوم است. ولی عقل برتر از حکمت و عرفان رسمی او نتیجه‌اش نوعی از حیات است که با انقلاب اسلامی در حال ظهور است. لذا اگر شما بخواهید در این تاریخ در حیات درستی قرار بگیرید باید با چنین عقلی که حضرت امام به عالم آوردند خود را معنا کنید. بنده باید در جای خود این عرایض را تبیین کنم اما حداقل این نکته را مورد توجه و تأمل قرار دهید که چطور می‌شود امام «رضوان الله تعالی علیه» بعد از این همه فعالیت و این همه حضور در مجامع علمی، یک مرتبه این طور وارد تاریخ می‌شود که هیچ‌یک از علماء گذشته این طور به صحنه نیامدند؟ بنده در جایی عرض کرده‌ام حکمت صدرا بی از جهتی ادامه‌ی حکمت قبلی نیست نه بدان معنا که ملاصدرا اندیشه‌ی فارابی و شیخ الرئیس و شیخ اشراق را زیر پا گذاشته بلکه بدین معنا که آن‌ها را بازخوانی کرده، هر چند بر روی قله‌ی آن اندیشه‌ها ایستاده است اما دارد به یک حیات دیگری اشاره می‌کند، به حیات برگشت به اصالت وجود و وحدت تشکیکی وجود. این چیزی است که قبلی‌ها نداشتند و به یک معنا باید گفت ملاصدرا از فلسفه‌های قبل عبور می‌کند.^۵ حضرت امام

۵ - ملاصدرا در آن تاریخ متوجه شد فلسفه مشاء در مقابل مسائلی که پیش آمده جوابگو نیست و مفهوم سازی تو در تو فلسفه مشاء بدون نظر به خارج، ملاصدرا را بر آن داشت تا موضوع «اصالت وجود» را به میان آورد هر چند سیطره مفهوم سازی فلسفه مشاء امکان بروز آن را به عقب انداخت و هنوز جامعه فکری ما بین «امکان وجودی» ملاصدرا که نظر به واقعیت دارد

خمینی «رضوان الله علیه» از خیلی چیزها باید عبور می نمود تا جایگاه مردم در منظرشان ظهور می کرد، مردمی که قلبشان محل تقدیر زمانه ما شده است. گویا حضرت امام وقتی می خواهد با خدا سخن بگوید و با تجلیات انوار الهی مأنوس شود این مردم را نگاه می کند و در آینه مردم اراده الهی را در این تاریخ می نگرد. البته باید مواظب باشیم این مباحث حالت ذوقی صرف به خود نگیرد و از حالت عقل برتر به حالت ذوقی عدول ننماید.

عموم مخاطبان ما یا سخن ما را غیر قابل عمل می دانند و یا ذوقی به شمار می آورند و نه عقلانی و این یک خلأیی است که باید روی آن فکر کرد. زیرا عموماً نشست های فکری در شرایطی به سر می برند که روی این نوع مباحث فکر نکرده اند و باید به کمک آن ها آمد و باید خود را برای آینده ای که بتوان به جبهه ی فکری انقلاب کمک کرد، آماده کرد. نمی گویم از حالا راه بیفتید این طرف و آن طرف و یا برعکس گوشه نشینی کنید و آنچه را باید در تبیین سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» انجام داد انجام ندهیم، عرض بنده آن است که تلاشی برای مطرح کردن این نوع نگاه برای عموم نداشته باشید. آن کسی که بخواهد در مورد آینده فکری فرهنگی انقلاب فکر کند خودش آنچه را باید ببیند و به آن رجوع کند انجام می دهد. هدایت دست خدا است و خدا ما را به بهترین نگاه نسبت به انقلاب راهنما است. ملاحظه کردید چقدر تلاش می کنند شیعه دیده نشود ولی آیا زیباتر از آنچه در پیاده روی

اربعین این سالها انجام می‌شود، برای دیدن شیعه ممکن است؟ آیا نباید گفت: اربعین استراتژی شیعه است برای جهان؟ خیلی تلاش می‌کنند آن را نبینند ولی از این به بعد غیر ممکن است این مسئله را نادیده بگیرند، زیرا این حرکت در متن نهضت حضرت اباعبدالله علیه السلام نهفته بود. بشر امروز که آمادگی ورود به لایه‌های عمیق‌تر آن نهضت را پیدا کرده است، به آن لایه رجوع دارد. در مورد انقلاب اسلامی نیز قضیه از همین قرار است.

اولین قدم برای حضور در این تاریخ

در جواب این سؤال که می‌فرمایید در این تاریخ چه نوع حیاتی باید داشته باشیم؟ به نظر می‌رسد اولین قدم این است که خود را در فضایی که انقلاب اسلامی واقع شده، تعریف کنیم، یعنی در فضایی که انقلاب اسلامی را تجلی اراده خاص الهی در این زمان بدانیم و روح و قلب خود را طوری بسازیم که بتوان به صورت وجودی در دل این انقلاب، اراده الهی را احساس کنیم و از این طریق با خداوند مأنوس شویم. این اولین قدم جهت حضور در این تاریخ است. ما وظیفه داریم این نوع شخصیت را در خود ایجاد کنیم تا اگر کسی خواست به ما رجوع کند بدانند به چه کسی رجوع کرده است؟ آیا نیروهای انقلاب اسلامی که می‌خواهند حیات فعالی را در این دوران حس کنند می‌توانند نسبت به این موضوع سرسری بگذرند؟ اساساً در ارتباط سطحی و سرسری با انقلاب اسلامی جان انسان‌های این زمانه قانع نمی‌شود. مثل آن که اگر بخواهید قرآن را بپذیرید نمی‌توانید به تفسیرهای سطحی رجوع کنید، زیرا بین روح زمانه و

نور قرآن ارتباط و هماهنگی هست و به همین جهت اگر بنا داشته باشید به حقیقت خود پشت نکنید به دنبال تفسیرهای عمیقی از قرآن می‌روید که به اصل وجود اشاره دارد چون جایگاه قرآن را می‌شناسید و متوجه‌اید این سخن، سخن خداست و سخن خدا باید جان شما را تغذیه کند، به همین جهت اگر در ابتدا با تفاسیر ساده زندگی کردید بعد از مدتی به دنبال تفسیر عمیق‌تری از قرآن می‌روید. اگر رسیدید به این که انقلاب اسلامی اراده‌ی الهی برای نجات بشر این دوران از ظلمات است، نمی‌توانید با تفسیرهای عرفی و سطحی از انقلاب، با انقلاب به سر ببرید زیرا آن جوابی که نسبت به انقلاب نیاز دارید با برخوردهای سطحی به دست نمی‌آورید.

افراد در مقابل سخن ما و تفسیر ما از انقلاب که نظر به جنبه قدسی انقلاب اسلامی داریم، دو کار می‌کنند یا باید بگویند انقلاب همین اندازه است که فعلاً در جامعه با آن روبه‌رو هستند که البته شما با آن‌ها نمی‌توانید حرف داشته باشید و عملاً آن‌ها به اسم انقلاب اسلامی در همان عالمی به سر می‌برند که غرب در آن قرار دارد و یا قبول دارند ذات و حقیقت انقلاب از آنچه فعلاً هست بالاتر است، ما با آن‌ها حرف داریم و سعی داریم وجه عمیق‌تر انقلاب را در مقابل آن‌ها بگشائیم. کاری که در کتاب «امام خمینی «ضوان‌الله‌علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» به عهده گرفته‌ایم. مخاطب کتاب آن‌هایی هستند که می‌خواهند نگاه عمیق‌تری به انقلاب اسلامی بیندازند و در زیر سایه‌ی حضرت حق در فضای دیگری در این تاریخ قرار گیرند و دینداری را با حالت حضوری ادامه دهند.

باید با نیروهای جبهه فکری انقلاب طوری موضوعات را در میان بگذارید که از دل آن موضوعات آوینی‌ها ظهور کنند، آن هم با زبانی که بتوانیم به روح انقلاب اشاره کنیم و در اثر آن، تفکر مناسب فهم انقلاب به جامعه برگردد و این غیر از به صحنه آوردن نیروهایی است که یک بُعد انقلاب را می‌فهمند ولی ابعاد دیگر آن را نمی‌شناسند. عده‌ای در حال حاضر طرفدار انقلاب‌اند اما در بازخوانی نهایی، ممکن است این‌ها عوض شوند و نتوانند همراهی با انقلاب را ادامه بدهند.

دوره‌ی فترت دولت اسلامی

تصور بنده آن است که فعلاً ما در رابطه با فهم جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی در دوره فترت هستیم بدین معنا که از چیزهایی عبور کرده‌ایم ولی تصور درستی نسبت به آنچه باید در انقلاب اسلامی دنبال کنیم نداریم. ما تا مرحله‌ای فکر می‌کردیم که اگر برسیم به دولت‌هایی مثل دولت نهم که آقای احمدی‌نژاد به صحنه آورد، تقریباً به دولت اسلامی که حضرت آیت الله خامنه‌ای مدّ نظرشان بود رسیده‌ایم و بعد از انقلاب اسلامی، دولت اسلامی را تشکیل داده‌ایم. همه انرژی‌ها را همگان صرف کردند تا آن دولت تشکیل شد و رهبری انقلاب نیز برای پایداری و موفقیت آن دولت تمام قد به صحنه آمدند. طلبه‌ها شهریه‌هایشان را جهت تبلیغات خرج کردند و خانم‌ها طلاهایش را جهت تبلیغات برای آقای احمدی‌نژاد فروختند. همه متوجه بودند چهره دیگر انقلاب در حال ظهور است ولی بر خلاف میل ما و به هر دلیلی، آن چه باید می‌شد محقق نشد و در دولت

دهم با تک روی‌های رئیس جمهور روبه‌رو شدیم تا آنجا که کار به نشان دادن آن ویدئو در آن یک شنبه سیاه کشیده شد و رهبری با ناراحتی تمام مطرح کردند آن کار خلاف شرع بود. و معلوم شد جایگاه دولت نهم در نظام اسلامی، جایگاه لغزنده‌ای بود. چرا به دنبال آن باشیم که تقصیر را به دوش کسی بگذاریم؟ چرا متوجه نباشیم تاریخ ما در حال حاضر ظرفیت تحقق آن چیزی را که گمان می‌کردیم در دولت نهم به دست آورده‌ایم، نداشت. بنده خواهش می‌کنم با مسئله با نگاه ایدئولوژیک برخورد نکنید و گرنه به نتیجه‌ای که می‌خواهیم نمی‌رسیم. مسئله را با نظر به جایگاه تاریخی‌اش ببینید. همان طور که ما از نظر جایگاه تاریخی که در آن هستیم از تهدید نظامی عبور کرده‌ایم باید ببینیم از آنچه در دولت دهم از طرف رئیس جمهور از یک طرف و با جریان‌های اصول‌گرا از طرف دیگر پیش آمد، چه موقع عبور می‌کنیم تا ادامه‌ی دولت نهم، دولت دهم نباشد و توطئه‌های داخلی و خارجی بی‌تأثیر گردند.

بنا بود ما با دولت اسلامی برای همیشه از آن مشکلاتی که در دولت سازندگی و دولت اصلاحات پیش آمده عبور کنیم. در دولت سازندگی چه شب‌هایی بود که خوابمان نمی‌برد که ای کاش دولت این را نمی‌گفت و ای کاش این کار را نمی‌کرد. همه آرزویمان این بود که ای کاش دولتی بیاید که دیگر این دلواپسی‌ها را نداشته باشیم. آقای احمدی‌نژاد که آمد این دلواپسی‌ها کم شد به طوری که رهبری انقلاب در جلسه با جامعه مدرسین فرموده بودند وقتی آقای احمدی‌نژاد خارج کشور می‌رود بنده هیچ دغدغه‌ای نسبت به موضع‌گیری‌های ایشان ندارم که نکنند سخنی

بگویند که با اهداف انقلاب همخوانی نداشته باشد. با این همه چون دولت‌ها با انتخابات معین می‌شوند و گریزی هم از آن نیست، هرگز نمی‌توانید موضع‌گیری‌های آن‌ها را پیش‌بینی کنید. یک مرتبه مواضعی می‌گیرند که آن مواضع نمی‌تواند انقلاب را جلو ببرد. می‌خواهم بگویم دوره‌ی فترت یعنی همین. دوره فترت یعنی هنوز از تنگناهای گذشته عبور نکرده‌ایم، و به آینده‌ای که باید به آن رسیده باشیم نرسیده‌ایم. از یک طرف هنوز رسوبات عادات گذشته را داریم و از طرف دیگر آینده‌ای که در پیش رو داریم درست شکل نگرفته است. خوب است بنده این را برای شما عزیزان عرض کنم: ما فکر می‌کردیم که اگر شاه برود ما با مردممان صحبت می‌کنیم و همه چیز در اسرع وقت درست می‌شود و عملاً مردم بهترین‌ها را که با اهداف اصلی انقلاب همخوانی دارد، انتخاب می‌کنند، غافل از این که رسوبات فرهنگ طاغوت سخت مانع فهم درست مردم از انقلاب شده و دیگر سال ۴۲ نیست که امام فرمودند رادیو تلویزیون را نیم ساعت به ما بدهید و معتقد بودند بسیاری از مسائل را در همان زمان کم رفع می‌کنند. زمانی رادیو تلویزیون دست ما افتاد که رسانه‌ها ذائقه‌ها را به کلی تغییر داده بود. آن زمان هنوز جدایی بین عقیده و عمل شکل نگرفته بود. مردم به عقیده‌ای که حق می‌دانستند عمل می‌کردند ولی با ورود فرهنگ مدرنیته حساسیت روی عقیده صحیح به شدت ضعیف شد و یک نوع عمل‌گرایی مطابق امیال نفس‌آماره به میدان آمد. دل‌ها و دست‌های مردم، امروز تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته نه تنها به سوی اهداف انقلاب اسلامی جلو نمی‌رود، بلکه در عین نظر به انقلاب اسلامی، سلیقه‌های

غربی مذاق‌ها را آغشته کرده است. این که فرمودید فضای قلبی‌تان نسبت به آنچه عقل‌تان پذیرفته همراهی نمی‌کند به جهت رسم این زمانه است و برای عبور از آن تلاش زیادی باید صورت گیرد.

برکات درک دوره‌ی فترت

درک درست دوره‌ی فترت موجب هوشیاری و بصیرت می‌شود و لوازم خود را دارد. با درک این که در دوره فترت هستیم می‌فهمیم باید زمینه را آماده کنیم که وقتی رحمت الهی آمد امکان تحقق داشته باشد و وقتی شرایط آماده شد نگاه‌ها تا عمق حقیقت جلو برود.

کلیات حرف شما جز این است که چگونه از مدرنیته عبور کنید و در انقلاب اسلامی مستقر شوید و نظر به انقلاب مهدی علیه السلام بیندازید؟ و عرض بنده آن است که آیا آن‌طور که شایسته است متذکر موضوع انقلاب مهدی علیه السلام به صورت حضوری هستیم؟ اخیراً به یکی از عزیزان که سؤال کردند عرض کردم مگر ما در این عالم مهدی علیه السلام نداریم؟ گاهی خودمان هم از این موضوع غفلت می‌کنیم، در حالی که هرچه داریم از وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام است. ذره‌ای از نور آن حضرت از طریق رهبر عزیز به عالم افشاندن می‌شود غوغا می‌کند. نور آن حضرت از این طریق در تاریخ ما به صورت ملموس به صحنه آمده، ملاحظه می‌کنید چه اندازه به رهنمودهای رهبری دل‌گرم هستید. تازه مگر حضرت مهدی علیه السلام تنها از طریق مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» با ما مرتبط است؟ ایشان از طریق همه علما و از طریق افراد دلسوز این امت و نیروهای حزب اللهی با ما مرتبط

است و به ما کمک می‌کنند. اگر کمک حضرت نباشد ما نیز روسیاه خواهیم بود. تقاضای ما از ایشان آن است که حال که دست ما را گرفته‌ای رهایمان نکن.

نظر به دوره‌ی فترت را همین جا نگه می‌دارم و نظرها را به راهی می‌اندازم که اگر آن راه صحیح باشد، هر اندازه جلو برویم حضرت حق خود را بهتر نشان‌مان می‌دهد. اگر راه صحیح باشد نباید نگران ابهامی باشیم که نسبت به هدف داریم. به گفته‌ی جناب عطار؛ «خود راه بگویدت که چون باید رفت». بنده فکر می‌کنم باید بیشتر بر روی این نکته بمانیم که آیا این راه که مدّ نظر ما است تحت عنوان سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» واقعاً درست است یا درست نیست؟ اگر واقعاً درست است دغدغه ما باید این باشد که هر اندازه که ممکن است خود را برای ورود در این تاریخ تربیت کنیم تا هر اندازه جلو رفتیم بهتر متوجه حقانیت آن راه جهت رفع مشکلات و از بین بردن موانع شویم. حضرت امام «رضوان‌الله‌علیه» می‌فرمودند در جریاناتی که پیش می‌آمد بیشتر مطمئن می‌شدم خدا می‌خواهد این مسیر به نتیجه برسد و می‌فهمیدیم باید همین راه را جلو ببرم. دغدغه حضرت امام بعد از اطمینان به حقانیت راه، در این بود که آن راه را به بهترین شکل طی کنند. همین دغدغه را به نحو خاص خود در وجود مقدس حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام ملاحظه می‌کنید. حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام با این که در راه هستند اما دائماً هر حادثه‌ای که پیش می‌آید بیشتر نسبت به حقانیت راه دل‌گرم‌تر می‌شدند، چون نگاه‌شان وجودی است، ماهیتی فکر نمی‌کنند، در نگاه ماهیتی می‌گوئیم این لیوان

است و دیگر تمام شد. ولی در نگاه وجودی، در عین این که در حضور هستید نظر به مرتبه‌ی شدیدتری از آن حضور دارید تا موضوع با روشنی بیشتر برایتان ظهور کند. این نکته مهمی است که متوجه ظهور و خفای حقایق وجودی باشیم و گرنه اگر یک روز انقلاب به آنچه ما خواستیم نرسید و یا حتی نسبت به اهدافش در خفا رفت، می‌گوئیم انقلاب اسلامی بسط فرهنگ مدرنیته است. چون تنها انقلاب را به همین ظواهر می‌شناسیم و این غیر از آن فکری است که متوجه جایگاه تاریخی انقلاب شده و اراده الهی را در آینه انقلاب اسلامی به تماشا نشسته و می‌فهمد شهدا چه کار کردند و چه تاریخی را جدا از نگاه روشنفکران ما، به صحنه آوردند. چطور شده است که بعضی گرفتار ظاهری شده‌اند که در واقع حجاب انقلاب است و آن ظاهر را به انقلاب نسبت می‌دهند؟ طرف می‌گفت: هر روز آمار طلاق بیشتر می‌شود، خانواده هم که در حال نابودشدن است، پس آینده از آن انقلاب اسلامی که شما می‌خواهید به آن امیدوار باشید، نیست. این افراد نمی‌دانند در کجای تاریخ خود هستند و شما باید موضع خودتان را نسبت به این‌ها روشن کنید. اگر راهی که در نسبت با انقلاب اسلامی در پیش گرفته‌اید راه بسیار درستی است دیگر نباید حادته‌های جزئی ما را به سوی خود برابند و متزلزلمان کنند.

خدایی که ما می‌خواهیم

بنده فکر کنم کتاب «امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» کمک می‌کند تا مشخص شود این راه، راه درستی است.

و اگر خدایی که ما می خواهیم همین خدایی است که در انقلاب اسلامی ظهور کرده است، پس باید تکلیف‌مان را با خدا از طریق انقلاب اسلامی روشن کنیم. هنوز معلوم نیست ما با کدام خدا زندگی می کنیم. اگر خدایی که از طریق انقلاب اسلامی در این تاریخ ظهور کرده خدای واقعی است و نه خدای ذهنی و خیالی، پس باید راهی را که پیدا کرده ایم محکم بگیریم چون ما را به خدای واقعی می‌رساند. بنده از این جمله نمی‌خواهم زود بگذرم که اگر راه صحیح است خود راه خود را نشان می‌دهد. جواب اولیه‌ی بنده آن است که ملزومات حقانیت این راه را خود راه نشان می‌دهد. شما جایتان را درست تعیین کنید. بعد می‌بینید با آن همه فتنه، کار به خوبی جلو می‌رود. واقعاً این همه نقشه برای انقلاب اسلامی و این همه پیروزی در دل این نقشه‌ها را ساده می‌گیرید؟ هر نقشه‌ای که می‌کشند تا شما را منزوی کنند همان نقشه تبدیل می‌شود به یک حیات فعال جهت حضور هر چه بیشتر انقلاب اسلامی در این تاریخ. دانشمندان دنیا که با اسلام آشنایی دارند اقرار می‌کنند «اسلام به خودی خود یک مکتب تمدن‌ساز است.» و تاریخ نشان می‌دهد که چقدر خوب بشریت ذیل تمدن اسلامی خود را تغذیه کرده است. از وقتی انگلستان وهابیت را به عنوان یک فرقه انحرافی تقویت کرد این ماجراها که شما در جهان اسلام می‌بینید درست شده و صورتی غیر از صورت اصیل اسلام به صحنه آمد در حالی که این‌ها هیچ ربطی به اسلام ندارد و بحمدالله تاریخ فهم این مسئله نیز در حال ظهور است تا زبان شما به این نکته باز شود که وهابیت ربطی به اسلام اصیل ندارد. مگر شما منتظر این فرصت تاریخی

نبودید تا تاریخی شروع بشود و بتوانید در آن تاریخ روشن کنید اسلام چیزی است غیر از این که وهابیت ارائه می‌دهد؟ داعش به کمک آمریکا این فرصت تاریخی را ایجاد کرد. آیا شما جز این را می‌خواستید که روشن کنید اسلام تمدن‌ساز هیچ ربطی به وهابیت که ذیل تمدن غربی خود را معنا کرده است، ندارد. بنده به شما قول می‌دهم اگر ما بتوانیم به لطف الهی وظیفه خود را در مقابل اسلام تکفیری درست انجام دهیم و در جنگ بین شیعه و سنی که دشمنان اسلام راه انداخته وارد نشویم، چیزی نمی‌گذرد که ورق برمی‌گردد و سنت «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» (نصر/۱) دوباره در این تاریخ رخ نشان می‌دهد و همه بشریت برمی‌گردد به سوی حکمتی که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» در این تاریخ به نمایش گذاشتند. حال وظیفه‌ی شما در آن زمان عبارت است از «فَسِيحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» (نصر/۳) در آن صحنه متوجه عظمت پروردگارتان شوید و در متن تسبیح، تحمید کنید و کمالات را به جز به حضرت رب العالمین نسبت ندهید. آیا خود را آماده کرده‌اید برای آن که در آن شرایط بشریت را تغذیه کنید؟

بنده موافق این نظر عزیزان هستم که می‌فرمایند: تا ما اصالت وجود را به کف جامعه نیاوریم، تنگناهای فکری ما برطرف نمی‌گردد. پیشنهاد بنده این است که با خود آگاهی نسبت به اصالت وجود با مردم حرف بزنید. مطمئن باشید مردم آزاد از اصطلاحات فلسفی، اشاره‌ها را درک می‌کنند. لازم نیست شما اصالت وجود به مردم درس بدهید، بر مبنای اصالت وجود و غیر اصیل بودن ماهیات، با آن‌ها سخن بگویید. کاری که حضرت امام

روح الله «رضوان الله علیه» انجام دادند. شما نیاید با نگاه متافیزیکی با مردم سخن بگوئید و خود را از حضوری که جهت درک تاریخ لازم است محروم کنید. در این دوران خیلی تفاوت نمی کند که با نگاه متافیزیکی به حقایق با مردم سخن بگوئیم یا با نگاه مادی با آنها حرف بزنیم. در هر حال مردم را از درک حقایق محروم کرده ایم و از این جهت عرض می کنم: عموماً برنامه های عقیدتی تلویزیون و برنامه های اکثر مراکز علمی ما، مردم را از درک حقایق محروم می نماید. در فضای متافیزیکی، درس اخلاق و احکام و عقاید، ما را از نیهیلیسیم دوران آزاد نمی کند. خودآگاهی تاریخی اقتضا می کند متوجه این امر باشیم. عرض بنده این است که چون این افراد راه را نمی شناسند با ظهور داعش می گویند سفیانی ظهور کرده و یا در موضوع یمن موضوع سید یمانی^۶ را پیش می کشند. در حالی که در حال حاضر راه مشخص است و وظیفه ما نسبت به انقلاب و رهبری و در مقابل با استکبار جهانی روشن است. آمریکا آن طرف است و حضرت مهدی^{عج} هم این طرف و انقلاب اسلامی نیز مرحله مقدماتی ظهور آن حضرت است. ما گرفتار موضوعی نیستیم که به دنبال سید یمانی باشیم و یا بگردیم سفیانی را پیدا کنیم. آیا امام صادق^{علیه السلام} در زمان خود این نوع مشکلات را داشتند که به دنبال سفیانی باشند و وظایف خود را مطابق بود و نبود او شکل دهند و یا چون حضرت تاریخ خود را درست می

۶ - در روایت آخر الزمان داریم که سید یمانی شش ماه قبل ظهور حضرت مهدی^{عج} قیام می کند و اطاعت از او بر هر فرد مؤمنی واجب است. او در مقابل سفیانی می ایستد و شکننده ی چشم سفیانی خواهد بود. (به معجم احادیث الامام مهدی^{عج}، ج ۳، ص ۴۷۸ رجوع شود).

شناختند، همه چیز برایشان مشخص بود و مطابق اقتضای زمانه خود در اوج فعالیت بودند؟ آیا امروز ما ذیل امام صادق علیه السلام همین طور نمی‌توانیم باشیم؟ ما در حال حاضر نسبت‌مان با دنیایی که باید در آن قرار بگیریم کاملاً روشن است. آری یک وقت طرف راه را پیدا نکرده است و وظیفه داریم راه را به او متذکر شویم، ولی وقتی راه را پیدا کرد دیگر باید خودش در آن قدم بردارد تا افق برای او پیدا شود، شما که نمی‌توانید به جای او قدم بزنید ولی او به مقصد برسد. بنده نمی‌دانم می‌توانم ما فی الضمیر خود را خدمت عزیزان عرض کنم یا نه. بنده هم همان دغدغه‌ای را دارم که شما دارید. با وجود این دغدغه‌ها عرض می‌کنم که بینید در این تاریخ و با تشخیص ظرفیت تاریخی که در آن قرار داریم، چه وظیفه‌ای را باید دنبال کرد. به نظر بنده اگر همین امروز خبر دهند سید یمانی از یک طرف و سفیانی از طرف دیگر به صحنه آمده دقیقاً همین کاری را باید بکنیم که با بودن دولت سعودی و آمریکا از یک طرف و سید حسن نصرالله و امثال آقای سردار قاسم سلیمانی از طرف دیگر، ذیل رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای «حفظه الله» در حال حاضر داریم انجام می‌دهیم. ما امروز در متن واقعی‌ترین واقعیات قرار داریم، کافی است شما با نگاه وجودی به مسائل نگاه کنید.

معنای انتظار در این دوران

در نگاه وجودی، حضرت مهدی علیه السلام در حال حاضر آن کسی است که تلاش می‌کند با راهنمایی‌های غیبی خود انقلاب اسلامی را بدون هر گونه

تحریفی وارد این تاریخ نماید تا معادلات جهانی را بر هم بزند. اگر با نگاه تشکیکی و وجودی به موضوع بنگرید، صورت تامّ و تمام آن حقیقت حضرت مهدی علیه السلام است و صورت نازله‌ی آن در حال حاضر رهبر انقلاب است، با همان هوشیاری غیر قابل وصف که جز از نایب انسان کامل چنین هوشیاری انتظار نیست. این که ما مسئله‌ی انقلاب اسلامی و حیات فعالمان را در متن انقلاب رها کنیم و به دنبال مهدی باشیم که می‌آید، نشانه محروم بودن از نگاه وجودی و غفلت کردن از نحوه‌ی حضور و ظهور حقیقت در این تاریخ است. چرا خودمان را به بن‌بست انجمن حجّیه‌ای‌ها بیندازیم و مثل بعضی از مذهبی‌ها، منتظر باشیم مهدی علیه السلام بیاید و مشکل را حل کند؟ بعضی‌ها در عین انتظار حضرت مهدی علیه السلام متوجه نیستند امروز با انقلاب اسلامی و رهبری انقلاب، دقیقاً نور مهدی به تاریخ ما وارد شده، در این مسئله است که نگاه درستی به حقایق ندارند. در حالی که مردم فرهیخته ما همین امروز مسئله خود را با رهبری و انقلاب اسلامی جلو می‌برند و در عین حال با تمام وجود نظر به مولایشان حضرت مهدی علیه السلام دارند. معنای انتظار به همین شکل است که در حال حاضر نیروهای فرهیخته انقلاب اسلامی در آن وارد شده‌اند.

وقتی ما به صورتی صحیح با کفر جهانی درگیر شویم و رویکرد ما تحقق دولت کریمه باشد ملاحظه خواهید کرد حضرت مهدی علیه السلام همین حالا دارند مسائل را حل می‌کنند، و در این راستا است که مقام معظم رهبری در اوج این همه توطئه و ظلمات، با آن همه نفوذ کلام در قلب‌ها، راه حقیقت را متذکر می‌شوند و کار را جلو می‌برند، به طوری که

قلب‌های مستعد، مزرعه‌ی ریزش دانه‌های حقیقت می‌گردند. شما ملاحظه کنید ایشان چگونه در هر سخنرانی مسائل را حل می‌کنند و ما را از مشکلات پیش رو عبور می‌دهند و افق‌های آینده را روشن می‌کنند و یأس دشمن را در بی‌ثمر شدن برنامه‌هایش افزایش می‌دهند. اگر صحبت بعضی از افراد داخلی با نور مهدی علیه السلام که صاحب الامر این عالم است و به کمک رهبری انقلاب خنثی نمی‌شد ما امروز در چنگال برنامه‌های استکبار گرفتار بودیم و از نور عقلِ قدسی که انقلاب اسلامی حامل آن بود محروم می‌شدیم.

این که می‌فرمائید: «شرایط طوری است که این حرف‌ها نادیده گرفته می‌شود» ربطی به شما ندارد. شما همین هستید که باید باشید و تلاش دارید متذکر حضور حق در این عالم از طریق انقلاب اسلامی باشید و بحمدالله نسبت خود را با خدا در این رابطه تعریف کرده‌اید و لذا همواره پای به پای این انقلاب جلو می‌روید، مگر راهی بهتر از این می‌شناسید؟ حال چه شما دیده شوید و چه دیده نشوید.

جبهه‌ای که اشارات رهبری را درک می‌کند

ما بالأخره در آینده این انقلاب باید جبهه فکری مطابق اهداف این انقلاب را در این تاریخ به صحنه آوریم، باید مشخص شود خصوصیات آن جبهه فکری چیست. چه بخواهیم و چه نخواهیم در ذات انقلاب چنین جبهه فکری و خصوصیتی که باید داشته باشد، متولد می‌شود، جبهه‌ای که جایگاه تاریخی حضرت امام رضوان الله تعالی علیه را می‌فهمد و اشارات رهبری را

درک می‌کند و غرب را در نسبت با انقلاب اسلامی و تقدیری که حضرت حق نسبت به غرب در این تاریخ مقدر کرده است، متوجه می‌شود. آیا نباید سخن مناسب افسران آن جبهه فکری را به صحنه آورد؟ مشکل امروز ما این است که جریان‌های فکری همدیگر را نمی‌شناسند و یا از آن بدتر همدیگر را نمی‌فهمند تا هر کدام جایگاه دیگری را مشخص کند و ببیند هر کدام برای کدام بُعد از ابعاد انقلاب ارزش دارند و اگر این مشکل رفع نشود به همان اندازه که در رفع آن کوتاهی کنیم جبهه فکری انقلاب با خلأ روبه‌رو می‌شود. مشکل نادیده گرفتن فکر و جایگاه یکدیگر، مشکل امروز تاریخ ما است، اگر روح اصلی تاریخ خود را بشناسیم متوجه می‌شویم که باید عزم حضور در این تاریخ را در خود قوت دهیم و بدانیم می‌توانیم از این مشکل عبور کنیم. این مشکل که می‌فرمایید این فکر توسط بعضی از جبهه‌های فرهنگی نادیده گرفته می‌شود در ما و شما هم هست که متوجه جایگاه و ضرورت سایر اعضاء جبهه فکری انقلاب نیستیم. نگاه شما به انقلاب به عنوان نگاهی که به دنبال سلوک ذیل شخصیت امام است از آن نوع نگاه‌هایی نیست که لازم باشد بلند شوید بروید و بگوئید ما این نوع نگاه را داریم. این کارها اقتضاء این نوع فکر نیست، فایده هم ندارد، زیرا ضرورت تحقق این فکر هنوز احساس نمی‌شود، باید سایر جبهه‌های فکری تلاش کنند ببینند شما چه می‌گوئید، همان‌طور که شما باید نسبت به سایرین چنین تلاشی را داشته باشید و صرف یک نگاه کلی مطلب را تمام شده ندانید. این یک نوع سقوط فکری تاریخی است و یا به تعبیر آقای میرشکاک یک نوع فرو

بستگی تاریخی و معافیت از تفکر است. مثلاً شما با یک نگاه کلی پیرسید جناب آقای میرباقری مسئول فرهنگستان چه می‌گویند؟ و جواب بشنوید این‌ها می‌گویند: ملاصدرا و به‌طور کلی فلسفه چیز مهمی نیست و خودشان بر روی «فلسفه‌شدن» تأکید می‌کنند. این نوع برخورد با آن فکر یعنی معافیت از تفکر، و این یک نوع خودفریبی است چرا که تلاش نکرده‌اید یک فکر را بفهمید و جایگاه آن را روشن کنید بلکه خواسته‌اید تکلیف خود را با آن فکر یک‌سره نمایید و حقیقتاً ما از این جهت هنوز به بلوغ لازم نرسیده‌ایم که افکار را بفهمیم و بعد به جای نفی یکی و اثبات دیگری، جای هر کدام را معلوم کنیم. انتظار شما مگر این نیست که اگر خواستند شما را بشناسند لاف‌چندین کتاب را خوب بخوانند و تازه آخرین کتاب‌ها را هم بخوانند؟ چرا نسبت به بقیه به این شکل برخورد نکنیم؟ در آن صورت بحث نفی و اثبات افکار تبدیل می‌شود به فهم جایگاه فکری هر کدام. در آن صورت می‌توانید متذکر جبهه‌های فرهنگی بشوید و بدانید مسئله‌ی تفکر، بزرگ‌تر از این است که جبهه‌های فکری انقلاب را در تشکیلات خاص تعریف کنیم.

انقلاب اسلامی، چراغی که خاموش‌شدنی نیست

سؤال: با توجه به آنچه می‌فرمائید نسبت ما با جبهه‌های فکری چطور باید باشد، کوتاهی‌های ما چه اندازه انقلاب را به حجاب می‌برد؟

جواب: به نظر بنده نسبت شما با سایر جبهه‌های انقلاب باید طوری باشد که آن‌ها را در هر سطح که باشند، نیروهای انقلاب بدانید و به بهترین

شکل با آن‌ها مدارا و دلسوزی کنید، با آن‌ها همراهی نمائید و سعی کنید آن‌ها را بفهمید. همان اندازه باید با اصول گراهای ولایی مرتبط باشید که با فردیدی‌ها و هایدگری‌های طرفدار انقلاب، و گرنه در نقیصه‌ی تاریخی خود باقی می‌مانیم. فردیدی‌ها هم در نسبت با انقلاب حرف دارند ولی از زاویه‌ای دیگر و اگر آن زاویه را بشناسید شما هم برای آن‌ها حرف خواهید داشت و گرنه نسبت به همدیگر بیگانه خواهید بود و به همان اندازه به بی‌فکری نسبت به تاریخ خود گرفتار می‌شوید. ملاحظه فرمودید در مقابله «نیهیلیسم»، زبان ما نمی‌تواند زبان اصول‌گرایی سنتی باشد ولی اگر با زبان هایدگر نیهیلیسم را نقد کنیم نتایج خوبی برای تبیین جایگاه انقلاب و حضرت امام در راستای عبور از نیهیلیسم به دست می‌آید. بنده این کار را لازم می‌دانم که سعی شود نوعی هم‌زبانی با هایدگری‌های طرفدار انقلاب داشته باشیم و معتقدم باید در این قضیه جدی‌تر وارد شویم. اگر شما زبان هایدگر را شناسید با جبهه‌ی فکری که آینده‌ ظهور می‌کند هم‌زبان و هم‌فکر نیستید یا بهتر بگوییم در آینده با جبهه‌ای که بالضروره در متن انقلاب ظهور می‌کند، تفاهم نخواهید داشت.

شاید رفقا به بنده اشکال بگیرند که چرا وقتی بناست یک بحث معرفتی و یا اخلاقی بکنید، با زبان آگریستانس حرف می‌زنم. این به جهت آن است که معتقدم این زبان، زبان آینده تفکر است و بسیاری از حقایق موجود در تاریخ و در متون دینی را می‌توان با این زبان بیان کرد و از حجاب در آورد. حداقل می‌توان گفت: یکی از زبان‌های آینده‌ی تفکر، این زبان است و به همین جهت نباید آن را نادیده گرفت. بیست سال پیش

از خود می‌پرسیدم چرا دکتر داوری مرتب بحث‌سویژه و ابژه را در سخنان خود به میان می‌آورد، مگر مخاطب‌های ایشان مفاهیم این واژه‌ها را متوجه می‌شوند؟ بعداً متوجه شدم ایشان با این کار می‌خواستند تاریخ ما را جلو ببرد و ما را از فروبستگی تاریخی که غفلت از سوپژ کتیویته بود، آزاد کند. آیا شما امروز می‌توانید به جای واژه‌های ابژه و سوپژه برای تبیین روح غربی حاکم بر ذهن‌ها، واژه‌های دیگری بگذارید؟ این واژه‌ها مربوط به یک فرهنگ است و یک واژه نیست تا با فرهنگ خود برایش مدل‌سازی کنیم. مثل واژه‌ی نماز است که نمی‌توان به‌جایش واژه‌ی نیایش را بگذارید. زیرا واژه‌های صلوات در عربی و نماز در فارسی معنی خاص خودش را می‌دهد که واژه‌ی نیایش نمی‌تواند آن معنا را تداعی کند.

باید به جبهه فکری انقلاب متذکر شویم شما به دنبال آن حقیقتی که هستید این حقیقت با انقلاب اسلامی به تاریخ برمی‌گردد و زبان مخصوص خود را نیز به میان می‌آورد. بعضی‌ها می‌خواهند در بستر انقلاب اسلامی، حقیقتی را که می‌شناسند به تاریخ ارائه دهند، در حالی که خود انقلاب اسلامی یک حقیقت است و آینده‌ی نمایش حقایق این دوران می‌باشد.

فرمودید کوتاهی‌های ما چه اندازه انقلاب اسلامی را از این منظر در حجاب می‌برد.

ابتدا در نظر داشته باشید حقیقتی که از طریق انقلاب اسلامی در این تاریخ ظهور کرده خاموش شدنی نیست، هر چند ممکن است ظهور کامل آن به تأخیر بیفتد و به یک معنا از جهتی به حجاب رود ولی در متن تاریخ، هر روز پخته‌تر می‌شود و جلو می‌آید. امویان بعد از شهادت

حضرت سیدالشهداء علیه السلام حساب کردند دیگر می‌توانند همه چیز را در دست بگیرند و عملاً هم حدود صد سال بعد از شهادت امام حسین علیه السلام امور به کام آن‌ها بود. با این تصور که با شهادت امام حسین علیه السلام آینده داری فرهنگ اهل البیت علیهم السلام را با آن ظرفیت خاصی که آن فرهنگ در خود دارد، از بین بردند. حال باید از خود پرسید حضرت سجاد علیه السلام چگونه در درون همین فضائی که امویان بعد از کربلا ایجاد کردند، برنامه‌ای را تدوین نمودند که بالأخره کار به حضور تاریخی امام صادق علیه السلام کشیده شد تا آنجایی که آنچنان حضرت امام کاظم علیه السلام محل رجوع مردم در مدینه شدند که طرف به هارون الرشید می‌گوید معلوم نیست شما حاکم مدینه‌اید یا موسی بن جعفر و در این رابطه هارون الرشید امام کاظم علیه السلام را گرفتار آن زندان‌های طولانی کرد به این امید که به زعم خود اهل البیت علیهم السلام را از تاریخ اسلام بیرون کند. همین اندازه قدرت داشتند که حضرت را به زندان بیندازند، چون از شعور لازم جهت مقابله با حرکت فرهنگی اهل البیت علیهم السلام برخوردار نبودند، حرکتی که بنا به ضرورت تاریخی همواره در هر شرایطی جای خود را باز می‌کند، حتی وقتی افسران آن حرکت یعنی امام حسین علیه السلام و اصحاب آن حضرت شهید شوند. شما باید جای خود را در راستای سیره اهل البیت علیهم السلام در این تاریخ پیدا کنید.

بنده معتقدم اگر بخواهیم یک موضوع را در چهره‌ی وجودی‌اش به احساس مخاطب بکشانیم باید از زاویه‌های مختلف و با مثال‌های ممتد آن را نشان دهیم، این راز طولانی سخن گفتن پیران است. فضایی که با تجربه

طولانی به دست آمده با الفاظ جمع‌بندی شده که عموماً جوان‌ها به دنبال آن هستند ظهور نمی‌کند لذا می‌گویند پیران پر حرف‌اند، نمی‌گویند پس چرا آمادگی دارند سکوت‌های طولانی داشته باشد. در هر حال چاره‌ای ندارید اگر می‌خواهید جواب سؤالات خود را مطابق فضای تاریخی آن بیابید، به عرایض طولانی و چند وجهی بنده و امثال بنده گوش بسپارید تا بلکه باب بحث جهت تفکر گشوده شود. در آن صورت بنده احساس راحتی می‌کنم، چون شرایط تفکر فراهم شده است.

حضور عجیب اهل‌البيت علیهم‌السلام در تاریخ، فوق‌العاده دقیق است و با عقل پدیدار شناسانه می‌توان آن را یافت و گرنه همان اطلاعات تاریخی که از اهل‌البيت به دست می‌آوریم حجاب تفکر می‌شود. امام کاظم علیه‌السلام را بعد از آن حضور چشم‌گیر امام صادق علیه‌السلام زندانی می‌کنند ولی کار به ولایت عهدی امام رضا علیه‌السلام کشیده می‌شود.

عرض‌بنده آن بود که حضرت سجاد علیه‌السلام می‌دانند چه کار دارند می‌کنند و چه برنامه‌ای را باید تدوین نمایند که نتیجه‌اش امام صادق علیه‌السلام شود و حتماً به ظهور تاریخی و جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام ختم گردد. با همه تلاشی که امویان می‌کنند تا تلاش‌های حضرت دیده نشود حضرت در تاریخی که باید حاضر شوند، حاضر می‌شوند. اگر رویکرد شما درست باشد به همان معنایی که در سیره اهل‌البيت علیهم‌السلام ملاحظه می‌کنید در هر فضایی می‌توانید خدمت فکری و فرهنگی خود را ارائه دهید. بدون آن که نیاز باشد خودتان در میان باشید. این حرف‌ها حرف‌هایی نیست که با سیره انسان‌های منزوی گوشه‌گیر بسازد، حرف‌هایی است که می‌تواند

فرهنگی بسازد که حاصلش امام صادق علیه السلام ها باشد با چهارهزار شاگرد، اعم از شیعه و سنی، و ادامه‌ی آن فرهنگ، امام رضا علیه السلام است و انتهایش مهدی علیه السلام. در نظر داشته باشید که امویان با شهادت امام نهایت کاری را که می‌توانستند، کردند و باز به نتیجه نرسیدند. از این روست که می‌گوییم از دشمنان تفکری که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به این تاریخ آورد، مرعوب نشوید. زیرا این همان فرهنگ اهل البیت علیهم السلام است با قرائت امروزین تاریخ ما. مگر با شهادت‌هایی که بعد از انقلاب تا امروز بر ما تحمیل کردند، نتیجه گرفتند؟ انقلاب اسلامی از نظر فرهنگی دارای جنسی است که هیچ چیز موجب انزوای آن و بیرون کردن و خاموش کردن آن از این تاریخ نمی‌شود، حتی شهادت همه‌ی یاران انقلاب. مگر این که خودمان به موضوع انقلاب درست نگاه نکنیم.

جنس کوتاهی‌های ما

با توجه به فضایی که انقلاب اسلامی ایجاد کرده باید بینیم کوتاهی‌های ما چه خصوصیتی دارد و متوجه باشیم گرفتار آن نوع کوتاهی‌ها نگردیم و البته هر نوع کوتاهی را کوتاهی در دل این فرهنگ به حساب نیاوریم. حرکت امام سجاد علیه السلام را ساده نگیرید که چگونه حضرت در اوج خفقان اموی می‌توانند حرکتی را با آن همه نتیجه پایه‌ریزی کنند. نمونه کوچک آن حضور تاریخی، آن که وقتی امویان به مدینه حمله کردند، تنها خانه حضرت سجاد را به عنوان محل امن اعلام

کردند. در واقعه‌ی حرّه^۷ امویان برای سربازانشان مال و ناموس مردم مدینه را حلال کردند مگر خانه امام سجاد علیه السلام را، حتی وقتی یک نفر به خانه حضرت پناه برده بود گفته بودند چون دستور نداریم به خانه آن حضرت حمله کنیم نمی‌توانیم آن فرد را تعقیب نمائیم. عرض بنده آن است که بررسی کنیم چگونه این فضا در آن تاریخ پیدا می‌شود؟ اواما در سازمان ملل گفت چون در فتوای آقای خامنه‌ای ساختن و استفاده از اسلحه اتمی جایز نیست نمی‌توان ایران را به ساختن تسلیحات اتمی متهم کرد. درست است بعداً صهیونیست‌ها به او فشار آوردند و حرف دیگری زد، ولی این نشان می‌دهد روش فرهنگی ما چه اندازه در عالم جا دارد و نادیده گرفتن آن در ظاهر الفاظ است و نه در عمق فکرها. به نظر بنده حرف اواما همان حرف او در سازمان ملل است و نه حرفی که زیر فشار صهیونیست‌ها زد.

می‌خواهم از عرایضی که داشتم این نتیجه را بگیرم که شما جای این فکر و فرهنگ را که ذیل شخصیت حضرت امام رضوانا الله تعالی علیه می‌شناسید، اینطوری تعیین کنید که حضرت سجاد علیه السلام در آن زمان شکل دادند. اگر راهتان درست باشد، سقیفه‌های ساختگی فرهنگ مدرن هم نمی‌تواند آن را به حجاب ببرد. اگر ما وظیفه‌مان را درست بشناسیم و بدانیم وظیفه ما نسبت به این جریان چه باید باشد دیگر کوتاهی معنا نمی‌دهد. شما یک وقت وظیفه‌تان را می‌خواهید طوری تعریف کنید که مثلاً دیده بشوید ولی

۷ - در 28 ذی‌الحجه سال 63 هجری قمری در شهر مدینه انقلابی علیه دستگاه ظالم یزید به وقوع پیوست، این انقلاب در راستای عکس‌العمل به شهادت امام حسین علیه السلام بود. این واقعه را به دلیل آن که در ریگزاری در اطراف مدینه به نام «حرّه» واقع شد و پایگاه لشکر یزید نیز در آن جا بود، در تاریخ به نام «واقعه حرّه» ثبت کرده‌اند. التنبیه والإشراف، مسعودی، صفحه 262

یک وقت وظیفه‌تان را طوری تعریف می‌کنید که اگر کسی می‌خواهد با عمق بیشتری به انقلاب اسلامی رجوع کند شما در خدمت او هستید بدون آن که لازم باشد دیده شوید. در این راستا است که اگر ما مقدمات کار را برای انجام چنین وظیفه‌ای فراهم نکنیم، حقیقتاً کوتاهی کرده‌ایم و در به حجاب رفتن انقلاب مقصر هستیم. زیرا موجب سرگردانی نسلِ حقیقت‌جویی می‌شویم که می‌خواهد ذیل تاریخی که شروع شده است، سلوک واقعی خود را شروع کند.

حضرت صادق علیه السلام به همین معنا به شیعیان می‌فرمایند شرایط برای حاکمیت ما فراهم بود ولی شما با کوتاهی‌های خود کار را عقب انداختید یعنی یک حقیقتی است که باید عالمگیر بشود، عالمگیر هم می‌شود اما اگر ما کوتاهی کردیم عقب می‌افتیم و آنچه در متن انقلاب اسلامی شایسته است تا هر چه زودتر ظهور کند، ظهور نمی‌کند.

آینه‌های تمام‌نمای انقلاب اسلامی

سؤال: چه اندازه در یاران انقلاب در آن حدّ که باید مطابق روح انقلاب عمل کنند، امکان سستی تاریخی ملاحظه می‌کنید؟

جواب: این مشکل اساسی امروز ما است، به طور کلی آن‌هایی که به عنوان یاران انقلاب مدّ نظرند، و حقیقتاً یار انقلاب‌اند و خطاهای آن‌ها خطاهایی نیست که به انقلاب پشت کنند، خطاهای خاص خود را دارند. خطاهای آن‌ها بیشتر غفلت از روش‌هایی است که باید مطابق اهداف انقلاب آن روش‌ها را به کار برند و متوجه باشند جنس روش‌هایی که باید

انقلاب را به میدان آورد با چنین روش‌هایی که فرهنگ مدرنیته برای ماندن خود به کار می‌برد، فرق دارد، البته این حرف‌ها حرف‌هایی است که بیش از این جای بحث دارد و مربوط به یاران انقلاب است یعنی آن‌هایی که متوجه روح انقلاب و ارزش تاریخی آن هستند، نه آن‌هایی که با دیدن چند ضعف در اجرا راحت می‌گویند انقلاب دیگر نمی‌تواند کاری بکند و امکان ادامه ندارد، این‌ها روح کلی انقلاب را نمی‌بینند و تنها به ضعف‌های جزئی و خطاهای مقطعی نظر دارند.

وظیفه‌ی اصلی ما آن است که جامعه را به عقل امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نزدیک کنیم، یکی از کوتاهی‌های ما در همین جا است که مقدمات این کار را فراهم نکرده‌ایم تا به عقلی برسیم که آن عقل، روح این انقلاب را بفهمد و جایگاه تاریخی آن را در دل سنت الهی درک کند. با چنین رویکردی می‌توان با طرح «معرفت نفس» حسّ درک «وجود» را در مخاطبان بیدار کرد و رسالت تاریخی خود را در راستای درک ملکوت حضرت امام با نظر به شخصیت و سیره‌ی ایشان به انجام رساند و با نظر به حرکات و سکنات سرداران و شهدا نظر به تفصیل سیره‌ی امام داشت. شهدا آینه‌ای بسیار شفاف و رسا در امر درک حقیقتی هستند که در ملکوت حضرت امام جاری بود. در آینه‌ی دفاع مقدس و در حرکات و سکنات اسرا و شهدا و سرداران معجزه‌هایی می‌یابید که آن معجزه‌ها به حقیقت انقلابی اشاره دارند که در این تاریخ شروع شده است. از خود می‌پرسید این مقاومت غیر قابل تصور اسرا در اردوگاه‌های آنچنانی با آن همه شکنجه، ریشه در کجا دارد؟ آیا این نوری نیست که از قلب مبارک

امام روح الله «رضوان الله تعالی علیه» بر قلب آن‌ها منعکس شده است؟ این بزرگان چون در راهی قرار گرفتند که آن مرد بزرگ آن راه را بر روی آن‌ها گشود این همه بزرگی از خودشان نشان دادند، بزرگی‌هایی که خودشان هم باورش‌ان نمی‌آمد بتوانند از انجام آن برآیند. ۲۳ نفر جوان پانزده، شانزده ساله، پنج روز اعتصاب غذا کنند برای آن که دولت صدام از آن‌ها استفاده تبلیغاتی علیه انقلاب اسلامی نکند و همه‌ی خطرات را در این راستا به جان بخرند.^۸ باید به این آینه‌ها کاملاً خیره شد و ملکوت حضرت امام روح الله «رضوان الله تعالی علیه» را در آن‌ها به تماشا نشست و برای تاریخی که باید شروع شود نرم‌افزار لازم را تهیه کرد و هرگز خسته نشد و نگذاریم امیال دیگر و یا راحت‌طلبی جای چنین رسالتی را بگیرد.

این که ملاحظه می‌کنید ملاصدرا با شوری خاص وارد تاریخ خود شد و با آثار خود غوغایی به پا کرد که نه تنها به گفته علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» همه‌ی اهل حکمت و عرفان از آن زمان تا به حال همه بر سر سفره‌ای نشسته‌اند که او پهن کرده، بلکه در آینده‌ی تاریخ، ما باید با رجوع به آثار او تاریخ خود را تغذیه کنیم، همه به جهت آن است که فهمید با سلسله صفویه تاریخی شروع شده است که باید او در متن آن تاریخ رسالت خود را به خوبی انجام دهد. او در حیاتی فعال توانست خود را ادامه دهد و خود را در معرض اشراقی قرار داد که نسیم آن در آن زمان وزیدن آغاز کرده بود. شما نیز باید متذکر چنین تاریخی باشید و با خود آگاهی تاریخی با مردم حرف بزنید و هر کس در این زمان متوجه حقیقت بزرگ در این

۸ - به کتاب «آن 23 نفر» از آقای احمد یوسف زاده رجوع شود.

تاریخ خود شد، نه سخن‌های سطحی دارد و نه کلمات تکراری، به جهت آن‌که در یک حضور تاریخی خود را جای داده است، تاریخی که به آینده‌ای بزرگ و متعالی اشاره دارد.

راه ظهور اراده‌ی الهی

بنده در یک جمع‌بندی می‌توانم عرض کنم وظیفه‌ی ما است که سعی کنیم این تاریخ با این هویت خاصی که دارد، شکل بگیرد، به این معنا که تلاش کنیم زیرساخت‌های فکری و فرهنگی آن را تدوین کنیم تا آنچه حضرت حق اراده کرده است به‌خوبی ظهور کند. مثل آن‌که وقتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام متوجه شدند خدا می‌خواهد او را شهید ببیند تا تاریخ عبور از امویان شروع شود، به بهترین شکل اراده حضرت حق را وارد تاریخ کردند.

زمانه، زمانه‌ی رجوع به حضرت مهدی علیه السلام به عنوان واسطه‌ی فیض بین آرض و سماء است و این رجوع با رجوع وجودی به آن حضرت ممکن است و از طریق معرفت نفس می‌توان افراد را به «وجود» رجوع داد. به عهده‌ی شما است که زیرساخت‌های این نوع رجوع را آماده کنید تا وقتی افراد آمادگی رجوع به «وجود» را در خود دیدند سرگردان نباشند. کسی از شما انتظار ندارد در جایگاه تحلیل‌گران سیاسی بنشینید. از شما معارف و اشاراتی را می‌خواهند که آن معارف و اشارات بتواند یک تاریخ را شکل دهد و این کار ملموسی نیست که افراد بتوانند آن را مثل سایر فعالیت‌های فرهنگی احساس کنند. ما هنوز زیرساخت‌های فکری مناسب

این نوع فعالیت‌ها را فراهم نکرده‌ایم و به همین جهت در بعضی موارد در جاده‌ای قرار می‌گیریم که ادامه‌ی تاریخ غرب است. مثل بعضی دولت‌ها که هویت‌بخشی به انقلاب اسلامی را در راستای ادامه‌ی تاریخ غرب در این کشور دنبال می‌کنند. هنوز جمع‌بندی رسایی جهت شناخت اولیه این فکر و فرهنگ تدوین نشده است، هر چند نکات خوبی در دست هست که می‌توان از آن طریق حرف اصلی خود را بیرون کشید. ما هنوز به آن مرحله از تاریخ خود نرسیده‌ایم که چنین حضوری را در رجوع به حضرت مهدی علیه السلام در متن انقلاب اسلامی اعلام کنیم، باید شروع کنید تا آن تاریخ گشایش یابد و به چیزی برسید که خودتان از گشایش آن تعجب کنید. یک حضور برتری نیاز است تا بتوانیم خطوط اصلی یک فکر را بدون حواشی تدوین کنیم و در عین حال حق مطلب هم ادا شود.

به عهده‌ی ما است تا وظیفه‌ی خود را در فضایی بس حکیمانه ترسیم کنیم به طوری که وقتی افراد می‌خواهند به ما رجوع کنند انتظار تحلیل‌های جزئی سیاسی از ما نداشته باشند، در مصاحبت با ما به تفکر برسند و در متن آن تفکر جزئیات را جای بدهند و همین موجب می‌شود که عموماً مشهور نباشید و در هر جایی نتوانید حاضر شوید. اگر بپذیریم دوران، دورانی است که به جهت غلبه‌ی روح فرهنگ مدرنیته، هنوز این زبان در تبیین جایگاه قدسی انقلاب قابل فهم نیست، یا باید بپذیرید به زبان مردم و مطابق مشهورات آن‌ها با آن‌ها حرف بزنید، مثل بسیاری که این کار را می‌کنند و از کار خود نتیجه‌ای در راستای اهداف انقلاب نمی‌گیرند و یا اگر بخواهید با زبانی سخن بگوئید که بتواند به حقایق

قدسی انقلاب اسلامی اشاره داشته باشد، بدانید از جهتی منزوی می‌شوید هر چند این انزوا، انزوایی است که تاریخ در آن تغذیه می‌شود ولی شما غریب خواهید بود. اگر در این وادی وارد شوید، در عین این که در ظاهر دیده نمی‌شوید ولی به خوبی به این فکر نظر می‌شود. نمی‌خواهم بگویم اگر در آینده حضرت مهدی علیه السلام بر غیبت خود غلبه کرد، باز قضیه به همین شکل می‌ماند. اگر غیبت کبرای حضرت ضعیف شود و یک نحوه ظهور شکل بگیرد به همان اندازه موضوع عوض می‌شود، همان ظهوری که می‌توان در این تاریخ نسبت به گذشته احساس کرد. دیگر ظرف آب مرحوم آقا مصطفی خمینی را به جهت حکیم یا فیلسوف بودن پدرش آب نمی‌کشند. اما آن خبرها هم نیست که انتظار داشته باشید مردم در این زمان به طور کامل بر اساس نظر به ساحت قدسی انقلاب به انقلاب رجوع کنند. هرچند از بعضی جهات آن رجوع محقق شده و این همان مطلبی است که فرمودید: عقلمان مسئله را حل کرده است ولی هنوز قلبتان آن حضور را ندارد. بنده معتقدم اگر توانستید یک نوع قناعت خاصی را در شخصیت خود تعریف کنید می‌توانید از مشکل عبور کنید. شما در شرایطی هستید که اگر به این نوع فکر و زندگی مخصوص به آن و شخصیتی که در پرتو آن فکر پیش می‌آید، قانع باشید، از همه جهات توانسته‌اید در این تاریخ حضوری حکیمانه پیدا کنید. این جاست که دیگر دغدغه آن را ندارید که از نظر اقتصادی و از نظر حضور در جامعه، مانند فقیهی باشید که جواب‌گوی نیازهای فقهی مردم است. راز رونق کار فقها نسبت به حکما را در همین قاعده دنبال کنید. به همین شکل باید قانع بود که فعلاً فرصت

آن پیش آمده که این نوع فکر را با هویت اشراقی‌اش می‌توان متذکر شد. مثل امیرالمؤمنین علیه السلام و آن سخنان بلند و حکیمانه‌شان در نهج البلاغه؛ فکر می‌کنید همه‌ی مردم زمانه‌ی حضرت مخاطب آن سخنان بودند؟ حضرت خطبه قاصعه را که جزء آخرین خطبه‌های حضرت است بعد از برگشت از جنگ صفین روی یک سنگی ایستادند و خواندند. خطبه‌ای با آن وسعتِ فوق العاده، یعنی حضرت قانع بودند که این فکر امکان ظهور پیدا کرده است. تصور بنده آن است که نسبتی بین این فکر که به جنبه قدسی انقلاب اسلامی اشاره دارد و قناعت به همان معنایی که عرض کردم هست، البته به خودی خود بحث بیشتری را می‌طلبد.^۹

معنای قناعت تاریخی

دغدغه‌ی شما در این که گفته می‌شود عقل، این حضور تاریخی را برای انقلاب می‌پذیرد ولی قلب هنوز مطمئن نیست، ریشه در این دارد که به این اندازه از حضور برای این فکر قانع نیستید. اگر بپذیریم حال که وارد این نوع مباحث شدیم دیگر شخصیت اجتماعی گویندگان این نوع نگاه به انقلاب چندان قابل دیدن و توجه نیست و عموماً به آن اهمیت نمی‌دهند، مشکل حل است. در حال حاضر و در فضای اکنون‌زدگی، چندان گوش شنوای این فکرها ظهور نکرده است، تازه اگر هم مردم بخواهند به فکر نظر کنند تنها فکر کلامی و متافیزیکی را به عنوان فکر به رسمیت می‌شناسند. چطور بپذیرند که فکر با نظر به یک شخص به تاریخ

۹ - به نوشتار «فعالیت‌های فرهنگی بر روی گسل ناپایدار صاحبان ثروت» رجوع شود.

برمی‌گردد، مگر پذیرفته‌اند که اساساً فکر، تاریخی است. هنوز تنها تفکر انتزاعی به رسمیت شناخته می‌شود و آن نوع فکر هم هیچ ربطی به تاریخ ندارد. همیشه واجب الوجود علت ممکن الوجود است. لذا اگر از طریق تلویزیون دعوت شدید و بخواهید این نوع مباحث را در آن فضا مطرح کنید به ضعف عقل متهم می‌شوید. شما برای مردمی که گرفتار فضای تلویزیون هستند حرف ندارید. در آن فضا، عقل انتزاعی، شما را متهم به بی‌فکری می‌کند. این تقدیر تاریخی ما است که قانع باشیم زیرساخت‌های فکری با نظر به «وجود» شکل بگیرد، و در این رابطه اگر حسنات‌تان درست باشد به لطف الهی آن سیئات‌تان می‌رود و دیگر نگران کوتاهی‌ها و خطاهایی که داشتید نباید باشید که فرمود: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (هود/۱۱۴) به همین جهت ضعف‌ها و خطاهای شما بعد از مدتی از ذهن‌ها هم می‌رود، همان‌طور که خداوند بخشیده است. وقتی جهت‌گیری درست بشود شما یک جنس دیگر می‌شوید به همین معنا که در حال حاضر تندی‌های گذشته‌مان را قبول نداریم، خداوند نیز ما را در عالم، در جایگاه دیگری قرار می‌دهد. به لطف الهی دلی به یاران انقلاب می‌دهد که جذبه‌های دنیایی و شهرت بین مردم برای‌شان جاذبه نداشته باشد.

تأکید بنده آن است که این بحث‌ها را شما تمام شده ندانید زیرا اگر از لایه‌ای گذشتیم، لایه‌های بهتری ظهور می‌کند که با همدیگر می‌توانیم حرف‌های دیگری بزنیم.

پس نتیجه بگیریم که اگر راه درست باشد و ما در فضای تاریخی خود قرار گیریم و در آن فضا به اراده الهی نظر کنیم و ذیل آن اراده خود را قرار دهیم، حضرت حق جلوات جدیدی بر قلب ما متجلی می‌کند. بنده زیارت کربلا و پیاده‌روی اربعین برایم خیلی مهم

است. شما ببینید چون مسیر، مسیر رجوع به حضرت امام حسین علیه السلام است، هر چه جلو می‌روید لایه‌ای نورانی‌تر، حقیقتی ماوراء حقیقت قبل ظهور می‌کند. هر چقدر تکیه‌مان به وسایل بیشتر شود ظهور آن حقیقت کمتر می‌شود. زیارت امام حسین علیه السلام در اربعین به توصیه‌ی امام عسکری علیه السلام بک کار درست است پس وقتی آن کار درست است، اگر یک مقدار خوابمان رفت و یا پیمان درد گرفت، این‌ها به کار اصلی ضربه نمی‌زند چون اصل قضیه درست است و با سئیل سلام روبه‌روئیم، راهی که به گفته‌ی قرآن: «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (مائده/۱۶) رهروان خود را از ظلمات به سوی نور خارج می‌کند. به امید آن‌که در مسیری قرار گیریم که خداوند از طریق ما کلمه‌ی حق را ظاهر و کلمه‌ی باطل را خوار گرداند و انقلاب اسلامی بستر چنین سنتی باشد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

حقیقت دوران ما و جایگاه افکار و افراد در آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: شما می‌فرمایید امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» عقل برترِ زمانه است. حتی حکمت صدرایی و عرفان محی‌الدین را در این دوران، ذیل شخصیت ایشان دارای معنا می‌دانید؛ مقصود شما از این سخن چیست و با توجه به این سخن و با توجه به دیدگاهی که در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»» طرح کرده‌اید، برای شخصیت‌ها و تفکراتی که از جهاتی انقلاب اسلامی را به خوبی پذیرفته‌اند ولی از جهتی به بعضی از زوایای انقلاب نظر ندارند، چه نوع رابطه‌ی گفتمانی و چه روش ارتباطی پیشنهاد می‌کنید؟

مسئولیت فهم سایر اندیشه‌ها نسبت به انقلاب اسلامی

جواب: ابتدا اجازه دهید این نکته را بنده متذکر شوم که شما می‌توانید از یک نظر با شخصیت‌های تاریخی گفتمان داشته باشید آن هم به صورت تطبیقی، مثل کاری که بعضی‌ها با مطالعه تاریخ انجام می‌دهند و هر حادثه‌ای را که امروز پیش می‌آید با گذشته تطبیق می‌دهند حتی عده‌ای تا آنجا پیش رفته‌اند که امروز را ادامه‌ی گذشته می‌دانند و مدرنیته را صورت کامل‌تر دوران قبل به‌شمار می‌آورند. ولی هستند

کسانی که معتقدند مدرنیته نه تنها ادامهی تاریخ گذشته و صورت کامل شدهی آن نیست، بلکه در دوران اخیر یک نوع انحطاط در تاریخ بشر صورت گرفته، هرچند مدرنیته فضایی ساخته که این اندیشه و صاحبان آن چندان دیده نمی‌شوند. درست است این امکان برای امثال ما که مدرنیته را صورت کامل شدهی تاریخ گذشته نمی‌دانیم، هست که یک جایی از این جاهایی که فرهنگ مدرن شکل داده و نهادهایی که ساخته، جای بگیریم ولی اگر خود را فریب ندهیم و بر عقیدهی خود پایدار باشیم، هیچ‌جایی از جاهایی که نظم مدرنیته شکل داده، جای ما نیست و امکان تطبیق خود با این تاریخ برایمان مشکل است، به همان شکلی که میشل فوکو موضوع عدم تطبیق بعضی از روحیه‌ها را با فرهنگ مدرن مطرح می‌کند و فرهنگ مدرن آن‌ها را به عنوان دیوانه معرفی می‌نماید.

مسلم تاریخ از بعضی جهات تکرار می‌شود و به جهت سنت‌های ثابتی که در عالم هست می‌توان آیندهی بعضی از حادثه‌ها را پیش‌بینی کرد، ولی نه به آن معنایی که گمان کنیم حرکت تاریخ خطی است و همواره رو به جلو بوده‌است. البته تطبیق بعضی از شخصیت‌های تاریخی با زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم و امکان گفتمان تاریخی با آن‌ها، در راستای شناخت سنت‌های ثابت الهی است و نظر به کریمه‌ای است که می‌فرماید: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (فاطر/۴۳) در سنت الهی تبدیل و تحویلی نمی‌یابید. نگاه به جایگاه شخصیت‌هایی که می‌فرمایید، با نظر به تاریخی که انقلاب اسلامی ایجاد کرده است، به

خوبی فراهم است و اندازه‌ی افراد را در این تاریخ می‌توانیم مشخص کنیم که چه اندازه توانسته‌اند جایگاه انقلاب اسلامی را تشخیص دهند.

حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در راستای خودآگاهی تاریخی که داشتند در مقابل فرهنگ مدرنیته طرحی را شکل دادند که با مدرنیته تطبیق نمی‌کرد و ما احساس کردیم این طرح اشاره به مطلوب ملت ما دارد در حالی که طرفداران فرهنگ مدرنیته سعی داشتند سایر علماء را در فضای حاکمیت مدرنیته قرار دهند تا خود و دین را با آن فرهنگ تطبیق دهند که البته در مورد بعضی‌ها موفق می‌شدند و در مواردی هم موفق نمی‌شدند.

همه‌ی تلاش حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» این بود که در آن شرایط تا آنجا که ممکن است با علماء تعامل کنند تا نه برنامه‌ی متجددین عملی شود، و نه بین علماء دوگانگی پیش آید و عده‌ای موافق مدرنیته و عده‌ای مخالف آن باشند.

روی قضیه تعامل بین علماء خیلی کار شد، هر چند به طور کامل موفقیت حاصل نشد، با این همه سعی شد در این انقلاب جای هر فکر و شخصیت مشخص شود و این یکی از دقیق‌ترین توانایی‌های انقلاب است. اگر انقلاب اسلامی همچنان جلو رفت و در همان ابتدا متوقف نشد به جهت آن بود که روشن کرد بزرگانی مثل آیت الله مرعشی و آیت الله گلپایگانی با وجود تفاوت‌هایی که نسبت به دیدگاه امام در رابطه با نحوه برخورد با دنیای مدرن داشتند، در این انقلاب بی‌جایگاه نیستند. در صورتی که در یک جریان حزبی هرکس مطابق اهداف حزب عمل نکند جایی ندارد. اگر حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌خواستند یک حزب بزرگ

مثل کاری که لنین کرد، تشکیل دهند بسیاری از افراد و اقشار در آن جایی نداشتند و به همان اندازه کار حضرت امام بی‌آینده می‌شد و باید با فشار نیروهای امنیتی موقعیت خود را حفظ کنند که عملاً به سوی بی‌آیندگی خود قدم برمی‌داشتند.

در رابطه با جایگاه برداشت ما از انقلاب اسلامی و نظر افراد در رابطه با پذیرش برداشت ما، باید گشودگی لازم از طرف ما نسبت به نظر آن عزیزان در میان آید و نظر اساتیدی که دغدغه انقلاب را دارند برایمان مهم باشد. آن‌ها آدم‌هایی نیستند که بخواهند منافع خود را در نظر بگیرند. ما بدون آن که نگاه خود را برتر از سایر نگاه‌ها به انقلاب بدانیم مطابق سیره حضرت امام، سعی داریم تا آنجا که ممکن است با نگاه آن‌ها خود را تطبیق دهیم و آمادگی پذیرش نظر آن عزیزان را در خود تعریف کنیم و به جای آن که نظرات آن‌ها را نادیده انگاریم، جایگاه آن نظرات را مشخص نمائیم. هر چند انتظاری که آن‌ها دارند تا با فکر تاریخی آن‌ها موضوعات را تحلیل کنیم کار آسانی نیست و بعضاً به بن بست می‌رسیم و آن نگاهی که باید به موضوع بیفتد به حاشیه می‌رود. در هر حال ملاحظه کرده‌اید ما در نگاه به انقلاب با عقل‌ها روبروئیم و نه با یک عقل و همه آن‌ها باید مخاطب ما باشند.

با توجه به مقدمه فوق، عرض بنده این است که ما در جایگاه خود و با نگاهی که به حضرت امام داریم، در کدام لایه و باطن از لایه‌ها و بواطن انقلاب باید حرکت کنیم و با سایر لایه‌هایی که معتقد به انقلاب‌اند تعامل کنیم؟ این انقلاب به عنوان یک حقیقت قدسی، تشکیکی است و لایه‌های

متفاوتی دارد که همه آن لایه‌ها حقیقی است، هر چند دارای مرتبه‌های متفاوتی است، حال باید از خود پرسید ما در چه لایه‌ای و مرتبه‌ای از لایه‌های این انقلاب باید حرکت کنیم که با افراد معتقد به انقلاب در تعامل باشیم، بدون آن که بخواهیم آن‌ها را با برداشت خود از انقلاب منطبق نمائیم یا تفکر خود را نسبت به انقلاب کنار بگذاریم و مثل آن‌ها فکر کنیم؟ البته در صورت اخیر، در فضایی که انقلاب اسلامی تحت عنوان آزاداندیشی به ارمغان آورده تنفس نکرده‌ایم و امکان آغاز گفتگویی که باید با سایر اندیشه‌ها داشته باشیم فراهم نمی‌شود.

متفکری که می‌خواهد در فضای ایجاد شده توسط انقلاب اسلامی فکر کند نیاز دارد در فضایی تفکر کند که نه بقیه فکرها را نادیده بگیرد و نه فکر خود را زیر پا بگذارد. در آشنایی با متفکران این قوم این اندیشه به ذهن خطور می‌کند که باید طرحتی را در میان آورد که همه اندیشه‌ها در آن جایگاهی داشته باشد و این با احساس مسئولیت نسبت به فهم سایر اندیشه‌ها ظهور می‌کند، احساس مسئولیتی که با تجربه و درک نگاه‌های دیگر شکل می‌گیرد. ما نمی‌توانیم خود را در برج‌های عاجمان نسبت به فهم انقلاب محصور کنیم و باز ادعا داشته باشیم انقلابی هستیم. انقلاب اسلامی چیز دیگری است و حقیقت آن هرگز با این نوع تنگ‌نظری‌ها و تک‌ساحتی بودن‌ها برای تغذیه این تاریخ ظهور نمی‌کند.

گستره انقلاب اسلامی بسیار وسیع‌تر و متنوع‌تر از آن است که ما نگاه خود را همه‌ی انقلاب بدانیم و بخواهیم بقیه را با نگاه خود منطبق کنیم و یا ارزش آن‌ها را به اندازه‌ای بدانیم که نگاه ما را پذیرفته‌اند. این با

تشکیکی بودن حقیقت انقلاب اسلامی به عنوان تقدیر الهی در این عصر، سازگار نیست. آری آن نگاهی که با غرب زدگی خود، انقلاب را در حجاب می‌برد قابل پذیرش نیست ولی فراموش نکنیم انقلاب در ذات خود دارای گستره بسیار وسیعی است نباید از این خصوصیت که در ذات انقلاب اسلامی نهفته است، غفلت کنیم.

التزام به هویت انقلاب اسلامی و در عین حال همراهی با دیگر نگاه‌ها و نظر به مناطق فکری مشترک نسبت به انقلاب، چیزی غیر از پلورالیسم معرفتی و یا لیبرالیسم اخلاقی نسبت به انقلاب است. حرف بنده آن است که بحث را به کف تفکر ببریم و بر این مبنا با هر متفکری که نسبت به انقلاب اسلامی حرف دارد گفتگو کنیم و پرسیم جایگاه انقلاب اسلامی در این تاریخ کجا است. انقلاب به عنوان چیزی که در دایره هستی خود، غیر از فرهنگ غرب است، از کجا آغاز می‌شود تا ادامه قالب‌های فرهنگ لائیک غرب نباشد و نظر به حقایق قدسی داشته باشد؟

ما در چه لایه‌ای از انقلاب هستیم؟

حضرت امام «رضوان الله علیه» سعی کردند نگاه خود به عالم و آدم را مطابق فهم خود از شریعت الهی مطرح کنند و بدون آن که سعی در تطبیق دادن بقیه با این نگاه داشته باشند و یا بخواهند نگاه خود را با نهادهای دنیای مدرن منطبق کنند، حرف خود را زدند و هر کس مطابق آن ایمانی که در خود داشت حس کرد یک نحوه ارتباطی می‌تواند با ایشان داشته باشد. به این معنا که حضرت امام آن اشراقی را که به قلب مردم شده بود، با

عالی‌ترین وجه در خود داشتند و این موجب همسخنی با مردم شد و این همدلی بیشتر از طریق مردمی بود که نسبت خود را تماماً با فرهنگ غربی معنا نکرده بودند. حضرت امام آن مردم را شناختند و مردم هم امام را. این پدیده‌ای بود که در عالم واقع اتفاق افتاد و آنچنان آشکار است که برای پذیرفتن آن احتیاج نیست که با دلیل و برهان به آن برسیم، کافی است نسبت به آنچه در مقابل چشم‌های شما واقع شد اعتماد نمائید و بفهمیم چرا امام خمینی فرمودند: «اگر من هم برگردم ملت اسلام بر نمی‌گردد.»^۱

شما در این تاریخ ملاحظه کردید، امام مردم را شناخت و مردم هم امام را و در سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام حتماً باید این نکته لحاظ شود و اگر نتوانیم آنچه در این مردم هست را ببینیم نمی‌توانیم معنای حضور تاریخی انقلاب و ادامه داشتن آن را بفهمیم و عملاً در برابر چالش‌هایی که مقابل انقلاب ایجاد می‌کنند منفعل می‌شویم. وظیفه ما این است تا نگذاریم آنچه که مردم می‌فهمند و به قلب آن‌ها اشراق شده است در گرفتاری‌های روزمره مورد غفلت قرار بگیرد.^۲ به این معنا که باید ما مذکر روح انقلاب اسلامی باشیم در راستای تبعیت از رسول خدا ﷺ که مذکر حقیقت هستی یعنی حضرت رب العالمین است و از آن جایی که

۱ - صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۹۹.

۲ - حضرت امام «رضوان‌الله‌علیه» در این رابطه می‌فرمایند: مسئولان نظام و مردم ایران باید بدانند که غرب و شرق تا شما را از هویت اسلامی‌تان - به خیال خام خودشان - بیرون نبرند، آرام نخواهند نشست. نه از ارتباط با متجاوزان خشنود شوید و نه از قطع ارتباط با آنان رنجور، همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آنان را آرام نگذارید که اگر آرام گذارید، لحظه‌ای آرامتان نمی‌گذارند. (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۳۲۹)

پیامبر خدا ﷺ مذکر حقیقت هر انسانی بودند وقتی مردم منبر خالی ایشان را بعد از رحلتشان دیدند، هزار برابر آن کاری که مردم نسبت به رحلت حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» انجام دادند، از خود نشان دادند و نزدیک بود از غصه قالب تهی کنند. آیا جز این است که احساس کردند راه ارتباط با حقیقت عالم از میانشان رفت؟ مردم با رحلت رسول خدا ﷺ مذکر خود را که از حقیقت خبر می داد از دست داده بودند. ما معتقدیم حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» هم به همین معنا در این دوران مذکر حقیقت بودند و ما نیز به تبعیت از ایشان مردم را می فهمیم و خود را ذیل امام «رضوان الله علیه» به عنوان مذکر انقلاب، شکل می دهیم.

این عرض بنده است در این رابطه که ما در چه لایه‌ای از انقلاب باید حرکت کنیم و با چه نوع نگاهی به انقلاب باید مذکر انقلاب اسلامی باشیم و جای هر کس را نسبت به گستره‌ای که انقلاب دارد ببینیم و نه نسبت به فهمی که ما نسبت به انقلاب داریم و لذا اگر کسی به شما بگوید من ۵۰٪ فهم شما از انقلاب را قبول دارم باید متوجه نقاط مشترکمان باشیم، متوجه آن نقطه شروعی که هر دو در راستای حضور تاریخی انقلاب پذیرفته‌ایم. استاد محترمی در عین حضور در لایه‌ای که خودش از انقلاب می شناسد بیاید و بگوید ۸۰٪ نگاه شما را نسبت به انقلاب قبول دارم، این نشان می دهد که نه تنها با او بیگانه نیستیم بلکه بسیار به او نزدیک هستیم. در حالی که انتظار هم نداریم که نگاهی را که ما متذکر آن هستیم در منظر آکادمیک او دیده شود، هر چند این دیده نشدن به معنای آن نیست که این نگاه نباید در آن صحنه حاضر باشد.

نگاه به انقلاب اسلامی مثل یک فکر است، نه مثل یک حزب و نه مثل یک شخص. فکر دیده نمی‌شود اما هیچ کس هم نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد. به قول فیلسوف‌های غربی بسیاری می‌خواهند دکارت را نبینند ولی این محال است حتی کانت که می‌خواهد از دکارت عبور کند دائماً دکارت را جلوی خود دارد، هگل بعداً می‌آید تا از هر دوی آن‌ها عبور کند ولی هر دوی آن‌ها کاملاً در جلوی اوست و بعد از هگل بسیاری می‌خواهند هگل را نبینند در حالی که کاملاً در فضای تفکر هگل با هگل درگیر هستند. این حرف درستی است که گفته می‌شود حتی اگر بخواهید هایدگر را نگاه کنید باید از دکارت تا هگل را ببینید وگرنه هایدگر را ندیده‌اید. تفکر هایدگر بازخوانی جدیدی است برای تاریخ جدید، با این همه بنا نیست ما با همه هایدگری‌ها با آن طیف گسترده‌ای که دارند منطبق باشیم، هر چند بنده امثال دکتر فردید را به نگاه حضرت امام نزدیک می‌بینم به آن معنا که فردید به عنوان یک شیعه ایرانی به هایدگر نگاه می‌کند. در مورد انقلاب اسلامی هم در این دوران قضیه از همین قرار است که کسی نمی‌تواند آن را نبیند.

معجزه تعامل

ما تا آخر باید بین تطبیق و تعامل فرق بگذاریم، حضور تاریخی انقلاب با تطبیق کردن‌ها جلو نمی‌رود و عظمت حضرت امام «رضوان‌الله‌علیه» و انقلاب اسلامی در حجاب می‌رود. از خود پرسیده‌اید آیت الله گلپایگانی چه عظمتی در حضرت امام می‌بیند که وقتی نماز میت امام را خواندند

بعد از تکبیر چهارم بعد از آن قسمت که گفته می‌شود خدایا بنده تو، به سوی تو آمد و ما از او جز خوبی سراغ نداریم و اگر او محسن است بر احسان او بیفزای و اگر گناهکار است از او در گذر، آیت الله گلپایگانی قسمت آخر را نگفتند. در حالی که همه می‌دانیم که آن دو بزرگوار نگاه واحدی به امور نداشتند ولی معجزه تعامل و عدم اصرار بر تطبیق، کار را به آنجا کشاند که آیت الله گلپایگانی نتوانستند آن جمله را که برای عموم مسلمین خوانده می‌شود برای حضرت امام قرائت کنند. زیرا انقلاب در نگاه حضرت امام «رضوان الله علیه» طوری است که برای امثال آیت الله گلپایگانی جایگاه قائل است و آن مرحوم هم خود را بیگانه از انقلاب احساس نمی‌کند، هر چند مطابق نظرات ایشان امور جلو نرود. آیا ما نمی‌توانیم چنین حضوری را برای همه افرادی که دغدغه‌ی انقلاب را دارند قائل باشیم و خودمان را برای چنین بینشی تربیت کنیم که نگاه حزبی به انقلاب نداشته باشیم تا بقیه را رقیب نبینیم؟

باید این وجه از انقلاب بیشتر تبیین شود که نفسِ تعامل با جریانات مختلف انقلابی، جهت انقلاب را بیشتر روشن می‌کند. از این گذشته ما بعضاً با مخاطبی که هیچ نوع غرضی نسبت به انقلاب ندارد و در عین حال خود را انقلابی نمی‌داند، درست تعامل نکرده‌ایم تا گمان کند در این کشور جایی دارد. آیا چنین افرادی باید احساس کنند این کشور از آن‌ها هم هست و در این کشور جایی دارند و یا کشور تنها از آن انقلابیون است؟ اگر قبول دارید اقتضای انقلاب اسلامی و تمدن اسلامی آن است که کشور را مربوط به همه شهروندان می‌داند و نه مربوط به اعضاء حزب

انقلاب اسلامی، بگوئید با شهروندان بیگانه از انقلاب ولی غیر معاند چگونه باید برخورد کرد و جای آن‌ها در این کشور کجا است؟ آیا حضور در پارک‌ها و سینماها حق آن‌ها هم است و یا چون قدرت ممانعت حضور آن‌ها را نداریم چاره‌ای برای حضور آن‌ها احساس نمی‌کنیم؟

این که نتوانسته‌ایم موضوع جایگاه افراد را نسبت به انقلاب درست تبیین کنیم به ضعف در روش برگردانید و متأسفانه به جای آن که نگاه خود را برای چنین افرادی تبیین کنیم با آن‌ها رقابت می‌کنیم.

هنوز برخلاف اقتضای انقلاب اسلامی نه تنها جایگاه سایر افراد را در کشور درست تبیین نکرده‌ایم، بلکه جایگاه سایر افکار و متفکران را نیز درست معنا نکرده‌ایم و نمی‌دانیم مثلاً نسبت هایدگر با آنچه انقلاب اسلامی بدان اشاره دارد چیست. خیلی راحت می‌گوئیم چون هایدگر معتقد به هرمنوتیک است و هرمنوتیک یک نگاه نسبی‌گرایانه به حقیقت است و انقلاب اسلامی در نگاه به حقیقت نسبی‌گرایانه نیست، پس تفکر هایدگر هیچ نسبتی با انقلاب اسلامی ندارد و به زعم این افراد کسی که در نگاه به انقلاب اسلامی از اشارات هایدگر در نقد غرب استفاده کرده‌است، یا از انقلاب اسلامی و ملاصدرا بیگانه است و یا هایدگر را نفهمیده است! در حالی که در کتاب «امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» و حضور در تقدیر توحیدی زمانه» به عنوان نمونه در خصوص این موضوع از هایدگر شاهد آورده شده است. آری در تفکر انتزاعی، هایدگر غیر از ملاصدرا است. اما یک وقت در فضای انقلاب اسلامی یک اندیشه را نگاه می‌کنیم، در آن صورت اندیشه هایدگر هم متذکر جایگاه انقلاب اسلامی در این

دوران است. ما انتظار نداریم هایدگر طرفدار امام خمینی بشود. اما در جایی که هایدگر متذکر روح تاریخی این دوران است و زمانه را زمانه عبور از متافیزیک می‌داند، آیا حضور انقلاب اسلامی آینده‌ی تأیید نظر هایدگر نیست؟ دکتر فردید می‌گوید ای کاش هایدگر زنده بود تا انقلاب اسلامی را مؤید نگاه خود به این دوران می‌دید. هایدگر سخت معتقد به مشیت است، فقط به قول دکتر داوری مواظب است فیلسوفی کند، به جای آن که متکلم باشد. آقای دکتر داوری می‌گوید کی‌یر کگور متکلم است، و دغدغه دین دارد ولی هایدگر فیلسوف است و به آن معنا متکلم نیست، همان‌طور که بنده نمی‌خواهم فیلسوفی کنم. بنا نیست بنده و امثال بنده فیلسوف باشیم، ما باید فلسفه را بدانیم. همان‌طور کی‌یر کگور یکی از قویترین هگل‌شناسان است ولی حاضر نیست ذیل هگل تفکر کند. بنده نیز در تبیین بعضی از موضوعات دینی از هایدگر و یا ملاصدرا شاهد می‌آورم، ولی این کافی نیست که بگویند بنده هایدگری یا صدراپی هستم. دغدغه‌ی بنده چیز دیگری است و عقلی را دنبال می‌کنم که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» در این دوران متذکر آن هستند.

در فضایی که مدرنیته چشم‌ها را در نگاه به دین تیره کرده است کار ما بازخوانی دین است، دینی که باید فراسوی نیک و بد مدرنیته دیده شود، در چشم‌اندازی که انقلاب اسلامی دین را مدّ نظرها قرار داده نگاه عرفانی به دین سازگارتر است، یعنی نگاهی که محدود به یک جنبه از حقیقت نیست بلکه می‌داند برای ادامه زندگی باید حقیقت را با همه‌ی چهره‌هایش بشناسد.

ممکن است بفرمائید با توجه به چنین چشم‌اندازی و با توجه به این که باید سایر نگاه‌ها به حقیقت را نادیده نگرفت، در حال حاضر چه کار باید کرد؟ جواب بنده آن است که بعد از این که تعریف روشنی از جایگاه خود نسبت به انقلاب اسلامی در این دوران داشتیم و فهمیدیم در کدام لایه از لایه‌های انقلاب می‌توانیم جهت احیاء خود نسبت به وظیفه تاریخی که داریم انجام وظیفه کنیم، دیگر افق برای تفکر گشوده می‌شود و در این صورت به کار خود و وظیفه خود مشغول می‌شویم، دیگر وظیفه نداریم هر روز این جا و یا آن جا در تأیید و یا ردّ این یا آن سیاست باشیم زیرا گم شده خود را یافته‌ایم.

وقتی روشن شد در چه لایه‌ای از لایه‌های انقلاب داریم جلو می‌رویم دیگر وظیفه‌ای جز ادامه آن راه بر دوش ما نیست. در سال‌های اخیر با نظر به سلوک ذیل شخصیت حضرت امام، کاری که مدّ نظرها قرار گرفته شروع مبارکی است که در عین دغدغه دائم نسبت به انقلاب، دائم در بازخوانی خود فکر می‌کنیم، تا در نتیجه امروزان مساوی دیروزمان نباشد و با این که جاده را برای خود تعریف کرده‌ایم، ولی متوجه‌ایم اول راه هستیم و لذا همواره راه‌های جلو رفتن در این جاده را باید پیدا کنیم. لطفی که خدا به مردم ما کرده این است که با ظهور انقلاب اسلامی جاده را در مقابل ما قرار داده است. اگر این جاده، جاده‌ی خوبی است، دغدغه ما انطباق خود با این جاده است. زیرا خداوند در لطف خود شما را گرفتار پیدا کردن جاده نکرده است. این است آن کاری که ما باید انجام دهیم.

تفاوت نگاه فلسفی با نگاه تخصصی به موضوعات علمی

سؤال: با توجه به سخن بهایی که فرمود: من بر هر کسی که دارای فنون متنوع بود غلبه کردم ولی بر کسی که در یک فن تبحر داشت پیروز نشدم. این سؤال پیش می‌آید که بالأخره ما آن ذی فنونی هستیم که در همه چیز صاحب نظریم و یا آن کسی هستیم که در یک فن نظر خود را ارائه می‌دهیم؟ به ما اشکال می‌گیرند شما در این مسئله که می‌خواهید تاریخ انقلاب را گزارش بدهید متخصص نیستید ولی مثل کسی که دارای فنون متنوع است در این امور هم نظر می‌دهید آیا می‌توان این اشکال را وارد دانست؟

جواب: اتفاقاً این یک موضوع اساسی در مباحث معرفتی است، ربطی هم به اینجا و این موضوع ندارد، اشکال در آن جا است که صاحبان تخصص، نگاه فلسفی و یا نگاه وجودی به تخصص‌شان را بر نمی‌تابند. ممکن است جنابعالی فیزیک‌دان و یا شیمی‌دان نباشید ولی جایگاه علم فیزیک و یا علم شیمی را بر مبنای فلسفه‌ی علم مشخص کنید. دانشمند علم فیزیک به جهت آن که از نگاه فلسفی به موضوع غافل است به شما اشکال می‌گیرد در حالی که نگاه ما به آن موضوع یک نگاه علمی تجربی نیست بلکه نگاه فلسفی است. اشکالی که استاد تاریخ به شما دارد از این جنس است که مگر شما متخصص علم تاریخ هستید که در مورد انقلاب اسلامی نظر می‌دهید زیرا او به عنوان متخصص علم تاریخ نسبت به نگاهی که از جنبه وجودی به انقلاب اسلامی می‌نگرد، بیگانه است. به حضرت امام اشکال می‌گرفتند که شما به امور بین الملل علم ندارید. در حالی که

کار امام، دادن یک «دید» بود. دکتر داوری در توصیف دکتر فرید می گوید کمکی که او به من کرد به من «دید» داد. در دیدی که حضرت امام به ما دادند به همه‌ی آنچه در این عالم می گذرد نگاه می کنیم و نسبت به جایگاه آن امور در رابطه با انقلاب اسلامی نظر می دهیم. شما با نظر به نیاز و ضرورت های این زمانه به قرآن نگاه می کنید و جای فرعونیان را در این تاریخ معلوم می نمائید بدون آن که لازم باشد متخصص تاریخ باشید. مگر مباحث قرآنی که ما طرح می کنیم همان اشاراتی نیست که علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» متذکر آن هستند؟ ولی همان تفسیر را ذیل انقلاب اسلامی می فهمیم و از نگاهی که حضرت امام «رضوان الله علیه» به ما داده است غفلت نمی کنیم و گرنه در این تاریخ زندگی نکرده ایم. آری اگر علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» آن تفسیر را با آن دقت تدوین نکرده بودند دست ما امروز برای یافتن راه قرآنی مطابق امروز خالی بود. هر چند متخصص تفسیر قرآن نیستیم.

در نظر به انقلاب اسلامی به عنوان راهی که در پیش داریم وقتی به هایدگر می نگریم، نظر به جایگاه هایدگر در رابطه با چنین راهی داریم و اشارات او را از این جهت می فهمیم و شاید از این جهت او را بهتر از یک استاد فلسفه‌ی غرب که متخصص فهم آثار هایدگر است درک کنیم. شما با خود آگاهی تاریخی که نسبت به انقلاب اسلامی دارید وقتی به هایدگر و امثال او رجوع می کنید بعد از مدتی احساس می کنید که هایدگر را می فهمید، از این به بعد صدها نکته می توانید از هایدگر در نسبت به انقلاب اسلامی دریاورید که به طور مشخص هایدگر بدان تصریح ندارد.

از آن مهم‌تر کاری است که علامه طباطبایی با نظر به روح دنیای مدرن، با رجوع به قرآن انجام داد و راهنمایی‌های لازم را از قرآن گرفت، همان اشاراتی که در تفسیر المیزان هست و در سخن سایر مفسرین نیست. آیا می‌توان گفت علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» متخصص فلسفه نیست، چون این حرف‌های نوظهور را زده است؟ همیشه آن‌هایی که متذکر دوران خود بوده‌اند توسط علوم رسمی زمانه به رسمیت شناخته نمی‌شدند ولی همیشه مردم راه خود را از طریق همین افراد یافته‌اند و نه از طریق علوم رسمی.

سؤال: در مورد این که می‌فرمائید باید جایگاه یک فکر یا حادثه را شناخت، وجه تمایز یک متخصص در فلسفه و یا در تاریخ با آن کسی که باید جایگاه آن فکر یا آن حادثه را بشناسد در کجا است؟

جواب: وجه تمایز در تفاوت نگاه است، متخصص فلسفه نسبت به موضوعات فلسفی آگاهی دارد و در واقع او فیلسوف نیست بلکه آگاه به موضوعات فلسفی است ولی نگاه ملاحظه‌را یا هایدگر، نگاه به روحی است که در آن زمان جاری است و با نظر به جایگاه آن روح، اندیشه خود را تدوین می‌کنند تا ما جایگاه تاریخی خود را دریابیم. متخصص تاریخ، به حادثه‌هایی که در تاریخ واقع می‌شود آگاهی دارد و به صرف تخصص اش نگاه وجودی به آن حادثه‌ها ندارد. این‌ها همه موضوعاتی است که باید روی آن‌ها فکر کنیم. یک وقت شما رسیدید به این که تقریباً نگاه اسلامی به امور را می‌شناسید بعد از آن می‌آیید نسبت به این نگاه جایگاه همه امور را تعیین می‌کنید، دیگر این نگاه یک فکر مثل کاری که یک متکلم می‌کند نیست بلکه یک نگاه است که هر چیزی در

میدان آن قرار می‌گیرد. یک وقت به عنوان دانشجوی فلسفه، افلاطون و فارابی را مطالعه می‌کنید ولی یک وقت مثل بعضی‌ها نگاه افلاطون را به عالم و آدم پذیرفته‌اید و همه چیز را با نگاه افلاطون می‌بینید. در این جا شما لازم نیست متخصص در افلاطون‌شناسی باشید هر چند بیگانه از افلاطون هم نمی‌توانید باشید. بعضی‌ها اسلام را هم افلاطونی نگاه می‌کنند. - نمی‌خواهم بگویم بد است - رسیده‌اند به این که باید هر کسی را در جایگاهی که افلاطون برایش معلوم می‌کند ببینند. پیغمبر خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام را هم قبول دارند، اما چون افلاطون متذکر نیایش است آن‌ها هم به کمک دعای کمیل نیایش می‌کنند، این نگاه به افلاطون است و نه به علی علیه السلام، علی علیه السلام اینجا وسیله است. در حالی که اگر اسلام را بپذیرید، در هر لایه‌ای که باشید، همه‌ی اسلام را پذیرفته‌اید، با شدت و ضعف متفاوت و با نظر به این که اسلام یک دین است و نه یک استاد، جای هر کس و هر چیز را با نگاهی که از اسلام گرفته‌اید معلوم می‌کنید. در همین رابطه و در نسبت به انقلاب اسلامی که ذیل اسلام ظهور کرده ما جایگاه افراد را معلوم می‌کنیم و در این رابطه می‌گوئیم جایگاه هایدگر این است که در موضوع عبور از غرب متذکر ما است. هایدگر یک نوع آگاهی نسبت به روح متافیزیکی غرب به ما می‌دهد جهت تمایل به امر قدسی. بیش از این هم خود او ادعا ندارد. امر قدسی را در منظر شما قرار می‌دهد نه آن که آن را تعریف کند تا متافیزیک ادامه پیدا کند. بزرگی هایدگر در همین جا است.

ما در تاریخی هستیم که اسلام مدّ نظرمان است و بر مبنای اسلام باید جایگاه افراد و افکار را تعیین کنیم. اعم از جایگاه علامه طباطبائی و یا ملاصدرا و فارابی، باید پیرسیم این افراد نسبت به اسلام و قرآن چه جایگاهی دارند. همه افکار را در نسبتی که اسلام در طول تاریخ حضور خود با افراد ایجاد کرده است باید بررسی کنیم، به جای آن که بگوئیم علامه از ملاصدرا متأثر است و ملاصدرا از فارابی. جایگاه اصلی این افراد در رابطه با اسلام برای ما ظهور می کند. یک روح قرآنی پانزده قرن است تاریخ را فراگرفته حتی به قول دکتر شفیع زاده در کتاب «سرخ پوست های ایران» قبل از کشف آمریکا توسط کریستف کلمب، اسلام در آمریکا حاضر بوده است. ایشان تحقیق مستندی در این مورد کرده است. ما در عالمی زندگی می کنیم که اسلام به نحوی در آن عالم حاضر بوده و هست. بنده در موارد گوناگون که آثار فیلسوفان غربی را مطالعه می کردم برایم سؤال بود: این حرف ها بوی سخنان محی الدین بن عربی را می دهد و از جنس عرفان اسلامی است، چه در سخنان مالبرانش و چه در سخنان فیخته و یا هگل و امثال آنها، بعد متوجه شدم این ها به طور غیر مستقیم با عرفان اسلامی تعاملی داشته اند و به همین معنا عرض می کنم یک روح بزرگ در عالم حاضر است و آن روح اسلام است.

انقلاب اسلامی از نظر سیاسی آنچنان امروز در عالم حاضر است که همه جریان ها اگر بخواهند تعریفی برای خود داشته باشند اثباتاً و یا نفیاً، می باید نسبت خود را با انقلاب اسلامی تعیین کنند و این در جریان تحریم ها و مذاکراتی که انجام شد به خوبی احساس شد.

معنای هر کس نسبت به حقیقت این دوران

اگر به تاریخ گذشته نظر کنید می‌بینید چگونه اسلام تا بالکان حضور مستقیم داشته و به قول ابن خلدون اسلام توانسته است در آن خطه به عنوان عقل برتر حاضر شود. اسلام یک فکر است نه یک جریان سیاسی صرف که به دنبال استیلا باشد.

واقع‌بینانه‌ترین نگاه، نگاهی است که بعد از ظهور اسلام به نور هدایت الهی در اقصا نقاط عالم حاضر شد تا هر فکر و فردی را در نسبت با اسلام بسنجیم اما نه از آن جهت که بخواهیم تدین افراد را نسبت به اسلام تعیین کنیم بلکه از آن جهت که افکار و افراد چه اندازه می‌توانند متذکر اسلام باشند و یا چه اندازه اسلام می‌تواند خود را در آن افکار و افراد ببیند. تفاوت نگاهی که فرید و یا به تبع آن مرحوم سید عباس معارف و مرحوم محمد مددپور به هایدگر دارند با نگاهی که مؤلف کتاب «هایدگر در ایران» دارد در این است که امثال فرید از پایگاه یک مسلمان شیعه‌ی ایرانی هایدگر را می‌بیند و از این طریق می‌تواند نسبتی بین تفکر هایدگر و انقلاب اسلامی ایجاد کند و لذا نه هایدگر حجاب اسلام می‌شود و نه تعصب نسبت به انقلاب اسلامی حجاب هایدگر می‌گردد ولی مؤلف کتاب «هایدگر در ایران» یک هایدگری را می‌نمایاند که نسبت به ما کاملاً خنثی است و هیچ معنایی در حضور تاریخی ما ندارد، همچنان که فرید را نیز مثل یک جزیره‌ای معرفی می‌کند که در مجمع الجزایر متفکرین، بیگانه‌ای است تنها، به جای آن که بگوید فرید در نسبتش با انقلاب و اسلام از چه جهت موفق بود و از چه جهت ناموفق تا معنای هر کس نسبت

به حقیقت این دوران مشخص شود، بدون آن که ایدئولوژی زده شویم و یا از ترس ایدئولوژی زدگی تفکر را تعطیل کنیم و هیچ رجوعی به حقیقت، مدّ نظرها قرار نگیرد.

دوباره می‌توان سؤال کرد که جایگاه افکار و افراد را چطور تعیین کنیم؟ جواب بنده آن است که جایگاه افراد با تفکر تعیین می‌شود و تفکر با رجوع به «وجود» به صحنه می‌آید که امروز «وجود» در اسلام و انقلاب متعین است. انقلاب اسلامی در این زمانه همه‌ی اسلام است و غیر از انقلاب اسلامی هیچ چیز امروز نمی‌تواند عامل تفکر باشد. قبول دارم در تبیین قسمت دوم این جمله در گفتگو با افراد مسئله‌دار می‌شوید، زیرا هنوز ما با اسلام انتزاعی زندگی می‌کنیم و نمی‌توانیم روشن کنیم کسانی که نسبت‌شان را با انقلاب اسلامی تعیین نکردند - از آن جهت که انقلاب اسلامی ظهور اراده الهی در این دوران است - در توهمات خود به سر می‌برند و آن عین بی‌فکری است. بحث این است که بدانیم چه نسبتی با این افراد و افکار باید برقرار کنیم و نتیجه بگیریم. آیا نباید همان روشی را دنبال کرد که حضرت امام «رضوان‌الله‌علیه» با امثال آیت الله گلپایگانی دنبال کردند که عبارت بود از تعامل در عین عدم تطبیق؟

هنر ما وقتی در متن این مباحث به میدان می‌آید که بتوانیم با افرادی که در اردوگاه اصول‌گرایی رسمی نیستند ولی براساس دیدگاه‌های خود نظر به اسلام و انقلاب دارند و در عین حال نگاه‌شان نسبت به انقلاب اسلامی با ما متفاوت است، تعامل کنیم، همین که این افراد رسیده‌اند به این که مشیتی در عالم از طریق انقلاب اسلامی جاری است یک ارزش

است، هر چند از جهتی ممکن است متهم به هگلی بودن باشند ولی از جهتی از هگل جدا می گردند زیرا اصالت را به خدایی می دهند که اسلام مدّ نظرها قرار داده است. این نشان می دهد که این افراد دارند با امام جلو می آیند و انتظارشان از ما آن است که سخنان خود را در رابطه با تقدیر تاریخی زمانه و نسبت آن با انقلاب اسلامی مبرهن کنیم تا روشن شود انقلاب اسلامی در این تاریخ به نحو اخص صورت اراده الهی است.

معنای انقلاب اسلامی در سنت های عالم

سؤال: در توجه دادن مخاطبان با این نگاه که نگاه سلوکی به حضرت امام است، فشار زیادی را تحمل می کنیم و به قصد آن که باید همه یکی باشیم، عموماً به نتیجه نمی رسیم و از خود می پرسیم چرا کار جلو نمی رود و عملاً با زمین و زمان درگیر می شویم و به جای آن که به کمک نیروهای طرفدار انقلاب کارها را جلو ببریم کارها را به بن بست می کشیم. اشکال را در چه می دانید؟

جواب: باید به اندیشه ای دست یابیم که نسبت به بن بست هایی که پیش می آید فکر کنیم و از آن بن بست ها عبور نمائیم. شرایط اول انقلاب اسلامی را با شرایط کنونی مقایسه کنید، اول انقلاب با انواع بن بست ها روبرو بودیم، از غائله هایی که در کردستان و خوزستان پیش آمد تا ضد انقلاب داخلی، حمله صدام هم اضافه شد ولی ما به جهت روح انقلاب از همه آن بن بست ها عبور کردیم. فکری که برای انقلاب اصالت قائل بود عامل دفع همه آن مشکلات شد. این فکر که متوجه حقیقت انقلاب است

چیز عجیبی است. فکری که متوجه حقیقت انقلاب اسلامی است حقایق و سنت‌هایی را می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و دیگران با ظاهر‌گرایی خود به چیزهایی اعتماد می‌کنند که آن چیزها و حادثه‌ها جایی در این تاریخ ندارند تا اهل بصیرت بخواهند جایی در این زمان برای آن حادثه‌ها باز کنند.

یکی از اساتید محترم که در تاریخ تأملات خوبی دارند فرموده بودند ده سال است به این فکر رسیده‌ام که انقلاب اسلامی را با حقایق و سنت‌های جاری در عالم معنا کنم ولی تا حالا جرأت نکردم بگویم، حُسن کتاب «امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» این است که این کار را کرده هر چند از نظر ایشان هنوز شواهد کافی برای این نظر در کتاب ارائه داده نشده ولی حرف کتاب حرف درستی است. این استاد عزیز در مثال‌های تاریخی به خوبی روشن می‌کند که مأموریت جریان روشنفکری همیشه خواسته یا ناخواسته ضد دینی بوده است. صدها نمونه در نزد خود دارد ولی نگاه ما از آن جهت که نگاه به جایگاه حادثه‌ها است، در عین آن که نباید از حادثه‌های تاریخی بیگانه باشد، نگاه به روح تفکر سکولاریسم است. در این نگاه به قول «رنه گنون» یک نوع کینه‌ورزی به شریعت نهفته است و این را با تفکر نسبت به ذات اندیشه سکولار می‌توانیم به دست آوریم و نمونه‌های تاریخی زیادی شاهد بر آن تفکراند نه عامل آن تفکر و البته این روش با روشی که استاد تاریخ پیشه کرده است مشکل‌تر و غیر ملموس است ولی اساسی‌تر است، هر چند ممکن است در ابتدای امر لازم باشد از همان روش استفاده کنیم که

موضوع را با نمونه‌های تاریخی روشن کنیم و از این جهت ما به آن روش ارج می‌نهیم. به همان معنایی که می‌توان از اعتبار به حقیقت رسید و با نظر به نمونه‌های تاریخی متوجه حقیقت جاری در عالم شد و انقلاب اسلامی را در این مقطع از این زاویه نگریست و در راستای عشق به انقلاب باید به این نوع از اساتید تاریخ عشق ورزید و گرنه دروغ می‌گوئیم به انقلاب اسلامی علاقه داریم. اگر آن استاد تاریخ در راستای نمایش اصالت‌های انقلاب انتقادهایی هم به بنده و به جنابعالی داشت که موجب شکوفایی ما فی البُطون انقلاب می‌شود، اگر به واقع بیش از این که عشق به خودمان داشته باشیم، به انقلاب عشق بورزیم، باید با طیب خاطر آن انتقادها را پذیرفت.

عشق به اسلام برای حضرت علی علیه السلام تا آن اندازه بود که آن حضرت بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از یک بازخوانی تاریخی در عدم همراهی با آن حضرت توسط مردم مدینه، وقتی احساس کردند در آن شرایط مقابله با خلفاء به ضرر اسلام است، در عین انتقادی که به روش آن‌ها داشتند ملاحظه می‌کنید چگونه به خلفا کمک می‌کنند.

حتماً می‌دانید یکی از کارهای جناب سلمان حضور دائمی در دارالخلافه بوده با این که سلمان روحاً ذیل حضرت علی علیه السلام قرار دارد ولی به عنوان یکی از مشاوران خلیفه اول و دوم همیشه کنار آن‌ها است با این که هر کسی می‌داند سلمان جنس علی علیه السلام است و این نشان می‌دهد سیاست علی علیه السلام یاری کردن خلفا است از آن جهت که اسلام برای حضرت مهم است و لذا حضرت از بسیاری از جفاها گذشتند تا اسلام

بماند. حضور جناب سلمان در کنار خلفا خبر از آن می‌دهد که امیرالمؤمنین علیه السلام بنای مقابله با خلفاء را ندارند. آری یک وقت شرایط طوری بود که امکان حضور علی علیه السلام در رأس حاکمیت فراهم بود در آن صورت حضرت برای تحقق هر چه بیشتر حق و عدالت به نحو دیگری عمل می‌کردند ولی وقتی حضرت در کنار زهرای مرضیه علیها السلام به خانه‌ی تک تک انصار رجوع کردند و دیدند آن‌ها آمادگی لازم را جهت دفاع از حاکمیت آن حضرت ندارند و همه می‌گویند ای کاش شما زودتر می‌آمدید تا با شما بیعت می‌کردیم و گویا غدیر برای آن‌ها «لَمْ یکن شیئاً مذکوراً» شده بود، حضرت وظیفه دیگری برای خود تعریف کردند. چرا این دو بزرگوار در خانه تک تک انصار رفتند و از آن‌ها یاری طلبیدند با این که ظاهر این کار بعدها با انتقادهایی از طریق افرادی از جمله معاویه همراه بود که علی به کمک فاطمه به دنبال حکومت بوده؟ چون در متن این کار یک پیام بزرگ در تاریخ اسلام جاری شد که حضرت علی علیه السلام به این نتیجه رسیدند که در عین انتقاد به روش شیخین، با آن‌ها در مسیر شکوفایی اسلام همکاری کنند و حقیقتاً هم حضرت موفق شدند و گرنه ما امروز با چنین اسلامی روبرو نبودیم که علی رغم تلاش وهابی‌ها، در ذات خود ظرفیت فهم انقلاب اسلامی و پذیرش نهضت امام خمینی «رضوان الله علیه» را دارد. مثل نتیجه‌ای که بنده بعد از چند مسئولیت اجرایی بدان دست یافتم که باید با تحمل همین نظام اداری موجود، زیر بناهای فرهنگی فهم انقلاب اسلامی را شکل داد، بدون آن که بتوانیم نظام اداری را به کلی تغییر دهیم. بنده به تجربه فهمیدم مردم برای ادامه انقلاب نیازمند معارفی

بس بلندتر هستند که توحیدِ حق را درخشان‌تر از آنچه فعلاً با آن روبرویند بیابند و گرنه باز پارتی‌بازی هست و باز تجمل‌گرایی و متأسفانه انواع اختلاس‌ها در میان خواهد بود و با تغییر چند مسئول چیزی عوض نمی‌شود.

راز تعامل علی علیه السلام با خلفا

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از برخوردی که از انصار دیدند در راستای ادامه اسلام از طریق غدیر بازخوانی کردند و متوجه شدند تاریخ، آن تاریخی نیست که علی علیه السلام باید در آن بروز کند هر چند باید برای فراهم آوردن آن شرایط تلاش کرد ولی حساب کردند همکاری با خلفا به صورتی غیر مستقیم به نفع اسلام است و به این معنا فعلاً آن‌ها در این مقطع برای اسلام مفیدند، زیرا خلفاء مثل معاویه نبودند که مطلقاً حجاب اسلام باشند. به همین جهت حضرت جبهه‌ای مقابل خلفاء تشکیل ندادند.

بنا به نقل ابن اسحاق: عامه مهاجران و تمامی انصار هیچ تردیدی نداشته‌اند که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام صاحب امر خواهد بود.^۳ اباذر می‌گوید: ای امتی که پس از رسول صلی الله علیه و آله متحیر مانده‌اید، اگر کسی را که خدا مقدم داشته، مقدم می‌داشتید و کسی را که خدا مؤخر داشته، مؤخر می‌داشتید و ولایت و وراثت را در اهل بیت پیامبران

می‌نهادید، از همه نعمت‌ها از هر سوی بهره‌مند می‌شدید.^۴ در جای دیگر اباذر می‌گوید: ای مردم! در آینده فتنه‌هایی پدیدار خواهد شد، اگر گرفتارش شدید به کتاب خدا و علی علیه السلام تمسک کنید.^۵ سلمان از این که حضرت علی علیه السلام زنده است و مردم از او بهره نمی‌جویند، تأسف می‌خورد و می‌گفت: به خدا سوگند، پس از او هیچ کس شما را از اسرار پیامبران آگاه نخواهد کرد.^۶ می‌فرماید: اگر بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام حاکم می‌شد مردم به راحتی او را می‌پذیرفتند. با این همه حال که خلیفه حکومت جامعه اسلامی را در دست گرفته حضرت علی علیه السلام در جمع‌بندی به این نتیجه رسیدند که کمک کردن به خلیفه برای اسلام مفید است به هر معنایی که مفید بودن را معنا کنید ولی نه در آن حدی که حاکمیت علی ابن ابیطالب علیه السلام برای جامعه مفید بود بلکه نسبت به آنچه پیش آمده است که ابوسفیان و جریان امویان یک طرف قضیه دندان تیز کرده‌اند و لذا حضرت علی علیه السلام به اعتبار دوست داشتن اسلام نه تنها با خلفاء برخورد تندی نکردند بلکه کمک‌شان هم کردند، کمک به آدم‌هایی که آن برخورد را با وجود مقدس حضرت زهرا علیها السلام داشتند و خود حضرت را دست‌بسته و کشان‌کشان به مسجد بردند برای بیعت با خلیفه! ولی چون حضرت علی علیه السلام اسلام را دوست می‌دارند ضربه‌هایی را تحمل می‌کند که شاید در تاریخ به احدی نخورده باشد و باز با آن‌ها این

۴- نثرالدرج 5، ص 77، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 171، نقل از تاریخ تحول دولت و خلافت ص 149.

۵- انساب‌الاشراف، ج 2، ص 118.

۶- انساب‌الاشراف، ج 2، ص 183- تاریخ تحول دولت و خلافت ص 150.

همه تعامل دارند. شما اگر تحقیقی در این مورد بکنید که رفاقت‌های بین علی علیه السلام و این سه خلیفه چقدر بوده است حیران می‌شوید، ما همیشه اختلاف‌ها را دیده‌ایم در حالی که حضرت علی علیه السلام فضایی را جهت این علاقمندی شکل دادند تا امور اسلام معطل نماند. تاریخ می‌گوید: عثمان به مسجد آمد و دید علی در مسجد است؛ سرش به شدت درد می‌کند و بر سر خود دستمال بسته است. عثمان گفت: سوگند به خدا ای ابوالحسن نمی‌دانم آیا آرزوی مرگ تو را داشته باشم یا آرزوی زندگی تو را؟! سوگند به خدا اگر تو بمیری من دوست ندارم پس از تو برای غیر تو زنده باشم! چون همانند تو کسی را نمی‌یابم، و اگر زنده باشی پیوسته یک طاعنی را می‌یابم که تو را نردبان و بازوی خود گرفته است و کهف و ملجأ و پناه خود قرار داده است؛ هیچ مانعی برای من نسبت به از بین بردن او نیست مگر موقعیتی که او در نزد تو دارد و موقعیتی که تو در نزد او داری! و بنابراین مثال من با تو، مثل پسر عاق است با پدر خود. اگر پسر بمیرد، او را به فراق خود مصیبت زده و دردناک می‌کند، و اگر زنده باشد مخالفت و عصیان او را می‌نماید. آخر یا راه سلامت پیش گیر تا ما نیز راه مسالمت را بیماییم! و یا راه جنگ و ستیز را، تا ما به جنگ و ستیز در آئیم! مرا بین آسمان و زمین بلا تکلیف مگذار! سوگند به خدا اگر مرا بکشی همانند من کسی را نمی‌یابی که به جای من بنشیند! و اگر من تو را بکشم همانند تو کسی را نمی‌یابم که مقام و موقعیت تو را داشته باشد! و آن کس که فتنه را ابتدا کرده است هیچگاه به ولایت امر امت نمی‌رسد!

علی علیه السلام گفت: در این سخنانی که داشتی هریک را پاسخی است، ولیکن اینک من گرفتار سردرد خودم هستم از پاسخ گفتن به گفتار تو! من همان جمله‌ای را می‌گویم که عبد صالح گفت: «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ».^۷ عثمان از دست انتقادهای یاران علی علیه السلام کلافه شده است. ملاحظه می‌کنید که حضرت طوری شرایط را فراهم کردند که با همه‌ی انتقادی که به عثمان دارند، فضای خصومت بر فضای احترام غلبه نکرده است. در مورد خلیفه دوم موضوع خیلی عجیب‌تر است. تاریخ آن‌قدر که رفاقت‌های خلیفه دوم با امیرالمؤمنین علیه السلام را ثبت کرده از آن دو خلیفه را ثبت نکرده است. علامه امینی در الغدیر - که بیشترین منبع فکری بنده است - و از جمله کتاب‌هایی مثل «امام علی» از عبدالفتاح عبدالمقصود و «امام شناسی» از آیت الله تهرانی، قضایایی در رابطه با رفاقت‌های بین خلیفه دوم و علی علیه السلام و آن ارادتی که خلیفه‌ی دوم به علی علیه السلام پیدا کرده بود نقل کرده‌اند. از این رفاقت‌ها می‌خواهم نتیجه بگیرم چون آن حضرت اسلام را دوست دارند و ملاحظه می‌کنند آن سه خلیفه در آن مقطع برای اسلام مفیدند به یک معنا به آن‌ها احترام می‌گذارند و کمک‌شان می‌کنند. این احترام گزاردن غیر از انتقاد نداشتن است. حضرت در خطبه‌ی شماره‌ی ۱۶۲ در جواب آن کسی که می‌خواهد موضوع را به گله‌گذاری نسبت به خلفا بکشاند؛ می‌فرماید چرا مشغول ابن ابی سفیان - یعنی معاویه - نیستی؟ «هَلُمَّ الْخَطْبَ فِي ابْنِ ابِي سَفْيَانَ» زیرا در حاکمیت معاویه اسلام به کلی در حجاب می‌رود.

موضوع فوق را برگردانید به این که، هزینه‌ای که دوگانگی بین نیروهای معتقد به اصل انقلاب به همراه دارد چه اندازه خسارت بار است و بحث بر سر آن است که چه کنیم تا نیروهای انقلاب در سعه‌ی سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» همدیگر را ببینند و خود را در جبهه‌ای معنا نکنند که هویت آن جبهه، تقابل با هر جریان‌ی است که غیر از آن فکر می‌کند. این است آن تعریفی که روح اتحاد واقعی و قدسی را به جامعه ما برمی‌گرداند و ما را از تنگ‌نظری نجات می‌دهد و به وسعت لازم نسبت به همدیگر می‌رساند تا در مقابله با استکبار در عزمی واحد قرار گیریم و مانع نفوذ فرهنگی دشمن شویم.

کجا باشیم که هیچ جایی نباشیم؟

از آنجایی که انقلاب اسلامی یک اندیشه ارزشی است طرفداران انقلاب به این مشکل افتاده‌اند که هر کدام با تأکید بر ارزش‌های انقلابی در نگاه خود نگاه دیگری را نسبت به انقلاب نفهمند و عملاً با سعه صدر لازم با هم برخورد نکنند. مگر این مشکل، مشکل کمی است که نیروهای انقلاب اسلامی نسبت به خود در تعامل لازم نیستند و همدیگر را نمی‌فهمند؟ با توجه به این مشکل می‌توانیم به خود آییم که یک جای کارمان لنگ است و از خود پرسیم چه کاری باید بکنیم تا از این که نیروهای انقلاب هر کدام یک جزیره‌ای شده‌اند، رهایی یابیم و به وسعتی برسیم که هر کدام ذیل انقلاب اسلامی همدیگر را درک کنیم؟

رسالت ما در قضیه فوق بسیار حساس است. شاید سؤال بفرمائید چگونه می‌توانیم این رسالت را به نتیجه برسانیم؟ برای جواب به این سؤال برمی‌گردیم به این مطلب که «کجا باشیم تا هیچ جا نباشیم» ولی کاری کنیم که نیروهای انقلاب همدیگر را درست ببینند، همدیگر را به وسعت تاریخی که با انقلاب شروع شده درک کنند تا از خودخواهی‌ها و تنگ نظری‌ها و سطحی بودن در آیند؟ آیا جز این است که تنها گروهی می‌توانند همدیگر و دیگران را درست بفهمند که اندیشمندانه فکر کنند؟ آیا جز این است که اگر گروهی صرفاً گرفتار عمل‌زدگی شود، تفکر طرف مقابل را نمی‌فهمد تا اگر در یک راه قدم بر می‌دارند با او احساس یگانگی کند؟

تأکید مقام معظم رهبری برای گروه‌های فرهنگی آن بود که سعی کنند دیده نشوند و این دیده نشدن غیر از آن است که حرف اساسی نداشته باشند. شما حرف اساسی داشته باشید و به جای مطرح کردن خودتان حرف اساسی‌تان را مطرح کنید تا وجود شما یک تذکر باشد برای سلوکی که هر کس نیاز دارد و باید به آن نزدیک شود و البته این کار راهکارهای خود را می‌طلبد. اگر بناست برای سایر نیروهای انقلاب یک تذکر باشیم، این تذکر، سلوک خود را می‌خواهد، این نوع فعالیت با فعالیت‌های دیگر فرهنگی فرق دارد، تا آنجا که اگر یکی با شما جدل کرد، سلوکی که می‌خواهد یک تذکر باشد، حتماً در آن صحنه کوتاه می‌آید، در صورتی که اگر بخواهید جواب طرفی را که به روش جدلی

شبهه ایجاد کرده است بدهید باید در میدان باشید و دیده شوید و این در جای خود لازم است و عده‌ای باید این کار را به عهده بگیرند.

کوتاه آمدنی که بنده عرض می‌کنم کوتاهی نسبت به اشاره‌ای که به عهده داریم نیست بلکه قصه‌ی ما قصه آن می‌شود که گفت:

گر شوم مشغول اشکال و جواب تشنگان را کی توانم داد آب همان‌طور که اگر با جدّیت کامل وارد بازی فوتبال شدید استعدادهای عجیبی برایتان ظهور می‌کند که تصورش را هم نمی‌کردید، اگر راه ورود به آن میدانی را که عرض کردم شناختید و سلوک لازم را در این رابطه با زندگی خاصی پیشه کردید، استعدادهای ناشناخته‌ای برایتان ظهور می‌کند که ابدأ در زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کنید قابل شناخت نیست مثل آن که طرفداران فوتبال از احوالات عالمان بالله بیگانه‌اند.

انقلاب اسلامی بستر تعالی چه کسانی است؟

آیا همان‌طور که انقلاب اسلامی نسبت به جهان مدرن امر «خلافِ آمدِ عادت» است، مگر برای عده‌ای قلیل، ما نیز در انقلاب اسلامی در روش سلوکی حضرت امام، «خلافِ آمدِ عادت» نیستیم مگر برای عده‌ای قلیل؟ انقلاب اسلامی در دنیایی که قوامش به حرّافی است، خلافِ آمدِ عادت است. این انقلاب در این دوران دارای جنس خاصی است، یک تذکر است و اگر در به حضور آوردن این تذکر به روش خاص خودش در این زمانه کوتاه بیائیم، کوتاهی‌های ما ضرر زیادی برای خود و برای دیگران دارد ولی اگر در این راه، درست وارد شوید شکوفایی‌هایی

بزرگ نصیبتان می‌شود و حداقل نسبت به آنچه بقیه در وفاداری به انقلاب یافته‌اند، شاکر خواهید بود که خداوند راه خوبی را جلوی شما گذاشته است.

تأکید بنده آن است که کوتاهی‌های ما جنس خود را دارد و آن کوتاهی نسبت به سلوکی است که ما با زندگی خود می‌توانیم نشان بدهیم. ما باید با تمام وجود برای آن نوع زندگی و آن نوع اشارات به میدان آییم تا استعدادهایی که در متن این نوع زندگی نهفته است ظهور کند. مگر جز این بود که وقتی شهید شهرباری به صحنه آمد استعدادهایی از او ظهور کرد که خودش هم فکر نمی‌کرد؟ در سلوکی که زندگی ما تبدیل شود به اشاراتی که باید نسبت به انقلاب اسلامی داشته باشیم، استعدادهایی نهفته است که به تعبیر قرآن «يُعْجِبُ الرَّاعِ» (فتح/۲۹) دهقان آن درخت نیز از شدت رشد آن حیران می‌شود که گویا معجزه‌ای صورت گرفته است. چطور مثنوی مولوی در آن فضای عجیب و غریب به خودی خود یک معجزه است؟ چون توانست در مسیری قرار گیرد که باید قرار می‌گرفت. نظر بنده آن است که انقلاب اسلامی چنین فضایی را برای ما فراهم کرده است و قرار گرفتن در آن فضا چیزی را به ما می‌دهد که خودمان هم تعجب می‌کنیم زیرا با آنچه معمولاً می‌شناسیم متفاوت است. نظر بنده این است که در دستگاه وفاداری به انقلاب اسلامی خیلی زود به نتیجه‌هایی از نظر سلوکی می‌رسید که خیلی‌ها در تاریخ آرزویش را داشته‌اند.

برای حضور در تاریخ انقلاب اسلامی باید شخصیتی را در خود پرورانید که دوست داشتن‌هایتان معنای خاص تاریخی شما را به شما بدهد و در متن چنین حضوری باید بعضاً به رقبا و منتقدین خود علاقمند باشید، حتی اگر واقعاً جریان‌هایی که به یک نحوی جایی در این انقلاب دارند و برای انقلاب مفیدند، با شما رقابت کردند - به هر نحوی که آن رقابت می‌خواهد باشد - ما جایی برای مقابله با آن‌ها نمی‌شناسیم و تنها با این نوع سلوک بستر انقلاب اسلامی وسیله تعالی شما می‌گردد. بنده رهبری انقلاب را نمونه بارز این نوع شخصیت می‌دانم. آنچنان دغدغه انقلاب دارند که به راحتی می‌توانند از بی‌مهری‌های افراطی بعضی‌ها عبور کنند و همواره نسبت خود را با انقلاب شکل بدهند. ابهامات بحث را بفرمائید تا اگر اشکالی در آن هست، یا عرایضم را پس بگیرم و یا رفع ابهام کنم.

انقلاب اسلامی و عبور از حاکمیت نفس اماره

سؤال: در این رابطه با نفس اماره چه باید کرد؟

جواب: اگر به انقلاب اسلامی به آن معنایی که عرض کردم عشق پیدا کنیم و رسالت تاریخی خود را در آن گونه سلوک بیابیم، به لطف خدا نفس اماره در دست شما مثل موم خواهد بود. در فضای سربازی انقلاب اسلامی در این تاریخ دیگر به هیچ وجه به دنبال این نیستید که پشت سرتان چه می‌گویند، گوشتان ابداً بدهکار این حرف‌ها نیست، اگر چنین فضائلی را در سیره عرفا و علمای دین در طول تاریخ دیده‌اید، آن‌ها

هم در راستای رسالت تاریخی مهمی که در پیش رو داشته‌اند، توانسته‌اند گرایش‌های نفس‌آماره را به چیزی نگیرند.

حکمت متعالیه و ظهور وجه اشراقی انقلاب اسلامی

سوال: به نظر می‌آید انتقادهایی که می‌شود به قول خودتان مغرضانه نیست. لذا منتقدین را دوست می‌داریم، چون فضا، فضای فکری است. روح فلسفی غلبه دارد ولی نیاز به حضور خاص داریم که تقدیر امروزین ما است. ما حتی ملاصدرا را با روح فلسفی که نظر به تاریخ دارد می‌فهمیم. ملاصدرا را ملاصدرای ۴۰۰ سال پیش نمی‌فهمیم ولی با بعضی از منتقدین در این تاریخ با این که با فلسفه ملاصدرا ارتباط دارند اجازه نمی‌دهند با همدیگر هم‌زبان باشیم. گویا بهترین راه این است که با همان‌هایی حرف بزنیم که از این چیزها هیچ چیز نمی‌دانند، یعنی با آدم‌های صفر کیلومتر راحت‌تر می‌توانیم جلو برویم تا آدم‌هایی که حتی ملاصدرا خوانده‌اند ولی نه در تاریخ ظهور انقلاب اسلام.

جواب: بحمدالله راه روشن است و گفتمان انقلاب با همان هویت حکمی خود مخاطب خود را دارد و سایرین هم نمی‌توانند نسبت به این گفتمان فکر نکنند. ما با نیروهای آماده تفکرِ حضوری برای درک حقیقت انقلاب، سخن خود را در میان می‌گذاریم و فلسفه ملاصدرا را در همان راستا طرح می‌کنیم تا معلوم شود فلسفه حکمت متعالیه‌ی ملاصدرا همین است که این تاریخ را برای ما معنا می‌کند. مشکل اینجا است که

ملاصدرايي که بعضاً درس داده می‌شود ملاصدرا نیست و همیشه این مشکل بوده است.

حکمت متعالیه کمک می‌کند تا با عقل مردم با مردم حرف بزنیم و تفکر را به جامعه برگردانیم و نه با احساس مردم با مردم سخن بگوئیم و تفکر و تعقل را به حاشیه برانیم. یک وقت شما به اسم شور انقلابی، عقل مردم را به حاشیه می‌برید، این کافی نیست، یک نوع مرید بازی را به میدان می‌آورد ولی حکمت متعالیه دستگاہی است که در عین تفکر، در تفکر فلسفی انتزاعی متوقف نیست بلکه جنبه اشراقی هم دارد. این‌هایی که در فضای مفهومی حکمت صدرایی متوقف‌اند، ملاصدرا را نیافته‌اند. ملاصدرايي که مکرر در اسفار از حکمة العرشیه سخن می‌گوید، گفتاری را به میان آورده است که در کنار عقل، ذوق هم آن سخن را درک می‌کند و موجب یک نوع همدلی بین افراد می‌شود.

چهارصد سال گذشته تا حدی وجه فلسفی حکمت متعالیه بر وجه اشراقی آن غالب شده است و بیشتر در آثار حضرت امام «رضوان‌الله‌علیه» می‌بینید که وجه اشراقی حکمت متعالیه پررنگ است و اگر ما از این طریق وارد نظر به حکمت متعالیه شویم طلبه و دانشجویان حکمت متعالیه‌خوان را بهتر می‌توانیم متوجه وجه اشراقی و حضوری حکمت متعالیه کنیم تا در نشان دادن انقلاب اسلامی نه از مبنای حکمی عدول کنیم و نه از شور و شوق انقلابی غفلت شود. چطور وقتی با نظر به انقلاب اسلامی، تاریخ را می‌خوانید، اشارات تاریخی معنای خاص خود را دارد و عملاً انقلاب اسلامی برای شما معنا می‌شود؟ در نگاه به حکمت متعالیه نیز اگر انقلاب

اسلامی مدّ نظر باشد وجه حکمی و اشراقی انقلاب برای شما ظهور می‌کند در حالی که تا قبلاً متوجه چنین وجوهی برای انقلاب اسلامی نبودید.

بنده در تجربه دریافته‌ام وقتی با نگاه به انقلاب اسلامی عرفان و یا تاریخ هم بخوانم متوجه اصالت انقلاب اسلامی می‌شوم.^۸ عزیزانی که در این زمان اسفار را با نظر به انقلاب اسلامی شروع کرده‌اند چیزی نمی‌گذرد که از فلسفه صدرایی در تأیید حضور تاریخی انقلاب اسلامی و نقش تاریخی ملاصدرا در این موضوع شاهد می‌آورند.

در عرض ملاصدرای مطرح در نظام‌های آکادمیک حوزه و دانشگاه، ملاصدرای دیگری در حال طلوع است و آرام آرام این دو نگاه به ملاصدرا در کنار همدیگر قرار می‌گیرند.

بنا است آرام آرام بگوئیم جای ملاصدرا را در این تاریخ باز کنید تا وجه اشراقی ملاصدرا در کنار وجه انتزاعی او به تاریخ بیاید و حرکتی مناسب حکمت متعالیه سراسر جامعه ما را فراگیرد و همه بتوانند حضرت امام و انقلاب اسلامی را به معنای واقعی آن درک کنند. ملاصدرا با نگاه آکادمیک آن، ملاصدرایی نیست که در مقابل مستشرقینی قرار داشته باشد که می‌خواهند همه‌ی ما را با نگاه غربی معنا کنند. همه می‌دانیم شرق‌شناسی کوشش غرب است تا تاریخ ملت‌ها ذیل غرب قرار گیرد و از این جهت شرق‌شناسان شرکای سیاست غرب بوده و هستند تا شرق را به موزه غرب ببرند و ما با رجوع به ملاصدرا به بهترین شکل از این خطر

۸ - به بحث «انقلاب اسلامی در عوالم گوناگون عالم هستی» در همین کتاب رجوع شود.

عبور می‌کنیم و در همین رابطه افرادی که انقلاب اسلامی را فهمیده‌اند و به عنوان رزمنده، وفاداری خود را نسبت به انقلاب اسلامی نشان داده، بعد از دفاع مقدس سراغ ملاصدرا رفته‌اند و با همان روحیه‌ی انقلابی، ملاصدرا را به انقلاب اسلامی متصل نموده و جلو افرادی که نگاه ملاصدرا را بیرون اسلام می‌دانند، ایستاده‌اند، این‌ها نمونه‌های خوبی در رابطه با ادامه انقلاب از طریق ملاصدرا می‌باشند. با نظر به آثار ملاصدرا به خوبی روشن می‌شود ملاصدرا تمدنی فکری می‌کرد و نگاه تمدنی او همراه با اشراق بوده و آن نگاه عملاً در زمان خود مقابل فلسفه دکارتی مطرح بوده است.

باید متوجه باشیم که ملاصدرا امروز برای ما حرف دارد، با تدبّر در آیات و روایات از یک طرف و با دقت در سخنان ملاصدرا از طرف دیگر می‌توان گفت حکمت متعالیه‌ی ملاصدرا تفصیل سخنان حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه است و این وظیفه ماست که با طرح اندیشه صدرایی در جامعه به مردم کمک کنیم تا آن‌ها با دقت بیشتری به متون دینی مثل نهج البلاغه و از آن مهم‌تر به قرآن رجوع کنند. عزیزانی بودند که دکترای فلسفه اسلامی داشتند و بعد که با بحث‌هایی آشنا شدند که با مذاق صدرایی ارائه می‌شده، به اقرار خودشان تازه متوجه شده‌اند حکمت متعالیه به چه نکاتی اشاره دارد. سال‌ها پیش به رفقا عرض کردم اگر بنده بخواهم تدریس فلسفه را شروع کنم، از واژه‌های انتزاعی مثل جوهر و عرض به این معنا که فعلاً مطرح است عبور خواهم کرد و فکر می‌کنم می‌توانیم حیات دیگری به فلسفه بدهیم که حقیقتاً موجب رجوع ما به

«وجود» باشد، تا «وجود» در منظر عقل قرار گیرد. در آن صورت می‌توانیم سخنان هایدگر را - بدون آن که بخواهیم آن سخنان را با اصالت وجود ملاصدرا تطبیق دهیم - درک کنیم. خیلی عجیب است! معلوم نیست چرا بعضی‌ها بدون آن که هایدگر خواننده باشند مدعی‌اند هیچ‌گونه نزدیکی بین هایدگر و ملاصدرا نمی‌بینند و معتقدند این دو فیلسوف انعکاس همدیگر نیستند، ما نخواستیم آن دو را بر همدیگر تطبیق دهیم، بحث ما آن بود که هایدگر در امر نظر به «وجود» به روشی که خودش دارد متذکر ما است، هر چند دستگاه فکری خود را با ملاصدرا می‌بندیم، زیرا نگاه صدرایی جنس فکر ما است. با این همه ملاحظه کردید در مصاحبه‌ای که تحت عنوان «انقلاب اسلامی و عبور از نیهیلیسم در هم‌زمانی با هایدگر»^۹ شکل گرفت روشن شد چگونه در نگاه هایدگر می‌توان زوایای خوبی از انقلاب اسلامی و حضرت امام «رضوان‌الله‌علیه» را به تماشا نشست. هر چند باید متوجه باشیم به گفته هگل: «تکامل و تطوّر هر قوم نتیجه فرایندی از کوشش معنوی آن قوم است» و این برای ما با اُنس با حکمت متعالیه حاصل می‌شود و راه تکامل ملت ما از درون خود ما گشوده می‌گردد.

آرمان‌های ما از طریق انقلاب اسلامی از حالت غیر واقعی به صورت واقعی ظهور کرد و نقش حکمت متعالیه در این امر برجسته بود و رهبری انقلاب نیز در نشستی که با بنیاد ملاصدرا داشتند این را متذکر شدند. رهبری انقلاب خوب می‌فهمند در راستای ادامه انقلاب، ما برای حفظ هویت انقلاب به معنای خاصی نیاز داریم که در حکمت صدرایی متبلور

است.^{۱۰} اسلام در این دوران با حکمت صدرایی، خود را بهتر نشان می‌دهد و اسلام از طریق آن حکمت به صورت انقلابی ظاهر می‌شود که در آن انقلاب باورهای دینی نقش بیشتری نسبت به گذشته به عهده دارند و انسان‌ها ذیل چنین انقلابی به پیشرفتی نظر می‌کنند غیر از توسعه‌ای که به معنای اروپایی شدن است. هر چند پس از قدرت یافتن غرب و بسط قدرت کشورهای اروپایی در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، اقوام و فرهنگ‌ها راهی جز پیمودن راه اروپا برای خود تعریف نکردند ولی فرهنگ پژوهان دنیا به این نتیجه رسیده‌اند که تنها با نوع تعریفی که غرب برای انسان کرد آن نوع توسعه شکل گرفت، حال اگر با نگاه حکمت متعالیه، تعریف دیگری از انسان به صحنه آید که در آن تعریف وجوه قدسی انسان نادیده گرفته نشود دیگر انسان‌ها خود را با اروپایی شدن معنا نمی‌کنند زیرا توسعه‌ی نادرست هنگامی به وقوع می‌پیوندد که توسعه‌گران بر تقدم عنصر اقتصاد اصرار ورزند و این مشکل با انقلاب اسلامی و با مبانی حکمت متعالیه بر طرف می‌شود.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

۱۰- به کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» رضوان‌الله‌علیه» صفحه ۱۳ رجوع شود.

چگونه تفکر به تاریخ ما برمی گردد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: سخن ما این است که چگونه در رابطه با سلوکی که باید ذیل شخصیت حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» داشت، گفتمان سازی محقق می شود؟ با نظر به این که شما تبیین مبانی فکری حضرت امام را جزء وظایف خودتان می دانید و از «تربیت انسان تراز انقلاب اسلامی» سخن می گوید، چه روشی را برای گفتمان سازی ضروری می دانید؟ از طرفی با توجه به «شرایط مخاطب» و «شناختِ تنگناهای تاریخی» چگونه باید به مبادی فکری حضرت امام اشاره کرد؟ تبیین عقلی مبادی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» چه خصوصیتی دارد، عقلی که بخواهیم به کمک آن عقل مبادی نظر به امام را تبیین بکنیم چه عقلی است، عقل معتزلی است یا عقل مشائی است یا عقل صدرایی است؟ چه نوع شخصیت هایی می توانند این گفتمان را تقویت کنند؟ در موضوع این که باید بر اساس مبنای مخاطب خود سخن بگوییم، مخاطب ما در این رابطه باید در چه سطحی باشد. از عوام باشد یا از خواص؟ و آخرین سؤال این که زبان تعامل با جریان های مختلف انقلاب چه زبانی است؟

خصوصیات فضای تفاهم

جواب: قبل از جواب به سؤالات ابتدا کلیاتی را عرض می‌کنم؛ در عین آن که باید مسئله را عمیق‌تر نگاه کرد، بدین معنا که روشن شود چگونه در تاریخی که مقابل ما است وارد شویم تا لاقلاً از جوانب مختلف این حضور تاریخی غافل نباشیم؟ خبرهایی را در تاریخ می‌شنویم ولی اگر تلاش نکنیم فضایی را که آن خبرها در آن واقع شده است پیدا کنیم، عملاً از آن خبر بیگانه‌ایم و تنها نقل خیر می‌کنیم. در سال‌های اول انقلاب که جریان‌های ملی مذهبی و چپ افراطی وارد مجلس شدند این جمله را از امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خطاب به مجلس دارید که فرمودند: «شیاطین سر جای خودشان بنشینند و گرنه رسوایشان می‌کنم.» این جمله در آن تاریخی که گفته شد به خوبی درک شد ولی اگر بیرون از فضای تاریخی‌اش به آن نظر شود بعید است معنای آن درست فهمیده شود. باید ببینیم این سخن در چه فضایی گفته شده، اگر شما در آن فضا نباشید، بخواهید و یا نخواهید آن را جمله‌ای انتزاعی می‌بایید و نمی‌توانید اشارتش را درست تشخیص بدهید. بهترین راه این است که خودمان را در آن فضا حاضر کنیم. اگر در آن فضا وارد بشویم نه تنها این جمله را، حتی کل آن فضا را با این جمله می‌فهمیم. یعنی رابطه‌ی دیالکتیکی با پدیده پیدا می‌کنید.

بنده در بحث هرمنوتیک در جزوات «تاریخ فلسفه غرب» سعی کردم این را روشن کنم که امروز نمی‌توانیم از جایگاه افکاری که در دوران گذشته مطرح بوده غافل شویم. به نظر می‌رسد بعضی از اساتیدی که علم

هرمنوتیک را درس می دهند نظر به جایگاه تاریخی آن علم ندارند. باید از خود پرسید چطور شد که ما نیاز به علم هرمنوتیک پیدا کردیم که باید برگردیم به تاریخی که این متن در آن ظهور کرده است؟ ما در تاریخی قرار گرفته ایم که عین تاریخ قبلی نیست. شما باید اشارات متن را در تاریخ خودش پیدا کنید. بنده نمی خواهم بگویم هر چه علم هرمنوتیک می گوید قبول است اما علم هرمنوتیک دغدغه‌ی آن‌هایی است که متوجه شده اند حالا که تاریخ مان عوض شده است اگر بخواهیم از تاریخ گذشته استفاده کنیم و در تاریخ گذشته حضور پیدا کنیم، حتماً باید از این تاریخ آزاد باشیم، سایه‌ی این تاریخ نمی گذارد ما آن مطلبی را که در تاریخ دیگری تدوین شده است درست بفهمیم. به نظر بنده این یک مشکل اساسی است و گویا این دغدغه در بین مذهبی‌ها که چنین انتظاری از آن‌ها هست، پیدا نشده است. در فقه نظر به بعضی از روایات داریم که در شرایط تقیه گفته شده است و با توجه به جایگاه تاریخی آن روایت آن را بررسی می کنیم، این کار خوبی است زیرا فقیه شیعی متوجه است این روایت را باید در فضای خودش ارزیابی کند به این معنا که باید آن فضا را بازسازی کنیم تا آن روایت معنایش پیدا بشود. ما در بقیه‌ی امور این کار را نکردیم. جهت این که امثال آیت الله جوادی دائم می گویند ما باید تاریخ را هم مثل فقه با نگاه اجتهادی بررسی کنیم همین است. گویا مخاطب ایشان هنوز متوجه مقصد ایشان نشده است.

احساس تاریخ گذشته

این مقدمه را به این جهت عرض کردم تا معلوم شود باید در چه فضائی با همدیگر تعامل و تفاهم کنیم و عنایت داشته باشید ما از چه تاریخی با شما صحبت می‌کنیم. بنده از نسل دیگری هستم و شما با نسل ما از طریق امثال بنده می‌توانید در تاریخ ما حاضر بشوید و آن وقت مطابق تاریخ خودتان تصمیم بگیرید. ما در حال حاضر دو مشکل داریم یکی این که نسلی که بنده متعلق به آن هستم انتظار دارد همه باید در فضایی که او فکر می‌کند فکر کنند، یعنی نسل بعد از او بیاید و در تاریخی که تاریخ آن‌ها نیست فکر کنند، که این غیر ممکن است. مشکل دیگر آن است که نسل جدید متوجه نیست تاریخ قبلی را نیاز دارد، گمان می‌کند خودش همه چیز را می‌شناسد. اگر این دو نسل بتوانند به هم متصل بشوند به این معنا که نسل ما بتوانند نسل جدید را بفهمند و نسل جدید هم حساس بشود که حضورش در آینده منوط به فهم تاریخ گذشته است، آن وقت انتظاری که از ما می‌رود این خواهد بود که به نسل جدید کمک شود تا در عین استفاده از گذشته، در تاریخ خودشان باشند. انتظار غلط آن است که ما فکر کنیم می‌شود نسل بعدی را در تاریخ نسل قبلی نگه داشت. ما باید دائماً به خودمان تذکر دهیم که انتظار نداشته باشیم نسل بعدی در تاریخ ما تنفس کند. نسل جدید هم نباید این تصور را از ما داشته باشد که ما می‌خواهیم آن‌ها را در تاریخ گذشته خود نگه داریم.

تلاش اندیشمندان نسل قبل این است که تاریخ خودشان را طوری تبیین کنند که نسل بعدی یعنی شماها با حضور در آن تاریخ، با وسعتی

شایسته در تاریخ خودتان حاضر بشوید. این نکته حساسی است که شماها بتوانید تاریخ گذشته را احساس کنید. با کتاب و روزنامه نمی توان آن طور که شایسته است در گذشته حاضر شد. شما در فضای تاریخی دولت نهم و دهم حاضر بودید آن دولت را تجربه کردید، به نظرم قبول دارید فقط کسانی که آن فضا را حس کردند در آن تاریخ حاضر بودند و همهی مردم که در آن زمان زندگی می کردند در آن فضای تاریخی حاضر نبودند. سه گروه در آن زمان زندگی می کردند ولی همهی آنها در آن تاریخ حاضر نبودند، عده ای درست در شرایطی که معادلاتی در تاریخ آن زمان جریان داشت به کلی مشغول زندگی روزمره خودشان بودند، شاید در انتخابات هم شرکت نکردند. افراد دیگری هم بودند که با ملاک های غلط و عمدتاً غربی در آن تاریخ تنفس می کردند و افرادی هم بودند که واقعاً در آن تاریخ حاضر بودند. مثل این که اگر بخواهید کربلا را درست بیابید باید به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه نظر کنید تا معنای کینه ای کوفیان به علی علیه السلام در کربلا را احساس کنید و جریان مقابله با امام حسین علیه السلام را به روحیه ای تقابل با عدالت علی علیه السلام متصل نمایید. کینه ای که کوفیان به حضرت علی علیه السلام داشتند از جنس کینه ای «اشرافیت اموی» نسبت به عدالت بود، مثل کینه ای که تازه به دوران رسیده های انقلاب با اهداف انقلاب و با نیروهای صادق انقلاب دارند. معلوم است این گونه افراد نمی توانند علی علیه السلام را که متذکر اصلی اسلام است تحمل کنند. این مثالی بود برای این که شما معنای حضور در فضای تاریخی را بدانید.

نسل ما در فضای تاریخی خود حاضر بوده است، اگر بتوانید آن فضای تاریخی را از طریق نسل گذشته احساس کنید به شما کمک می‌کند تا رویکرد کلی‌تان در این زمان درست باشد و در ادامه‌ی آن فضای تاریخی قرار بگیرید و نه منقطع از آن فضا. شما عین این حضور تاریخی را در فلسفه دارید لذا وقتی ملاصدرا را خوب خواهید فهمید که بفهمید شیخ اشراق و ابن‌سینا در چه فضایی آن افکار را تدوین کردند که آن افکار می‌تواند در ادامه ملاصدرا شود. در هر صورت باید آن حضوری را که نسل ما در آن بوده پیدا کنید تا در تاریخ خودتان حضوری درست داشته باشید و آن تاریخ معنای خود را به شما بنمایاند و گرنه نسبت به فهم تاریخی که در آن هستید مقلد باقی می‌مانید.

این که پرسیده می‌شود برای طرح مسائلی که در کتاب سلوک هست باید چکار کنیم، به جهت آن است که هنوز پیوندی با گذشته‌ی انقلاب اسلامی پیدا نشده، ولی اگر توانستید موضوعات مطرح شده در کتاب را در ظرف تاریخی‌اش بیابید ولی نه به صورت منقطع، موضوعات را به راحتی تصدیق می‌کنید و امکان ارائه آن‌ها را می‌یابید. بنده سعی می‌کنم آنچه را در این تاریخ حس می‌کنم با مثال و روایاتی که اشاره به موضوع دارد اظهار کنم و چون معتقدم این نوع مباحث ریشه‌روایی و قرآنی دارد، از آن‌ها استفاده می‌کنم. فرقی با تفسیر به رأی این است که در تفسیر به رأی تلاش طرف آن است که به کمک آیات و روایات آنانیت و منیت خود را بنمایاند، این فرق می‌کند با آن درکی که فکر می‌کنید حق است و از قرآن و روایت برایش شاهد می‌آورید.

اگر شما نسبت به موضوعات مطرح شده در کتاب سلوک، مقلد بشوید هرگز نمی‌توانید آن موضوعات را درست ارائه دهید چون چیزی را می‌خواهید بیان کنید که احساس نکرده‌اید. ولی وقتی نسبت به آن موضوعات حضور پیدا کردید دیگر خودتان هستید و احساس خودتان را با مثال‌های گوناگون اظهار می‌کنید.

پرسیده‌اید گفتمان‌سازی را چگونه محقق کنیم؟

به نظر بنده همین که روشن کنیم نیاز ما جهت حضور در تاریخی که شروع شده است چه نیازی است و این موضوع را به میان آوریم، تفکر بر روی آن موضوع شروع می‌شود و عملاً با این کار گفتمان‌سازی کرده‌ایم.

چگونگی درک بدیهی تاریخی

سؤال: در رابطه با تاریخی که در آن حاضر بودید، بحث جدی ما با دوستان طی چند جلسه یکی از اصول کتاب سلوک یعنی مباحث مربوط به مبانی و مبادی این تاریخ بود. شما می‌فرمائید مبادی همه‌ی ما حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» است، نسل شما بخواهد و نخواهد، چه خودآگاه و چه ناخودآگاه با امام به صحنه آمده‌اند. از این منظر شاید بتوان گفت ما را حواله می‌دهید که تاریخ شما را داشته باشیم، به این معنا که تاریخ شما بخشی از تاریخ حضور حق است. آیا می‌فرمائید ما سعی کنیم با شما هم‌عالم بشویم یا نه، سعی کنیم از تاریخ شما عبرت بگیریم؟

جواب: به نظرم عبرت‌گیری فعلاً بیرون از بحث ما است. اجازه بدهید ابتدا آن مبادی که باید در آن حضور یابیم را مشخص کنیم تا بعد از آن به

بقیه‌ی بحث پردازیم. الحمدلله این موضوع در مجامع علمی اصیل بحث شده است، از ارسطو بگیرید تا زمان حاضر. ارسطو روشن می‌کند در هر تفکری اول شما به یک نتیجه‌ای می‌رسید بعد می‌آیید قضیه‌ای را مطابق آن می‌سازید. این طور نیست که شما از طریق علم منطق فکر کنید، بلکه برعکس؛ سعی می‌کنید فکری را که در آن قرار دارید منطقی کنید. در درس‌های منطق می‌خواندید که آن طلبه در جلسه‌ی اول و دوم که منطق خوانده بود گفته بود عجب مردمی! هیچ کس از منطق سر در نمی‌آورد، بعد که در فهم منطق کامل شده بود، به استادش گفت همه مردم منطقی حرف می‌زنند. دانشجوی درس منطق در یک مرحله گرفتار خود علم منطق است و صغری و کبرای قضیه، ولی وقتی روح علم منطق را درک کرد متوجه می‌شود چگونه مردم حتی چند قضیه منطقی را در یک جمله رعایت می‌کنند. ارسطو آن روحی را که در تفکر انسان‌ها جاری بود به صورت علم منطق تدوین کرد، یعنی آن اصولی را که همه‌ی شماها در خودتان دارید به شکل علمی تدوین کرد. می‌گوئید قضیه‌ی نوع اول بهتر است، چون آن قضیه‌ی احساس خودتان است. برای این که خودتان در احساس خودتان آن مبادی را دارید. پس در واقع شما با منطق، احساس خودتان را تدوین علمی کردید و به آن شکل دادید. آن وقت ارسطو یک بحث عمیق‌تری این‌جا دارد و می‌گوید آنچه به شکل علم منطق در آمده احساسی است که ما اسم آن را مبادی می‌گذاریم و آن مبادی به صورت حضوری در نزد ما هست اما نه به صورت قضایای منطقی لذا بحث قضایایی را پیش می‌کشد که به اصطلاح به آن قضایا عنوان قضایایی که

«قیاساتها معها» است نام می‌برند. یعنی قضایایی که قیاساتشان با خودشان است و به آن قضایا هم فطریات می‌گویند و مصداق روشن آن، قضایای اولی و بدیهی است که نیاز به حدّ وسط ندارند بلکه دلیل آن قضایا با خود آنها است و بالقوه در ذهن همه هست. می‌خواهد بگویند موضوعاتی بالاتر از آن چه علم منطقی از آن خبر می‌دهد در این عالم هست و ما در آن قضایا حاضریم. بنده در کتاب سلوک سعی کردم با همان دستگاه حضوری با شما حرف بزنم تا خودتان موضوع را احساس کنید. شما وقتی می‌گویند اجتماع نقیضین ممتنع است به جهت آن است که در درون خود چنین احساسی را دارید. این که می‌گویند قضیه‌ی «جزء هر چیز از کلش کوچک‌تر است» از اولیات است یعنی اگر آن را تصور کنید تصدیق می‌کنید. در همین رابطه می‌پرسید: رسالت ما چیست عرض بنده آن است اگر بتوانید تصور درستی به افراد در موضوع مبادی تاریخی‌شان بدهید حتماً تصدیق می‌کنند. از خود پرسید آیا اولیات و بدیهیات بشر همین‌ها است که حکما در منطق از آن نام بردند. یا در احساس خود چیزهای دیگری هم دارید که بدون نیاز به صغری و کبری منطقی تصدیق آنها در نزد شماها هست و در تاریخ خود آنها را مثل بدیهیات احساس می‌کنید؟

در پیاده‌روی ۲۲ بهمن اگر از طرف پرسید چرا آمدی؟ بدون این حرف‌ها که ما می‌زنیم حرفش آن است که باید بیایم. این همان بدیهی تاریخی است که آن را احساس می‌کنند، به همین جهت هم هر اندازه شرایط اقتصادی‌اش سخت باشد آن حضور را ترک نمی‌کند مگر آن که

مثل بعضی روشنفکرها آن احساس تاریخی را در خود دفن کرده باشد، کاری که شکاک‌ها با بدیهیاتِ خود می‌کنند. بعد از ۲۲ بهمن در جلسه‌ای بنده باب این موضوع را باز کردم که چرا مردم معنای این حضور را می‌فهمند ولی روشنفکران غرب‌زده نمی‌فهمند. آن‌جا ما مسئله را این‌طور طرح کردیم که مردم نسبتِ مسائل اجرائی دولت‌ها را از جهتی متفاوت از انقلاب می‌دانند و انقلاب را به‌عنوان یک حقیقت تاریخی احساس می‌کنند. مردم رسیده‌اند به این که مسئله‌ی انقلاب از مبادی شخصیت‌شان است مثل شهدای کربلا و نسبتی که با حضرت اباعبدالله علیه السلام داشتند لذا بدون آن‌که دنبال چیزی باشند در کنار امام حسین علیه السلام هستند، هیچ چیز نمی‌خواهند جز این که می‌خواهند نسبت‌شان را با امام حسین علیه السلام حفظ کنند لذا راحت شهید می‌شوند. ما این را به‌عنوان بدیهی احساس می‌کنیم که صورت عالی‌هی ما امام معصوم ما است، این همان اولیات هر انسانی در عمل است. در انقلاب اسلامی این شعور مدّ نظر است و مردم می‌فهمند این انقلاب یعنی چه و چه حضوری را به آن‌ها متذکر می‌شود. مثل همان حضوری که امام حسین علیه السلام به اصحاب خود متذکر شدند و در نتیجه آن‌ها در شهادت سبقت گرفتند. مشکل ما آن است که هنوز این فکر و فرهنگ را به زبان عقلِ علمی که بشود در مجامع آکادمیک ارائه داد، درنیاورده‌ایم. خارج از آن که آیا نظام آموزشی ما برای طرح چنین مباحثی طراحی شده است یا نه؟

شما سؤال کردید در چگونگی ارائه‌ی مباحث مطرح‌شده در کتاب سلوک که مخاطب‌مان را چه شخصیتی قرار بدهیم؟ بنده معتقدم اگر

درست موضوع را ارائه دهیم گوش‌های شنوا در هر سطح و طبقه‌ای خودشان می‌شنوند. باید درست بگوئیم و فضای تاریخی را درست تبیین کنیم. در رابطه با توجه‌دادن به فضای تاریخی مثال کسوت روحانیت کمک می‌کند. بنده کسوت روحانیت را یک فضای تاریخی می‌دانم، شاید تعجب کنید که چرا همین که یک روحانی سخنی را بگوید نه تنها مردم عموماً قبول می‌کنند حتی سخن او را می‌فهمند بدون آن‌که به دنبال استدلال آن باشند. زیرا با وجه حضوری خود سعی می‌کنند متذکر چیزی شوند که در درون خود دارند. متأسفانه مشکلی که مدرنیته به جان روشنفکران انداخت آن بود که چنین حضوری را که در فطریات خود داشتند از آن‌ها گرفت. بعضی از اهل ایمان را ملاحظه می‌کنید که چگونه در فطریات خود حاضرند و بر آن مینا حکیمانه عمل می‌کنند و صفای شخصیت‌شان کافی است که شما با علقه‌ای که نسبت به ایشان دارید سخنان ایشان را تصدیق کنید. نمونه‌ی روشن آن سخنان مقام معظم رهبری است که چگونه به راحتی آن را تصدیق می‌کنید، سنتی که ایشان در آن سنت حاضرند کافی است که روح همان سنت به ما منتقل شود و ما سخنان ایشان را در آن سنت بفهمیم. این مثال بود تا عرض کنم مثل همان فضایی که کسوت روحانی می‌سازد و ما را به حضوری می‌برد که در آن حضور ما وراء استدلال، سخن او را تصدیق می‌کنیم، می‌توانیم برای گوش‌های شنوا متذکر انقلاب اسلامی باشیم. با توجه به این امر، گفتمان‌سازی در رابطه با سلوک ذیل شخصیت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» شروع می‌شود و با نظر به تاریخی که شروع شده می‌توان امام را به عنوان مبادی

تفکر این تاریخ مدّ نظرها قرار دهیم. باید روشن کنیم در چه تاریخی قرار داریم و ضروریات حضور در این تاریخ چه چیزهایی باید باشد. شما در مسئله‌ی روحانیت همین که طرف با لباس روحانی در جامعه می‌آید، مردم ما مقابل حضور یک تاریخ یعنی در تاریخ حضور حضرت امام خمینی و مرحوم مدرس و شیخ فضل الله نوری و علامه حلی و خواجه نصیرالدین طوسی قرار می‌گیرند و از این جهت عرض می‌کنم کسوت روحانیت یک عالم است و در همین رابطه دشمنان حقیقت که می‌خواهند فرهنگ استکباری‌شان در میان باشد تلاش می‌کنند روحانیت را طوری نشان دهند که متذکر آن حضور تاریخی نباشد.

مخاطب شما در راستای نشان دادن حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان مبادی تفکر این زمانه، با نظر به این که یک تاریخ را دارید به او متذکر می‌شوید، آن‌هایی‌اند که گوش شنوای خود را نسبت به فطریات خود ناشنوا نکرده‌اند، آن‌ها حتماً سخن شما را می‌شنوند که چرا امام خمینی «رضوان الله علیه» صورت عالی‌هی حضور آن‌ها در زندگی است. توصیه‌ی قرآن در رابطه با آن‌هایی هم که گوش شنوا ندارند این است که «ذَرُّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (انعام/۹۱) آن‌ها را در فرو رفتنشان در سرگرمی‌ها رها کن. آن‌ها قابل دیدن نیستند زیرا به توهمات خود که به ناکجاآباد نظر دارد توجه می‌کنند نه به خداوند که واقعی‌ترین و پایدارترین حقیقت است.

ابتدا خدا در این تاریخ حاضر شده است سپس روحیه‌هایی که متوجه این نوع حضور برای خداوند به صورت اجمالی هستند، به صحنه آمده‌اند

و بعد به پیامبر خود می گوید آنچه را از حضور خدا به تو وحی شده به آن‌ها ابلاغ کن ولی در همان حد ابلاغ و نه بیشتر. «وَمَا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نور/۵۴)، ما در ابلاغ کردن به صورت مبین ضعف داریم و اگر واقعاً خودسازی نکرده باشیم، اگر احترام مخاطب‌مان را رعایت نکنیم در ابلاغ‌مان مبین نیستیم. علمای ما مثل مرحوم شهید مطهری به جهت احترامی که برای مخاطبان خود قائل بودند برای ارائه‌ی مباحث خود مطالعه می کردند و به نحوی بسیار عالی بحث‌شان را تقسیم‌بندی می نمودند تا درست ارائه دهند به صورتی که مخاطبان ایشان آن مطالب را قصه‌ی جان خود می دیدند. ما در «بلاغُ الْمُبِين» باید وقت بگذاریم.

در هر حال ابتدا باید این مسئله را حل کنیم که تاریخی را که باید روح آن را به همدیگر تذکر دهیم و در آن حضوری خاص پیدا کنیم چیست؟ تا با اتصال به آن روح تاریخی بتوانیم خود را ادامه دهیم. ابتدا باید بشناسیم در این فضای تاریخی چه می گذرد و عامل اتصال ما چه چیز است. یکی از جنایات مدرنیته این است که ملت‌ها را بی تاریخ می کند و عامل اتصال‌شان به همدیگر را از بین می برد، افرادی مثل امّ سزر و فرانتس فانون در این رابطه نسبت به بلائی که غربی‌ها بر سر مردم آفریقا آورده‌اند بحث کرده‌اند. عمده آن است که متوجه باشیم بی تاریخی یعنی چه و حضور در تاریخی که در آن به سر می بریم به چه معنا است. ابتدا باید این مسئله حل بشود که ارتباطمان با همدیگر در چه فضایی باید صورت بگیرد. بنده همیشه دکتر داوری را در فهم تاریخ زمانه مد نظر دارم و راز مطالعات ایشان را حتی نسبت به مطالعه‌ی کتاب‌هایی که ظاهراً مربوط به

رشته‌ی تخصصی ایشان نیست، در این می‌بینم که می‌خواهد در لایه‌های مختلف تاریخی که در آن زندگی می‌کند حاضر باشد. می‌خواهد ببیند در دل روحی که ظهور کرده چه می‌گذرد. این غیر از آن است که بخواهد به دانستنی‌های خود چیزی بیفزاید. این جا نمی‌خواهد چیزی یاد بگیرد، می‌خواهد تاریخی را که در آن به سر می‌برد درست احساس کند تا در فضای تاریخی خود تنفس کند و چون مرحوم شهید آوینی را صورت زلال این تاریخ می‌یابد در شهادت او آنچنان بی‌تابی می‌کند.

وقتی تفکر به تاریخ ما برمی‌گردد

وقتی شما در جواب این پرسش که مبادی ما در این تاریخ چیست؟ جواب می‌شنوید مبادی تاریخ شما حضرت امام است و او صورت تفکر تاریخی ما است، باید متوجه این امر باشید که اگر بخواهید یک جامعه را به تفکر مناسب تاریخ‌اش برسانید باید ذهن‌ها را متوجه روحی بگردانید که در آن تاریخ ظهور دارد. همیشه این را بدانید: آدم‌ها در هر زمانی حسی دارند اگر ما آن حس را بشناسیم و درست جواب بدهیم، فکر آن‌ها با آن حس تاریخی شکوفا می‌شود و همیشه حس تاریخی خود را در یک آرمان می‌جویند و عرض بنده آن است که در این تاریخ حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» صورت عملی آرمان انسان‌ها هستند و از این جهت حضرت امام را به عنوان مبادی عملی خود می‌پذیرند و از این جا است که تفکر به تاریخ ما برمی‌گردد.

در رابطه با احساس تاریخی که در آن هستیم، حضرت امام نیز آن احساسی که مردم در این تاریخ دارند را در خود احساس می کنند و از این لحاظ مقام معظم رهبری تا حال چندین مرتبه گفته اند: هنر امام این بود که مردم را فهمید. در سومین نشست اندیشه های راهبردی که در رابطه با زن بود فرمودند:

«اصلاً نمی شود نقش زنان را محاسبه کرد و من اقرار کنم، اعتراف کنم؛ اول کسی که این نقش را فهمید، امام بزرگوار ما بود - مثل خیلی چیزهای دیگری که اول او فهمید، در حالی که هیچ کدام از ماها نمی فهمیدیم - همچنان که امام نقش مردم را فهمید. امام تأثیر حضور مردم را درک کرد، آن وقتی که هیچ کس درک نمی کرد. بزرگان با یک تعییرات زشتی به ما می گفتند که شما فکر می کنید با همین مردم می شود کار بزرگی انجام داد؟! آنچنان با تحقیر حرف می زدند، کآنه اصلاً انسان نیست آن کسی که به او اشاره می کنند! امام نه؛ امام قدر مردم را دانست، مردم را شناخت، توانائی های آن ها را درک کرد، کشف کرد.»^۱

بنده مایلیم این موضوع را کالبد شکافی کنم. اولاً چرا مقام معظم رهبری می فرمایند: اصرار دارند امام عزیز ما زمانی مردم را درک کرد که هیچ کس مردم را درک نمی کرد، و دیگر این که ایشان روشن می کنند خودشان ذیل شخصیت امام موضوع مردم برایشان روشن شد. یعنی این کشف، صاحب دارد و صاحب آن، حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» است این یعنی یک حقیقتی در عالم جاری شده که قلب مردم آن را حس کرد و

حضرت امام آمدند و براساس شعور تاریخی مردم کار را شروع کردند^۲ یعنی باید گفت خدا کار را با قلب مردم شروع کرد و حضرت امام آن را کشف کردند. اگر این نکته روشن شود معلوم می‌گردد رسالت ما آن است تا این مردم را در رابطه با انقلاب اسلامی و وظایفی که دارند مخاطب قرار دهیم. همان‌طور که حضرت امام زبان حضور تاریخی بودند که حضرت حق آن تاریخ را اراده کرده است.

احساس اراده‌ی الهی در تاریخ

عرض بنده تا این جا این است که می‌شود اراده‌ی الهی را که مربوط به این تاریخ است احساس کرد و آن چیز ساده‌ای نیست که با مطالعه و درس و بحث حاصل شود. بی‌ایند آن را با رویکرد مخصوص به خود حس کنید. نسبت مقام معظم رهبری را با حضرت امام ملاحظه کنید. چگونه ایشان توانسته‌اند در قله‌ی تاریخی که حضرت امام ظهور دارند آن را به‌خوبی احساس کنند. مقام معظم رهبری از بنده مُسن‌ترند و خیلی عمیق‌تر در نهضت حاضر بوده‌اند. در ۱۵ خرداد سال ۴۲ بنده ۱۲ سال داشتم و ایشان ۲۰ سال داشته‌اند. یعنی کاملاً در صحنه بودند، با این‌همه طوری سخن می‌گویند که دارند با فهم امام این تاریخ را ادامه می‌دهند. امام توانسته‌اند در این تاریخ نسبت به حضور مردم کشفی خاص داشته باشند و عجیب مطمئن هستند این مردم در صحنه می‌مانند و حرف امام را

۲ - جهت نظر به شواهد قرآنی این بحث می‌توانید به مقاله «راز پایداری انقلاب اسلامی و خطر نفوذ و استحاله» از همین مولف در سایت گَبّ المیزان رجوع فرمایید.

می فهمند لذا به راحتی آن‌ها را مخاطب قرار می دهند و در این راستا اگر شما مردم را مخاطب قرار دهید سخن شما را بر خلاف روشنفکران و خواص که بیرون از روح انقلاب اند، می فهمند. یکی از ابهاماتی که ممکن است برای شما پیش آید این است که آیا مردم این نوع مباحث را می فهمند یا نمی فهمند؟ ممکن است لغت‌های ما را نفهمند ولی ماوراء این لغات تخصصی، اشارات شما را می فهمند و خوب می دانند شما چه می گوئید. زیرا ما متذکر چیزی هستیم که در نزد آن‌ها هست. این است آن حضور تاریخی که شما باید بیابید و در آن قرار گیرید تا آن گفتمان ظهور کند. این چیزی است که حضرت امام متوجه شدند و شما در ۲۲ بهمن امسال خیلی خوب توانستید در این دستگاه مردم را ببینید که ماوراء بسیاری از چیزهایی که ما فکر می کنیم آن چیزها مردم را به صحنه می آورد، مردم به میدان آمدند. آن‌ها یک کشفی نسبت به اراده‌ی الهی در این تاریخ دارند، آن کشف معنایش این است که فهمیده‌اند خودشان را با حضور در این انقلاب معنا بخشند.

سؤال: آیا این کشفی که می فرمائید مبادی عملی مردم به حساب می آید؟

جواب: به یک معنا همین طور است و این کشف را همه می توانند داشته باشند. ممکن است در ارائه و بیان آن به زحمت بیفتند مثل بنده که در ارائه‌ی آن به زحمت هستم، زیرا یک موضوع وجودی است و به راحتی با علم حصولی قابل ارائه نیست. اما این که نگاه کنید و پیدایش کنید کاری است که حضرت امام این کار را کرد و از این لحاظ

می‌فرمودند: مردمِ خوبِ ما. مردمِ خوبِ یعنی آن حضورِ مردمی که شما از مردم در جمعیت ۲۲ بهمن می‌بینید. واقعاً مقاومت در دفاع مقدس را منهای این مردم چگونه می‌توانستیم نشان دهیم؟ یک ملت در تاریخ خود حاضر شوند و این همه شهید بدهند و احساس پیروزی بکنند و پیروزی خود را در فتح تاریخی که شروع شده احساس نمایند! نظر بنده این است که غیر از حضرت امام احدی نمی‌توانست بفهمد این جنگ یعنی چه. کشف چنین تاریخی از امام است. زنده باد آن‌هایی که ذیل کشف امام توانستند به خود هویت ببخشند. دفاع مقدس را تحلیل کنید تا عمق موضوع شروع شود. دفاع مقدسِ ملت ما یعنی دنیا در مقابل یک ملت بایستد و آن ملت برای حفظ حضورشان در تاریخ، همه را به هیچ بگیرد تا در تاریخ خود حاضر باشد. حال بعضی از این مردم شهید شدند و بعضی ماندند، اصل حضور مردم چیز فوق العاده‌ای است و این را حضرت امام فهمیدند و تا ما این را نفهمیم، به این شکل خاصی که مقام معظم رهبری وارد انقلاب شده‌اند، وارد انقلاب نمی‌شویم.

در حیرتِ هست و نیست

سؤال: لطفاً بفرمایید اولاً: غفلت‌های ما در نظر به کتاب سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» کجا است؟ و با این منطقی که زبان کتاب زبان تذکر است چگونه آن را از زبان خطابه جدا کنیم؟ و اگر هم به یک معنا خطابه است متوجه باشیم رویکرد کلی آن کتاب تذکر است به همان روحی که خداوند بر قلب مخاطب ما اشراق کرده؟ پس مقام، مقام فهم و

هم‌زبانی و هم‌سخنی است و گرفتن اشارات برای متذکر شدن نسبت به آن مبانی که کتاب متذکر آن است و با این رویکرد به این نتیجه می‌رسیم که حداقل یک بار به کتاب سلوک باید بدون شتاب و عجله و با حوصله نظر شود. ثانیاً: آن بخشی که بیشتر باید در این جلسه روشن شود چگونگی تنظیم آکادمیک مباحث در مقام ارائه است. در این قسمت کار ما چندان ساده نیست. فکر می‌کنم همه‌ی رفقا این را تجربه کرده‌اند. وقتی می‌خواهیم بحث را ارائه دهیم یک نوع پراکنده‌گویی به میان می‌آید. البته با همه این حرف‌ها مخاطب در عین احساس حیرت، آن حال و حضور را که کتاب می‌خواهد به مخاطب بدهد تا حدودی پیدا می‌کند. کار در آنجا سخت می‌شود که ما می‌خواهیم با زبان آکادمیک و رسمی این مطالب را ارائه بدهیم، به همین خاطر این‌طور سؤال می‌کنم که آیا منظور از مبادی، همان عالم است که انسان‌ها هر کدام در آن قرار دارند؟ اگر به این نتیجه رسیدیم که نسبت مبادی و عالم، نسبت تساوی است. با الفاظ احتمالاً مختلف راحت‌تر می‌توانیم مباحث را تدوین و به صورت آکادمیک در آوریم.

جواب: تقاضای بنده آن است که در نگاه به مبادی، از تشکیکی بودن موضوع غفلت نکنید به این معنا که اگر در مرتبه‌ای از آن حاضرید نسبت به مرتبه‌ی بالاتری از آن در ابهام هستید، هر چند آن را در کلیت احساس می‌کنید ولی در حالت ظهور و خفا احساس می‌کنید. وقتی تشکیکی به مبادی نگاه کنید از این که به آن مبادی، عالم بگوئید غفلت نمی‌شود این جاست که می‌توان گفت از جهتی در آن عالم هستید و از

جهتی هنوز نسبت به آن در ابهام قرار دارید و به اصطلاح، آن وجه بالاترِ موضوع هنوز برای شما ظهور نکرده و رخ ننموده است.

وقتی حس حضورتان نسبت به مبادی، وجودی و تشکیکی شد دیگر نگران نیستید که چون هنوز به همه‌ی موضوع تسلط ندارید پس به هیچ‌یک از وجوه موضوع نیز آگاهی و حضور ندارید. این شبیه هدایت الهی است که اگر از جهتی ما را هدایت می‌فرماید هنوز وجوه دیگر هدایت مانده است و با تجلیات دیگر نور هدایت، آن وجوه ظهور می‌کند. یکی از کاربران برای بنده در سایت نوشته بود: من وقتی مقاله حرّ را خواندم آمدم سجده کنم که خدایا من را نجات دادی که یک مرتبه گناهانم جلویم آمد و از خود پرسیدم آیا با این گناهان می‌توانم نجات پیدا کنم؟ نوشته بود در عین این که می‌خواستم سجده شکر کنم با نظر به گناهانم همه‌ی آن امید رفت. می‌پرسید پس کو آن امام حسینی که حرّ را نجات داد و چرا من را نجات نمی‌دهد؟ جواب بنده به آن عزیز این بود که شما نمی‌دانی نجات دادن حرّ یعنی چه؟ گمان می‌کنی اگر حرّ از گناه بزرگ مقابله با امام معصوم نجات یافت به مقام عصمت رسید و دیگر هیچ عیب و ضعفی در او نیست در حالی که وقتی انسان در مسیر نجات قرار گرفت ممکن است همچنان گرفتار گناه شود و همچنان توبه کند، زیرا هدایت امری تشکیکی است. نور هدایت الهی دست را از سقوط کردن در یک گناه می‌گیرد و بلند می‌کند، بعد دوباره از زاویه‌ی دیگر زمین می‌خوری و دوباره هم بلندت می‌کنند. تو فکر می‌کنی باید یک بار بلندت کنند و دیگر از آن به بعد معصوم بشوی! تعبیر بنده به آن عزیز این

بود چرا خودت را در قاب عصمت جستجو می کنی؟ این موضوع را به این جهت عرض می کنم که عالم را و یا سریان حضور توحیدی در عالم را تشکیکی بگیرد. آنوقت در این فضا از یک طرف دائماً رجوع به امام داریم و در حضوریم و از طرف دیگر دائماً نسبت به مرتبه‌ی بالاتر در ابهام قرار داریم، شبیه آن چه در توحید می شناسید نسبت به در ظهور و خفافتن موضوع وجودی یا تشکیکی بودن عالم، این از قسمت‌هایی است که با هیدگر مشترکیم. او با طرح در حضور و خفابودن وجود سخن خود را می گوید و ما با تشکیکی بودن موضوع حرف خود را می زنیم و فکر می کنم این مسئله را متوجه‌اید که درست همان وقت که موضوع تشکیکی، در ظهور است همان وقت در خفا است. به یک معنا انسان در چنین شرایطی در هست و نیست قرار می گیرد و نمی تواند تعریف مشخصی از خود و حالات خود داشته باشد، حتی آن وقتی که تمام آداب نماز را به جا می آورد و به نحوی در حضور است نمی تواند به راحتی خود را قانع کند که کار را به خوبی به انجام رسانده، زیرا نسبت به مرتبه‌ی بالاتر در جایی نیست که احساس وجود کند. این همان چیزی است که برای خوانندگان کتاب‌های بنده پیش می آید. قبلاً قالب‌ها برایش مشخص بود و شکل گناه مثل معنای نگاه کردن به نامحرم کاملاً برایش روشن بود حال می گوئیم گناه این است که از حق غافل بشویم. لذا آن مرزهایی که راحت او را نگه می داشت شکسته می شود، از آن طرف تا می آید به این فضا منتقل شود گرفتار یک نوع زندگی معلق می گردد، از یک طرف دیگر آن استحکامی که نگاه به نامحرم برایش گناه بود به هم ریخته و از

طرفی فضای جدیدی که یک قالب مشخص داشته باشد، برایش ظهور نکرده تا خود را جمع کند و در حیطه‌ی توحیدی بالاتری قرار گیرد به همین جهت به دست و پا زدن می‌افتد.

اگر شما به موضوع مورد بحث به عنوان یک موضوع تشکیکی نگاه کنید در هست و نیست قرار می‌گیرید مثل هدایت از آن جهت که تشکیکی است و لذا از یک طرف از گناهان زیادی به جهت هدایت الهی گذشتید و از طرف دیگر از نقص‌ها و ضعف‌های زیادی نگذشته‌اید، راز بی‌تابی و گریه اولیاء در این است که در این فضا قرار می‌گیرند. هر چه حس می‌کنند از یک جهت در خفا است اما خفایی که در عین حضور است. به همان معنایی که وحدت در عین کثرت را متوجه‌اید که نه از نگاه به وحدت محروم هستید و نه با وحدتی روبه‌رو شده‌اید که هیچ کثرتی در آن ظهور ندارد. نه خفای محض است و نه ظهور محض. پس در واقع مخاطبان را با آوردن در وادی حضور، در حیرتِ روبه‌رو شدن با هست و نیست برده‌اید و آن مخاطب در ابتدا این وادی را نمی‌شناسد. همین‌طور انتظار دارد که شما مطلب را تمام‌شده به او نشان دهید در حالی که با یک موضوع تشکیکی روبه‌رو شده و شما نمی‌توانید تعریف مشخصی در میان آورید تنها می‌توانید استعداد وجودینی و رازینی طرف مقابل را شکوفا کنید تا بفهمد شما از چه جهت می‌گوئید حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مبادی تفکر اوست و او نباید به دنبال یک تعریف از امام باشد بلکه باید با ملکوت حضرت امام که یک موضوع وجودی است و خودش نیز با آن آشنا است، مرتبط شود.

الفبای مخصوص این تاریخ

تعبیر خودتان تعبیر خوبی بود، فرمودید مخاطبِ شما یک احساس حیرتِ همراه با حال حضور پیدا می‌کند. زیرا در عین حضور نسبت به موضوع، حس می‌کند آن موضوع در خفا است. مگر همیشه «وجود» این طور نیست؟ گفتیم تشکیک، ذاتی وجود است. یعنی در همه حال احساس می‌کنید تماماً بر حق مسلط نیستید که مالک او باشید و پیامبر خدا ﷺ در چنین فضایی اظهار می‌دارند: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَ مَا عِبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»^۳ رسول خدا ﷺ در عین این که با معرفت خدا، خدا را عبادت می‌کنند به خوبی احساس می‌کنند حقیقت حضرت حق بالاتر از آن است که در اختیار بندگان قرار گیرد ولی این طور هم نیست که خود را در محضر حق احساس نکنند.

با توجه به جایگاه بحث، یعنی نظر به مبادی تفکر که وجودی و حضوری است عرض می‌کنم شما تنها می‌توانید مذکر چیزی باشید که از یک طرف، وجودی است و از طرف دیگر مخاطب شما نسبت به آن بیگانه نیست ولی عادت ندارد که با چنین موضوعی روبه‌رو شود، او عادت کرده با موضوعاتی سر و کار داشته باشد که مفهوم آن را با یک تعریف علمی در ذهن خود شکل دهد و به اصطلاح همواره با ماهیات و علم حصولی سر و کار داشته و نه با موضوعاتی که وجودی هستند، به خصوص که در تاریخ گذشته موضوعات وجودی را هم برای او به

مفاهیم حصولی تبدیل کرده‌اند. شما باید متوجه باشید در چه تاریخی قرار دارید و چگونه باید مناسب این تاریخ در صحنه حاضر شوید و چگونه باید به امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نگاه کرد.

در کتاب «امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» سعی شده بیشتر بر روی مبادی انقلاب به روش حضوری تذکر داده شود تا مخاطب بتواند آن مبادی را در خود احساس کند و شکل بدهد، تصور می‌کنم اگر آن کتاب با این رویکرد مطالعه شود که خواننده بخواهد با ملکوت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به عنوان مبادی تفکر در این دوران مأنوس شود، آرام آرام موضوع برایش ظهور می‌کند. بنده بعد از طرح این کتاب احساس کردم باری از دوشم برداشته شده و مخاطب من می‌تواند با الفبایی که مخصوص این تاریخ است وارد تفکر شود. هرچند معتقدم باید عزم ورود به این تاریخ در جامعه‌ی ما قوت بیشتری بگیرد تا مباحث مطرح شده جدی‌تر گرفته شود.

زبان تذکر و اشاره

برمی‌گردیم به آنچه در ابتدای بحث فرمودید که چگونه این نوع مباحث را به زبان آکادمیک تنظیم کنید. این کار که شما به دنبال آن هستید به یک معنا شبیه همان کاری است که متفکران دینی ما برای ارائه‌ی آنچه می‌اندیشیدند از طریق علم کلام ارائه دادند، شما در علم کلام از یک جهت می‌خواهید نکاتی را نفی کنید و از وجه دیگر می‌خواهید مطالبی را اثبات نمائید. در علم کلام مؤمنین را مخاطب خود قرار

نمی‌دهید زیرا مؤمنین به دنبال قرب بیشترند نه آن‌که گرفتار شبهاتی نسبت به بود و نبود خدا و نبوت و معاد باشند. علم کلام برای آن‌هایی تدوین شد که منکر آموزه‌های دینی بودند و بر انکار خود از طریق بهانه‌هایی که در دست داشتند اصرار می‌ورزیدند. شما در علم کلام ابتدا آن بهانه‌ها را نفی می‌کنید و سپس ادعای خود را اثبات می‌نمائید. مثل آن که یک انسان مادی چون نمی‌تواند خدا را حسّ و تجربه کند او را انکار می‌کند. شما ابتدا روشن می‌کنید حسّ و تجربه توانایی درک همه‌ی واقعیات را ندارد و سپس به روش استدلالی ثابت می‌کنید واجب الوجودی هست. ملاحظه کنید عملاً روش علم کلام بیشتر جدلی است یعنی می‌خواهید طرف مقابل را خلع سلاح کنید، نه آن‌که بخواهید او را راهنمایی نمائید. راهنمایی کردن مربوط به کسی است که به دنبال حقیقت است و اگر حقیقت را بیابد اصراری بر انکار خود ندارد. ما در ابتدای انقلاب در دانشگاه‌ها مباحث اصول عقاید را به روش کلامی مطرح کردیم، گویا دانشجویان همگی از منکران دین هستند و ما باید آن‌ها را خلع سلاح کنیم و عملاً فرصت تعالی دینی را از آن نسل گرفتیم. بنده در آنجایی که توانستم مباحث معرفت‌النفس را به صورت حضوری مطرح کنم نتایج خوبی گرفتم و حاصل آن بحث‌ها دانشجویانی شدند که عمدتاً انسان‌های متعهد به امام و انقلاب بودند. زیرا توانستند با نگاه حقیقت‌یابی به حضرت امام و انقلاب نگاه کنند و حقیقت را بیابند و عملاً سرباز انقلاب شدند.

روش علم کلام در تنظیم مباحث برای منکران و با آن‌هایی که شبهه دارند مشخص است، ما در آن روش موضوعات را در حدّ مفاهیم عقلی

تقلیل می‌دهیم تا بتوانیم عقل استدلالی طرفِ مقابل را مخاطب قرار دهیم ولی در مباحث مطرح شده در کتاب سلوک شما باید متوجه باشید موضوعاتی را می‌خواهید طرح کنید که صرفاً موضوعات انتزاعی نیست و مخاطب شما هم نیامده است که موضوعات را انکار کند. هر چند با زبان این نوع مباحث آشنا نیست، زبان شما در این نوع ساحت، زبان تذکر و اشاره است تا خودش موضوع را در درون خود بیابد. حتماً انتقادهایی را که بعضی از اهل فکر و اندیشه به بعضی از مباحث بنده داشته‌اند شنیده‌اید. کسانی به بعضی از مباحث کتاب اشکال می‌کردند که دانشجوی دکتری فلسفه بودند و نسبت به آموزه‌های دینی هم بیگانه نبودند و بدون آن که بخواهند مرء کنند، اشکال می‌کردند و نه مغرضانه. خیلی راحت می‌فرمودند ما این حرف‌ها را نمی‌فهمیم و به راحتی در دستگاه فکری ما جای نمی‌گیرد. آن‌ها در دستگاه علم منطق می‌خواستند جای مباحث را پیدا کنند در حالی که اگر به خود علم منطق دقت کرده بودند یادشان می‌آمد که ارسطو نخواست است همه‌ی ادراکات بشری را - اعم از حصولی و حضوری - در قضایای منطقی جای دهد. خودش بحث قضایایی را پیش می‌کشد که قیاس‌های آن قضایا در درون خودشان است. با این همه حرف بنده این نیست که بحث‌های مطرح شده در کتاب سلوک و کتاب بعدی که در واقع شرح مباحث کتاب سلوک است، به نظم آکادمیک در نیاید، تنها عرض‌ام آن است که مواظب باشید به روش علم کلام مباحث را جلو نبرید. بنده زبان حکمت متعالیه و نگاه توحیدی آن مکتب را جهت ارائه

مباحث مناسب می دانم. با این همه شما مباحث را به عنوان یک چشم انداز در مقابل آن‌ها قرار دهید که خودشان به موضوع فکر کنند.

عصر توبه‌ی بشر

نکته‌ی دومی که ممکن است با این مباحث و اشراقی که بر مردم شده برای شما پیش آید این است که اگر چنین است پس این گناه آلودگی که ما در مردم می بینیم چه می شود؟ حتماً در جریان هستید که بنده امسال در ماه محرم سعی کردم زمانه‌ی خود را در راستای تمدن‌سازی تحلیل کنم و عرض شد ما در این راستا گناه آلودگی این نسل را به رسمیت نمی شناسیم و نه تنها برای آن‌ها شخصیت قائلیم بلکه روی آن‌ها جهت تحقق تمدن اسلامی حساب هم باز کرده‌ایم و سعی می کنیم سؤالات تک تک نسلی را که روی آن حساب باز کرده‌ایم جواب بدهیم. درست برعکس عده‌ای که تنها گناه آلودگی این نسل را می بینند و به نظر بنده این خطای بزرگی است که ما مرتکب می شویم. بحث حرّ به میان آمد تا روشن شود چگونه از طریق امام حسین علیه السلام می شود کسی که اسیر خوارها گناه است آزاد شود. این نسل گرفتار گناه، گناه آلوده است ولی گناه کار نیست، زیرا جهت اصلی و طلب حقیقی او اهداف انقلاب اسلامی و آزادشدن از تاریخ گناه آلودگی است. به نظرم نگاه شهید آوینی که با نظر به وجوه ملکوتی حضرت امام ظهور کرد، در رابطه با درست دیدن این دوران نگاه خوبی است. اولاً: او معتقد است؛ «تفکر حقیقی، همان تفکر حضوری است که ذکر است و ذکر نیز نه آن چنان است که به کوشش خود حاصل

آید. حضور عین ذکر و تقرّب است و غفلت عین بُعد است. «ثانیاً: عصر کنونی را عصر توبه‌ی بشریت می‌نامد و ظهور انقلاب دینی را تجسم این توبه تاریخی و معنوی می‌شناسد. او انقلاب اسلامی را رستاخیز تاریخی انسان و یک توبه‌ی تاریخی بعد از قرن‌ها هبوط می‌نامید. انقلابی که غایات آن هرگز اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نیست، بلکه انقلابی فرهنگی است؛ آن هم در جهانی که به صورت یک دهکده با یک فرهنگ واحد یعنی فرهنگ غرب، درآمده است.^۴

شهید آوینی بر این باور بود که با وقوع انقلاب اسلامی و ظهور انسان کاملی چون امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» بشر وارد عهد تاریخی جدیدی شده است که آن را «عصر توبه‌ی بشریت» می‌نامید. عصری که به انقلاب جهانی امام عصر علیه‌السلام و ظهور «دولت پایدار حق» منتهی خواهد شد. توبه از خطایی که بشر با تاریخ غرب مرتکب گردیده است و آن خطا و انهدان ولایت الهی و تبعیت از طاغوت نیست‌انگاری است. و جوانان ما این نیست‌انگاری را با گوشت و پوست خود احساس می‌کنند. آوینی دریافته بود که ظهور انقلاب اسلامی به عنوان یک انقلاب طلیعه‌دار، دلالت و اشارتی است به این که بشر، به منظور عبور از هبوط و گناه‌اعراض از حق، حرکت را آغاز کرده است و او این حرکت و این آغاز‌گذار تاریخی را «عصر توبه بشریت» نامید.

او می‌گفت همان گونه که حضرت آدم هبوط و پس از آن توبه کرد و سعی کرد در مسیر رستگاری قرار بگیرد؛ فرزندان او و بشر نیز بعد از

رسانس، هبوط تاریخی کرد و با انقلاب اسلامی کلمات توبه به بشر این دوران الهام شد. به همین جهت نباید انتظار داشت یک تاریخ گناه آلودگی، یک شبه از زندگی‌ها بیرون رود.

اندیشه‌ی شهید آوینی، صورتِ تفصیلی دیدگاه‌های امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در مورد رسالت انقلاب اسلامی در برابر دنیا است. اگر توجه کنیم، می‌بینیم بیشتر صحبت‌ها و مطالب امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بر تمدن‌سازی و رسالت جهانی انقلاب اسلامی و نجات مستضعفین عالم متمرکز شده است؛ امام اعتقاد داشتند که ما نباید به هیچ وجه دست از آرمان‌های جهانی انقلاب اسلامی برداریم و در جلد ۲۱ صحیفه می‌فرمایند: مبدا مسئولین فکر کنند فقط باید به نیازهای اقتصادی و مسائل مردم بپردازند و دست از مسئولیت جهانی‌شان و کمک به مستضعفین بردارند و در ادامه می‌گویند لازم است که مسئولین ما شرایط مطلوب اقتصادی را برای مردم فراهم کنند اما این بدان معنا نیست که رسالت اصلی انقلاب و بسترسازی برای ظهور امام زمان علیه‌السلام را فراموش کنیم.

شهید آوینی در راستای نجات این جوانان از مکر لیل و نهار بر رسالت جهانی انقلاب اسلامی تاکید ویژه داشت و معتقد بود حقیقت انقلاب با این رسالت شکوفا می‌شود و وجه رسالت جهانی انقلاب را وجه تفکیک‌ناپذیر انقلاب اسلامی می‌دانست.

یکی از راه‌های مسخ آرمان‌های انقلاب و نادیده گرفتن جوهره‌ی اصلی انقلاب، اندیشه‌ای است که قصد دارد با برجسته کردن مشکلات اقتصادی در داخل، ما را از عزم تمدن‌سازی انقلاب اسلامی باز دارد.

عزمی که با نظر به مبادی این تاریخ، امکان ادامه‌داشتن دارد و این جوانان گناه‌آلود که خودشان از همه بیشتر از گناهشان متفرنند آماده‌اند تا سربازی انقلابی را به عهده بگیرند که همان توبه‌ی تاریخی بشر امروز است. نمونه‌ی آن را شما قبل از انقلاب در شهید طیب حاج رضایی‌ها و بعد از انقلاب در شهید شاهرخ ضرغام‌ها می‌بینید.^۵ حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و

۵- رفقای شهید شاهرخ ضرغام در موردش این‌طور گفته‌اند: قدرت بدنی، شجاعت، نبود راهنما، رفقای نا اهل و ... همه دست به دست هم داد. انسانی بوجود آمد که کسی جلودارش نبود هر شب کاباره، دعوا، چاقو‌کشی، پدر نداشت از کسی هم حساب نمی‌برد. مسیحا نفسی آمد و از انفاس خوش او مسیر زندگی شاهرخ تغییر کرد. بهمن ۵۷ بود. شب و روز می‌گفت: فقط امام، فقط خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» وقتی در تلویزیون صحبت‌های حضرت امام پخش می‌شد، با احترام می‌نشست. اشک می‌ریخت و با دل و جان گوش می‌کرد. می‌گفت: عظمت را اگر خدا بدهد، می‌شود خمینی، با یک عبا و عمامه آمد. اما عظمت پوشالی شاه را از بین بُرد. همیشه می‌گفت: هر چه امام بگوید همان است. حرف امام برای او فصل‌الخطاب بود. برای همین روی سینه‌اش خالکوبی کرده بود: فدایت شوم خمینی. ولایت فقیه را به زبان عامیانه برای رفقایش توضیح می‌داد. از همان دوستان قبل از انقلاب، یارانی برای انقلاب پرورش داد. وقتی حضرت امام فرمود: به یاری پاسداران در کردستان بروید. دیگر سر از پا نمی‌شناخت. حماسه‌های او در سنندج، سقز، شاه‌نشین و بعدها در گنبد و لاهیجان و خوزستان و ... هنوز در خاطره‌ها باقی است. شاهرخ از جمله کسانی است که پیر جماران در رسایشان فرمود: اینان ره صد ساله را یک شبه طی کردند. من دست و بازوی شما پیشگامان رهائی را می‌بوسم و از خداوند می‌خواهم مرا با بسیجیانم محشور گرداند.

وقتی از گذشته‌ی زندگی خودش حرف می‌زد داستان حُر را بازگو می‌کرد، خودش را حُر نهضت امام می‌دانست. می‌گفت: حُر قبل از همه به میدان کربلا رفت و به شهادت رسید، من هم باید جزء اولین‌ها باشم. در همان روز‌های اول جنگ از همه جلوتر پا به عرصه گذاشت. آنقدر دل‌اورانه جنگید که دشمنان برای سرش جایزه تعیین کردند. پس از سی و یک سال زندگی پر فراز و نشیب در هفدهم آذر پنجاه و نه در دشت‌های شمال آبادان این پرواز را ثبت کرد. پروازی با جسم و جان. کسی دیگر او را ندید؛ حتی پیکرش پیدا نشد. روایت زندگی‌نامه‌ی شهید، از

رهبری عزیز «حفظه الله» خوب می فهمند اگر این نسل، نسل گناه آلوده‌ای است ولی گناه کار نیست، به همین جهت ماوراء گناهاشان به آن‌ها نگاه می کنند و درست هم نگاه کرده اند. همان طور که با نهضت امام حسین علیه السلام تاریخ جدیدی شروع شد و عملاً جهان اسلام از امویان عبور کرد و جناب حرّ این را در کربلا فهمید. شما به نور امام خمینی «رحموان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی این جوانان را گناه آلوده بنگرید تا آن‌ها را گناه کار نبینید بلکه اسیر آلودگی لیل و نهار بدانید. چه زیبا امام حسین علیه السلام صحبت می کنند آنجا که حرّ ایستاده و مانع حرکت امام به سوی کوفه است، حرّ ایستاده و گوش می دهد که امام می فرمایند: هان ای مردم! پیامبر خدا فرمود: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُعَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ» هر کس زمامدار بیدادپیشه و قانون شکنی را

تحولی روحی در جریان حوادث قبل از انقلاب تا انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی حکایت می کند. تحولی که ریشه در مفاهیم و معارف عمیق اسلام دارد و بازگشت به خویشتن و توبه نصوح را برای هر انسان طالب حقیقت بازگو می کند. او مدتی را در جهالت سپری کرد. اما خدا خواست که برگردد. وجود سرداری مانند شاهرخ در روزهای اول جنگ نعمتی بود برای فرماندهان. دو ماه از جنگ گذشته بود، شاهرخ خیلی تغییر کرده بود، کم حرف می زد، نماز جماعت و اول وقت او ترک نمی شد. در دعای کمیل و دعای توسل با صدای بلند گریه می کرد. از سادات گروهش خواسته بود برای او دعا کنند که شهید شود. او از خدا خواسته بود همه گذشته اش را پاک کند. می خواست چیزی از او نماند. نه نام، نه نشان، نه قبر، نه مزار و نه هیچ چیز دیگر. خدا هم دعایش را مستجاب کرد. رجوع شود به سایت

(=&catid=۴&http://salehat.ir/index.php?option=com_content&view=article&id=)

نظاره کند که حرام خدا را حلال و روا می‌سازد، و عهد و پیمان او را می‌شکند و با سبک و روش عادلانه و بشردوستانه‌ی پیامبر خدا مخالفت می‌ورزد؛ و با این وصف در برابر آن عنصر خودکامه و قانون‌گریز، با گفتار و عملکردش به مخالفت برنخیزد و در راه اصلاح جامعه و حکومت، خود را به هر آب و آتش نزند، بر خداست که او را از همان راهی که آن بیدادپیشه را به دوزخ در می‌آورد، به دوزخ در آورد. آری حرّ می‌فهمد امام دارند به چه چیزی اشاره می‌کنند و امام آن نتیجه‌ای را که می‌خواستند بگیرند که از جمله آن‌ها نجات‌گناهکارانی مثل حرّ بود در راستای توجه‌دادن او به تاریخی که آن حضرت در پیش روی او گذاشتند، گرفتند. با چنین برنامه‌ای حتی عده‌ای شب عاشورا به امام یعنی به تاریخ حضور امام حسین علیه السلام در عالم پیوستند. تاریخی که با نهضت امام در کربلا شروع شد و هنوز که هنوز است بشریت را تغذیه می‌کند. عده‌ای روز عاشورا به آن نهضت پیوستند زیرا در منظر خود حرکتی را دیدند بسیار بزرگ، همان‌هایی که در لشکر عمر سعد بودند و به ظاهر در بدترین جبهه‌ی باطل قرار داشتند، وقتی امام توانستند تاریخ توحیدی آینده را برای آن‌ها ترسیم کنند در حدّ دست‌شستن از جان خود به امام پیوستند.

فکر می‌کنم به همین اندازه بسنده کنیم که چرا می‌گوئیم اگر در راستای تمدن‌سازی که در پیش داریم به مردم نگاه کنیم، گرفتاران در فضای گناه‌آلود مدرنیته را از آن فرهنگ و آن گناهان جدا می‌دانیم. بعد از مقاله حرّ چند مقاله دیگر در همین رابطه نوشته شد، که طرف در عین گرفتاری در گناه، حس می‌کرد داریم با او حرف می‌زنیم. می‌نوشت عزم

کرده‌ام وارد اردوگاهی شوم که حرّهای این زمان وارد شده‌اند ولی دلواپس هستم که دوباره گناه کنم. بنده در راستای آن که می‌دانم این افراد گناه آلوده‌اند ولی گناه کار نیستند برایشان توصیه‌هایی داشتم که اگر از یک گناه آزاد شدید انتظار نداشته باشید از همه‌ی گناهان آزاد شوید و از خود انتظار عصمت داشته باشید، همین که از گناه متنفرید راه سعادت را به سوی خود گشوده بیاید زیرا این تاریخ به عنوان تاریخ ظهور توحید محمدی بشر را از گناهانش به توبه از آن‌ها راهنمایی می‌کند.

بازگشت به هویت از دست‌رفته

سؤال: با نسلی که کمیت‌گرا است و اصالت را به دنیا و ثروت‌های دنیایی می‌دهد با چه زبانی صحبت کنیم؟ با مردمی که از جهتی تا آخر با انقلاب هستند، ولی از زاویه‌هایی دیگر مقام معظم رهبری را درست درک نمی‌کنند، چگونه سخن بگوییم. هنوز ما بر روی قصه اقتصاد مقاومتی بحث نکرده‌ایم، روی فرهنگ هنوز بحث نکرده‌ایم. ما چطور می‌توانیم در بحث سلوک ذیل شخصیت امام و با نگاه به حضرت امام به عنوان مبادی تفکر این عصر با آن‌ها صحبت کنیم؟

جواب: زبان عبور دادن نسلی را که کمیت‌گراست ما در دفاع مقدس آموختیم، ما در دفاع مقدس متوجه شدیم استعدادی داریم که مکر لیل و نهار دنیای مدرن نمی‌گذارد آن را بینیم. ولی چون شرایط بروز آن استعداد در دفاع مقدس پیش آمد، آن را دیدیم و استفاده کردیم و با نگاه به آینده‌ی دفاع مقدس بنده به راحتی می‌توانم بگویم ما در تاریخی قرار

داریم که بالاتر از منافع مادی با مردم می‌توان سخن گفت و جواب مناسب شنید. مردمی که حاضرند با نگاه به حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و اشاراتی که آن مرد بزرگ داشت، جانشان را بدهند معلوم است که آماده‌ی شنیدن چیزهایی هستند که ماوراء مادی آن‌ها است. ما با این انقلاب این را تجربه کرده‌ایم و به خوبی هم جواب داد. فراموش نفرمائید که مردم در حال حاضر گرفتار دوره‌ی فُتْرَت هستند، یعنی نه از عهد گذشته‌ی خود که آلوده به غرب‌زدگی است درست بُریده‌اند، و نه بر عهد خود با خداوند که حضرت امام متذکر آن عهد است درست وارد شده‌اند. انسان‌ها یک وجه یمینی دارند و یک وجه مَشْمُه‌ای، بشر غرب‌زده در تقلای غلبه‌دادن وجه مَشْمُه‌ی خود است. خوبی این دوره آن است که وجه یمینی بشرِ امروز هم قابل دیدن شده و می‌توانید آن وجه را مورد خطاب قرار بدهید. با نظر به حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌توانیم متذکر وجه یمینی انسان‌ها باشیم و از این طریق معنای زندگی در فضای اقتصاد مقاوتی را به او متذکر شویم و جواب بگیریم. بنده به شما عرض کنم چه بخواهید و چه نخواهید بحمدالله در این تحریم‌ها کارد به استخوان تان می‌رسد و در متن این تحریم‌ها یک نحوه حیاتی که دوست و دشمن پیش‌بینی نمی‌کردند ظهور می‌کند، همان نوع حیاتی که در رابطه با مقابله با دشمن در دفاع مقدس ظهور کرد و امثال دکتر چمران‌ها از همان ابتدا فهمیدند که این انقلاب استعداد آن را دارد که در مقابله با دشمن به آنچنان حیاتی برسد که شما در دفاع مقدس ملاحظه کردید و لذا نه تنها عقب نشستند بلکه با امیدواری تمام جهت تولّد حیاتی که با دفاع مقدس

ظهور کرد کار را جلو بردند. بنی صدر هرگز فکر نمی کرد این انقلاب چنین استعدادهایی را دارد.

در کتاب سلوک سعی شده متذکر استعدادهایی شویم که با ظهور امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این تاریخ نهفته است و در همین رابطه است که ملاحظه می کنید هر اندازه دنیا با تحریم های اقتصادی می خواهد کمیت ها را برای ما برجسته کند شما گوشتان بدهکار آن ها نیست. زیرا مردم ما چیز دیگری را می بینند که دشمن از دیدن آن ناتوان است. مردم ما با حضورشان در این تاریخ متوجه افقی هستند که دیگر کمیت گرائی در آن جایی ندارد و کمیت مغلوب معنویت می شود.

مجله‌ی «سوره‌ی اندیشه» در شماره‌ی ۷۸ و ۷۹ بحث «کار» و جایگاه آن را در فرهنگ‌های مختلف به میان آورده که آیا کار، عملی است که سود و ثروت به ما می دهد یا زندگی و هویت؟ مجله را با جمله‌ی شهید آوینی شروع کرده که می گوید: «وقتی پول تنها انگیزه‌ای باشد که انسان را به «کار» وا می دارد، دیگر کار معنای حقیقی خویش را از دست می دهد و به شرّ واجبی تبدیل می شود که باید بیش تر و سریع تر از آن خلاصی یافت». یعنی یکی از چیزهایی که شما اتفاقاً باید از آن عبور کنید کاری است که عین به دست آوردن ثروت است. بنا نیست کار تنها برای به دست آوردن ثروت باشد. کار در سنت بشر به خودی خود فرهنگ و ادب و سلوک خاصی دارد که مدرنیته آن را به حاشیه برده و ملاحظه می کنید که با انقلاب اسلامی دارد آن ادب و فرهنگ به تاریخ ما برمی گردد. نمونه اش همین عزیزانی که در حال فعالیت های فرهنگی در

ذیل انقلاب هستند. اگر توانستیم این را درست نشان دهیم ملاحظه خواهید کرد چگونه این ثروت و زندگی مطابق دنیای مدرن از چشم مردم ما می‌افتد. از خود پرسیده‌اید این مردمی که این‌گونه برای امام حسین علیه السلام کار می‌کنند به دنبال ثروت‌اند یا به دنبال هویت؟ مدرنیته فضایی ایجاد کرده که به قول آقای میرشکاک: «همگان کار می‌کنند تا نان بخورند و هزینه‌های زندگی مدرن را تأمین کنند و زندگی مدرن روز به روز نیازهای تازه‌تری پدید می‌آورد».^۷ زیرا از کار خود به دنبال هویتی که روح‌شان را راضی کند نیستند. لذا کار آن‌ها بی‌کاری است مثل فوتبال‌بالیست‌ها که ثروت هنگفتی از طریق فوتبال به دست می‌آورند ولی کار آن‌ها عین بی‌کاری است و به همین جهت همه‌ی کارهایشان بی‌سرانجام است و انقلاب اسلامی متذکر این اشکال است و بشر امروز آماده شنیدن و نیوشیدن چنین تذکری است که چگونه به هویت از دست‌رفته‌ی خود برگردد و دیگر یک شیئی نباشد که یا باید مصرف کند و یا مصرف شود. انقلاب اسلامی از این طریق راه عبور از غلبه‌ی کمیت است و روحانیت اصیل در انقلاب اسلامی جریانی است که کارش برایش ثروت نمی‌آورد. شغلش برایش یک کار است بدون این که هویتش را در ثروتمندی جستجو کند.

شما اگر متذکر همین امر بشوید که «کار افراد در فضای فرهنگ مدرنیته برای تولید نیست بلکه برای مصرف است و وقتی کار برای مصرف شد و انسان‌ها خواستند هویت خود را از طریق مصرف کسب

کنند کار و زندگی از هم جدا می شود و زندگی، دیگر کار نیست بلکه مصرف است و کار در خدمت مصرف قرار می گیرد و نه برای زندگی و نه برای هویت بخشیدن به خود.» به راحتی می توان مردم را متوجه اشکالات کمیّت گرایی کرد و دلالی و واسطه گری را از چشم مردم انداخت و این تولد جدیدی خواهد شد در راستای بازگشت به هویت از دست رفته که در آن شرف بر ثروت مقدم می شود و مردم ریشه‌ی خود را در کار و اقتصاد مقاومتی جستجو می کنند و می فهمند اصولاً کار، از بنیادی ترین منابعی است که هر کس برای تغذیه روح خود به آن نیاز دارد و شما این سؤال را به عنوان یک آسیب اجتماعی مطرح می کنید که چرا پول در آوردن از خودِ کار مهم تر شده است؟

افقی دیگر گشوده شده

آیا در حال حاضر انسان‌ها وقتی کار می کنند زندگی هم می کنند یا باید از کارشان خلاص شوند تا زندگی کنند؟ چه شده است که نگاه انسان‌ها نسبت به کار تغییر کرده و راه حلّ این مشکل کجا است؟ آیا فضای ایثاری که انقلاب اسلامی ایجاد کرد و بحمدالله نیروهای انقلاب در آن وارد شدند، خبر از آن نمی دهد افق دیگری در جلوی ما باز شده و ما باید خود را در ساحت دیگری ماوراء ثروت، تغذیه کنیم؟ بنده می بینم چگونه بعضی از عزیزان در راستای خدمت به اسلام و انقلاب تلاش می کنند که اگر صدها میلیارد تومان به آن‌ها بدهی تا کار دیگری را با آن عوض کنند نمی پذیرند. اتفاقاً اگر ثروت در میان باشد برای انجام این امور

هرگز چهره‌ی حقیقی موضوع ظهور نمی‌کند. پس معلوم است می‌شود در همین عالم که کمیت‌ها این چنین به میدان آمده بر آن‌ها غلبه کرد. ما هنوز راه کارمان را درست شکل نداده‌ایم، موضوع بسیار عمیق‌تر از این حرف‌ها است که بنده عرض کردم. باید متوجه باشیم همیشه نیاز مادی ما در دل تاریخی که زندگی می‌کنیم از طرف خداوند آماده شده است اگر بتوانیم درست در آن تاریخ وارد شویم و قناعت لازم را نیز در نظر بگیریم، هرگز نباید دغدغهی رزق خود را داشته باشیم، باید برای این نسل روشن کرد دغدغهی او در این تاریخ باید چیز دیگری باشد ماورای کمیت‌ها و گرنه از بن‌بست زندگی مدرن بیرون نمی‌رود.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و جریان‌ات
سیاسی، در آینده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نظر به لایه‌های باطنی حادثه‌ها در تاریخ

بنده بنا ندارم در محضر فضلا و طلاب عزیزی که هر کدام در عرایضی که می‌خواهم داشته باشم، صاحب‌نظر هستند، به صورت یک بحث شُسته رُفته موضوعی را طرح کنم که به ظاهر، افزودن دانشی به دانش عزیزان باشد. نه بنده در چنین مقامی هستم و نه این روش را در محضر عزیزان شایسته می‌دانم. بنده مشتاقم وقتی با افرادی روبه‌رو می‌شوم که می‌توانم در محضر آن‌ها نسبت به جایگاه تاریخی حادثه‌ها بحث کنم، از این جهت بحثی را با آن‌ها در میان بگذارم و به برکات این نوع ارتباط امید فراوان دارم.

یکی از مهم‌ترین برکات فهم جایگاه تاریخی حادثه‌ها این است که با لایه‌های پنهان زمانی که در آن قرار داریم و در آن تنفس می‌کنیم، مرتبط می‌شویم و از ظاهر تاریخی که در آن به سر می‌بریم به باطن آن نظر می‌نماییم و حادثه‌ها را چیزهای بی‌ریشه و جدا از هم نمی‌بینیم و از آن

مهم‌تر اگر جایگاه تاریخی حوادث مدّ نظر قرار نگیرد تصور می‌شود می‌توانیم هر طور که بخواهیم با هر حادثه‌ای برخورد کنیم.^۱

اگر حادثه‌ای را بر اساس جایگاه تاریخی‌اش ارزیابی کنیم متوجه خواهیم شد حتی اگر بخواهیم آن حادثه را حذف کنیم مجبوریم در فکر عبور از آن باشیم و در راستای عبور از آن برنامه‌ریزی کنیم.

از این جهت که ظاهراً سن بنده از حضار محترم بیشتر است می‌خواهم به عنوان نمونه تجربه‌هایی را که در دل یک تاریخ با آن روبه‌رو بوده‌ام، از زاویه‌ی نگاه به جایگاه تاریخی حوادث، با شما در میان بگذارم تا گذشته را چراغ راه آینده قرار دهید.

نظر به حادثه‌های گذشته نشان می‌دهد کدام جریان در جایگاه تاریخی خود قرار نداشته و با همه‌ی تلاشی که برای بقای آن شده، باقی نمانده و کدام جریان در جایگاه تاریخی خودش ظهور کرده و همچنان رشد نموده و جلو آمده است.

در هر شهری از کشور ما، قبل از انقلاب چندین گروه مذهبی با گرایش‌های مختلف فعال بودند، بعضی از گروه‌ها اصالت را به غرب می‌دادند و سعی داشتند اسلامی را مطرح کنند که هماهنگ با غرب باشد، مثل گروه‌هایی که نزدیک به تفکر انجمن حجتیه‌ای بودند. برعکس گروه

۱ - مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۳۹۳/۰۶/۱۳ می‌فرمایند: «ما به مسائل جهانی و مسائل منطقه‌ای و از جمله مسائل کشورمان، باید نگاه کلان و جامع داشته باشیم؛ این نگاه کلان، به ما معرفت و بصیرتی را عطا می‌کند که اولاً موقعیت خودمان را، جایگاه خودمان را، ایستگاه خودمان را در وضع کنونی بازبایی کنیم و بفهمیم در چه وضعی قرار داریم؛ بعد هم به ما تعلیم می‌دهد که برای آینده چه باید بکنیم.»

اول گروه‌هایی بودند به ظاهر انقلابی ولی می‌خواستند در عرض مدت کوتاه همه چیز را به سامان بیاورند و در این راستا هر کس را که مانع آن‌ها بود به عنوان ضد انقلاب معرفی می‌کردند، ملاحظه کردید چگونه هر دو گروه بی‌تاریخ ماندند. از جمله از نوع گروه اول نهضت آزادی آقای مهندس بازرگان بود، با این رویکرد که شاه باید سلطنت بکند نه حکومت، اصالت را به فرهنگ غرب می‌دادند با این تفاوت که غربی‌ها مسیحی هستند و در امور فردی به آن دین عمل می‌کنند و ما هم در امور فردی به اسلام مقید هستیم.

عموماً این گروه‌ها هیچ کدام تاریخ خود را نمی‌شناختند و نمی‌دانستند در کجای تاریخ هستند. حجتیه‌ای‌ها فکر می‌کردند فرهنگ غربی همه‌ی آینده تاریخ را تصاحب خواهد کرد و باید ذیل آن فرهنگ خود را سر و سامان دهند و ملی مذهبی‌ها در عین پذیرفتن نگاه حجتیه‌ای‌ها نسبت به غرب، سعی می‌کردند نظام شاهنشاهی را کنترل کنند، بدون آن که مخالف نظام شاهنشاهی باشند. غیر از این دو جریان، جریان‌هایی هستند که بدون آن که بدانند چه می‌خواهند و بدون آن که بدانند در کجای تاریخ هستند، اعتراض به همه چیز را در خود رشد داده بودند، غافل از آن که باید براساس آن چه می‌خواهند، نسبت به نایست‌ها موضع‌گیری کنند و گرنه دشمن مسیر را برایشان تعیین می‌کند، همان بلایی که بر سر مجاهدین خلق آمد و آن‌ها را تا منافقین خلق جلو برد.

از آن جایی که ما بعد از چهل سال می‌توانیم جایگاه تاریخی آن گروه‌ها را درست ارزیابی کنیم می‌توانیم جایگاه خودمان را نیز نسبت به

انقلاب اسلامی که یک جریان ریشه‌دار در تاریخ است و ریشه در واقعه‌ی «غدیر» دارد، ارزیابی نمائیم.

عبور از یک فکر یا حذف آن

نکته‌ای که در شناخت جایگاه جریان‌های فکری بسیار حائز اهمیت است چگونگی برخورد یا تعامل با آن‌ها است، از این زاویه که آیا آن جریان‌ها، جریان‌های آینده‌داری‌اند و یا بی‌آینده‌اند و ملاک آینده‌دار بودن یا بی‌آینده‌بودن یک جریان فکری چیست و با هر کدام چگونه باید برخورد کرد تا بر اساس جایگاه تاریخی‌شان با آن‌ها برخورد کنیم؟

برای آن که بحث‌مان کمی ملموس شود، نهضت آزادی را در پنجاه ساله‌ی اخیر بررسی کنید که چگونه ابتدا به عنوان شاخه‌ی مذهبی جبهه‌ی ملی، خود را تعریف کرد، بدون آن که از آرمان‌های دکتر مصدق که معتقد بود شاه باید سلطنت کند نه حکومت، فاصله بگیرد. در حالی که انقلاب اسلامی به کمک روشی که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» داشتند از تفکر نهضت آزادی عبور کرد، به این معنا که انقلاب اسلامی اهداف دیگری را مدّ نظر قرار داد و بر اساس آن اهداف آقای مهندس بازرگان را دعوت کرد تا مدیریت دولت موقت را به عهده گیرد. عده‌ای متوجه فاصله‌ی نهضت آزادی با اهداف نظام نبودند و آن‌ها را کاملاً پذیرفتند و جامعه‌ی ایدآل اسلامی را به همان گونه می‌شناختند که امثال آقای مهندس بازرگان مدّ نظر داشت. عده‌ای هم مثل مرحوم شهید محمد منتظری ابداً تحمل کارهای دولت موقت را نداشتند و لذا آنقدر از کارهای دولت

موقت عصبانی شده بود که پدرش او را متهم کرد که به جهت شکنجه‌های ساواک اختلال فکری پیدا کرده است. شخصیت‌هایی مثل شهید بهشتی که متوجه جایگاه فکری نهضت آزادی بودند می‌دانستند اندیشه‌های امثال مهندس بازرگان در آن زمان مخاطب‌هایی در بین مذهبی‌های تحصیل کرده دارد. مرحوم شهید بهشتی و همفکران او بدون توهین به آقای مهندس بازرگان نشان دادند این فکر نمی‌تواند مدیریت اجرایی انقلاب را تا آخر به دست گیرد و افکار آن‌ها موانعی را در مسیر انقلاب ایجاد می‌کند و لذا در عین مدارا با دولت موقت، نظر بر اهداف اصلی انقلاب داشتند و نظر به این که چگونه باید انقلاب اسلامی از این فکر عبور کند. مرحوم شهید محمد منتظری تحمل چنین مدارایی را نداشت و شاید سیره و فرهنگ عبور تاریخی از یک جریان فکری را نمی‌شناخت و لذا با نظر دگر بهشتی مخالفت کرد و تهمت‌های تندی به ایشان زد که البته بعداً متوجه تندروی خود شد و به ایشان گرایش پیدا کرد و هر دو در انفجار حزب جمهوری اسلامی در زیر یک سقف شهید شدند و از آن جایی که شور محمد منتظری شور رسیدن هر چه بیشتر به اهداف انقلاب بود، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بعد از شهادت او در تسلیت به پدرشان تعبیر «محمد ما و شما» را به کار بردند.^۲

مرحوم شهید محمد منتظری به این نکته توجه نداشت که بازرگان به عنوان یک فکر، ذیل فرهنگ مدرنیته، یک مرحله از تاریخ ما است و باید کاری کنیم که مردم معتقد به انقلاب اسلامی جایگاه آن فکر را بشناسند و

آن رویکرد را بچشند تا بتوانند به‌درستی از آن فکر عبور کنند، چیزی که مرحوم شهید بهشتی و مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» در آن زمان به خوبی می‌دانستند و بدون آن که عصبانی شوند و بخواهند آن فکر را نادیده بگیرند و یک شبه آن را حذف کنند، بستر عبور از آن فکر را فراهم می‌کردند، چون بین عبور از یک فکر با حذف آن فکر تفاوت قائل بودند. اگر ما در ابتدای انقلاب با آن درایت از فکر آقای بازرگان به نحو صحیح عبور نکرده بودیم، با روی کار آمدن دولت اصلاحات، جریان نهضت آزادی هدایت فکری جریان اصلاحات را به کلی در دست می‌گرفت و در موج رجوع مردم به آقای خاتمی، ما با حاکمیت افکار ملی مذهبی‌ها روبه‌رو می‌شدیم. در حالی که از جهاتی بسیار فرق است بین ملی مذهبی‌ها که به کلی منکر ولایت فقیه‌اند با رهبران جریان اصلاحات که با تأکید بر قانون اساسی، ولایت فقیه را در محدوده‌ی قانون اساسی می‌پذیرند و در عین حال آرمان‌شهر خود را در نظامی جستجو می‌کنند که ارزش‌های فرهنگ غربی در آن برجسته شده است. ممکن است کسی که حوصله‌ی فکر کردن در این امور را ندارد در یک جمع‌بندی به این نتیجه رسیده باشد که ملی مذهبی‌ها و طرفداران فکری جریان اصلاحات هر دو یکی هستند، چنین کسی متوجه نیست جایگاه تاریخی افراد و افکار آن‌ها در تحلیل موقعیت آن‌ها و در چگونگی عبور از آن‌ها بسیار فرق می‌کند، هر چند به نظر می‌رسد رهبران فکری جبهه اصلاحات نسبت به اهداف

انقلاب از آن جهت که مقام معظم رهبری، انقلاب را جلو می‌برند، زاویه داشته باشد.^۳

انقلاب اسلامی و توانایی عبور از جریان‌های انحرافی

در مثالی که در رابطه با مرحوم شهید محمد منتظری آوردم می‌خواستم عرض کنم باید متوجه بود انقلاب اسلامی در شرایط تاریخی خود طوری است که می‌تواند از جریان‌هایی مثل نهضت آزادی عبور کند و وظیفه‌ی ما است که با تأکید بر اهداف انقلاب اسلامی و نقد جریانی که رویکرد غربی دارد، شرایط عبور انقلاب را از این جریان فراهم کنیم. اولین سؤال‌ی که برای عزیزان پیش می‌آید آن است که انقلاب چه خصوصیتی دارد که می‌تواند از این نوع افکار عبور کند و در دام چنین افکاری استحاله نگردد. مقام معظم رهبری «حفظه الله» بعد از دولت‌های آقای هاشمی و آقای خاتمی فرمودند:

«بعضی از مدیریت‌ها در بخشی از برهه‌های این سی سال زاویه‌هایی با مبانی انقلاب داشتند؛ اما ظرفیت انقلاب توانست این‌ها را در درون خود قرار بدهد؛ آن‌ها را در کوره‌ی خود ذوب کند؛ هضم کند و انقلاب بر ظرفیت خود، بر تجربه‌ی خود بیفزاید و با قدرت بیشتر راه خود را ادامه بدهد. آن کسانی که می‌خواستند از درون این نظام، به نظام جمهوری اسلامی ضربه بزنند، نتوانستند موفق بشوند. انقلاب راه

۳- بنده از بعضی روزنامه‌های اصول‌گرا گله دارم که سعی نمی‌کنند به خوانندگان خود بصیرتی بدهند تا آن‌ها بتوانند جایگاه افراد و افکار را جدا جدا بشناسند و با یک نگاه کلی همه را با یک چوب نرانند.

خود را، مسیر مستقیم خود را با قدرت روزافزون تا امروز ادامه داده است و همه‌ی کسانی که با انگیزه‌های مختلف در درون این نظام قرار گرفته‌اند، خواسته یا ناخواسته، به توانائی‌های این نظام کمک کردند. به این حقیقت بایستی با دقت نگاه کرد؛ این ظرفیت عظیم، ناشی از همین جمهوریت و اسلامیت است؛ از همین مردم‌سالاری دینی و اسلامی است؛ این است که این ظرفیت عظیم را به‌وجود آورده است. و راز ماندگاری و مصونیت و آسیب‌ناپذیری جمهوری اسلامی هم این است و این را جمهوری اسلامی در ذات خود دارد و *إن شاء الله* آن را همواره حفظ خواهد کرد.^۴

آن وقتی که ما نگران آینده‌ی انقلاب بودیم که چرا آن مسائل از طریق بعضی از دولت‌ها برای انقلاب پیش آمده، مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» با بصیرت و مدیریت حکیمانه‌ی خود سعی داشتند انقلاب را از آن مراحل عبور دهند و در راستای عبور جامعه از آن مراحل، مردم را هدایت می‌کردند، بدون آن که بخواهند آن گروه‌ها و افکار را به روش‌های غیر حکیمانه حذف کنند. مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» جریان اصلاح‌طلبی را مدّ نظر داشتند و از آن طرف متوجه بودند انقلاب اسلامی توانایی عبور از آن را دارد، به این معنا که در آینده‌ی انقلاب آن نوع فکر نمی‌تواند حضور داشته باشد. چون آنچه مردم مدّ نظر دارند با آنچه دولت اصلاحات می‌خواست انجام دهد یکی نبود.

اگر بتوانیم جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسیم به راحتی جایگاه جریان‌هایی مثل جریان اصلاحات و سازندگی و اصول‌گرایی

حزبی و قبیله‌گی را خواهیم شناخت و متوجه بی‌آینده بودن آن‌ها در انقلاب خواهیم شد. مرحوم شهید منتظری در آن زمان می‌خواست دولت موقت را از مقابل انقلاب حذف کند ولی تقدیر الهی آن بود که انقلاب اسلامی از آن جریان عبور کند تا ما در آینده‌ی تاریخ انقلاب دوباره گرفتار چنین فکری نباشیم، فرق عبور از یک جریان فکری با حذف آن جریان در این نکته‌ی مهم نهفته است.

بنای همه‌ی ما باید این باشد که از ریزش نیروهای انقلاب جلوگیری کنیم. ما با تأسی از رسول خدا ﷺ که به ابوسفیان و همفکرانش فرمودند: «إِذْهَبُوا وَ أَنْتُمْ أَلطَّلَاقُ» بروید شما آزادید، باید بدانیم تاریخی شروع شده که جریان‌های غرب‌گرا بخواهند و نخواهند دیگر در آن جایی ندارند. با ظهور انقلاب اسلامی تاریخ جدیدی به وجود آمده که دست و زبان و فکر و دل مردم به چیز دیگری غیر از غرب نظر دارد و اگر ما جایگاه انقلاب اسلامی را در شرایط تاریخی‌اش بشناسیم می‌فهمیم هر حادثه‌ای جایگاهش کجا است و به کجا ختم می‌شود، تنها در چنین فضایی می‌توانیم فکر کنیم و سخن بگوئیم و به تفاهم برسیم.

آینده‌داری انقلاب اسلامی

بنده با این نیت باب این بحث را باز کردم تا از همدیگر بپرسیم ما در کجای تاریخ‌مان هستیم؟ شما این را از حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» شنیدید که فرمودند: «این قرن، قرن نابودی ابرقدرت‌ها است» از خود پرسید ایشان با چه ملاکی این سخن را گفتند؟ مقام معظم رهبری «حفظه الله» در طلوع

نهضت‌های بیداری اسلامی در مقابل آن‌هایی که گفتند بهار عربی شروع شده، فرمودند: «این قرن قرنِ اسلام است» حساسیت برای فهمیدن جایگاه این سخنان به شما کمک می‌کند تا بفهمید هر حادثه‌ای در تاریخ جایگاهش کجا است و به کجا ختم می‌شود و با توجه به این امر زندگی خود را باید در زیر کدام سایه قرار دهید.

وقتی شرایط نابودی یک فکر و فرهنگ در تاریخ فراهم شد به گفته قرآن: «مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»^۵ هرگز اجل آن امت و آن فرهنگ نه جلو می‌افتد و نه به تأخیر می‌انجامد. دکتر شریعتی می‌گفت: «ابوسفیان خوب فهمید که اسلام آمده است که بگوید ای ابوسفیان: تو در این تاریخ، دیگر جایی نداری» به همین جهت ابوسفیان در ابتدا سخت در مقابل اسلام ایستاد و چند جنگ را برای نابودی اسلام مدیریت کرد، پس از آن که فهمید اسلام به عنوان جریان جدیدی وارد تاریخ شده، بدون آن که یک روز از ته قلب اسلام را بپذیرد، خود را داخل مسلمانان جا زد. ابوسفیان چون نقطه ضعف‌های خود را و نقطه قوت‌های اسلام را درک کرد، خواست به نظر خود وارد تاریخ جدید شود و خود را در تاریخ جدید ادامه دهد بدون آن که تغییر هویت داده باشد. این ناشی‌گری را بعضی‌ها در تاریخ انقلاب نیز انجام دادند ولی با همه‌ی زرنگی که به خرج دادند نتوانستند خود را از بی‌آیندگی‌رهای بی‌بخشند، چون به اسلامی که آینده‌ی تاریخ را در دست دارد نپیوستند بلکه خواستند اسلام را به خود پیوند بزنند. این که امویان این همه اصرار دارند تا هیچ اسمی از

امیرالمؤمنین علیه السلام در میان نباشد چون می‌خواهند اسلام را به خود پیوند بزنند، در حالی که اسلام و امیرالمؤمنین علیه السلام به همدیگر پیوند خورده‌اند و از این جهت آن حضرت مانند اسلام، عین آینده‌داری‌اند. امویان فکر کردند می‌توانند خود را به جای علی علیه السلام به اسلام پیوند بزنند و با آینده‌داری اسلام، آینده‌دار شوند و تلاش معاویه برای ولایت‌عهدی یزید در همین راستا بود، غافل از آن که این‌ها از جنس اسلامی که آینده‌ی تاریخ را تغذیه می‌کند و جلو می‌رود، نیستند و به همین جهت پس از هزار ماه اصرار بر ماندن بالأخره طومار امویان بسته شد.^۶

وقتی تاریخ را نگاه کنید از خود می‌پرسید چرا اهل‌البيت علیهم السلام اینقدر اطمینان دارند که آینده از آن‌ها است؟ از حضرت امام باقر علیه السلام داریم که در شرح آیه‌ی: «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۷ فرمودند: «نَحْنُ أَهْلُ الْعَاقِبَةِ» ما اهل عاقبت هستیم و آینده‌ی تاریخ از آن‌ها است. می‌فرماید: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ علیه السلام «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ»^۸ در کتاب حضرت علی علیه السلام یافتیم، این که قرآن می‌فرماید: «زمین را برای کسانی از بندگانشان قرار می‌دهیم که می‌خواهیم و عاقبت از آن متقین است» من و اهل‌البيت من آن‌هایی‌اند که زمین را برای آن‌ها قرار داد و

۶- در این رابطه به قسمت آخر کتاب «امام و امامت در تکوین و تشریح» که در رابطه با

زمان شناسی اهل‌البيت علیهم السلام است، رجوع فرمایید.

۷- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲۸.

۸- الکافی، ج ۱، ص ۴۰۷.

مائیم آن متقینی که عاقبت از آن آنان است. اگر با دید وجودی به این سخن حضرت نگاه کنیم که می‌گویند: مائیم اهل عاقبت، می‌فهمیم راز این اطمینان آن است که جایگاه تاریخی حادثه‌ها و حاکمیت‌ها را می‌شناختند و می‌دانستند آن‌ها هستند که همواره تاریخ را به سوی اهداف نهایی‌اش مدیریت می‌کنند و به همین جهت هر جا حیاتی را در تاریخ مشاهده می‌کنید به جهت حضور فرهنگ اهل‌البیت علیهم‌السلام است، مثل انقلاب اسلامی که با مدیریت فرهنگ اهل‌البیت علیهم‌السلام ظهور و ادامه می‌یابد. اهل‌البیت علیهم‌السلام در سراسر تاریخ حاضرند و نمی‌گذارند قداست دروغین امثال مأمون عباسی به انتها برسد، در همین راستا انقلاب اسلامی آرمانی را در مقابل بشر امروز قرار داد که نه تنها جهان اسلام دیگر نمی‌تواند دیکتاتورها را تحمل کند حتی مردم جهان غرب نیز نمی‌توانند نظام سرمایه‌داری را تحمل نمایند و علت چالش‌هایی که جهان استکباری و دست‌نشانده‌گان آن منطقه برای انقلاب اسلامی ایجاد کرده‌اند را باید در حضور انقلاب اسلامی در این تاریخ دانست.

دلیل حضور تاریخی حضرت علی علیه‌السلام بعد از شهادت آن حضرت، به قتل رساندن مجبین امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و این نشان می‌دهد که حضرت علی علیه‌السلام به پایان نرسیده است. و عجیب این است که دشمنان علی علیه‌السلام سعی دارند مجبین علی علیه‌السلام به دست افراد به ظاهر متدین به قتل برسند تا تصور مقابله‌ی جبهه‌ی حق با باطل از دل آن شهادت‌ها بیرون نیاید. امویان سعی دارند مجبین علی علیه‌السلام به دست حجاج بن یوسف ثقفی‌ها که حافظ قرآن‌اند، کشته شوند تا موضوع حق و باطل در میان نباشد. مجبین

امیرالمؤمنین علیه السلام به دست انسان‌های وحشی مثل چنگیز خان به قتل نرسیدند، در نهایت حيله گری، آن‌ها را به دست انسان‌های ظاهرالصلاح به قتل رساندند تا بگویند شیعیان علی علیه السلام دارای قداست خاصی نیستند، ولی نتیجه برعکس شد و قاتلان مجبین علی علیه السلام از پوشش قداست دروغین خود خارج شدند.

جایگاه تاریخی فرهنگ‌ها

عرض بنده آن است که متوجه باشید وقتی امویان و سپس عباسیان، مُحَبِّين علی علیه السلام را دشمن خود می‌بینند، این یعنی علی علیه السلام در همه‌ی تاریخ حاضر است. امام صادق علیه السلام هم با توجه به چنین حضور تاریخی، حوصله به خرج می‌دهند تا جامعه‌ی اسلامی بتواند از آنچه باید از آن عبور کند، عبور نماید. عبدالله بن حسن مثنی در زمان امامت امام صادق علیه السلام اصرار دارد بگوید حالا که امویان ضعیف شدند ما بنی هاشم کار را در دست بگیریم و بر حاکمیت فرزندش محمد تأکید داشت. حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: «این کار را نکنید زیرا هنوز زمان آن نرسیده و توای عبدالله اگر گمان داری مهدی موعود فرزند تو است بدان که او نیست. حضرت دست بر پشت ابوالعباس سفاح زد و فرمود این مرد و برادرانش و فرزندان‌ش به سلطنت می‌رسند.^۹ امام صادق علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام متوجه‌اند در آن شرایط، جامعه ظرفیت حاکمیت امامی را که از حقیقت سخن بگوید ندارد و مردم هنوز توان درک مقام قدسی امامی را که بی‌چون و

چرا فرامین او را پذیرند، ندارند تا از طریق چنین مدیریتی امور جامعه جلو برود. در مناقب ابن شهر آشوب هست که مأمون الرقی گفت: محضر آقا‌یم حضرت امام صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد و سلام عرض کرد و نشست و گفت: ای پسر پیامبر، شما اهل محبت و مهربانی هستید و شما اهل بیت اُمّت‌اید، چه چیزی مانع شما می‌شود که از حق خودتان اعراض کنید و بنشینید در حالی که یک‌صد هزار شیعه دارید که در پیش شما شمشیر می‌زنند؟! فرمود: ای خراسانی بنشین، خدا حق شما را رعایت کند، سپس به [یکی از کنیزان به نام] حنیفه فرمود: تنور را روشن کن، او تنور را روشن کرد تا این که کاملاً گداخت و بالای آن سفید و روشن شد، آنگاه امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای خراسانی بلند شو در تنور بنشین، خراسانی گفت: ای آقا‌یم، ای فرزند پیامبر خدا، مرا با آتش معذب نکن، از من در گذر، خدا از شما در گذرد. امام فرمود: از تو در گذشتم، مأمون رقی گفت: در این اثنا، هارون مکی وارد شد و کفش‌هایش در انگشت سبابه‌اش بود. عرض کرد: ای پسر پیامبر! سلام بر شما باد، امام علیه السلام به او فرمود: کفش‌هایت را رها کن و در تنور بنشین. او کفش‌های خود را کنار گذاشت و سپس داخل تنور شد و امام در رابطه با خراسان مشغول گفتگو با خراسانی شد، سپس فرمود: ای خراسانی بلند شو و به تنور نگاه کن، خراسانی بلند شد و هارون مکی را دید چهار زانو در داخل تنور نشسته است. سپس سالم و سر حال بیرون آمد و به ما سلام گفت. امام علیه السلام به مرد خراسانی گفت: در خراسان چند نفر مثل این را پیدا می‌کنی. جواب داد: به خدا سوگند حتی یک نفر هم پیدا نمی‌شود، امام

فرمود: به خدا سوگند حتی یک نفر! و سپس گفت: اما ما خروج نمی‌کنیم در زمانی که در آن پنج نفر را پیدا نمی‌کنیم که یار و یاور ما باشد، ما به وقت خروج داناتر هستیم.»^{۱۰}

حضرت با ایجاد این صحنه می‌خواهند روشن کنند شرایط تحقق هر فرهنگی جایگاه خاصی در تاریخ دارد، تا گمان نکنیم هر حادثه‌ای را در هر زمانی می‌توانیم محقق کنیم. آری باید مثل امامان سعی نمائیم از تنگناهای تاریخی که مانع تحقق آرمان‌هایمان است عبور نمائیم و شرایط را جهت تحقق آن آرمان‌ها فراهم کنیم. شیعه منتظر شعوری است که امت اسلامی بتواند نسبت خود را با امام معصوم درست تعریف کند و گرنه همیشه چند نفری بوده‌اند مثل مالک اشتر و یا عمار یاسر که نسبت خود را با امیرالمؤمنین علیه السلام درست تعریف کرده باشند ولی فرهنگ شیعه منتظر جامعه‌ای است که انسان‌ها در آن جامعه به‌عنوان یک امت، معنای خود را مثل معنایی که مالک اشتر برای خود نسبت به امام تعریف کرده بود، تعریف کنند. درست است که ابن عباس در اردوگاه امیرالمؤمنین علیه السلام است ولی ابن عباس با تحلیل خود وارد این اردوگاه شده و نه با آن نگاه که معتقد باشد حضرت علی علیه السلام منصوب خدا است تا جامعه‌ی اسلامی را با هدایت الهی جلو ببرد، به همین جهت وقتی فرزندان او حاکمیت را در سلسله‌ی عباسیان به‌دست گرفتند همان برخوردی را با اهل بیت علیهم السلام کردند که بنی امیه انجام دادند.

انقلاب اسلامی، فتحی تاریخی

هنر ما آن است که با شروع انقلاب اسلامی در عین آن که چشم خود را از اهداف آن بر نمی‌داریم، آن را به عنوان یک فتح تاریخی ببینیم و مراحل رسیدن به اهداف انقلاب را بشناسیم تا بتوانیم به‌درستی از موانع تاریخی آن عبور کنیم و امیدوار به وعده‌ی خداوند باشیم که وعده‌ی الهی در تحقق تاریخی جدید، تخلف‌ناپذیر است. اگر کسی فضای تاریخ آن زمان را که پیامبر خدا ﷺ مأمور شدند علی علیه السلام را در غدیر به عنوان ادامه‌ی اسلام معرفی کنند، می‌شناخت به خوبی مثل پیامبر ﷺ می‌فهمید زمینه‌ی پذیرش چنین پیشنهادی فراهم نیست. آنجا که خدا می‌فرماید: ای پیغمبر تو درست می‌فهمی که زمینه‌ی پذیرش علی هنوز فراهم نیست ولی در معرفی او کوتاهی نکن و علی را معرفی کن و اگر معرفی نکنی رسالت خود را به انتها رسانده‌ای. خداوند می‌خواهد تاریخ جدیدی را در ادامه‌ی اسلام شروع کند تا به مرور زمینه‌ی فعلیت یافتن آن فرا رسد.

پیامبر خدا ﷺ به خوبی تشخیص داده بودند که جریان‌های سیاسی و قبیله‌ی غدیر را نادیده می‌گیرند ولی با این همه خداوند می‌فرماید: «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^{۱۱} ای پیامبر چرا معطل هستی؟ چون طبق روایات و اشاراتی که رسول خدا ﷺ در سخنانشان قبل از غدیر در مکه و منا دارند، معلوم است که قبلاً خداوند

موضوع وصایت علی علیه السلام را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشته و لذا در این آیه تهدید می‌کند و می‌فرماید: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ» اگر آن عمل را انجام ندهی، هیچ نتیجه‌ای از رسالت خود نمی‌گیری و عملاً رسالت خود را ابلاغ نکرده‌ای. تحلیل پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که زمینه‌ی تاریخی معرفی علی علیه السلام فراهم نیست، خود خدا این نور را به پیامبرش داده که حضرت می‌فهمد زمینه‌ی تاریخی این موضوع فراهم نیست، بعد هم که موضوع طرح شد روشن شد شرایط همان‌طوری بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش‌بینی می‌کردند. به طوری که نضر بن حارث بن کلدیه با شنیدن جریان غدیر گفت: خدایا اگر محمد حق است و آنچه می‌گویند از نزد تو است پس سنگی بر ما ببار یا ما را به عذابی الیم مبتلا کن، که سنگی از آسمان آمد و بر آن ملعون افتاد. و آیه‌ی «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»^{۱۳} نازل شد. خدا در عین تأیید نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله، نکته‌ای را در ادامه آیه مربوط به جریان غدیر می‌فرماید که «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» ای پیامبر! خداوند تو را و رسالت تو را از دست مردم حفظ می‌کند و کاری می‌کند که نقشه‌شان به آن نهایتی که می‌خواهند نرسد. اگر این آیه را در تاریخ خودش ببیند، معلوم می‌شود خداوند می‌خواهد به پیامبر خود صلی الله علیه و آله مژده و تسلی بدهد که اولاً: این‌هایی که در مقابل مدیریت علی علیه السلام جهت هدایت جامعه ایستاده‌اند کافرند، ثانیاً: درست است این کافران نقشه‌هایی می‌کشند ولی نقشه‌هایشان نتیجه نمی‌دهد و

۱۲ - سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۱.

۱۳ - الفین، ترجمه‌ی وجدانی، ص ۸۹۴

خداوند آن‌ها را در نقشه‌هایشان هدایت نمی‌کند و معلوم است وقتی خداوند کسانی را هدایت نکرد کارشان بی‌ثمر خواهد شد. خطاب به رسول الله ﷺ می‌فرماید: درست است متوجه شده‌ای عده‌ای نقشه می‌کشند تا پیام غدیر به حاشیه رود و آن را تحریف کنند ولی به تو مژده می‌دهم که نتیجه نمی‌گیرند. سقیفه را ساختند برای نادیده گرفتن غدیر و قبل از آن هم در آن صحیفه‌ی مشهور متحد شدند که نگذارند جریان غدیر پا بگیرد.^{۱۴} ولی به آن نتیجه‌ای که می‌خواستند نرسیدند و فرهنگ غدیر به عنوان یک فتح تاریخی، با وعده و مژده‌ی خدا ادامه یافت و انقلاب اسلامی صورت وعده‌ی خداوند است به پیامبر ﷺ و به یک معنا روح توحید است در موطن تاریخ امروزمان، به همان معنایی که غدیر ادامه‌ی نبوت بود تا توحید در حجاب جاهلیت قرار نگیرد. اگر جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را غیر از این تصور بفهمید، نه تنها به انقلاب جفا کرده‌اید بلکه به خودتان هم جفا کرده‌اید، همان‌طور که امثال بنی صدر و بعضی از سیاسیون و حزب‌های قبیله‌ای به خود جفا کردند، چه آن احزاب، اصولگرا باشند و چه غیر اصولگرا باشند،^{۱۵} این‌ها با نگاه غلط به انقلاب

۱۴ - جریان صحیفه در بحار، ج ۸، ص ۳۳ و شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۴۵۴ آمده، که پس از ماجرای غدیر خم گروهی به این نتیجه رسیدند پس از رحلت رسول خدا ﷺ با تمام قدرت بر ضد حکومت علی علیه السلام مبارزه کنند و پیمان‌نامه‌ای با امضاء ۳۴ نفر تهیه و آن را به ابو‌عبیده جراح دادند مبنی بر این که محمد صلی الله علیه و آله رسالت خود را انجام داد و کسی را جانشین قرار نداد و اختیار حکومت را به عهده‌ی ملت گذارده تا رهبری ملت موروثی نشود...

۱۵ - رهبر معظم انقلاب یکی از شاخصه‌های اصول‌گرایی را سعه‌ی صدر و تحمل مخالف می‌داند و این از جمله شاخصه‌هایی است که جزو پایه‌های اصول‌گرایی است. به صحت مقام

اسلامی، خود و جریان خود را بی‌تاریخ و بی‌آینده خواهند کرد. اصولگرایی واقعی آن است که بتوانیم جایگاه انقلاب اسلامی را به عنوان حضور روح توحید در این زمان بشناسیم.

راز تفاوت دو نگاه

امویان و عباسیان بسیار تلاش کردند تا مسلمانان جهان اسلام به اهل البیت علیهم‌السلام، به عنوان کسانی که شایستگی مدیریت دینی و سیاسی جهان اسلام را دارند، رجوع نکنند و عنصر تُرک در دربار بنی‌عباس در جسارت به اهل البیت علیهم‌السلام مشهور بود. در هر حال و به هر دلیلی هارون و مأمون به امام رضا علیه‌السلام می‌گفتند پسر عمو، ولی شاخصه‌ی ترکان عثمانی ضدیت با اولاد امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. با این همه درست در اوج حاکمیت ترکان عثمانی، با ظهور سلسله‌ی صفویه، تشیع به عنوان یک دولت ظهور کرد و شیعه حضور تاریخی خاصی پیدا نمود و به یک معنا به فتح تاریخی خاص خود دست یافت. همان‌طور که ما با ظهور انقلاب اسلامی به فتح تاریخی خاص خود دست یافتیم و از این جهت که سلسله‌ی صفویه فتح تاریخی ظهور حکومتی شیعی است، جایگاه ذیقیمتی در تاریخ ما دارد، هر چند بعضی از عناصر این سلسله درست عمل نکردند و یا بعضی اعمال ناشایست از بعضی از آن‌ها به چشم می‌خورد. به نظر بنده غفلتی که آقای

معظم رهبری «حفظه‌الله» در تاریخ ۱۳۸۵/۶/۶ رجوع شود. اصول‌گرایی حزبی و قبیله‌ای تنها خود و برداشت خود از اسلام و انقلاب را مد نظر دارد و هر فکر و برداشت دیگر از اسلام و انقلاب را نفی می‌کند.

دکتر شریعتی داشت ولی امثال مقام معظم رهبری متوجه آن غفلت بودند، غفلت از جایگاه تاریخی سلسله‌ی صفوی است. دکتر شریعتی با طرح تشیع علوی و تشیع صفوی، سراغ ضعف‌های جزئی بعضی از پادشاهان صفوی می‌رود و اشکال می‌گیرد که چرا مرحوم مجلسی پادشاه صفوی را تمجید کرده است، غافل از این که زعمای دین متوجه شده‌اند با ظهور دولت صفوی تاریخ جدیدی شروع شده و لذا امثال شیخ بهایی و محقق کرکی از بعلبک لبنان حرکت می‌کنند و به سوی دربار صفوی می‌آیند تا مسیر آینده‌ی تاریخ را مدیریت کنند، چون می‌فهمند جایگاه دولت صفوی در تاریخ چه جایگاهی است و این مسیر به حاکمیت تشیع با فرهنگ علی علیه السلام منتهی می‌شود و نه به حاکمیت شاه عباس صفوی. باید متوجه علت تفاوت این دو نگاه به سلسله صفویه بود. تاریخ‌دانانی مثل آقای دکتر موسی نجفی به خوبی متوجه روحیه‌ی تمدن‌سازی سلسله‌ی صفوی ذیل اسلام اهل البیت علیهم السلام شده‌اند و با توجه به این نکته است که مقام معظم رهبری «حفظه الله» در مقایسه‌ی صفویه با قاجار، سلسله‌ی قاجار را شدیداً می‌کوبند در حالی که برای صفویه ارزش قائل‌اند.^{۱۶} این نوع

۱۶ - مقام معظم رهبری «حفظه الله» در این باره می‌فرمایند: حوزه‌ی علمیه‌ی شیعه در شامات و طرابلس و حلب و سپس در حله تشکیل می‌شود که بزرگان فقهای حلی‌ما، اسمشان در تاریخ و آثارشان در کتابخانه‌های عظیم فقاقت شیعه محفوظ و موجود است و این روند ادامه پیدا می‌کند تا زمانی که سلطنت صفویه در ایران تشکیل می‌شود و مقطعی عظیم به وجود می‌آید. علی‌رغم کسانی که سعی کردند صفویه را ضلّه شیعه و اسلام و مفاهیم و ارزش‌های دینی معرفی کنند، سلاطین صفویه با همه‌ی بدی‌هایی که در جانب حکومت و شخصیت‌های خودشان داشتند، حرکت‌های بزرگ ماندگار فراموش‌نشده‌ی ای انجام دادند که یکی از آن‌ها گسترش حوزه‌های علمی شیعه است که در آن وقت، حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان و خراسان و قم و نجف و

ارزش‌گذاری که ایشان نسبت به صفویه دارند به جهت شناختی است که نسبت به جایگاه تاریخی سلسله‌ی صفویه دارند نه افراد آن‌ها.

بقیه‌ی مناطق، به برکت آن‌ها آباد شد که اگر کسی وارد مطالعه شود، شگفتی‌های عظیمی را خواهد دید. اگر شما تا قبل از دوران صفویه، فقهای شیعه را نگاه کنید، تعداد ایرانیان انگشت‌شمار است؛ اما بعد از صفویه، هر کدام از بزرگان علما را که نگاه کنید شاید نود درصد آنان فقهای ایرانی هستند. بعد از این دوره، اوج حوزه‌ی نجف و کربلا و حضور تلامذه‌ی مرحوم «وحید بهبهانی» و سپس «شیخ» و «صاحب جواهر» و تلامذه‌ی این بزرگواران تا دوره‌ی اخیر است. بعد مرکزیت عظمای حوزه‌ی فقهت به وسیله‌ی مرحوم «آیت‌الله حائری» و بعد مرحوم «آیت‌الله بروجردی»، باز به قم منتقل می‌شود و تا امروز ادامه دارد. این حوزه، محصول این سیر تاریخی و نتیجه و مستحصل و زبده‌گزینِ همه‌ی این حرکت عظیم علمی است که با مهاجرت و تحقیق و علم، همراه بوده است و امروز در اختیار شماست. حوزه‌های علمیه، موضوع یک بحث تاریخی و علمی بسیار مهمی است که بجاست کسانی از فضلالی حوزه و بزرگانی از اهل نظر، به این مسئله به شکل متقن و محقق‌ی‌پردازند که می‌بینم بحمدالله به این مسائل پرداخته می‌شود.»

(سخنان رهبر انقلاب در دیدار با جمعی از نخبگان حوزه‌ی علمیه‌ی قم ۱۳/۰۹/۱۳۷۴)

و یا در جای دیگر می‌فرمایند: «قبل از طلوع صفویه و بعد از دوران سلجوقیان، ایران کشوری بود که هر بخشی از آن آهنگ جداگانه‌ای می‌نواخت و از عزت و عظمت ایران در آن دورانهایی خبری نبود. این عزت را صفویه دادند. و صفویه از اردبیل طلوع کردند و خاندان عرفای مجاهد و مبارز یعنی اولاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی توانستند این زمینه را به وجود آورند، تا فرزندان آن‌ها ایران را به همه‌ی عالمیان در دنیای آن روز، متحد، مقتدر، عزیز، سربلند و پیشرفته معرفی کنند. خدمت دوم، عاملی بود که در واقع پشتیبانی معنوی عامل اول محسوب می‌شود؛ یعنی احیای مذهب شیعه، مذهب اهل بیت و ارادت به خاندان پیامبر. مردم همین مردم شجاع، همین عشایر غیور از این سرزمین با نام امیر المؤمنین، با نام امام حسین، با نام شهدای کربلا، با نام ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام توانستند بروند و نام خدا، یاد اهل بیت و آئین مقدس اسلام و فقه متین جعفری را در سرتاسر این کشور، مستقر کنند و کشوری یک‌پارچه، محکم و مقتدر به وجود آورند. (۱۳۷۹/۰۵/۰۳)

مشکل دکنتر شریعتی نسبت به سلسله‌ی صفویه را همین امروز بعضی‌ها نسبت به انقلاب اسلامی دارند که نمی‌توانند جایگاه تاریخی انقلاب را بفهمند، می‌گویند اگر انقلاب اسلامی شده چرا هنوز بی‌حجابی هست و ادارات ما اسلامی نیست، این‌ها از این نکته غافل‌اند که همیشه انحطاط تمدن‌ها به صورت فرایند واقع می‌شود و طول می‌کشد تا تمدن جدیدی به جای تمدن قبلی با عالم مخصوص به خودش، حاکم شود. ما در طلیعه‌ی گذار تاریخی از فرهنگ غربی به فرهنگ دینی هستیم و نه در پایان آن. طلیعه، یعنی آغاز یک آغاز، چیزی که در این جا مهم است فهم جایگاه تاریخی این پدیده است. از عظمت تاریخی سلسله صفویه همین بس که دولت عثمانی حاضر شد با نادرشاه کنار بیاید به این شرط که نادرشاه از این که صفویه مذهب رسمی کشور را تشیع اعلام کرده بود، کوتاه بیاید و با کوتاه آمدن نادرشاه، نادرشاهی که در اذهان مردم به سردار ملی مشهور بود به ننگ ملی تبدیل شد.

ادامه علی علیه السلام در تاریخ

جایگاه تاریخی سلسله‌ی صفوی طوری تثبیت شده که به نادرشاه اجازه نمی‌دهد بیاید و حضور تاریخی صفویه را - به عنوان شروع دولت شیعی - تغییر دهد و حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به همین معنا در رابطه با انقلاب اسلامی فرمودند: «اگر من هم برگردم ملت اسلام برنمی‌گردد. اشتباه نکنید، اگر خمینی هم با شما سازش کند ملت اسلام با شما سازش

نمی‌کند»^{۱۷} درست است که با تلاش دشمنان اسلام سلسله‌ی قاجار بعد از صفویه با نژاد مغولی‌اش بر ما تحمیل شد و عملاً حجاب اسلام شیعی گشت ولی ملاحظه کردید که مردم در اولین فرصت با طرح مشروطه، عزم عبور از قاجار را نشان دادند و خواستند با طرح رجوع به پارلمان، آراء مردمی در جامعه حاکم باشد که به اسلام و تشیع وفاداراند. درست است که دشمن بیکار نمی‌نشیند و با جریان روشنفکری غرب‌زده سعی دارد انقلاب مردم را در نهضت مشروطه مصادره کند ولی ملاحظه می‌کنید که با طرح متمم قانون اساسی توسط شیخ فضل الله، روحیه‌ی تأکید بر عهد تشیع فرو نماند و بر آن موضوع تأکید شد که باید هر قانونی که از مجلس می‌گذرد به تأیید مجتهدین برسد.

عده‌ای که متوجه جایگاه تاریخی انقلاب مشروطه نیستند فقط به عیب‌ها می‌نگرند. در دولت صفوی، شاه عباس بر سر شیخ بهایی منت می‌گذارد و اجازه می‌دهد او حجة الاسلام باشد و حکم حجة الاسلامی را که منسب قضاوت به حساب می‌آمد به او تنفیذ می‌کند، در حالی که در مشروطه ما یک قدم جلوتر آمدیم و حالا این مراجع‌اند که در کنار نمایندگان مجلس شورای ملی، نماینده تعیین می‌کنند تا قوانین مصوب مجلس به تأیید اسلام برسد و این فرهنگ همچنان جلو آمد تا آنجایی که در انقلاب اسلامی حکم رئیس جمهور را هم باید ولی فقیه تنفیذ کند. به این معنا که با آن همه نقشه که در حذف حضرت علی علیه السلام کشیدند آن حضرت با تفصیل بیشتر به تاریخ برگشت، زیرا فقیه از خودش چیزی

نمی‌گویند جز آنچه خدا و رسول و امام می‌گویند. گلابه‌ای که حضرت امام از بعضی مقدسین و بعضی از روحانیون داشتند در همین رابطه بود که آن‌ها اشکال می‌گرفتند چرا هنوز ادارات درست نشده و بعضی از زنان بی‌حجاب‌اند. حضرت امام انتظار داشتند که آقایان متوجه شوند تاریخ جدیدی شروع شده و همه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را از این زاویه ملاحظه کنند که با طلوع انقلاب اسلامی بشر در مقیاس جهانی و در ایران به طور خاص، وارد فاز تاریخی عبور از عالم مدرن شده، منتها این فاز تاریخی مثل همه‌ی تحولات تاریخی دیگر امری ناگهانی نیست که سریعاً با ثمرات آن روبرو شویم بلکه یک فرایند طولانی تاریخی است، همان‌طور که انتقال از قرون وسطی به مدرنیته حداقل ۲۰۰ تا ۲۵۰ سال طول کشید - از نیمه‌ی دوم قرن ۱۲ میلادی تا نیمه‌ی دوم قرن ۱۴. طلیعه‌های ظهور مدرنیته را در شعری از فرانچسکو بتزاک از اولین شاعران مدرن تا داستان‌های هرزه و عشقی کامرون می‌توان یافت -^{۱۸} بر همین اساس اگر از ظهور امری در تاریخ سخن می‌گوئیم به معنای ظهور ناگهانی و لحظه‌ای نیست، همان‌طور وقتی بحث از انحطاط مدرنیسم می‌کنیم به فرایند انحطاط نظر داریم که شروع آن انحطاط تا تحقق انقراض، ۲۰۰-۳۰۰ سال طول می‌کشد، تازه وقتی انحطاط به انقراض انجامید و تمدن جدید حاکم شد، محقق شدن تمدن جدید نیز یک فرآیند چند صد ساله است. مهم آن است که بدانیم وقتی جامعه و یا افرادی نظر به تمدن جدید داشتند در طول مدت فرآیند به

۱۸ - در این مورد به سخنرانی دکتر شهریار زرشناس تحت عنوان «تأملی در ماهیت رسانه‌ی تصویری در دوران گذار»، در سایت رجانوز در تاریخ چهارشنبه ۲۱ تیر ۱۳۹۱ رجوع شود.

صحنه آمدن آن تمدن، در تاریخی از نشاط و هدفداری و معنویت به سر می‌برند.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» انتظار داشتند که مقدسین متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی که رجوع به توحید دارد، بشوند. هرچند فضای دانشگاه‌های ما به نحوی همه‌جانبه وارد فرآیند تمدن اسلامی نشده و بعضی از اساتید سعی بر محکم کردن مناسبات جهان مدرن در تئوری‌های سیاسی خود دارند تا دانشجویان متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی نشوند و در نتیجه انقلاب را بی‌آینده بدانند و تحت تأثیر افکار به اصطلاح روشنفکران غرب‌زده، خود را در مقابل فرهنگ غرب بیازند، ولی انقلاب اسلامی در محلی از تاریخ قرار دارد که این تلاش‌ها کاری از پیش نمی‌برد. جریان روشنفکری غرب‌زده از همان ابتدای دولت سازندگی چنین‌القاء کردند که انقلاب اسلامی حادثه‌ای است در کنار نظام مدرن و باید در چنین فضایی خود را تعریف کند و متأسفانه عده‌ای تحت تأثیر این فکر قرار گرفتند و تا آن‌جا کار جلو رفت که عده‌ای در همان زمان‌ها بورسیه‌ی تحصیل به خارج گرفتند تا به عنوان کارگزاران آینده‌ی نظام اسلامی بتوانند نظام ایران را در کنار فرهنگ مدرن جای دهند.

تفاوت دولت‌ها نسبت به انقلاب در این بود که بعضی از آن‌ها از یک طرف متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی هستند و از طرف دیگر انحطاط و انقراض تمدن غرب نیز از چشمشان پنهان نمی‌باشد و با این ملاک می‌توان فهمید چه نوع دولتی در آینده می‌تواند بستر تحقق اهداف

انقلاب اسلامی باشد و چه نوع دولتی نمی‌تواند بستر تحقق اهداف انقلاب قرار گیرد.

ضعف‌های اجرایی چیزی است که همه‌ی دولت‌ها دارند، زیرا ساختار فرهنگی و اقتصادی ما در حال حاضر در درون فرهنگ مدرنیته و تحت تأثیر آن قرار دارد و ما در حال حاضر از این جهت در قسمت تاریک تاریخ‌مان به سر می‌بریم، با این تفاوت که با انقلاب اسلامی عزم عبور از نقص‌های تاریخی در ما ظهور کرده و این چیزی نیست که با ممانعت روشنفکران تحت تأثیر غرب تغییر کند.

نفهمیدن جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی موجب شد که عده‌ای نزد خود حساب کردند می‌توانند از خارج بیایند و همراه با روشنفکران داخلی، ارزش‌های انقلاب را دگرگون کنند، با این نیت در بعضی از دولت‌ها نفوذ کردند. ولی یک چیز را متوجه نبودند و هنوز هم متوجه نیستند و آن جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی است. در حالی که مقام معظم رهبری «حفظه الله» متوجه مسیر تاریخی انقلاب اسلامی بوده و هستند و بدون آن که برخورد مستقیمی با آن‌ها داشته باشند، با زنده نگه داشتن روح انقلاب، نفوذ جریان روشنفکری غرب زده را هر روز بی‌خاصیت‌تر می‌کنند. بر اساس این نگاه است که می‌توان فهمید؛ نه احزاب غرب‌گرا در ایران ماندنی‌اند و نه حاکمان سعودی در کشور عربستان، زیرا با ظهور انقلاب اسلامی چشم‌ها و قلب‌ها به جایی افتاده است که فرایند حاکمیت مردم را به جای حاکمیت قبایل و یا سرمایه‌داران، دنبال می‌کند. جریان‌های داخلی هم اگر نتوانند خود را ذیل شخصیت حضرت روح

الله «رضوان الله تعالی علیه» قرار دهند، در فرآیند تاریخ جدید از تاریخ بیرون می‌افتند، اگر صدها حزب هم تشکیل دهند و همه‌ی مراکز قدرت را هم در دست بگیرند، تا تکلیف خود را نسبت به انقلاب درست روشن نکنند نتیجه‌ای درازمدت از زحمات خود نمی‌گیرند.

این مثال‌ها را زدم تا بتوانم عرض کنم: اگر جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسیم متوجه خواهیم شد باید بدانیم ابتدا لازم است شخصیت اشرافی حضرت امام را پیدا کنیم و به تعبیر دیگر باید امام را آن‌طور که هست و نه آن‌طور که سیاسیون به ما معرفی می‌کنند، پیدا نماییم. بنده قبول ندارم همه‌ی ما امام را پیدا کرده‌ایم ولی قبول دارم افرادی مثل مقام معظم رهبری امام را پیدا کرده‌اند که البته لازم است دلایل و شواهدی برای این ادعایم عرض کنم تا اگر درست بود شما هم عرض بنده را تصدیق کنید.

راز ریزش‌ها در انقلاب

اگر بنده بخواهم به شما عزیزان خدمتی کرده باشم، با توجه به سن بیشتر و مختصر تجربه‌ای که به دست آورده‌ام، آن خدمت آن است که معلوم کنم شما در کجای تاریخ‌تان قرار دارید و برای این کار باید شخصیت امام را درست به شما نشان دهم، چیزی که تا حدی در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»» به عهده گرفته‌ام. سعی بنده در آن کتاب آن بوده که عزیزان متوجه شخصیت اشرافی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» باشند و طوری خود را تربیت کنند که بتوانند با

ملکوت خود، نظر به ملکوت حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» بیندازند و گرنه سرنوشتی جدای سرنوشت سیاسیون سیاسی کار نخواهد داشت.

این که عرض کردم مقام معظم رهبری «حفظه الله» امام «رضوان الله تعالی علیه» را پیدا کردند به جهت تعبیراتی بود که ایشان نسبت به امام دارند، تعبیراتی که حکایت از عمق بینش ایشان نسبت به امام می‌کند. بنده یک جمله از مقام معظم رهبری در توصیف امام در اولین روزهایی که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» رحلت کردند می‌آورم و یک جمله هم از دهه‌های بعد؛ دقت در بقیه‌ی صحبت‌های ایشان را به عهده‌ی خودتان می‌گذارم.

رهبر انقلاب در سال ۱۳۶۸ چند روز بعد از رحلت حضرت امام می‌فرمایند:

«امام خمینی شخصیتی آنچنان بزرگ بود که در میان بزرگان و رهبران جهان و تاریخ به جز انبیاء و اولیاء معصومین به دشواری می‌توان کسی را با این ابعاد و این خصوصیات تصور کرد... آن بزرگوار قوت ایمان را با عمل صالح و اراده‌ی پولادین را با همت بلند و شجاعت اخلاقی را با حزم و حکمت و صراحت لهجه را با بیان صدق و متانت و صفای معنوی و روحانی را با هوشمندی و کیاست و تقوا و ورع را با سرعت و قاطعیت و ابهت و صلابت رهبری را با رقت و عطف و خلاصه بسی خصال نفیس و کمیاب را که مجموعه‌ی آن‌ها در قرن‌ها و قرن‌ها به ندرت ممکن است در انسان بزرگی جمع شود و همه و همه را با هم داشت. الحق شخصیت آن عزیز یگانه

شخصیتی دست نیافتنی و جایگاه والای انسانی او جایگاهی دور از تصور و اساطیر گونه است.^{۱۹}

و در تاریخ ۹۰/۱۱/۲۱ یعنی پس از گذشت بیست سال می فرمایند:

«امام عزیز ما آن مرد عظیمی که بلا شک خداوند لمعه‌ای و لمح‌های

از انوار طیبیه نبوت‌ها را در وجود او قرار داده بود»

ملاحظه کنید کسی دارد این سخنان را می گوید که اولاً: در هوش و فراست زبانزد خاص و عام است. ثانیاً: نشان داده به خوبی الفاظ را در جای خود به کار می برد. حالا چنین فردی می گوید: خداوند از همان نوری که به انبیاء خود داد به حضرت امام داده است. این سخن را یک آدم عامی نمی گوید که نفهمد نور انبیاء یعنی چه. چند نفر از اهل فکر را می شناسید که چنین تعبیراتی را برای حضرت امام به کار برده باشد؟ آیا نباید بپذیریم مقام معظم رهبری «حفظه الله» چیزهایی در شخصیت امام دیده‌اند که کمتر کسی دیده است، همان چیزهایی که شهدا و سرداران، اندکی از آن را دیدند و در مقابل شخصیت امام شخصیت خود را نفی کردند؟ روایات نیز ما را متوجه وجود افرادی در اسلام کرده که به نور نبوت منورند، هنر ما آن است که بتوانیم آن‌ها را درک کنیم. از پیامبر خدا ﷺ داریم که انسان اگر با قرآن و فرهنگ قرآن مانوس شد به جایی می رسد که: «فَكَانَ مَا أُدْرِجَتِ النَّبُوءَةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ وَ لَكِنَّهُ لَا يُوحَى إِلَيْهِ»^{۲۰} گویا نبوت در بین دو پهلوئی او درج شده ولی به او وحی نمی شود.

۱۹ - ۶۸/۳/۱۸

۲۰ - «الکافی»، ج ۲، ص ۶۰۴.

راز ریزش‌های انقلاب - اعم از ریزش مبارزان قبل از انقلاب و ریزش بعضی از روحانیون - را در تفاوت نگاه آن‌ها با نگاه مقام معظم رهبری نسبت به حضرت امام باید جستجو کرد. بعضی‌ها مثل آقای منتظری فکر کردند شخصیت حضرت امام در مجتهد بودنشان محدود است، گفتند: امام مجتهداند، من هم مجتهدم. و متوجه نشدند او یک شخصیت اشراقی است که راز نجات جهان اسلام و جهان بشری بر قلبش اشراق شده است و در این راستا اگر همه‌ی اساتید اخلاق و مراجع تقلید ذیل شخصیت حضرت امام قرار گیرند اخلاق و فقه‌شان معنا پیدا می‌کند و از تاریخ بیرون نمی‌افتند. این بسیار شبیه آن است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^{۲۱} هر کس بمیرد و امام زمان خود را شناسد به مرگ جاهلیت مرده است. با این که ممکن است طرف به نبوت رسول خدا ﷺ و به قرآن ایمان داشته باشد ولی اگر امام زمان خود را شناسد هویت اسلامی خود را در زمان خود نشناخته است. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به همان معنا در حال حاضر هویت اسلامی ما به حساب می‌آیند و در همین راستا و ذیل شخصیت حضرت امام، مقام معظم رهبری «حفظه الله» امروز هویت اسلامی ما محسوب می‌شوند و این را وقتی درست درک می‌کنیم که جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسیم.

آن‌هایی که جایگاه تاریخی اسلام را که مرحله‌ی عبور از جاهلیت آن زمان بود نشناختند عملاً با غفلت از شخصیت علی علیه السلام، در جاهلیت آن زمان ماندند و راه را برای حزب اموی هموار کردند و هنر شیعه آن بود

که در شخصیت علی علیه السلام به اسلام ناب رجوع کرد. اکنون نیز قصه از همین قرار است و رجوع به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ما را در ادامه‌ی همان تاریخی قرار می‌دهد که با غدیر شروع شد.

رابطه‌ی اشرافی مؤمنین با امام معصوم

یکی از دوستان به بنده می‌فرمود این‌طور که امام را مطرح می‌کنی ممکن است بعضی تصور کنند غلوئی در کار است، بنده معتقدم مدرنیته بلایی بر سر ما آورده است که ما دیگر قدیس‌شناسی را از دست داده‌ایم. به قول حافظ:

رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت
مدرنیته انسان‌های بزرگ را انسان‌هایی می‌داند که در فرهنگ مدرنیته
پروریده شده باشند، مثل جان لاک و ژان ژاک روسو، نهایتاً آقای خمینی
را هم در همان حدّ می‌داند و این نوع نگاه به انسان‌ها را بر ما حاکم کرده
که در آن نگاه هرگز انسان‌های قدسی معنا نداشته باشند چه رسد به این
که تلاش کنیم خود را ذیل شخصیت آن‌ها قرار دهیم. دین ما می‌گوید
کسانی در این عالم هستند که ذیل فرهنگ ائمه علیهم السلام، شخصیت اشرافی پیدا
کرده‌اند و با شخصیت اشرافی‌شان تاریخ جدیدی را در مقابل جامعه
می‌گشایند و جامعه را به سوی هدف اصلی‌اش جلو می‌برند. در روایت
داریم که ابن عباس از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد آیه‌ی «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ
فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بُنُورَ اللَّهِ» یعنی از فراست و هوشیاری انسان مؤمن بترسید زیرا او
به نور خدا به همه چیز می‌نگرد. سؤال کرد: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ يَنْظُرُ»

بُنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» ای امیرالمؤمنین! چگونه مؤمن به نور خدا به عالم می‌نگرد؟ «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَأَنَا خُلِقْنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ خُلِقَ شَيْعَتُنَا مِنْ شُعَاعِ نُورِنَا فَهُمْ أَصْفِيَاءُ أَبْرَارٌ أَطْهَارٌ مُتَوَسِّمُونَ نُورَهُمْ يُضِيءُ عَلَيَّ مِنْ سِوَاهُمْ كَالْبَدْرِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلَمَاءِ»^{۲۲} حضرت فرمودند: زیرا ما از نور خدا خلق شده‌ایم و شیعیان ما از پرتو نور ما آفریده شده‌اند، آن‌ها برگزیده و پاک و پاکیزه و مشخص هستند، نور آن‌ها طوری بر نور دیگران درخشش دارد مانند ماه چهارده که در شبی تیره و ظلمانی درخشش دارد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» طوری خود را در فهم معارف اهل البیت علیهم السلام و دل دادن به آن ذوات مقدس تربیت کردند که نه تنها به نور اهل البیت علیهم السلام می‌بیند بلکه حقیقتاً مصداق سخن امامان معصوم‌اند. آنجا که امامان خصوصیات بعضی از شیعیان را ذکر می‌کنند و می‌فرمایند این‌ها در قیامت - که حقیقت هر چیز ظهور می‌کند- با ما هستند. و یا حضرت امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «طُوبَى لَشَيْعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا الثَّابِتِينَ عَلَيَّ مُوَالَاتِنَا وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِنَا أُولَئِكَ مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ قَدْ رَضُوا بِنَا أَيْمَةً وَ رَضِينَا بِهِمْ شَيْعَةً فَطُوبَى لَهُمْ هُمْ وَ اللَّهُ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^{۲۳} خوشا به حال آن دسته از شیعیان ما که در غیبت قائم ما چنگک به دوستی ما زده، و بر محبت ما ثابت می‌مانند و از دشمنان ما بیزاری می‌جویند. آن‌ها از ما و ما از آن‌ها هستیم. آن‌ها به ما امامان دل بسته‌اند و ما نیز آن‌ها را شیعیان

۲۲ - بحار الأنوار، ج ۲۵، ص: ۲۱.

۲۳ - إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۳۳.

خود می‌دانیم و از آن‌ها خشنود می‌باشیم. خوشا به حال آن‌ها به خدا قسم آن‌ها در روز قیامت در درجه‌ی ما خواهند بود.

معیت با امام معصوم در کنار حبیبی که انسان به امام پیدا می‌کند، در عین حفظ مراتب، موجب یک نوع اتحاد با امام می‌شود، به طوری که جان انسان در ذیل مقام نوری امام قرار می‌گیرد، مثل رابطه‌ی نور بی‌رنگ پائینی با نور بی‌رنگ بالایی که در عین اتحاد و یگانگی، یکی ذیل دیگری است. رابطه‌ی نور سبز و زرد و آبی و نیلی و بنفش در طیف نوری غیر از رابطه‌ی نور بی‌رنگ بالایی با نور بی‌رنگ پائینی است، نور زرد و سبز در عرض هم هستند و در واقع نور سبز یک چیزی دارد که نور آبی ندارد و عکس آن. اما نور بی‌رنگ بالایی و پائینی تفاوتشان در شدت و ضعف است ولی همه‌ی آنچه که نور بالایی دارد، نور پائینی به صورت نازل‌تر دارد، در عین یک نحوه ارتباطی که بین آن‌ها هست. نباید از تفاوت میان نسبت اشراقی با امام معصوم و نسبت علمی با امام معصوم غفلت شود. در نسبت اشراقی، انسان با رجوع قلبی به امام معصوم، ذیل وجود نوری ایشان قرار می‌گیرد و عملاً صورت نازل‌تر انوار امام خواهد بود. به همین معنا در روایت بسیار ارزشمندی از امام صادق علیه السلام داریم که: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بَعَثَ فِي أَقْلِيمِ الْأَرْضِ فِي كُلِّ إِقْلِيمٍ رَجُلًا يَقُولُ عَهْدُكَ فِي كَفِّكَ فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ أَمْرٌ لَا تَفْهَمُهُ وَلَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ فِيهِ فَانظُرْ إِلَى كَفِّكَ وَاعْمَلْ بِمَا فِيهَا»^{۲۴} وقتی قائم قیام کند به هر ناحیه از نواحی زمین کسی را می‌فرستد و می‌گوید تعهد و پیمانت - دستورالعمل تو- در کف دست تو

است، چون امر مهمی به تو روی آورد که تو آن را ندانی و در انجام آن سرگردان شوی، به کف دست بنگر و تصمیم خود را بگیر و عمل کن. این روایت حکایت از آن دارد که ذیل اشراق حضرت مهدی علیه السلام، هر کدام از یاران حضرت دریچه‌ای می‌شوند که عالم غیب و معنا بر قلبشان گشوده می‌گردد. قرار گرفتن ذیل فرهنگ دینی وقتی به صورت اشراقی واقع شد، چیز فوق‌العاده ارزش‌مندی است.

ذیل فرهنگ دینی قرار گرفتن به این معنا است که جان و قلب را تحت الشعاع آن فرهنگ قرار دهیم و موانع تجلی نور حقایق قدسی را از جان خود بزدا کنیم.

کسی می‌تواند ذیل نور مهدی علیه السلام قرار گیرد و مأمور انجام دستورات آن حضرت شود که وحی الهی را قبول داشته باشد، شریعت محمدی صلی الله علیه و آله را با جان و دل پذیرفته و ولایت امام معصوم را فهمیده باشد، آن‌هم به صورت اشراقی و نه صرفاً عقلی. این انسان در شرایطی است که دریچه‌های عالم غیب بر جانش گشوده می‌شود.

در دفاع مقدس هشت‌ساله ملاحظه می‌فرمودید چگونه انوار معرفت به قلب جوانان بسیجی ما هم اشراق می‌شد. این که شما از فهم سرداران بسیجی حیرت می‌کنید به جهت اشراقی بود که ذیل شخصیت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه به آن‌ها می‌رسید. مثل آن نوری که به قلب حواریون حضرت عیسی صلی الله علیه و آله رسید و قرآن در آیه ۱۱۱ سوره مائده متذکر آن است. روایت فوق که از حضرت صادق علیه السلام عرض شد می‌خواهد به ما بفهماند که انسان ذیل شخصیت امام معصوم به جایی می‌رسد که نور امام

به صورت نازله برای انسان نیز ظهور می کند و این قاعده همچنان می تواند پا بر جا باشد و شما نیز با نسبت قلبی و ملکوتی که با حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» برقرار می کنید می توانید به صورت نازل تر مظهر انوار شخصیت اشراقی او باشید. عمده آن است که به اشاره‌ی آن روایت متوجه‌ی جریان چنین قاعده‌ای در عالم باشیم و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را از این زاویه بنگریم که ایشان به عنوان مظهر انوار جامع اهل البیت علیهم السلام، وسیله‌ی سر و سامان دادن جامعه‌ی خود و جهان اسلام هستند، آن هم به روشی که اهل البیت علیهم السلام با عقل قدسی خود جهان را سر و سامان می دهند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّ فِي أُمَّتِي مُحَدِّثِينَ مُكَلَّمِينَ»^{۲۵} در امت من کسانی هستند که صدای فرشتگان را می شنوند و فرشتگان با آن‌ها سخن می گویند. اگر حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را مصداق چنین افرادی از امت رسول خدا صلی الله علیه و آله ندانیم، چه کسانی را مصداق این روایت بدانیم؟ و نیز آن حضرت می فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ يَغِطُهُمُ النَّبِيُّونَ»^{۲۶} برای خداوند بندگانی است که پیامبر نیستند ولی انبیاء غیبه‌ی آن‌ها را می خورند. آیا حضرت امام روح الله «رضوان الله تعالی علیه» مصداق چنین بندگانی نیستند تا ما خود را در ذیل شخصیت او به عنوان عدول این قرن، قرار دهیم؟

۲۵ - ریاض السالکین، سیدعلی خان حسینی مدنی، ج ۶، ص ۳۹۳.

۲۶ - همان.

تفاوت علمای دین

بعضی از علمای دین به جهت معارف خاصی که دارند می‌توانند رابطه‌شان را با امام معصوم، به صورت رابطه‌ای اشراقی شکل دهند و ملکوت خود را به امام معصوم وصل کنند، باید در راستای رابطه با این عالمان، بین این‌ها با علمایی که رابطه‌ی علمی با روایات ائمه علیهم‌السلام برقرار می‌کنند، فرق بگذاریم و متوجه باشیم وقتی بعضی از عالمان دین توانستند رابطه‌ی ملکوتی با انوار مقدس امامان برقرار کنند، یک نحوه اتحاد با امامان برقرار کرده‌اند و به اندازه‌ی طلب و تقاضایی که در رجوع خود با امامان دارند، نور ائمه علیهم‌السلام بر قلب این نوع علماء اشراق می‌شود. با این توضیح اخیر و با نظر به علمایی که رابطه‌ی اشراقی با ائمه علیهم‌السلام دارند، باید متوجه تفاوت بین رجوع اشراقی آیت الله بهجت «رحمة الله علیه» به ائمه علیهم‌السلام و رابطه‌ی اشراقی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» با ائمه علیهم‌السلام شده باشید. حضرت آیت الله بهجت «رحمة الله علیه» می‌خواهند خودشان را واقعاً ساخته و پرداخته در گاه الهی بکنند، از چهارده سالگی که به نجف مشرف می‌شوند چنین طلب و تقاضایی دارند و بحمدالله به نتیجه می‌رسند و امامان علیهم‌السلام هم دستشان را می‌گیرند و ایشان هم دست خیلی‌ها را گرفتند. ولی رجوع حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به ائمه علیهم‌السلام - در عین تلاش برای اصلاح خود- متفاوت است.

حضرت امام دغدغهی خود را نجات جهان اسلام از هجومی قرار داده‌اند که فرهنگ غرب می‌خواهد بر سر ما بیاورد. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در جریان شیخ فضل الله نوری و شهادت ایشان به

وسیله‌ی روشنفکران غرب‌زده که انقلاب مشروطه را مصادره کردند، به جای این که تنها در حوزه بنشینند، پا به پای جریان مرحوم مدرس مسائل جامعه را دنبال می‌کنند تا می‌رسد به فعالیت‌های سیاسی مرحوم آیت‌الله کاشانی، خودشان می‌فرمایند: من در آن جلسه که وقتی مرحوم کاشانی وارد شد - به جهت تبلیغات منفی ملی‌یون از او - جا برایش باز نکردند، حاضر بودم. بعد هم حساسیت ایشان نسبت به جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی و نقشه‌ی استحالی‌ی زنان در فرهنگ غرب و اعتراضات سال ۱۳۴۱ و بعد هم جریان کاپیتولاسیون را می‌دانید و همگی صدای اعتراض امام را شنیده‌اید. حال رجوع چنین عارفی به خدا با این سطح از آگاهی و حساسیت، از چه جنسی خواهد بود؟ وقتی طلب و تقاضای او آن است که خدایا اسلام دارد از نظام حیات بشر در مناسبات تربیتی اقتصادی سیاسی به حاشیه می‌رود تا نفی شود،^{۲۷} معلوم است که خداوند براساس آمادگی ایشان، راه نجات اسلام را بر قلب‌شان اشراق می‌کند و بر همین اساس است که باید بدانیم انقلاب اسلامی یک اشراق الهی است به قلب حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با همان حالتِ جامعیتی که یک اشراق دارد.

۲۷ - در سخنرانی در مهرماه ۴۳ فریاد برآوردند: «آقایان! من اعلام خطر می‌کنم. ... ای علمای ایران! ای مراجع اسلام! من اعلام خطر می‌کنم. ای فضلای طلاب! ای حوزه‌های علمیه! ای نجف! ای قم! ای مشهد! ای تهران! ای شیراز! من اعلام خطر می‌کنم. و آن آقایانی که می‌گویند باید خفه شد و دم در نیارود آیا در این مورد هم می‌گویند باید خفه شد؟ در اینجا هم ساکت باشیم و دم در نیاوریم؟! ما را بفروشدند و ما ساکت باشیم؟ استقلال ما را بفروشدند و ما ساکت باشیم؟! والله گناهکار است کسی که داد نزند، والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نزند. ای سران اسلام! بداد اسلام برسید. ای علمای نجف! بداد اسلام برسید. ای علمای قم! بداد اسلام برسید. رفت اسلام...». صحیفه امام ج ۱، ص ۴۱۸.

البته در این جلسه در حدّ سر فصل می توان موضوعات را مطرح کرد و معلوم است تازه وقتی از بنده پذیرفتید که انقلاب اسلامی به قلب حضرت امام اشراق شده صدها سؤال برایتان پیش می آید که تا آن سؤالات جواب داده نشود عزم شما جهت هماهنگی با انقلاب اسلامی از این زاویه شکل نمی گیرد.

مسئله‌ی بسیار جدّی که بعد از فهم جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی پیش می آید این است که نسبت ما با انقلاب اسلامی باید چگونه باشد؟ که عرض شد تا نسبت خود را با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» اشراقی نکنیم هرگز آن طور که باید نمی توانیم یار امام شویم و در تاریخ جدیدی که شروع شده وارد گردیم و از برکات آن بهره بگیریم.

حرکتی پیش تازانه

وقتی روشن شد ما هویت دینی خود را تنها در ذیل تاریخی می توانیم به ظهور برسانیم که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» گشوده است، باید بدانیم برای زمینه سازی افق‌هایی که انقلاب اسلامی می خواهد در تاریخ بگشاید، لازم است حرکت پیش تازانه داشته باشیم آن هم در شرایطی که نه ابزارهای دستیابی به آن افق‌ها را داریم و نه حتی تصویری روشن و عینی از آنچه بنا است رخ بدهد، مگر به اجمال. البته اگر نسبت خود را با شخصیت اشراقی امام درست تعریف کردیم و اگر نگاه‌مان نسبت به امام از جنس نگاهی شد که مقام معظم رهبری «حفظه الله» از امام یافته‌اند، مثل رهبری عزیز در سخت ترین شرایط، حتی در کوران جنگ نرم با فرهنگ

غربی، بهترین تصمیمات را می‌گیریم، بدون آن که مرعوب برنامه‌های دشمنانی شویم که چهار صد سال تجربه‌ی تمدنی دارند و با همه‌ی ساز و کارهایشان به جنگ انقلاب اسلامی آمده‌اند.

در جنگی که بین ماده و معنا واقع شود حتماً ماده محکوم به شکست است ولی به شرطی که ما وفادار به اشراقی باشیم که از آسمان آمده تا زمین را آسمانی کند. همین‌طور که دست شما - به عنوان یک پدیده‌ی مادی - در مقابل اراده‌ی شما - به عنوان یک پدیده‌ی معنوی - هیچ مقاومتی نمی‌تواند از خود نشان دهد و اگر شما اراده کنید دست خود را بالا بیاورید، دست شما هیچ نحوه قدرتی از خود ندارد، مسلّم جنگ بین ماده و معنا به پیروزی عالم معنا ختم می‌شود. چنین جبهه‌ای از طریق حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در تاریخ جدید گشوده شده است که می‌تواند در دفاع هشت ساله با نمایش ایمان و ایثار، پیروز میدان باشد و در فتنه‌ی سال ۸۸ با نمایش ایمان و بصیرتی معنوی، آن فتنه را خنثی کند. حال اگر با همان رجوع ملکوتی به اشراق حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه»، کار را ادامه دهیم، در جبهه‌ی خطرناک جنگ نرم - در موضوعات فرهنگی و اقتصادی - نیز پیروز میدان خواهیم بود، بدون آن که در این جبهه - که دوست از دشمن به راحتی شناخته نمی‌شود - توسط کسانی که اصرار دارند آمریکا را نمی‌توان نادیده گرفت، به خودمان شلیک کنیم و به اسم واقعیت‌گرایی از آرمان‌گرایی منطقی خود دست برداریم و خود را محکوم سبکی از زندگی بکنیم که غرب الگوی آن است.

یک نگاه به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» این است که امام انسان خوب و وارسته‌ای بود و در عین حال که او فکر دارد ما هم فکر داریم و حالا که ایشان رحلت کرده‌اند و زمانه عوض شده، وقت آن است که ما بر روی فکر خود تأکید کنیم تا با نظر به واقعیت آمریکا، کشور را نجات دهیم و به زبان بی‌زبانی می‌خواهند بگویند مقام معظم رهبری در این موضوع واقع‌بینانه عمل نمی‌کنند، باید کمک‌شان کرد تا از اصرارشان بر نگاه حضرت امام عدول کنند و واقعیات را ببینند. این یک نگاه به حضرت امام است که خود را دوست امام و رهبری می‌داند و مثل آن کسی که می‌گفت: «أَنَا زَمِيلُ مُحَمَّدٍ»^{۲۸} من دوست محمدم، ولی کار خود را می‌کرد، به امام و رهبری احترام می‌گذارند و کار خود را می‌کنند. خلیفه‌ی دوم معتقد بود همین‌طور که شتر دوره‌ی جوانی و پیری دارد، اسلام هم دوره‌ی جوانی و پیری دارد و بعد از رحلت رسول خدا دوره‌ی پیری اسلام شروع شد، در این مرحله باید به کمک اسلام آمد و بعضی از احکام و عمل کرده‌های آن را تغییر داد.^{۲۹} در این راستا بعضی‌ها معتقدند باید از اهدافی که امام «رضوان الله تعالی علیه» برای انقلاب تعریف کرده‌اند عدول کرد. مقام معظم رهبری در این رابطه در تاریخ ۹۱/۵/۳ بحث آرمان‌گرایی و واقعیت‌گرایی را برای کارگزاران نظام اسلامی مطرح کردند تا روشن شود آرمان‌گرایی ما عین واقعیت‌گرایی ما است.

۲۸ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۱۲۲-۱۲۱.

۲۹ - به کتاب «خطر مادی شدن دین» از همین مؤلف رجوع شود.

با توجه به چنین برداشتی از اسلام که دوره‌ی اسلام تمام می‌شود، خلیفه‌ی دوم می‌گوید «مُتَعَتَانِ كَاتِنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَا أَنَهَى عَنْهُمَا وَأَعَابَ عَلَيْهِمَا»؛^{۳۰} دو متعه در زمان رسول خدا ﷺ بود که من آن دو را نهی می‌کنم و هر کس انجام دهد تنبیه می‌نمایم. کسانی که می‌گویند چرا مقام معظم رهبری عقل خود را متوقف به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» کرده است، به این نکته توجه ندارند که ایشان معتقدند امام یک شخصیت اشراقی است که متذکر حقیقت دوران است و لذا مقام معظم رهبری به طور مکرر در انجام بعضی از کارها می‌فرمایند: چون امام عزیز آن کار را انجام دادند من هم انجام می‌دهم، یعنی امام را ملاک قرار می‌دهند.

این که ملاحظه می‌کنید مقام معظم رهبری بهترین انتخاب و بهترین عمل را در دوران معاصر انجام داده‌اند به جهت آن است که نسبت‌شان را با امام غیر از آن نسبتی قرار دادند که عده‌ای در عین احترام به امام کار خودشان را می‌کنند. مقام معظم رهبری می‌فهمند شخصیت حضرت امام جایگاهی در تاریخ ما دارند که آن جایگاه را خداوند اراده کرده است و تاریخ ما ذیل شخصیت حضرت امام به گشایش خاص خود می‌رسد و لذا اگر توانستید جایگاه تاریخی امام را به همان شکل که خداوند او را پرورانده است بفهمید مثل آن است که با شهدا زندگی می‌کنید به شرطی که مثل شهدا نگاهمان را به امام نگاهی اشراقی قرار دهیم و طوری ملکوت خود را بی‌پروانیم که بتواند ذیل ملکوت حضرت امام قرار گیرد.

۳۰ - علی رضا کهنسال، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۸۱، تفسیر کبیر فخر رازی،

ضمن تفسیر آیه «فَمَا اسْتَنْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ...»

در این صورت است که ما در این دوران درست عمل خواهیم کرد و وارد یک نوع اتحاد قدسی با همدیگر می شویم که مطلوب همه‌ی انبیاء بوده است. در چنین شرایطی گروه‌ها با هر سلیقه‌ای، در ذیل شخصیت اشرافی حضرت امام به راحتی همدیگر را درک می‌کنند. آری اگر توانستید حضرت روح الله را پیدا کنید و ذیل شخصیت او قرار گرفتید آن وقت تفاوت سلیقه‌ها هرگز کدورت به میان نمی‌آورد بلکه منجر به درک فکر همدیگر می‌شود.

خطر انقلاب اسلامی منهای سیره‌ی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

این روزها نقشه‌های عجیبی برای ما کشیده‌اند که شخص امام را از ما بگیرند و در این رابطه صرفاً به تئوری انقلاب اسلامی تأکید می‌کنند و نه سیره‌ی حضرت امام، تا بعداً هر طور خواستند امام را تفسیر کنند که نمونه‌ی آن را در فتنه‌ی سال ۸۸ دیدید که عده‌ای سنگ حضرت امام را به سینه می‌زدند ولی نظام اسلامی را تا حدّ براندازی تهدید کردند.

اگر شخص امام و سیره‌ی او را از ما بگیرند از آن اتحاد قدسی که به دنبال آن هستیم محروم می‌شویم و نمی‌توانیم با افراد، هر چند از یاران انقلاب اسلامی بوده باشند، تفاهم کنیم. شما به نامه‌ی ۷۷ نهج البلاغه نگاه کنید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس می‌فرمایند: وقتی می‌خواهی با خوارج بحث کنی به قرآن و آیات آن استناد نکن بلکه به سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله که نمود تحقق قرآن است، استناد کن. می‌فرمایند: «لَا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ» با استناد

به قرآن و آیات قرآن با آن‌ها محاجه و مباحثه نکن، زیرا قرآن وجوه مختلفی را تحمل می‌کند و لذا تو یک چیز می‌گویی و آن‌ها هم چیز دیگری می‌گویند، تو یک آیه می‌آوری، آن‌ها هم یک آیه می‌آورند. «وَ لَكِنْ حَاجِبُهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا» و لکن تو با سنت رسول خدا ﷺ با آن‌ها محاجه کن که به عنوان حرکتی عینی نمی‌توانند از آن فرار کنند. یعنی شخص رسول خدا ﷺ را به عنوان نمونه‌ی کامل قرآنی در میان بیاور. در همین راستا عرض می‌کنم انقلاب اسلامی بدون سیره و شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» عملاً انقلاب اسلامی منهای انقلاب اسلامی است و اگر سیره‌ی حضرت امام - که رهبری بر آن تأکید دارند- به حاشیه رود هرگز به آن «وحدت قدسی» که شدیداً به آن نیاز داریم نمی‌رسیم و تفاوت سلیقه‌ها منجر به تخاصم بین افراد می‌شود که این نقطه ضعف اصلی ما است. ولی وقتی متوجه بودیم که انسان‌های متعالی، تاریخ متعالی را بنیاد می‌نهند و نفَس‌های جان‌بخش آن‌ها است که می‌تواند از گوش‌ها بگذرد و بر جان‌ها بنشیند و منادی رستگاری باشد، می‌فهمیم هرگز نمی‌توانیم از حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» بگذریم زیرا خداوند او را در این تاریخ برای جهت‌گیری ما به سوی نور تربیت کرده است.^{۳۱}

۳۱ - مقام معظم رهبری در ۱۴/۳/۱۳۹۴ در سالگرد رحلت حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» موضوع حساس تحریف شخصیت امام را پیش کشیدند و متذکر شدند اگر سیره امام خمینی را در این زمان به حاشیه برانیم و به تعبیر ایشان گم کنیم، سلی می‌خوریم. و این نشان از اصالت شخصیت حضرت امام در این تاریخ دارد که تنها ذیل شخصیت او می‌توانیم به حیات معقول خود دست یابیم.

حرف بنده در رابطه با نگاه به جایگاه تاریخی حادثه‌ها ناقص ماند ولی امید است بابتی جهت تفکر در این مورد در مقابل عزیزان باز شده باشد تا در آینده باز به آن بپردازیم.^{۳۲}

نظر به جایگاه تاریخی حادثه‌ها

سؤال: فرمودید باید برای عبور از اندیشه‌هایی که اهداف انقلاب اسلامی را مدّ نظر ندارند، آن‌ها را بچشمیم تا بتوانیم از آن‌ها عبور کنیم، چگونه می‌توانیم آن‌ها را بچشمیم؟

جواب: تاریخی نگاه کردن به پدیده‌ها و حضور اسماء الهی را در هر دوره‌ای مدّ نظر داشتن، کمک بسیاری به مخاطب‌مان می‌کند تا بفهمد چگونه می‌تواند از طریق انقلاب اسلامی از تنگناهای تاریخی خود عبور کند. غفلت از این مسئله موجب می‌شود که ما عجله کنیم و متوجه نباشیم هر حادثه‌ای جای خاصی در تاریخ دارد و تا شرایط عبور از آن فراهم نشود قابل حذف از تاریخ نیست. ما حتی با نظر به جایگاه تاریخی حادثه‌ها از اصول‌گرایی حزبی که تا یک زمانی کمک کار انقلاب بود و انقلاب را نگه داشته، می‌توانیم عبور کنیم و به اصول‌گرایی اصیل‌تری که مقام معظم رهبری «حفظه الله» بر آن تأکید دارند برسیم ولی نمی‌توانیم اصول‌گرایی حزبی یا سایر جریان‌ها را که اهداف اصلی انقلاب را مدّ نظر نمی‌گیرند حذف

۳۲ - این بحث را می‌توانید با تفصیل بیشتر و با مقدمات لازم در کتاب «امام خمینی» «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» و «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» دنبال بفرمایید

کنیم. این که عرض می‌کنم برای عبور از اصول‌گرایی حزبی و قبیله‌گرایی یا هر جریانی که در تراز انقلاب اسلامی نیست، باید بتوانیم آن‌ها را بچشم به این معنا است که اجازه دهیم با سعه‌ی صدر این جریان‌ها باطن خود را روشن کنند و تلاش کنیم مردم باطن آن افکار را ببینند تا برایشان روشن شود نهایت آن فکرها ما را به کجا می‌رساند. زیرا ما از طریق انقلاب اسلامی به چیز بالاتری نظر داریم و آن تمدن اسلامی است و نه ساختن فرقه‌ای تحت عنوان تشیع.

عرض کردم ملت ایران به کمک حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» آقای بازرگان و نهضت آزادی را چشیدند و از آن‌ها عبور کردند. شهید محمد منتظری می‌خواست آن‌ها را حذف کند ولی امام می‌خواست از آن‌ها عبور کند. بنده معتقدم مقام معظم رهبری «حفظه الله» از آنچه بعضاً در کشور بین جریان‌ها پیش می‌آید نگران نیستند چون شرایط عبور از این نوع افکار به فکر اصیل را می‌شناسند و بر همین اساس بر آزاداندیشی تأکید دارند.

با توجه به این که می‌دانیم انقلاب اسلامی یک حرکت توحیدی است و توحید در ذات خود نافذ است و موانع خود را دفع می‌کند و جلو می‌رود، باید متوجه عبور انقلاب از موانعی باشیم که برایش پیش می‌آید و نه نگران جریان‌هایی که می‌خواهند جهت انقلاب را به نفع خود تغییر دهند. انقلاب اسلامی این جریان‌ها را از تاریخ بیرون می‌کند.

عرض بنده این است: حال که متوجه شدیم باید جایگاه تاریخی حضرت امام را بشناسیم و او را در کلّ این تاریخ نگاه کنیم نه محدود در گوشه‌ای از تاریخ، متوجه باشیم حتماً باید امام و انقلاب اسلامی را با نگاه

اشراقی نگاه کرد. چون تاریخِ اولیاء و نحوه حضور آن‌ها در تاریخ، با نظر به اشراقی که به قلبشان شده برای ما ظهور می‌کند و رخ می‌نمایاند و معلوم است که اگر کسی بخواهد به امام و انقلابِ اشراقی او نگاه کند، باید خودش اشراقی بشود و ملکوت و قلب خود را به میان آورد، و این موضوع شوخی‌بردار هم نیست، محال است که ذیل نور شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار نگیریم و بتوانیم به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نزدیک شویم. در کتاب «آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» بحث شد، خدای محمد صلی الله علیه و آله - که با تجلی بر قلب انسان‌ها ظهور می‌کند - با گرسنگی می‌ماند و با پر خوری می‌رود. اما خدای مفهومی این‌طور نیست و با توجه به این که خدای امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از جنس خدای انبیاء است، باید ابتدا خود را اصلاح کنیم تا بتوانیم مردم را به شخصیت اشراقی حضرت امام دعوت نماییم. منظور این که اگر خواستیم با نگاه اشراقی به حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» نظر کنیم، باید ملکوت امام را با رشد دادن ملکوت خودمان بیابیم و در این رابطه معرفت نفسِ سلوکی و معاد سلوکی و نقد غربِ سلوکی مدّ نظرمان قرار می‌گیرد. بنده در جلسات شرح کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» همان اندازه توصیه به سلوک و معنویتِ مخاطب داشتم که در جلسه تفسیر قرآن چنین توصیه‌هایی دارم، احساس بنده در شرح کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» آن بود که به لطف الهی مخاطب دارد از یک ظلمت به نور می‌رود.

در مکتب حضرت امام، باید عبور از غرب را با نگاه ملکوتی دنبال کنیم و این غیر از نقد غربی است که در محافل آکادمیک دنبال می‌شود.

وقتی ذیل شخصیت حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» با نوری قدسی که شاخصه‌ی توحید محمدی ﷺ است از غرب عبور کردیم به تمدنی می‌رسیم که جریان روشنفکری منتقد غرب آن را درک نمی‌کند، از این جهت هرگز نمی‌فهمد ما چه کار می‌کنیم و ما نیز هرگز نباید به دنبال فهم یا تأیید آن‌هایی باشیم که نمی‌توانند تجزیه و تحلیل امور را بیرون از ملاک‌های غربی ببینند.

اساساً رجوع به حضرت امام، عین چشیدن طعم تلخ غرب و عبور از آن است و چون رجوع به حضرت امام رجوعی اشرافی و قدسی و ملکوتی است، همه‌ی لوازم آن رجوع نیز باید قدسی و ملکوتی باشد. مثل رجوعی که باید به مکتب ملاصدرا داشته باشیم، ما ملاصدرا را می‌فهمیم که در بعضی از قسمت‌های کتابش عنوان «حکمة عرشیه» را مطرح می‌کند و موضوعی را با ما در میان می‌گذارد که با عقل قدسی قابل درک است. او در کتاب «الواردات القلییه»، از معارف الهیه‌ای که به قلبش تجلی کرده است گزارش می‌دهد. ملاصدرا اصرار دارد که ما متوجه باشیم حکمت او حکمتی عرشی است، مشکل از وقتی شروع شد که حکمت‌های عرشی او را به علمی حصولی تبدیل کرده‌ایم. پس در یک کلمه اگر با نگاه ملکوتی، استعدادهای فرهنگ غرب را بیابیم و فعلیت آن را در نظر بگیریم و برای جامعه‌ی خود لوازم آن فکر را در عمل بنمایانیم، می‌توانیم از آن عبور کنیم تا در مرحله‌ای دیگر به آن بازگشت نماییم.

شناخت ظرفیت زمانه شروع عبور از موانع

سؤال: با توجه به اهداف مقدسی که ما در متن انقلاب اسلامی در پیش داریم، چرا کارها جلو نمی‌رود؟ موانع کار کجا است؟ و چرا نمی‌توانیم از این موانع عبور کنیم؟

جواب: در مورد این که هر فکر و هر شخصی از نظر تاریخی جای خاصی دارد باید بیش از این با همدیگر صحبت می‌کردیم. در تاریخ خودمان پدیده‌های مختلفی ظهور کرد که با عبرت گرفتن از آنچه پیش آمد می‌توانید جایگاه فرهنگی خود را ارزیابی کنید و سعی بفرمائید آنچه در این سال‌ها گذشت را بازخوانی نمایید. به نظر بنده بعضاً ما ظرفیت زمانه‌ای را که می‌خواهیم برنامه‌هایمان را در آن پیاده کنیم، در نظر نمی‌گیریم، از یک طرف مقام معظم رهبری قرار دارند که بسیار مایل‌اند ما از تنگنای تاریخی مان عبور کنیم و از طرف دیگر مردمی هستند که به شدت آماده‌ی تحولی اساسی در نظام اداری و اقتصادی هستند، ولی متوجه نیستیم در عین آن که انسان همیشه باید اهداف مقدس را مد نظر داشته باشد، باید به ظرفیتی که زمانه برای تحقق آن اهداف دارد نیز توجه کند. عرض بنده این است که بیائید راز ممانعت‌هایی را که حتی از طریق جریان‌های اصول‌گرا نسبت به بعضی از برنامه‌های انقلاب پیش می‌آید بشناسید.

در این که انقلاب اسلامی بحمدالله از تجربه‌های گذشته نردبان بزرگی می‌سازد و با جهشی شایسته موانع را پشت سر می‌گذارد، شک نداشته باشید. اما بالأخره از این موضوع ساده نگذرید که چرا هنوز نگاه‌های

فرهنگی ما در بین نیروهای مذهبی متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی آن‌طور که شایسته است، نیست و با طرح بهانه‌هایی نه چندان مطمئن به برنامه‌های انقلابی پشت می‌کنیم، در حالی که همه می‌خواهند مقاصد امام را در نظام اجرایی دنبال کنند. حال سؤال این است چرا هنوز تاریخ ما در بین نخبگان دینی ظرفیت تحقق اهداف متعالی انقلاب را ندارد، فکر می‌کنم برای خود رهبری نیز این عبرت پیش آمد؛ که گویا مذهبی‌های ما نیز تا آن‌جاها که ایشان می‌خواهند جلو بروند، همراهی نمی‌کنند و بدخواهان می‌توانند از طریق جریان‌هایی که در تاریخ ما خانه کرده‌اند نیروهای مذهبی ما را تحت تأثیر قرار دهند و ما را متوقف کنند. رهبری نیز این عبرت را گرفته‌اند که در بین جریان‌های اصول‌گرا هم هنوز تاریخ دفاع مستقیم از یک حرکت انقلابی نرسیده و اگر ایشان بخواهند تماماً انقلابی عمل کنند همان نیروهای مذهبی آقا را تنها می‌گذارند. مقام معظم رهبری با آن بصیرت الهی که دارند متوجه‌اند هنوز باید با نیروهای انقلاب مدارا کرد و ما هم باید پذیریم که در ساختن زیرساخت‌های فکری متناسب اهداف انقلاب کارهای زمین‌مانده‌ی زیادی داریم.

همه باید متوجه باشیم که بعضی از احزاب سابقه‌دار دینی که نه ضد دین‌اند و نه ضد انقلاب، و سابقه‌ی مجاهده و زندان و شکنجه را نیز دارند، نوع نگاهشان به مذهب و انقلاب طوری است که آمادگی تحقق تمدنی بیرون از مدرنیته را بدون آن‌که به ساختارهای اساسی مربوط به انقلاب فکر کنند و بخواهند ما را از مشکلات بنیادین موجود رهایی دهند در خود رشد نداده‌اند. در همین راستاست که باید ما ظرفیت زمانه‌ی خود را

بشناسیم که چرا زمانه هنوز نسبت به اهدافی که انقلاب باید به طور جدی پشت سر بگذارد، حساس نیست و تنگناهای اساسی خود را نمی‌شناسد و از حساسیت‌هایی بالاتر از حساسیت‌های اصول‌گرایی سنتی جلوتر نمی‌رود. حتی عده‌ای بحث و وقت‌شناسی از نظر اهل البیت علیهم‌السلام را که بنده با آن همه امید مطرح کردم، برنتابیدند و گفتند یعنی چه که هر کاری در هر زمانی قابل عمل نیست.^{۳۳}

در مورد مباحث فرهنگی موضوع از همین قرار است که تا ظرفیت هر حرفِ حقی فراهم نباشد نمی‌توانید بزنید. وقتی بعضی از جریان‌ها در حوزه علمیه قم در آن زمان که علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» با آن همه احتیاط، میزان را می‌نویسند، باز با او مقابله می‌کنند شما نیز باید پذیرش زمانه را در نظر بگیرید. حضرت امام در درد و دل خود می‌گویند:

«در شروع مبارزات اسلامی اگر می‌خواستی بگویی شاه خائن است، بلافاصله جواب می‌شنیدی که شاه شیعه است! عده‌ای مقدس‌نمایِ واپسگرا همه چیز را حرام می‌دانستند و هیچ‌کس قدرت این را نداشت که در مقابل آن‌ها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته‌ی متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است. وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان، غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید، حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت

۳۳ - جهت بررسی بحث «اهل البیت علیهم‌السلام و زمان‌شناسی.» به آخرین بحث در کتاب «امام و

امامت در تکوین و تشریح» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

شد. به زعم بعض افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش بیارد و *إلا عالم سیاس* و روحانی‌کاردان و زیرک، کاسه‌ای زیر نیم کاسه داشت. و این از مسائل رایج حوزه‌ها بود که هرکس کج راه می‌رفت متدین‌تر بود. یاد گرفتن زبان خارجی، کفر و فلسفه و عرفان، گناه و شرک به‌شمار می‌رفت. در مدرسه‌ی فیضیه فرزند خردسالم، مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می‌گفتم. تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می‌یافت، وضع روحانیت و حوزه‌ها، وضع کلیساهای قرون وسطی می‌شد.^{۳۴}

حال اگر شما در این زمان بتوانید نشان دهید می‌توان هندسه‌ی فکری خاصی داشت که ذیل شخصیت اشراقی امام «*رضوان الله تعالی علیہ*» انقلاب را جلو ببرد و این را در کنار سایر فکرها مطرح کنید، کار خوبی کرده‌اید ولی به شرطی که کارتان به تعارض با سایر فکرها کشیده نشود و به شرطی که مثل حضرت روح الله خمینی بفهمانید که نه تنها دست علماء بلکه دست طلاب را هم می‌بوسم. به امام ایراد گرفتند چرا به خانه‌ی آقای شریعتمداری رفتید؟^{۳۵} بنده نظرم این است؛ خدا پاداشی که به حضرت امام داد و موانع بزرگی را از جلو انقلاب عقب زد، به جهت آن بود که ایشان

۳۴ - صحیفه‌ی امام، ج ۲۱، ص ۲۷۸.

۳۵ - آقای سید کاظم شریعتمداری در آن زمان یکی از مراجع تقلید بود که عموماً از قبل از انقلاب با حضرت امام مخالفت می‌کرد و حضرت امام با توجه به همه‌ی کارهای او بعد از انقلاب به منزل ایشان رفتند تا تصور نشود امام نسبت به او کینه و کدورتی دارند، ولی بالاخره او در سال ۱۳۶۱ طی نقشه‌ای که جهت کودتا در مقابل انقلاب اسلامی طراحی شده بود شرکت نمود و پس از دستگیری به جهت کهولت سن محکوم به حصر خانگی شد تا فوت کرد.

در آن شرایط تاریخی به خانه شریعتمداری رفتند. شما شرایط تاریخی آن روز را در نظر بگیرید که جریان‌هایی ذیل آقای شریعتمداری داشتند یک جریان فرهنگی می‌شدند. امام وظیفه‌ی خود دیدند بروند و به این‌ها امنیت بدهند تا انگیزه مقابله با نظام در آن‌ها از بین برود، امنیت به کسی دادند که بعداً حاضر به ترور امام توسط قطب‌زاده شد تا طی یک کودتا او را به جای امام بنشانند و نتیجه ملاقات امام با شریعتمداری آن شد که خدا کمک کرد تا او از سر راه انقلاب برداشته شود. این یک مثال بود، انطباق و عدم انطباق آن با موضوع به عهده‌ی شما است. آنچه به دنبال آن هستم اظهار مکنونات درونی‌ام می‌باشد در عبرت‌گیری از پدیده‌هایی که در تاریخ ما ظهور کرد و این را نکته‌ی مهمی می‌دانم، هرچند درک حقیقت مطلب محسوس و قابل اشاره نیست.

جریان‌های فکری غیر انقلابی وقتی متوجه شوند با ظهور یک حرکت انقلابی همه‌ی معنای آن‌ها نفی می‌شود با تمام قدرت برای مقابله با آن حرکت انقلابی به میدان می‌آیند تا کار را تمام کنند و وقتی به نتیجه نرسیدند به دنبال پروژه‌ی بعدی خواهند بود.

درست است که روح انقلاب اسلامی به چیزی بالاتر از آنچه جریان اصول‌گرای سنتی در نظر دارد، نظر انداخته و متوجه است و از این جهت از لیبرالیسم مذهبی نیز بیش از پیش عبور می‌کند و طبیعی است که در جریان عبور از این دو جریان به چیزی گسترده‌تر می‌رسد ولی بالأخره برای مدتی جریان‌های مذهبی به یک سرگیجه دچار می‌شوند و این یک پدیده بسیار عبرت‌آموزی است تا ما متوجه باشیم در امور فرهنگی نیز باید

تحمل زمانه را در نظر بگیریم. رسول خدا ﷺ می فرماید: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»^{۳۶} ما گروه انبیاء دستور داریم در حدّ عقل مردم به آن‌ها سخن بگوئیم. اگر نتوانیم از این روش که انبیاء الهی بدان مأمور بودند در امور فرهنگی عبرت بگیریم در ارائه‌ی معارف عالی‌های که حضرت امام به جا گذاردند، عقیم می‌شویم.

امام صادق علیه السلام با توجه به ظرفیت زمانه عمل می‌کردند. آن‌جایی که منصور دوانیقی به جهت سعایتی که از حضرت در نزد او کرده بودند به ربیع حاجب دستور داد حضرت صادق علیه السلام را حاضر کنند. وقتی خلیفه چشمش به حضرت افتاد گفت: «قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ أَوْ تَلَحُدْ فِي سُلْطَانِي وَ تَبْغِيَنِ الْعَوَائِلَ» خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم! آیا تو در باره سلطنت من به جدال پرداخته و مردم را می‌شورانی، و نقشه برای من می‌کشی؟ حضرت صادق علیه السلام در چنین فضایی و با توجه به زمانه‌ای که در آن به سر می‌برند می‌فرماید: «وَاللَّهِ مَا فَعَلْتُ وَلَا أَرَدْتُ وَإِنْ كَانَ بَلَّغَكَ فَمِنْ كَاذِبٍ وَ لَوْ كُنْتُ فَعَلْتُ لَقَدْ ظَلِمَ يُوسُفُ فَغَفَرَ وَ ابْتُلِيَ أَيُّوبُ فَصَبَرَ وَ أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ فَشَكَرَ فَهَوْلَاءِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ نَسْبُكَ فَقَالَ لَهُ الْمَنْصُورُ أَجَلُ ارْتِفَعُ هَاهُنَا فَارْتَفَعَ»^{۳۷} به خدا سوگند من چنین نکرده و نه چنین قصدی داشته‌ام! و اگر سخنی در این باره به تو رسیده از دروغگوئی بوده است که به من دروغ بسته و اگر خواهی کرد آنچه گفתי پس همانا

۳۶- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۵

۳۷- الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۸۳.

به یوسف ستم شد و او بخشید، و ایوب به بلا دچار شد و صبر کرد، و به سلیمان نعمت داده شد و او شکر کرد، و اینان پیغمبران خدا هستند و نژاد تو نیز به آنان رسد. منصور به کلی تغییر روحیه داد و حضرت را به نزد خود خواند. ملاحظه کنید حضرت چگونه شرایط را تشخیص می‌دهند و عمل می‌کنند، در زمانی که صلاح نمی‌بینند با منصور دوانیقی در رابطه با حکومت بنی‌عباس درگیر شوند و از مردمی که آمادگی حکومت امام معصوم را ندارند غافل نیستند و گر نه امام نه از منصور دوانیقی می‌ترسند و نه نگران آینده خود هستند ولی می‌فهمند زمانه هنوز ظرفیت حاکمیت امام معصوم را ندارد و به همین جهت به تدوین معارف اسلامی پرداختند و پایه‌ی فرهنگی شیعه‌ی جعفری را بنیان نهادند.

روش‌های پایداری در جبهه‌ی فرهنگی انقلاب اسلامی

مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» در چهاردهم خرداد سال ۱۳۹۰ که در حرم حضرت امام، یکی از مشخصه‌های مکتب حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را عقلانیت معرفی کردند، همه باید سعی کنیم این حرف گم نشود، ایشان روشن کردند، عقلانیت در مکتب امام یعنی شناختن زمان. ملاحظه کردید امام صادق علیه‌السلام فرمودند چون که ما بر حقیق پس کوتاه نمی‌آییم. اگر می‌خواهید این انقلاب بماند و آنچه که معتقدید حق است جای خود را در تاریخ آینده باز کند، از برخورد حضرت صادق علیه‌السلام و نمونه‌های شبیه به آن نتیجه‌ی لازم را بگیرید. اسم این کار محافظه‌کاری نیست، عقلانیت است که برای انجام کارهای بزرگ و اهداف متعالی باید شرایط را در نظر

گرفت و به عنوان نرمش قهرمانانه، شرایط را برای آن کارها آماده کرد. ممکن است اشکال کنید این مثال که عرض کردم، با موضوعی که مطرح است تطبیق ندارد؛ بنده هم اصراری ندارم بر این که حتماً مثال من با موضوع منطبق است، همین طور که عرض بنده به این معنا نیست که آن زمانی که شرایط ما شرایط «بدر» و «خیر» است مثل وقتی عمل کنیم که شرایط ما شعب ابی طالب بود، ولی باید بدانیم در موقعیت «بدر» و «خیر» چگونه عمل کنیم که کار جلو رود و همراهان ما تنهائمان نگذارند. آنچه نباید فراموش کنیم این است که چنین فرهنگی در سیره اهل البیت علیهم السلام هست که متوجه ظرفیت زمانه‌ی خود بودند و بر این اساس تأکید می‌کنم حرف‌های شما در جبهه فرهنگی نباید طوری باشد که حاصل آن نفی سایر جریان‌های فرهنگی گردد که ذیل امام و رهبری قرار دارند و یا اگر ذیل شخصیت فکری و فرهنگی امام و رهبری نیستند حداقل به طور آشکار بنای مقابله با امام و رهبری را ندارند.

درست است اگر با دقت بر روی سخنان امام متمرکز شویم چیزی برای غرب و جریان‌های غرب‌زده نمی‌ماند ولی طوری عمل کنیم که غرب‌زدگان غافل را آگاه نماییم و از این جهت عبرت‌گیری از گذشته‌ی خود را فراموش نکنیم و گرنه به راحتی در میدان جبهه‌ی فرهنگی انقلاب به خارج پرت می‌شویم. اگر ظرفیت جایگاه تاریخی را که باید در آن اقدام کنیم نبینیم در این راستا به بسیاری از آرمان‌هایی که رهبری مدّ نظر دارند آسیب می‌رسانیم و عملاً آرمان‌های عدالت‌خواهی و اصلاح امور اداری کشور و عبور از فرهنگ غربی به حاشیه می‌رود.

مقام معظم رهبری «حفظه الله» با جریان‌هایی در درون انقلاب روبه‌رو هستند که در عین احترام به رهبری، کار خودشان را می‌کنند و بحمدالله رهبری با تذکرات پی در پی روشن می‌نمایند چه جریانی صادقانه به دنبال رهنمودهای رهبری است و چه جریانی صرفاً ادعای پیروی از رهبری را دارد.

با توجه به چنین فضایی مباحث را به هر صورتی که تشخیص می‌دهید شکل دهید و مطرح کنید ولی مواظب باشید در شرایطی هستیم که در بسیاری موارد بر روی موضوعات - اعم از سیاسی و یا فرهنگی - فکر نمی‌شود، باید جامعه را به سوی تفکر جلو برد و نه به سوی دسته‌بندی‌ها و ما هم بشویم یک دسته‌ای کنار سایر دسته‌ها.

ما در روش عرفایی مثل حضرت امام و مرحوم ملاصدرا چیزی داریم به نام «مخفی‌کاری عرفانی» که در آخر کتاب‌هایشان می‌نویسند: از تو می‌خواهم که این مطالب را جز نسبت به اهلش، بخل بورزی. و در همین راستا آیت الله جوادی فرمودند: «علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» معتقد بودند زمان طرح معاد در حوزه‌ها نرسیده است» و بنده فکر می‌کنم ما در طرح بعضی از معارف الهی در چنین شرایطی هستیم به طوری که حق بودن آن معارف یک جنبه‌ی قضیه است، جنبه‌ی دیگر آن این است که باید به ظرفیت مخاطبان هم توجه کرد. باید فکر کنیم که در حال حاضر در کجای تاریخ خود قرار داریم. رهبری معظم انقلاب با توجه به همه‌ی این امور می‌فرمایند: بحمدالله ما رو به جلوئیم. چون جایگاه انقلاب اسلامی را می‌شناسند و از نفوذ روح انقلاب غافل نیستند.

حقیقتی در درون انقلاب اسلامی حاضر است که به مرور از همه‌ی جریان‌هایی که به اهداف انقلاب وفادار نیستند عبور می‌کند و به شرایطی رجوع دارد که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در سیاست و در فرهنگ آن را پایه‌گذاری کرد و مسلم‌نقشه‌های دشمن به عنوان «صدّ عن سبیل الله» عقیم می‌ماند. مقام معظم رهبری در ۱۴ خرداد سال ۱۳۹۱ در حرم حضرت امام این نکته را تذکر دادند که چرا می‌گوئید حیات معنوی انقلاب ضعیف شده است، چرا به اعتکاف‌هایی که تشکیل می‌شود نگاه نمی‌کنید؟ از یک طرف در دانشگاه با چند دختر و پسر بی‌پروا روبرو می‌شوید که موازین اسلامی را رعایت نمی‌کنند ولی در همان دانشگاه بروید و به جوانان ناب‌نظر کنید که جهت انجام اعتکاف از همدیگر سبقت می‌گیرند، مواظب باشید این همه رجوع به معنویت را نادیده نگیرید و بدانید حاصل انقلاب این است که شما در اعتکاف‌ها می‌بینید و آن بی‌پروایی‌ها رفتنی است، چون فرهنگ غرب رفتنی است.

وقتی غرب خود را بی‌آینده می‌یابد حاضر است با تمام وجود با ما درگیر شود. روش ما تا آن‌جا که ممکن است حکمت است و نه درگیری، بر عکس سعودی‌ها که مجبورند همین حالایشان را حفظ کنند، چون آینده‌ای ندارند. آینده از آن فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام است که روایات به آن اشاره دارد. ما در مقابله با جریان بی‌حجابی یک جبهه درست نمی‌کنیم ولی بدون این که به آن‌ها ارزش بدهیم، می‌دانیم تاریخ ما با حیات فرهنگی با نشاط خود بی‌حجابی را پشت سر می‌گذارد. انقلاب اسلامی با روح معنوی خود کاری می‌کند که به لطف الهی این‌ها به حاشیه بروند و

استقبال دانشجویان از حضور در مراسم اعتکاف این را نشان می‌دهد. برای این که زمانه‌مان را درست بشناسید و گرفتار افراط و تفریط نشوید این اعتکاف‌ها را از یک طرف و نهادهایی که با انقلاب هماهنگی لازم را ندارند، از طرف دیگر بررسی کنید و تنها ناکامی‌ها را مدّ نظر نداشته باشید.

ما از نظر نشاط تاریخی خود در شرایطی هستیم که می‌توانیم از شکست‌های خود سرمایه‌ی بزرگی بسازیم، همان‌طور که می‌توانیم تحریم‌ها را به فرصت تبدیل کنیم.

عده‌ای با به حاشیه راندن دین، با بی‌هویتی خود روبه‌رو می‌شوند و بعد در مسیر جستجوی هویت به صوفی‌گری و عرفان‌های فردی پناه می‌برند، هیچ‌کدام از این راه‌ها عامل به هویت‌رسیدن حقیقی آن‌ها نیست، نه نیازدگی و سیاست‌بازی و نه مقدس‌مآبی فردگرایانه، انسان‌ها هویت خود را باید در «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»^{۳۸} جستجو کنند و در این راستا عرض می‌کنم برای یافتن هویت در عصری که اکثراً گرفتار بی‌هویتی شده‌اند سلوک ذیل شخصیت اشراقی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تنها راه چاره است و بس. آن کسی که خود را محصور در فردیت می‌کند و آن که خود را در بی‌بند و باری منفجر می‌نماید، هر دو در آتش بی‌هویتی گرفتارند و از به فعلیت آوردن بالقوگی‌های خود غافلند.

آری باید با خدای پیامبران زندگی کرد تا کشف و شهودی در ذیل نور پیامبران نصیب خود کنیم و معنی دین الهی را با تمام ابعاد آن درک نمائیم.

عمده آن است که همه‌ی توصیه‌ها توصیه به دین باشد و همه همدیگر را به دین و دینداری دعوت کنیم و همه‌ی ارزیابی‌ها براساس ملاک‌ها و ارزش‌های دینی باشد و این در حال حاضر تنها با رجوع به حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» ممکن می‌شود که ملاک دینداری امروز ما برای جدایی از مرزهای جاهلیت و ادامه‌ی فرهنگی است که در غدیر شروع شده است. خدا إن شاء الله کمک‌مان کند تا به نور الهی در زندگی عمل کنیم و به ثمره‌ی لازم برسیم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

راهی به سوی بلوغ انقلاب اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: جنابعالی در کتاب «امام خمینی» (رضوان الله تعالی علیه) و سلوک در

تقدیر توحیدی زمانه» صفحه ۳۵۱ می‌فرمائید:

«ما هنوز گمان می‌کنیم با تحقق انقلاب اسلامی امری ساده به وقوع پیوسته که می‌توانیم در جزیره‌ای به نام ایران با آن به سر ببریم و به همین جهت نیازی نمی‌بینیم تا نسبت خود را با اطرافانی که در یک گروه قرار داریم و با دیگر جریان‌ها باز تعریف کنیم. در این صورت باید ببندیم ما با خیالات خود در این واقعه‌ی عظیم یعنی انقلاب اسلامی وارد شده‌ایم. و هرگز نباید برای خود امید پیروزی داشته باشیم زیرا نه خود را مجهز به سعه صدری کرده‌ایم که در آینده به آن نیازمندیم و نه تلاش می‌کنیم جامعه را از دو قطبی بودن بین جناح‌هایی که به اهداف انقلاب معتقدند، خارج کنیم؛ همچنان اسیر جناح‌بندی‌های گذشته هستیم، زیرا معنای حضور در آینده‌ای را که در میان سایر ملت‌ها برای ما رقم خورده است متوجه نمی‌باشیم.»

شما در متن فوق توجه می‌دهید که افق انقلاب اسلامی تا کجاها است و موضوع را برمی‌گردانید بین اصحاب انقلاب و این که ابتدا نسبت‌شان با خودشان چگونه باید باشد. در صفحه ۳۵۰ همان کتاب تحت عنوان «وظیفه بزرگ» متذکر می‌شوید: وظیفه بزرگ ما در این دوران دو چیز

است، یکی آن که ظرفیت‌های زمانه خود را بفهمیم که این به خودی خود جای بحث جدی دارد و دوم این که بفهمیم به خطر انداختن خود در این زمان با نفعی هر گونه انائیّت و شهرت ممکن است. نفعی همان عنوان‌هایی که زیر سایه گروه و کانون و حزب برای خود شکل داده‌ایم. به همین جهت در صفحه ۳۴۸ همان کتاب تحت عنوان «مهم‌ترین فداکاری امروز ما» تأکید می‌کنید بیشتر از آن نوع فداکاری که در دوره دفاع مقدس پیش آمد باید از این به بعد پیش آید و مهم‌ترین سرمایه در این مسیر سرمایه‌های فرهنگی ما است که در متونی مثل دعای شریف مکارم الاخلاق نهفته است. می‌فرمایید: در این دعا و در این متون و امثال آن، دعا کننده احساس می‌کند در نسبت‌اش با دیگران باید تحولی عظیم به وجود بیاید تا به هدف اصلی خود برسد.

شما مکرر روی این موضوع دست گذاشته‌اید و تأکید کرده‌اید که همه سرمایه‌های انقلاب باید دیده بشود و ما با سعه‌ی صدری که فوق‌العاده متعالی است، باید بتوانیم همدیگر را در جایگاهی که در این تاریخ داریم، ببینیم و ناظر به جایگاه هر کس در رابطه با اهداف بزرگ انقلاب اسلامی، از اختلاف‌های جزئی عبور کنیم. معتقدید با افرادی که بالأخره در این انقلاب نقش داشته و به یک نحوی نامشان جزء اصحاب انقلاب آورده شده و حالا احساس می‌کنیم زاویه‌هایی با انقلاب دارند - در عین آن که مخالفت مستقیم ندارند - باید تعامل داشت و معتقدید همان‌طور که ائمه علیهم‌السلام بین خلفا با معاویه و مروان حَکَم فرق می‌گذاشتند، اصحاب انقلاب را هم با همه تفاوتی که دارند نباید مثل معاندین نگاه کرد. تأکید می‌کنم که شما در

این موضوع دارید با یک نقطه ابهام روبرو است که ما تا کجا باید با این نوع افراد و جریان‌ها کنار بیاییم تا جای نقد جریان‌های مقابل و معاند گم نشود و متهم به سکولاریسم از یک طرف و لیبرالیسم از طرف دیگر نشویم.

کلافه همه یا هیچ

سؤال دیگر: در این جا طبق سخنان جنابعالی مسئله‌ی اصلی ما این است که باید مطابق تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده برای گروه‌های مختلف جایگاهی را که دارند، ببینیم و نسبت آن‌ها را در رابطه با انقلاب اسلامی و اهداف درازمدت و کوتاه مدت آن برای خود روشن کنیم، تا گرفتار نگاه‌های افراطی و تفریطی که احزاب گرفتار آن هستند، نشویم و این غیر از نسبت درونی و قلبی است که باید بین مؤمنین برقرار شود. موضوع مورد بحث مثال‌های متعددی می‌تواند داشته باشد. از همان بحث خلفا شروع می‌کنیم که از یک طرف نظر به جایگاه آن‌ها می‌کنیم و تفاوتی که با امثال معاویه دارند و از طرف دیگر نسبت قلبی که باید با آن‌ها داشته باشیم که در مقایسه با حضرت علی علیه السلام هیچ جایگاه قلبی برای آن‌ها قائل نیستیم. در نمونه‌های متأخر در خود انقلاب اسلامی، تفاوت نگاه مرحوم شهید بهشتی و شهید محمد منتظری نسبت به بنی صدر بود. شهید بهشتی مسلم هیچ ارادت قلبی به بنی صدر ندارد ولی در آن مرحله‌ی تاریخی برای او جایگاهی را می‌شناسد که نسبت به اهداف کوتاه‌مدت انقلاب نمی‌تواند مستقیماً با او درگیر شود و انقلاب اسلامی نوپا را گرفتار

تشنج کند در حالی که شهید محمد منتظری ظاهراً متوجه آن شرایط نیست و ما باید جایگاه این دو نگاه را نیز که هر دو دلسوزانه با موضوعات برخورد می‌کنند، تفکیک کنیم.

ما از توصیه‌های شما این را می‌فهمیم که یک وقت باید با فرزندان انقلاب و سربازان جان بر کف انقلاب نسبت خود را مشخص کنیم، کسانی که خود را از هر گونه فضای قدرت طلبی و حزب‌بازی آزاد کرده‌اند و یک وقت با جریان‌های سیاسی و احزابی که در عین انتساب به انقلاب به فکر قدرت برای گروه خود هستند، می‌خواهیم نسبت خود را تعریف کنیم. با توجه به این که مقام معظم رهبری فرمودند با این‌هایی که می‌خواهند برای قدرت حزب راه بیندازند مشکلی نداریم.^۱ این نوع نگاه‌ها و مشخص شدن هر کدام، چیزهایی است که به نظر می‌رسد باید تبیین بشود. باید مشخص بشود این‌ها در دل انقلاب اسلامی قرار دارند و ما نمی‌خواهیم کسی را تا آنجا که ممکن است از انقلاب بیرون کنیم ولی لازم نیست ارتباط قلبی با آن‌ها برقرار کنیم به آن شکل که به آن‌ها بگوئیم: «إِنِّي سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ». به هر حال هر چه جلو برویم این یک امر جدی انقلاب اسلامی است و با توجه به این که همه‌ی طرفداران انقلاب در یک دستگاه فکری و معرفتی نیستند و با یک انگیزه از انقلاب طرفداری نمی‌کنند باید جایگاه هر کدام برای ما معنا شود و گرنه در کلاف «همه یا هیچ» می‌مانیم که کلاف بسیار پرزحمت و بی‌نتیجه‌ای

۱ - به سخنرانی مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» که در جمع دانشجویان استان کرمانشاه در

است. شهید چمران می‌گوید: عده‌ای در این انقلاب آمده‌اند برای قدرت طلبی، منتهی اگر ما با این قدرت طلب‌ها برخورد بکنیم متهم می‌شویم به قدرت‌طلبی، مسئله این نیست که از تهمت می‌ترسیم، مسئله این است که این‌ها به عنوان شخصیت‌های انقلاب تلقی می‌شوند و از این جهت باید یک حرمتی برایشان قائل شد. عین جملات او عبارت است از:

«این‌جا نبردی سخت‌تر، خطرناک‌تر و اساسی‌تر لازم است، هنرمند باید بتواند که کثافاتِ فسادِ غرورِ مصلحت‌طلبی را از دامن انقلاب پاک کند، باید ایدآل جامعه انسانی را به عنوان هدف انقلاب در ذهن‌ها مجسم نماید، باید هنرمندانه کثی‌ها و انحراف‌ها و غرورها و سقوط‌ها را بنمایاند. با زبان هنر که بر دل‌ها بنشیند و از درگیری‌های سیاسی به دور باشد، به زبان هنر، به زبان شعر، به زبان دعا، به زبان سکوت، به زبان فداکاری، به زبان عرفان که همه تجلی هنراند حق را بنمایاند.»

عمده بحث بنده نسبت به سخنان شما شاید روی این نکته معطوف باشد که ما نسبت به باندهای قدرت، یک جایگاه‌شناسی داریم که غیر از نسبت قلبی است و این دو باید تفکیک بشود و حرف شما در مورد خلفا چنین جنسی دارد و حساسیت‌مان نسبت به بدی‌های آن‌ها نباید کم شود، در عین آن که جایگاهشان را باید بشناسیم.

سؤال دیگر: با این که ادعای سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» یک ادعای حقی است. اما این نگرانی وجود دارد که در تعامل با افراد و اشخاص و احزاب و دیدن جایگاه آن‌ها نسبت به انقلاب،

خودمان گرفتار یک نوع خودبرترینی شویم و از سلوکی که باید داشته باشیم غفلت کنیم. برای چنین خطری چه پیشنهادی دارید؟

سؤال دیگر: با توجه به این که از جهت تکوینی همه‌ی عالم به یک معنا ظهور حق است و همه از نظر وجودی در اتصال به حق می‌باشند، اگر در تشریح هم همه منطبق بر حق بشوند، همه ظهور الله خواهند بود و از آنجایی که انقلاب اسلامی بنا دارد «الله» را به عالم نشان بدهد اگر بستری فراهم بشود تا هر کس با هر سلیقه‌ای با انقلاب اسلامی تطبیق پیدا کند به همان اندازه در فضای نمایش الله از طریق انقلاب اسلامی قابل قبول و قابل توجه است و ما از این جنبه با هر جریان مدافع انقلاب اسلامی می‌توانیم اُنسی داشته باشیم و در آن صورت یک نوع رأفت دینی در آن فضا شکل خواهد گرفت و از این جهت باید به بسیاری از افراد و گروه‌هایی که به نحوی خود را با انقلاب اسلامی معنا می‌کنند امیدوار بود. آیا این برداشت بنده از سخنان شما درست است؟ و یا نکاتی در آن مورد غفلت قرار گرفته است؟

جواب: بنده خوشحال شدم که عزیزان نسبت به این موضوعات حساس شده‌اند. تجربه‌های خود را در این رابطه‌ها عرض می‌کنم و امیدوارم عزیزان تجربه‌های بنده را داشته باشند، ولی خودتان با توجه به شرایط امروز تصمیم‌بگیرید.

این که ما باید با جریان‌های فکری که خود را ذیل انقلاب تعریف کرده‌اند ارتباط داشته باشیم و نشان دهیم ما یک گروه انزواطلب نیستیم؛ حرکت درستی است. ولی عنایت داشته باشید هر فکری در تاریخی که با

انقلاب اسلامی شروع شد نحوه حضور خاص خود را دارد. ما ابداً نمی‌خواهیم بیرون از تاریخ زندگی کنیم همچنان که نمی‌خواهیم از مدرنیته فرار بکنیم زیرا فرار از مدرنیته را نیز یک نوع انزوا می‌دانیم. عرض بنده آن است که باید مواظب باشیم در جای خود باشیم و این غیر از انزوا است. اگر با انحرافی در متن انقلاب روبه‌رو شدیم باید سعی کرد طعمه‌ی آن انحراف نشویم و خودمان به آن دامن نزنیم بلکه باید نگاه کنیم چگونه آن را کنترل نمائیم که بحث خود را می‌طلبد و این که بعضی از عزیزان می‌فرمایند کوتاهی‌های خود را باید درست بشناسیم حرف درستی است ولی این کوتاهی‌ها نسبت به هدفی که برای خودمان نسبت به انقلاب تعریف کرده‌ایم و در راستای توان خودمان باید مشخص شوند. همچنان که باید در سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» رابطه عقلی و قلبی‌مان را نیز شکل دهیم.

عملی در خور تمدن اسلامی

از عرایضی که به عنوان تجربه باید خدمت عزیزان مطرح کنم آن است که واقعاً اگر نیروهای وفادار به انقلاب در ابتدا می‌دانستند انقلاب اسلامی تا اینجا می‌آید بسیاری از درگیری‌هایی که بین نیروهای انقلاب پیش آمد، پیش نمی‌آمد که حالا به عنوان گروه‌های رقیب روبروی هم بایستند. جریانی که به نظر خود نسبت به خط امام متعهد بود، طوری حساسیت به امور جزئی نشان می‌داد که هرچه حضرت امام توصیه می‌کردند با همدیگر در این موارد صلح کنید، به جای صلح سعی در

حذف همدیگر داشتند. زیرا رویکرد تمدنی نسبت به انقلاب در بین نبود تا به فرهنگی فکر کنیم که در شأن تمدن اسلامی است و تمدن اسلامی نظم و مناسبات خود را می‌طلبد. هر کس خودش بود به عنوان یک «کس» یا «فرد منتشر» و نسبت به دغدغه‌های اصلی انسانی حساس نبود. باید می‌کوشیدیم تا در تأملات و مراقبات خود، زمانه‌ی مقدسی که با انقلاب اسلامی شروع شده، جرعه‌ای از نور خود را در کاممان می‌ریخت تا آن را درک کنیم. بدون کوشش برای رسیدن به چنین درکی نمی‌توانیم عملی و سخنی در خور انقلاب اسلامی داشته باشیم. برای درک روح قدسی انقلاب باید اوقاتی را صرف سیر در خود کنیم تا از تنهایی گریزان نباشیم و فقط در گیر مشغولیات بیرونی بشویم و گرنه مثل بسیاری از سیاسیون، عمده فکر و ذکر خود را در قلمرو ساخته‌های ذهنی خویش صرف می‌کنیم.

همه می‌دانیم که فرهنگ مدرنیته طرح جامعی برای سعادت بشر ندارد و انسان‌ها را در ابعاد تو در توی نفس اماره‌شان سرگردان می‌کند و دولت‌های مدرن نیز فقط ابعاد نفس اماره توده‌ها را نوازش می‌دهند و همه چیز را عامیانه می‌کنند. در این حال انسانی که نمی‌داند برای چه به دنیا آمده است طبیعتاً در زندگی، از هیچ قانون از پیش تعیین شده‌ای پیروی نمی‌کند و تمدنی که بر سنت‌های الهی تأکید دارد برایش معنا ندارد. حال ما باید بفهمیم در چه مقطعی از تاریخ قرار داریم و گذشته‌ی خود را ببینیم و تجربه‌ای برای ادامهی زندگی در آینده‌ی انقلاب از آن بگیریم.

طایفه‌ی شیخ صفی‌الدین اردبیلی که سنی مذهب بودند تشیع را می‌پذیرند و استعدادی را در تشیع می‌یابند و در متن تشیع آن طور که همه می‌دانید در تاریخ حاضر می‌شوند^۲ و به امثال شیخ بهایی و معروف کرکی‌ها آن طور میدان می‌دهند که در تاریخ ثبت شده است. اگر صفویه آینده خیلی دور تاریخ خود را نمی‌دید نه آثاری مثل میدان امام را می‌ساخت و نه تمدنی را که در هر خانه‌ای در شهر اصفهان آثار آن تمدن را می‌توانید مشاهده کنید.^۳ می‌خواهم این طور نتیجه‌گیری کنم: نگاه تمدنی که در صفویه پیدا شد، به جهت آن بود که نگاه فرقه‌ای را کنار گذاشت و برای دیگران نیز جایگاه قائل شد که متأسفانه به خوبی ادامه نیافت. درست است بنده می‌گویم انقلاب اسلامی از نظر روح تاریخی ادامه‌ی صفویه است ولی ما مدت‌ها بعد از صفویه از نظر ساختار فکری یک فرقه شدیم، و با وجود این که انقلاب اسلامی به صحنه آمد ولی هنوز از عادت فرقه‌ای فکر کردن آزاد نیستیم. هنوز وجود خود را در عالم احساس نمی‌کنیم و بر بنیادهای تاریخی خود تأکید نداریم. با تغییر نسبت خود با جهان باید درک متفاوتی نسبت به گذشته در ما ایجاد شود. اساس

۲ - سلسله‌ی صفویه و طریقت صفوی، نام خود را از «شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحاق اردبیلی» (۶۵۰-۷۳۵ هـ.ق) گرفته است. این سلسله که از سال‌های ۹۰۷-۱۱۳۵ هـ.ق در ایران فرمانروایی کردند، مذهب شیعه اثنی‌عشری را در ایران رسمیت بخشیدند و باعث استقلال ایران در برابر حکومت عثمانی گشتند. بعضی مذهب نیای بزرگ دودمان صفویه؛ یعنی شیخ صفی‌الدین را سنی و شافعی می‌دانند. البته با نزدیک بودن مذهب شافعی از نظر اعتقادات به مذهب شیعه، می‌توان گفت او تمایلات شیعی داشته است.

۳ - به کتاب «سیر تحول مکتب فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا» از دکتر مهدی امامی جمعه‌زاده رجوع شود.

انقلاب اسلامی با این هدف شکل گرفت که فهمیدیم باید با اهدافی خاص، غیر از آنچه مدرنیته مدّ نظرها قرار داده، در عالم حاضر شویم و تفکر، با به ادراک در آمدن چنین زمانه‌ای به جامعه‌ی ما برمی‌گردد و از این پایگاه با دیگر فرهنگ‌ها وارد گفتگو خواهیم شد و اجازه نخواهیم داد استکبار دنیای ما را مدیریت کند و البته این نوع حضور که انقلاب اسلامی در جلو ما قرار داد، قواعد خاص خود را دارد و به چشم‌اندازهایی نیاز دارد که انقلاب اسلامی مقابل ما گشوده است و نه غرب. با این چشم‌اندازها می‌توانیم زمانه خود را درک کنیم.

در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

بنده معتقدم ما هنوز به این پرسش جواب کامل نداده‌ایم که «از چه طریقی می‌توانیم انقلاب اسلامی را ادامه بدهیم؟» عده‌ای به اسم طرفداری از انقلاب در راستای نظر به اهداف انقلاب، نسبت‌شان را با انقلاب کاملاً مشخص نکرده‌اند، هر چند با تذکرات مقام معظم رهبری بازی نمی‌کنند ولی قرائت خاص خود را از رهنمودها و تذکرات مقام معظم رهبری دارند، قرائتی که منجر به تقابلی بین انقلاب اسلامی و تمدن غربی نگردد. قبلاً هم وقتی که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» چیزی می‌گفتند سعی می‌کردند نظر امام را بگیرند و نسبت به آن سخنان بی‌تفاوت نگذردند ولی آن سخنان را مطابق قرائت خود تفسیر می‌کردند، با این که امروزه به اصطلاح در جناح چپ قرار دارند و نمی‌خواهند در اردوگاه اصول‌گراها باشند، اما مقابل رهبری انقلاب اسلامی هم نمی‌ایستادند. با این همه نگاه تمدنی

انقلاب اسلامی در مقابل غرب را باور ندارند. خوب است بتوانیم صادقانه این‌ها را ببینیم تا به آن وحدتی که مدّ نظر رهبر انقلاب است لطمه‌ای وارد نشود.

لازمه‌ی تحقق و پایداری بر آن وحدتی که مدّ نظر حضرت امام و رهبر انقلاب است، آن می‌باشد که هر کس فکر خود و گروه خود را جزیره‌ای ننگرد، البته در عین تفاوت نگاه نسبت به انقلاب، ولی همه در میدان انقلاب همدیگر را بنگرند. زمانی که حضرت امام اصرار داشتند وحدت را حفظ کنیم و هر کس بگوید «من»، شیطان است تصور می‌کردیم حضرت امام تنها به بنی صدر نظر دارند ولی فکر می‌کنم مقصدشان وسیع‌تر بود و درصدد بودند ما در فضایی وسیع‌تر از نگاه گروهی، همدیگر را بفهمیم و هر کس متوجه باشد میرا از وسوسه شیطان نیست. می‌فرمودند: «از اختلاف که از وسوسه‌های شیطان و به سود شیاطین است بپرهیزید»^۴ تصور ما در آن زمان این بود که درست عمل می‌کنیم و بر روی ارزش‌ها تأکید داریم، پس منظور، طرف مقابل است در حالی که نظر امام هرگونه حرکتی بود که وحدت جامعه اسلامی را به هم می‌زد، حتی تأکید یک‌بُعدی بر روی ارزش‌ها.

نه تنها امروز بلکه در آینده سخت به وحدتی که مقام معظم رهبری بر آن تأکید دارند، نیازمندیم و باید تلاش کنیم جامعه گرفتار دو قطبی شدن بین جناح‌هایی که به اهداف انقلاب معتقدند، نشود. با توجه به این امر، مقام معظم رهبری در صحبت با اجلاس «اهل البیت و مجمع تلویزیون‌های

اسلامی» فرمودند: باید تجربه‌ها را با همدیگر در میان بگذاریم و فرمودند: یکی از تجربه‌های ایران «وحدت» است. علت توجه دادن مقام معظم رهبری به این موضوع آن است که ما مثل بعضی از کشورها تفاوت نگاهمان منجر به درگیری با همدیگر نشد و این تجربه‌ی ارزشمندی است که با رهنمودهای حضرت امام توانستیم به این مرحله از تاریخ خود برسیم. به همین جهت ما امروز اسیر جناح‌بندی‌های ذهنی غلیظ نسبت به همدیگر نیستیم و می‌توانیم با هم کنار بیاییم. بعضی از روزنامه‌ها و جریان‌های اصول‌گرا روی ارزش‌ها تأکید می‌کنند ولی با طرف مقابل خود جبهه‌بندی غیر قابل‌تحملی را شکل می‌دهند. باید از خود پیرسیم طرف مقابل ما چقدر بد است. آیا طرف مقابل ما که رویهم‌رفته انقلاب را قبول دارد، ولی نه به قرائت ما، جنایتکار است و باید او را در اردوگاه استکبار دید و یا به اندازه خودش بد است؟ در صورتی که طبق آموزه‌های دینی اگر یکی از فرزندان اسلام خطا بکند، چون نیتش مطلقاً خطا نیست و در مسیر دین‌داری حرکت می‌کند، طبق سخن خدا که فرمود «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (هود/۱۱۴) کارهای خوب او کارهای بد او را از بین می‌برد و تأثیر کار غلط او چندان نخواهد بود. ما می‌توانیم اظهار کنیم که به فلان کار آن فرد انتقاد داریم اما او را بیرون از اسلام و انقلاب نمی‌دانیم و این‌طور نیست که با کار غلط آن فرد، به کلی او را از لیست طرفداران انقلاب حذف کنیم، زیرا او از صراط مستقیم انقلاب بیرون نیست. به قول حافظ:

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست..... در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

بنده نسبت به بعضی از جریان‌های اصول‌گرا از این زاویه گلایه دارم، گویا آن‌ها متوجه عظمت انقلاب اسلامی به عنوان صراط مستقیم این زمانه نیستند تا هر کس نسبت به انقلاب تعلق خاطر داشت، او را خودی بدانند و متوجه باشند حقیقت انقلاب بر قلب او نیز اشراق شده است. اگر در ابتدای انقلاب جریان‌های مختلفی که در عین علاقه به انقلاب، مقابل همدیگر بودند می‌دانستند حضور تاریخی انقلاب بزرگ‌تر از آن است که تصور می‌کردند و می‌دانستند انقلاب تا کجاها جلو می‌رود، اینقدر همدیگر را فرسایش نمی‌دادند تا آنجایی که در حال حاضر اینقدر اختلاف‌ها غلیظ شود که دیگر نتوان جمع‌اش کرد. طبیعی است که وقتی اختلاف‌ها آنقدر زیاد شد که یک طرف حتی به ارزش‌ها پشت کرد و به غرب نزدیک شد، امام و رهبری دیگر نمی‌توانند از آن جریان دفاع کنند ولی اگر ما آنقدر غلیظ برخورد نمی‌کردیم در بعضی موارد کار به این جاها نمی‌کشید.

بابی برای تفکر

در عین آن که ما باید بین حجاب انقلاب و مُمدّ انقلاب تفکیک کنیم ولی عرض بنده آن است که سیره امام «رضوان‌الله‌علیه» آن بود که تا آنجا که می‌شود بنی صدر را نگه دارند تا او که حجاب انقلاب بود، لااقل حجابش غلیظ‌تر نشود. در حدّ امکان باید آن‌هایی که می‌شود نگه داشت، نگه داریم تا به حجاب انقلاب تبدیل نشوند و از آن طرف تا می‌شود باید یاران انقلاب را که ضعف‌هایی هم دارند، نگه داشت، تا هر چه بیشتر مُمدّ انقلاب بمانند نه مقابل انقلاب. این باب خوبی است برای تفکر.

گاهی یک شخص و یا یک جریان ساختار فکری‌اش طوری است که اسم و انقلاب را می‌فهمد، هر چند ضعف‌هایی دارد و بدی هم می‌کند، باید تلاش کرد این فرد با چوب بدی‌هایش رانده نشود، این فرق می‌کند با آن شخص و یا آن جریان که هیچ کار بدی هم نمی‌کند اما هدفی را دنبال می‌کند که به ضرر انقلاب است، این شخص و یا جریان را باید مواظب بود که اهداف خود را در متن انقلاب القاء نکنند. شما ابن عباس را با ابوموسی اشعری مقایسه کنید، ابن عباس با این که ضعف‌هایی هم دارد ولی در اردوگاه امام علی علیه السلام است. ابوموسی اشعری شاید یک خطا هم مرتکب نشود اما در عمل، معاویه را تقویت می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام ابن عباس را نگه می‌دارند زیرا قرائت او از اسلام در مقابل امویان بر مبنای قرائت اهل بیت است، هر چند نه شیعه است و نه ادعای شیعه بودن دارد، او یکی از منابع روایی اهل سنت است.

با توجه به نگاه فوق می‌توان جایگاه خلفا را هم مشخص کرد تا معلوم شود چقدر باید به آن‌ها انتقاد داشت. اگر خلیفه اول و دوم یک جا نسبت به حاکمیت علی علیه السلام بد عمل کردند ولی از یک جایی، به جهت شرایطی که پیش آمد، امیرالمؤمنین علیه السلام در آن نقطه تاریخی، خلفا را برای اسلام مفید می‌دانند و می‌شود در آن مرحله حرف اسلام را از طریق آن‌ها زد لذا با آن‌ها مدارا می‌کنند تا تبدیل به حجاب غلیظی برای اسلام نشوند.

خلفا آن‌جا که بد کردند صرف نظر از باورها و برداشتشان از اسلام و نبوت، به خاطر روحیه‌ی گروه‌گرایی بود و آن‌جا که خدمت کردند به خاطر اسلام بود. این را در نیروهای انقلاب هم می‌توانید تجربه کنید که

کجاها خوب عمل می کنند و کجاها به جهت تعلقات گروهی، درست عمل نمی کنند. بعضی از این آقایان منهای تعلقات گروهی، حرف‌هایی دارند که نشان می دهد دلسوز انقلاب‌اند ولی وقتی در گروه خود قرار می گیرند منافع گروهی‌شان بر منافع انقلاب غلبه دارد. همان‌طور که شخصیت عثمان کنار مروان با عثمان بدون مروان، ۱۸۰ درجه فرق می کند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام با توجه به این مسائل متوجه‌اند این سه خلیفه را چطور نگاه کنند. حضرت آن‌ها را به عنوان این که اسلام می تواند در آن مرحله‌ی تاریخی از آن‌ها بهره‌مند بشود، محترم می شمارند و کمک‌شان هم می کنند. خیلی سخت است کسی تا جایی جلو بیاید که به حضرت زهرا علیها السلام آن جسارت را بکند و حضرت مولی الموحدين علیه السلام این طور با او مدارا کند، مدارا پشت مدارا، دلسوزی پشت دلسوزی تا آنجا که همان خلیفه دوم مکرر بگوید: «لَا أُبْقَانِيَ اللَّهُ بَعْدَكَ يَا عَلِيُّ»^۵ ای علی! خداوند بعد از تو مرا باقی نگذارد. این را بنده در برخورد مرحوم شهید بهشتی با بنی صدر می بینم. نگاه کنید به نامه‌ای که شهید بهشتی راجع به بنی صدر به امام نوشتند.^۶ بزرگی شهید بهشتی را در آن نامه می بینید که می خواهد یک طرفه قضاوت نماید و با سلیقه خود، بنی صدر را از انقلاب بیرون نکند. ایشان حس کرده بود حضرت امام می خواهند تا آنجا که ممکن است بنی صدر را نگه دارند. بعداً هم حضرت امام

۵- الغدیر، ج ۳، ص ۱۴۳.

۶- به نامه‌ی شهید بهشتی به حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در تاریخ ۱۳۵۹/۱۲/۲۲

فرمودند: من این مرد - یعنی بنی صدر- را نصیحت کردم که از این‌ها - منافقین - فاصله بگیرد ولی نصیحت گوش نکرد. در مورد پرونده‌اش در لانه جاسوسی هم باید درست قضاوت کنیم، آمده بودند با او قرار گذاشته بودند که شما به عنوان اقتصاددان کارهایی که در یک شرکت داریم به ما مشاوره بدهید و بنی صدر نفهمید دارد در کدام میدان بازی می‌کند و این غیر از آن است که آگاهانه وارد جاسوسی برای آمریکا شود. از همان ابتدای انقلاب جریان نفاق در بین جریان‌های مختلف انقلاب نفوذ کرد، اعم از چپ و راست و یک رگه افراطی و تفریطی در درون هر دو جریان شکل گرفت و هر جا زمینه را مناسب دید تأثیر خود را گذاشت و ریشه‌ی جدایی شدیدی را که بین نیروهای انقلاب می‌بینید، در حضور چنین افرادی دنبال کنید. مهندس بازرگان می‌خواهد انقلاب کند تا شاه برود و استبداد شاهنشاهی به مردم فشار نیاورد، او متوجه نیست بنا بر این است تا با انقلاب اسلامی تمدنی مقابل فرهنگ غرب شکل گیرد و به همین جهت تصور نمی‌کند با نزدیکی به آمریکا به انقلاب ضربه می‌خورد زیرا تصویری که از انقلاب دارد غیر از تصویری است که حضرت امام و نیروهای انقلاب دارند. در همین رابطه نمی‌فهمد چرا مرحوم شهید محمد منتظری با ملی مذهبی‌ها مقابله می‌کند. اگر بازرگان متوجه اهداف انقلاب بود باید با تند‌های مرحوم محمد منتظری به عنوان کسی که در صراط مستقیم انقلاب است مدارا می‌کرد. از آن جهت که آقای بازرگان رویکرد تمدنی انقلاب اسلامی را متوجه نیست، حجاب انقلاب است و در دل نهضت آزادی یعنی ملی مذهبی‌ها، افرادی مثل آقای ابراهیم یزدی با جبهه

مشارکت یکی می‌شوند. نهضت آزادی در ابتدای امر معلوم نبود حجابی این چنین غلیظ برای انقلاب باشد و به همین جهت نیروهای انقلاب آقای بازرگان را بالأخره تحمل می‌کردند. این روحیه را در شخصیت حضرت امام می‌دیدید که سعی داشتند بستر را طوری فراهم کنند که این‌ها برگردند، حتی وقتی بنی صدر فرار کرد و به پاریس رفت، گفتند برگردد برود درسش را بدهد. تا غلظت حجاب بودنش نسبت به انقلاب کم شود. از طرف دیگر آن‌هایی که مُمدّ انقلاب‌اند را باید تقویت کرد تا مُمدّ بودنشان رشد کند. بنده هنوز هم که هنوز است این را یک خسارت می‌دانم که چرا اصول‌گراها آقای احمدی‌نژاد را با بزرگ دیدن ضعف‌هایش، نپذیرفتند. جبهه اصول‌گرایی ضعف‌های آقای احمدی‌نژاد را دیدند ولی جایگاهش را ندیدند. عین همان اشکال را آقای احمدی‌نژاد داشت که جایگاه اصول‌گراها را نفهمید و خودش خواست به تنهایی کشور را اداره کند. و هیچ کدام نتوانستند مثل رهبری عمل کنند که سعی دارند هر کس را که مُمدّ انقلاب است قوت دهند و هر کس را که حجاب انقلاب است، غلظت حجاب بودنش را کم کنند. چون رهبری با هیچ کس حزبی و جناحی برخورد نکردند. تقویت هر یک از افرادی که مُمدّ انقلاب‌اند یعنی وسعت دادن انقلاب و وسعت یافتن حضرت امام.

جریان‌ها و افراد انقلاب از آن جهت که به انقلاب اسلامی تعلق دارند، اگر رشد کنند و قدرت پیدا کنند عملاً انقلاب و اسلام رشد یافته و از این جهت نباید ما سخت‌گیری کنیم که چرا این جریان و یا این فرد قدرت گرفته مثل این که شما می‌خواهید قدرتمند شوید تا بهتر خدمت کنید و

این در صورتی ممکن است که خودتان در میان نباشید و حتی نگران شکست ظاهری از دنیای پست مادیت باشیم.^۷

وقتی متوجه مکر لیل و نهار در روزگار خودمان باشیم و بفهمیم چگونه روزگار، بعضی از افراد و جریان‌ها را بدون آن که خودشان بخواهند به انحراف می‌کشاند، به راحتی هر گروه را نفی نمی‌کنیم و بین آن گروه و فردی که جهت‌گیری آن نسبت به اهداف انقلاب درست است ولی ضعف‌هایی دارد با آن گروه و فردی که جهت‌گیری کلی‌اش تأیید غرب است، تفاوت قائل می‌شویم. همان‌طور که اختلاف بین مارکسیسم با لیبرالیسم در بین خودشان، غیر از اختلاف ما با استکبار است. اختلاف آن دو در متن یک نگاه است به دنیا با دو زاویه، ولی اختلاف ما با استکبار اختلاف دو دیدگاه است. در همین رابطه حضرت صادق علیه السلام به ما می‌فرمایند: برای منحرفین از خودتان - یعنی شیعیان منحرف - دعا کنید و انحراف آن‌ها را بهانه طرد آن‌ها ننمائید. وقتی خلیفه به عنوان کسی که خود را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند علناً مشروب می‌خورده است، آیا می‌شود مردم مشروب نخورند؟ شیعه و سنی هم ندارد. فضای تاریخی آنچنان بوده است، آن فضا غیر از این است که بگوییم طرف آلوده به مشروب خواری است. فضایی بوده که شیعه و سنی با هم اختلاط داشتند با همدیگر از دواج می‌کردند، حضرت در این فضا می‌فرمایند به گناهکارانی

۷- به پیام حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در فروردین سال ۶۸ در صحیفه‌ی امام، ج

که از خود شمایند و ولایت امام را می فهمند دعا کنید زیرا این شیعه‌ی عرق خور بهتر از آن مشرعی است که عملاً حجاب اسلام می شود.

خطر غفلت از جایگاه تکوینی انقلاب اسلامی

حیات و نفوذ وسیعی که خداوند برای انقلاب اسلامی ترسیم کرده است ظرفیت این را دارد که این ضعف‌ها را در دراز مدت در خود هضم کند و خودش هضم انحراف‌ها نشود. ما چون متوجه وسعت تاریخی انقلاب اسلامی نیستیم خیلی زود هول می شویم و فکر می کنیم با کمترین مشکل، کار از دست نظام اسلامی در می رود، متوجه جایگاه تکوینی این نظام نیستیم. برادران یوسف علیه السلام تکویناً در خدمت اراده الهی نسبت به برادر خود آن ظلم را انجام دادند، هر چند تشریحاً کار بدی کردند. ولی عمل آن‌ها همان مسیری بود که حضرت یوسف علیه السلام را به عزیزی مصر می رساند. و چون حضرت یوسف علیه السلام متوجه جنبه تکوینی عمل برادرانشان بود خیلی راحت آن‌ها را بخشید. ما اگر متوجه جایگاه تکوینی این نظام در این تاریخ نباشیم از کوچکترین انحراف هول می شویم و می خواهیم در اسرع وقت افراد را از جلو راه خود برداریم و فرصت لازم را به جریان‌ها و افراد نمی دهیم تا خود را بنمایانند. به نظر بنده مقام معظم رهبری بسیار مایل بودند حتی امثال آقای بهزاد نبوی‌ها تا آنجا که ممکن است از نظام حذف نشوند. در همان ابتدای دولت آقای خاتمی، آقای بهزاد نبوی و آقای سلامتیان و آقای مهاجرانی و این نوع افراد را دعوت کردند و در یک فضای محبت آمیز با آن‌ها صحبت نمودند و سعی بر آن

بود که با این افراد تا آنجا که ممکن است کنار بیایند، اگر فیلم آن صحنه را دنبال کنید ببینید، ملاحظه خواهید کرد چه اندازه نگاه رهبری به آن‌ها دوستانه و محبت‌آمیز بود. ایشان بهتر از همه‌ی ما آقای بهزاد نبوی را می‌شناختند، چه آنوقتی که با شهید رجایی همکاری می‌کرد و چه آنوقتی که گرفتار نگاه‌های انحرافی شد و یک مرتبه روبه‌روی انقلاب ایستاد. این یک مسئله اساسی است که چطور دشمن ما این افراد را از ما گرفت و چه اندازه خودشان زمینه داشتند و چه اندازه ما کوتاهی کردیم. چرا ما نتوانستیم دوباره این‌ها را برگردانیم؟

غفلت از سعه‌ی انقلاب اسلامی

بنده کتاب «راز قطعنامه» را خواندم نکات خوبی در آن هست ولی این را هم بگویم آن وجهی که آقای غضنفری در آن کتاب می‌فرماید همه‌ی حرف نیست و در رابطه با علت پذیرش قطعنامه توسط حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» همه‌ی حرف در آن کتاب زده نشده است. شواهدی که برای نفی کلی آقای بهزاد نبوی در آن کتاب آمده قابل تأمل است و تنها با کمک تفکری که باید به جامعه برگردد و قبلاً عرض کردم، می‌توان از نتایج مطلق‌ی که آن کتاب در صدد آن است عبور کرد. باید تلاش کنیم فضای حوادث را بشناسیم تا جایگاه حوادث را درست ببینیم. رهبری اگر تلاش می‌کند این افراد در حیطه انقلاب بمانند برای آن است که چهره‌ای دیگر از انقلاب ظهور کند و انقلاب گرفتار یک نوع سلیقه از سلاقی دینداران و انقلابیون نشود. آن کسی که نگاه حزبی و فرقه‌ای دارد در عین

طرفداری از انقلاب، دوست دارد این افراد به عنوان رقیب حزبی‌اش حذف شوند ولی رهبری دوست دارد این‌ها بمانند و یاور انقلاب باشند با همان سلیقه مخصوص به خودشان بدون آن که خود را در جبهه لیبرالیسم فرهنگی احساس کنند و از اهداف اصیل ضد استکباری انقلاب عدول نمایند.

با نظر به اهداف بزرگی که انقلاب اسلامی در این تاریخ به صحنه آورده و با توجه به این که جهان بشری به این نوع خودآگاهی رسیده است که سعادت خود را نمی‌تواند با ادامه وضع موجود به دست آورد می‌توانیم متوجه باشیم جریان‌ها و افراد هر کدام تا کجا با انقلاب اسلامی همراهی می‌کنند. این هنر ماست که بتوانیم منتقدینی را که عهدی با دشمنان انقلاب نبسته‌اند از دست دشمن بگیریم و به راحتی هر کس را که ساز مخالف می‌زند از دست ندهیم، زیرا روحی از طریق انقلاب اسلامی به تاریخ برگشته که هیچ کس خود را بی‌نیاز از آن نمی‌داند. بنده معتقدم ریزش‌های انقلاب اسلامی یعنی انقلابی که نظر به عالم معنا دارد، در فضای حاکمیت مدرنیته، یک امر طبیعی است ولی مسلّم در فضای ناامیدی مردم از فرهنگ مدرنیته که تاریخ آن شروع شده، رویش‌های انقلاب بیشتر است و در همین رابطه عرض می‌کنم ما با چهره‌هایی که می‌توانستند کنار انقلاب باشند باید درست برخورد می‌کردیم. آیا می‌توان گفت ما یک جاهایی سعه‌ی انقلاب را در نظر نگرفتیم و با روحیه حزبی و قبیله‌ای با رقیب برخورد کردیم و متوجه حضور تاریخی انقلاب نشدیم؟

سؤال: عرض بنده این است که این جا فاجعه بیشتر است که ما سعه‌ی انقلاب را در نظر نگرفیم و چهره‌هایی که می‌توانستند با کج‌دار و مریز کنار انقلاب باشند را حذف کردیم، یا آن‌جایی که ممکن است با تأکید بر این دیدگاه که می‌فرمائید، یک نحوه جدایی بین خود و نیروهای دلسوز انقلاب پیش آوریم و به اسم آن که می‌خواهیم جریان‌های غیر اصول‌گرا را از دست ندهیم، بین نیروهای اصلی انقلاب شکاف ایجاد شود؟

جواب: نمی‌شود گفت کدام‌یک از آن دو فاجعه، فاجعه‌ی بزرگ‌تری است. چون نباید برای آباد کردن دهی شهری را خراب کرد. سعی ما آن است که ذهن‌ها را متوجه سعه‌ی انقلاب و جایگاه تاریخی آن بکنیم تا انقلاب از یک مشکل عبور کند نه آن که گرفتار لیبرالیسم فرهنگی گردد. عده‌ای وقتی مقام معظم رهبری بحث «خودی و غیر خودی» را نسبت به انقلاب مطرح نمودند فکر کردند رهبری جایی برای کسانی که به انقلاب اسلامی تعلق ندارند، قائل نیستند لذا ایشان بحث حق شهروندی را برای این افراد مطرح نمودند تا نه نیروهای ولایی گمان کنند باید نسبت به حق شهروندی افراد بی‌تفاوت باشند و نه آن‌هایی که نسبت به انقلاب نگاه مثبتی ندارند، فکر کنند جایی در این کشور برایشان نیست و در همین رابطه در صحبتی که با کارگزاران حج داشتند وحدتی را که در این کشور مطرح است به صورتی خاص معنا نمودند و فرمودند:

«یکی از تجربه‌های ملت ایران ایجاد اتحاد است. خوب، مگر در کشور ما اختلاف سلیقه کم است؛ در مسائل سیاسی، در مسائل فکری، در مسائل عقیدتی اختلاف زیاد است اما مردم با وجود این اختلافات،

وحدت خودشان را حفظ کردند. بعضی از بخش‌های کشور ما قومیت‌های مشخصی زندگی می‌کنند؛ آن قومیت‌ها هم در مراسم بیست و دوم بهمن، در مراسم روز قدس، در مراسم گوناگونی که مظهر انقلاب است، همان جواری شرکت می‌کنند که بقیه‌ی آحاد کشور شرکت می‌کنند. منطقه‌ی کُرد[زبان] داریم، منطقه‌ی بلوچ[زبان] داریم، منطقه‌ی عرب[زبان] داریم، منطقه‌ی ترک[زبان] داریم؛ گاهی اوقات حرکات این‌ها به نفع انقلاب و به نفع نظام جمهوری اسلامی، برجسته‌تر از جاهای دیگر است؛ این را هم دیده‌ایم. این آن وحدت اسلامی است و ملت ایران این را تجربه کرده است. ما سی و پنج شش سال است این تجربه را داریم که باید داخل آحاد ملت اتحاد و اتفاق وجود داشته باشد؛ و به برکت این اتحاد و اتفاق موفقیت‌های بزرگی هم به دست آوردیم؛ این را بعضی از کشورهای دیگر ندانستند، نفهمیدند و هنوز هم نمی‌فهمند. بر اثر یک اختلاف کوچک - یا اختلاف مذهبی، یا اختلاف قومی یا حتی اختلاف حزبی - در داخل کشورهایشان می‌افتند به جان هم و همدیگر را مثل دشمن می‌کوبند؛ خب، خدای متعال نعمتش را از این‌ها می‌گیرد. *أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ يَسْتَقَرُّونَ فِيهَا وَ يَتَّبِعُهُمُ الْوَأْدَانُ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِي الْقَوْمِ السَّاجِدِينَ* (۲۸ و ۲۹/ابراهیم) وقتی نعمت خدا را که تفضل کرده است، افضال کرده است، انعام کرده است نشناختیم، شکرگزاری نکردیم، این نعمت را کفران کردیم، خب خدای متعال هم رفتار خودش را با این ملت تغییر خواهد داد؛ *«لَمْ يَكُ مَغْيِرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا*

بِأَنْفُسِهِمْ»؛ (۵۳/انفال) تا وقتی من و شما در راه راست حرکت کنیم، در جاده‌ی مستقیم حرکت کنیم، خودمان را بر طبق اراده‌ی الهی تطبیق کنیم - به حدّ ممکن؛ حالا به‌طور کامل که ماها خیلی کوچک‌تر از این حرفها هستیم - خدای متعال نعمتش را بر ما باقی نگه میدارد، اما وقتی خودمان خودمان را خراب کردیم، خودمان ایجاد اختلاف کردیم، خودمان علیه هم توطئه کردیم، خودمان با هم دست‌به‌یقه شدیم، خدای متعال نعمتش را بر میدارد؛ خدا با کسی قوم و خویشی ندارد. ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ؛ نعمتی را که به شما داده، این نعمت را خدا از شما نمیگیرد تا وقتی خود شما زمینه را خراب کنید؛ وقتی زمینه را خراب کردید، نعمت سلب خواهد شد. این تجربه‌ی ملت ایران است که توانسته‌اند نعمت الهی را برای خودشان حفظ کنند. خب، این تجربه‌ها منتقل بشود».^۸

اگر ما با نظر به سعه‌ی انقلاب اسلامی و جایگاه تاریخی آن همدیگر را ببینیم بعضی از اتفاقات گذشته رخ نمی‌دهد.

مجال نقش آفرینی در انقلاب اسلامی

حساسیت روی ارزش‌ها خوب است ولی نه این که برداشت خود را محور همه‌ی ارزش‌ها بدانیم و بگوئیم هر کس از ما نیست، بیرون انقلاب است. بنده این مشکل را با گوشت و پوست خود احساس کردم و

۸ - بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسئولان و دست‌اندرکاران حج، در تاریخ:

ضربه‌هایی را که خوردیم و هنوز هم جبران نشده است، تجربه کرده‌ام. مرحوم شهید بهشتی در کتاب مواضع حزب جمهوری فرموده بودند: اگر بگویند چون فلانی از ما نیست، قابل اعتنا نیست، شرک است. ولی روحیه‌ی حزبی نتوانست توصیه‌ی ایشان را عمل کند و سعه‌ی صدری که انتظار می‌رفت با توصیه‌ی شهید بهشتی در حزب جمهوری باشد فراموش شد و اصول‌گرایی در عین تأکید بر ارزش‌ها بعضاً گرفتار یک نوع محدودیت نگاه شد که برای انقلاب خسارت بار بود. اصول‌گرایی سنتی هنوز نمی‌تواند جبهه‌هایی از اندیشمندان وفادار به انقلاب را که مثل آن‌ها فکر نمی‌کنند، در دیدگاه خود ببیند تا از نگاه خاص آن‌ها در راستای نشان دادن ابعاد عمیق و تاریخی انقلاب بهره‌مند شود. اگر به نام اصول‌گرایی از اراده‌ی تسلط بر دیگران عبور شود، خیلی‌هایی که تعلق خاطری به انقلاب دارند ولی در قالب اصول‌گرایی سنتی نمی‌گنجند؛ دیده می‌شوند و حتی سخنانشان به عنوان دلسوزان انقلاب شنیده می‌گردد و افق‌ها گشوده‌تر خواهد شد.

هرکس در این تاریخ تفکر کند و متوجه بی‌سر و سامانی بشر در دوران مدرنیته باشد نمی‌تواند به عمق تاریخی انقلاب اسلامی فکر نکند، نگرانی ما از آنجایی شروع می‌شود که خودمان مانع نگاه مردم جهان به عمق تاریخی انقلاب اسلامی شویم و اساس تفکر نسبت به انقلاب اسلامی را فراهم نمائیم.

وقتی انسان با ناامیدی از فرهنگ مدرنیته، انسان دیگری شد، نحوه پرسش انسان از خود و پاسخی که می‌طلبد نیز متفاوت می‌شود. دیگر نباید

گفت فهم از انقلاب تنها آن فهمی است که ما داریم و بقیه فهم‌هایی را که با نگاهی دیگر به انقلاب حاصل می‌شود، نادیده بگیریم. تنها تصور یک برداشت از انقلاب مربوط به افرادی است که نمی‌توانند از داشته‌ها و پنداشته‌های خود فاصله بگیرند و این با خودآگاهی رفع می‌شود؛ تا درباره‌ی خود بیندیشیم و خود و دیگران را نقد کنیم و گشودگی لازم برای سعه‌ی صدر مطلوب در ما فراهم شود، سعه‌ی صدری که غیر از دلدادگی نسبت به فرهنگ مدرنیته است، بلکه سعه صدری است نسبت به انقلابی که منشأ الهی دارد و مثل هر حقیقت قدسی لایه‌هایی بس متعالی در آن نهفته است که باید با وارستگی لازم آن لایه‌ها را در مقابل خود بگشائیم و از این جهت و با توجه به محدودیت‌های خود، ناچاریم همدیگر را دریابیم تا مجال نقش‌آفرینی در همه ابعاد انقلاب اسلامی فراهم شود. زیرا هر جبهه و جریانی که نظر به انقلاب اسلامی دارد خبر از استعدادی در ذات خود نسبت به انقلاب اسلامی می‌دهد از آن جهت که نور انقلاب اسلامی در سرزمین وجود او ظهور کرده. آیا ما نباید متوجه خسارتی بزرگ نسبت به نادیده گرفتن این نکته‌ی مهم باشیم؟

مرحله‌ای از بلوغ انقلاب اسلامی

همه‌ی عرض بنده آن است که انقلاب اسلامی ذیل شخصیت حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» جبهه‌هایی را می‌گشاید که در عین نگاه‌های متفاوت به انقلاب، نباید همدیگر را نفی کنند و این یکی از مراحل بلوغ انقلاب اسلامی است. آن سعه صدری که ما باید به دنبال آن باشیم این است. هر

چند در حال حاضر و در این فضای غبارآلود، جریان‌هایی که معتقد به انقلاب اسلامی هستند ولی در جبهه اصول‌گرایی به معنای مصطلح آن نیستند، جبهه اصول‌گرایی را خودی نمی‌دانند و گمان می‌کنند جبهه اصول‌گرایی نتوانسته از عقل مدرن عبور کنند در حالی که هر کس معتقد به انقلاب اسلامی است می‌داند بحران‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و همین‌طور علمی و تکنیکی در جهان معاصر با عقل مدرن رفع‌شدنی نیست و به همین جهت معتقد به انقلاب اسلامی شده است.

سعی صدری نیاز داریم برای این که بتوانیم همدیگر را بفهمیم و از همدیگر پرسیم ما چگونه آن شدیم که اکنون هستیم؟ تا از این طریق در صورت‌های مختلف به فهم همدیگر برسیم. این کار بزرگی است که انقلاب اسلامی را حقیقتاً به بلوغ خود نزدیک می‌کند. وقتی هر کدام از جبهه‌های معتقد به انقلاب اسلامی اولاً: جای خود را بپذیرند. ثانیاً: وجه مُمدّ بودن هر جبهه را مدّ نظر قرار دهند و انتظار نداشته باشند مثلاً این گروهی که فعلاً در پله‌ی سوم است در پله‌ی دهم باشد و فراموش نکنند فرهنگ ایرانیِ مدرن‌شده ممکن نیست به راحتی از مظاهر عالم مدرن، جدا شود و مشکل بیگانه‌بودنِ جریان‌هایی که به فرهنگ غربی نظر دارند با انقلاب اسلامی از بین برود. معلوم است انسان مدرن انسانی نیست که قرآن و عرفان می‌شناسد و توصیف می‌کند ولی عنایت داشته باشید مهم‌ترین خصوصیت انسان آن است که جهانی گشوده دارد و لذا اگر انقلاب اسلامی به معنای واقعی مدّ نظر او قرار گیرد نمی‌تواند در فضای زندگی

مدرن خود را فریب دهد و از امکان برگشت به فرهنگی که خدا محور آن فرهنگ است، دم نزند.

سؤال: در تأیید سخن جناب‌عالی این تجربه و عبرت برای بنده هست که چرا به خاطر موضوعات جزئی و موسمی، افراد و جریان‌های زلالی را که می‌توانستند آینده‌ی روشنی به وجود بیاورند، نفی کردم؟ وقتی آن‌ها را در خیابان می‌بینم خجالت می‌کشم که چرا آنقدر تنگ‌نظری شد! در حالی که به این زودی‌ها خاطرمان نسبت به هم زلال نمی‌شود. باورشان هم نمی‌شود که ما آماده‌ایم این نقطه‌ی سیاه را پاک کنیم. ما نه حزبی بودیم و نه آدم‌های احمدی‌نژادی. باید خیلی زحمت بکشیم تا برگردیم بر سر نقطه‌ی صفرمان. هنوز هم متهم به طرفداری از آقای احمدی‌نژاد هستم زیرا از این نکته‌ی مهم که می‌فرمائید در آن مرحله غفلت شد و به قول شما برای آبادی دهی، شهری را خراب کردیم و امروز وظیفه ما است که نگذاریم چنین کدورت‌هایی بین کسانی که می‌خواهند ذیل حضرت امام خود را معنا کنند، وجود داشته باشد. این بحثی که اینجا شد و در کتاب «امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» بر آن تأکید شده بالأخره یک مسئولیت اساسی به عهده‌ی ما می‌گذارد.

یک جاهایی هست که موضوع فرق می‌کند، اصلاً وقت، وقت آن موضوع است، وقت ما نیست. فهم این نکته کمک می‌کند تا بیخود خود را درگیر نکنیم. مثل فضایی که برای صلح امام حسن علیه‌السلام اتفاق می‌افتد لذا وقتی بعضی از شیعیان خدمت ایشان می‌آیند و ایراد می‌گیرند که چرا صلح را پذیرفتید؟ فضای سخن حضرت این است که از پدرم

شنیدم معاویه به حکومت می‌رسد. در این جا موضوع این نیست که بگوئیم که این‌ها جا دارند یا جا ندارند بلکه در اینجا یک کار دیگر برایمان تعریف می‌شود. مثل برخورد امام صادق علیه السلام با خلیفه‌ی وقت که حضرت با لفظ پسر عمو به او خطاب می‌کنند، چون وقت، و وقت امام صادق علیه السلام نیست و حضرت کار دیگری به عهده دارند. ولی جاهایی در انقلاب اسلامی هست که داستان فرق می‌کند و حتی اگر طرف حجاب انقلاب هم شده نباید بگذاریم آن حجاب غلیظ‌تر بشود و انقلاب را نسبت به اهدافش عقب بیندازد یا نسبت به آن اهداف بیگانه نماید. در واقع اگر در این موارد نتوانستیم درست برخورد کنیم و شمشیر دست گرفتیم و خواستیم مستقیماً مقابله کنیم، عملاً رسالت تاریخی خود را انجام نداده‌ایم و باید خودمان را ملامت کنیم زیرا نتوانستیم جایگاه جریانی را که حجاب انقلاب است نشان دهیم و در راستای غلیظ‌تر نشدن آن قدمی بر نداشتیم بلکه تنها داد و بیداد راه انداختیم بدون آن که خود آگاهی لازم را به جامعه داده باشیم.

جواب: یک وقت است نسبتی از خیرخواهی را تعریف می‌کنیم با دامنه‌ای وسیع که شامل حجاب‌های انقلاب هم می‌شود مثل کاری که حضرت اباعبدالله علیه السلام در آخرین لحظات با شمر انجام دادند، در آن حدّ که نمی‌خواستند شمر مرتکب چنین جنایتی شود. یا خود امام خمینی رضوان الله علیه «چقدر به شاه نصیحت می‌کردند. این از آن جهت است که حرکت حضرت سیدالشهداء علیه السلام و حرکت حضرت امام خمینی با کمترین هزینه جلو رود و همه سلیقه‌ها ذیل آن حرکت قرار گیرند، بدون

آن که رنگ خود را بر آن حرکت تحمیل کنند. این نوع خیرخواهی همیشه در انسان‌های قدسی بوده و هست ولی یک وقت بحث در اندازه حجاب‌ها و یا اندازه مُمیدهای انقلاب است.

حضرت اباعبدالله علیه السلام در مقایسه بین یزید با خلفا حتماً طرف خلفا را می‌گیرند ولو این که خلفا از جهتی در نشان دادن حقیقت اسلام حجاب محسوب شوند.

وقتی مردم مدینه آن طور که شایسته بود جواب حضرت صدیقه طاهره علیها السلام را ندادند، حضرت مولی الموحدین علیه السلام متوجه شدند، وقت آن‌ها است و به جهت این که اسلام، محبوب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و خلفا فعلاً نسبت به امویان یک مُمیدّی برای اسلام محسوب می‌شوند، در یک بازخوانی تاریخی بنای کمک به خلفا را گذاشتند؛ البته شاید هم به جهت این که ضررشان کم تر بشود به آن‌ها کمک می‌کردند. یک وقت است می‌گوئیم این‌ها می‌توانند در آن زمان برای اسلام مفید باشند ولی یک وقت است می‌گوئیم چاره‌ای نیست پس کمک کنیم بلکه ضررشان کم بشود که البته تفکیک این دو موضوع آسان نیست در عین آن که نمی‌خواهیم همان موضعی را که باید نسبت به معاویه داشته باشیم با خلفاء داشته باشیم. نسبت به خلفاء انتقاد داریم، انتقادهای اساسی هم داریم ولی در مورد معاویه موضوع فرق می‌کند زیرا موجودیتش شرّ است. بعد می‌رسیم به آنجا که حضرت زینب علیها السلام در مورد شهادت حضرت اباعبدالله علیه السلام می‌فرمایند: این کشته، کشته روز دوشنبه است یعنی روزی که خلافت جای ولایت علی علیه السلام نشست. حال در انتقاد خود به سقیفه

حرفمان این است که آیا خلیفه می دانست حاصل کارش به شهادت امام حسین علیه السلام می انجامد. آیا خلیفه می داند وقتی برادر معاویه یعنی یزید بن ابوسفیان را حاکم شام کرد و بعد هم که خود معاویه در زمان خلیفه دوم به جای برادرش نشست، کار به قتل امام حسین علیه السلام می کشد؟ یا آن که باید بپذیریم نادانسته حاصل کارشان به اینجا کشیده شد. به عبارت دیگر در این رابطه آیا باید آن فرهنگی را نقد کنیم که خلیفه‌ی اول و دوم نیز در آن قرار داشتند و یا شخص خلیفه‌ی اول و دوم را نقد کنیم و متوجه نقش آن فرهنگ و تبعات آن نباشیم؟ ما در انقلاب اسلامی نیز دو جریان داریم. یک جریان اراده‌اش این است که ما را به یک نوع زندگی سکولار برساند و بعضی هم نادانسته به آن اراده پیوسته‌اند و جریان دیگر تمام عزم و اراده‌اش آن است که وجه قدسی انقلاب حفظ شود. آن‌هایی که نادانسته به دنبال اراده‌های سکولار هستند بعد که با لوازم زندگی سکولار روبه‌رو شدند بر سر می‌زنند که چه خاکی به سرمان شد و جایگاه خلفا از این نوع اخیر است. هر سه خلیفه اراده‌شان این بود که به زعم خود سیره حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را عمل کنند ولی به جهت ذهنیاتی که بدان گرفتار بودند، اشتباه می‌کردند و این غیر بنایی بود که امویان در سر داشتند و می‌خواستند جاهلیت را برگردانند.

شناخت جایگاه جریان‌ها و افراد در تاریخ بسیار مهم است خوب است از خود پرسید چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عایشه را با آن خصوصیتی که از او سراغ داشتند نگه می‌دارند؟ حتماً می‌دانید عایشه تقریباً راوی بهترین روایات اهل سنت است. اگر بگوییم اهل سنت چند منبع دارند یکی خلیفه‌ی دوم است

و دیگری عبدالله بن عمر و سومی هم عایشه است که به جهت حافظه فوق العاده‌ای که این خانم دارد عین روایت‌های پیامبر ﷺ را نقل می‌کند و عایشه از این جهت نگه‌داشته‌ی است، و از این جهت به نفع اسلام است که بماند. مکرر پیش می‌آمد که مقابل خلیفه دوم می‌ایستاد و روایتی را که او از پیامبر ﷺ نقل می‌کرد، نقد می‌نمود و صحیح آن روایت را نقل می‌کرد. نسبت ما با عایشه در رابطه با برخوردی که با بدن مطهر حضرت امام حسن علیه السلام کرد یک وجه است و نسبت به وجوه دیگر او وجه دیگری است و نباید در وجه مقابله‌ی او با امام حسن علیه السلام متوقف شویم، زیرا این سیره‌ی اهل البیت علیهم السلام نبوده، به همین جهت سخنانی مثل خطبه شقشقیه که گلایه امیرالمؤمنین علیه السلام است از خلفا در سخنان ائمه علیهم السلام بسیار نادر است. این سیره در آن بزرگواران بوده ولی حیف که از آن غفلت می‌شود. جریان‌هایی که می‌خواهند ما را در درگیری با عایشه خلاصه کنند، فقط جریان امام حسن علیه السلام را از عایشه نشان می‌دهند در حالی که قضیه نسبت اهل البیت علیهم السلام با عایشه این نیست، زیرا او از جهتی در آن شرایط تاریخی مانع نفوذ بعضی از جریان‌ها بوده و در تاریخ مشهور است که معاویه جهت قتل عایشه و برادرش محمد بن ابابکر برنامه‌ریزی کرده است و توجه جناب‌عالی در این راستا است که متوجه شدیم با تعلق خاطر به انقلاب اسلامی، جایگاهی بس وسیع‌تر از یک فرقه و یک قوم پیدا کرده‌ایم.

راز متلاشی شدن فرهنگ مدرن

تشخیص طیف‌ها که کدام مُمید انقلاب‌اند و کدام حجاب انقلاب؛ همیشه آسان نیست مگر آن که اهداف انقلاب را در هر مرحله از تاریخ انقلاب بشناسیم. از اول معلوم است امثال مهندس بازرگان با توجه به نگاهی که نسبت به غرب دارند از یک جا به بعد نمی‌توانند همراهی‌شان با انقلاب را ادامه دهند، حال یا ما شرایط را فراهم می‌کنیم و کمک می‌کنیم تا نگاه آنها عوض شود و یا استعفا دهند. متأسفانه مهندس بازرگان تا آنجا از امام و انقلاب فاصله گرفت که کتاب «انقلاب اسلامی در دو جهت» را نوشت و علناً با سیاست‌های نظام در رابطه با ادامه‌ی جنگ، بعد از فتح خرمشهر مقابله کرد در حالی که حضرت امام و نظام اسلامی سعی بر مدارا با ایشان را داشت. شما ذیل شخصیت امام با آن نگاهی که می‌خواهید یک انقلابی به وسعت تاریخ ایجاد کنید، دیگر نمی‌توانید برای بازرگان جایی قائل شوید مگر به عنوان یک شهروند با هر سلیقه‌ای که دارد. از این جهت باید قبول کرد این نوع افراد هم در تمدن اسلامی جا دارند. چه اشکال دارد کاری که اروپایی‌ها در تمدن خود ادعا کردند که هر دینی را در تمدن خود جای می‌دهند و از این طریق با حفظ اصول سکولاریسم، تاریخ جهان را دست گرفتند و به جهت حضور نفس اماره نتوانستند ادامه دهند، ما با حفظ اصول اسلامی ادامه دهیم؟ اصول ما مشخص است. کلیت نظام جهتش طوری است که این نوع افکار می‌توانند به عنوان شهروند در آن باشند و چون نظام اسلامی مطابق فطرت انسان‌ها است مقابله‌ای عمیق از طریق این افراد با آن صورت نمی‌گیرد و پس از

مدتی با خود درگیر می‌شوند، به‌خصوص؛ باز تأکید می‌کنم زمانه، زمانه‌ای است که فرهنگ مدرنیته قدرت قانع کردن روح‌ها را از دست داده است و روح دیگری در حال شکل دادن به پدیده‌های فرهنگی است و چون فرهنگ‌مدرن با همه‌ی عناصر مقوماتش به تقابل با انقلاب اسلامی آمده، باید امید داشت که مقاومت‌هایی که در مقابل انقلاب اسلامی از طریق فرهنگ غربی می‌شود چندان پایدار نباشد مشروط بر این که از تنگ نظری‌های تاریخی‌مان آزاد شده باشیم.

فرهنگ مدرن همه فرهنگ‌ها را متلاشی کرد و در همان راستا خود نیز در حال متلاشی شدن است زیرا برعکس فرهنگ‌های دینی، هیچ چیز ثابتی را برنتابید، درک این نکته برای فهم این عصر و زمانه بسیار ضروری است و این موجب می‌شود تا لایه‌های زیرین فرهنگ معاصر را دریابید و در پایگاه انقلاب اسلامی بهترین موضع را داشته باشید.

پرواز به آینده‌ای که چندان نزدیک نیست

کانون‌های فرهنگی ما با درک لایه‌های فرهنگ مدرن باید سعه‌ی صدر لازم را داشته باشند تا موقعیت خود را درست درک کنند و موقعیت بقیه را نیز درست درک کرده باشند و ما باید روی این موضوع وقت بگذاریم. ما وظیفه داریم این نگاه را به کانون‌های فرهنگی متذکر شویم. ابتدا باید جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را نشان بدهیم و در متن آن غرب را بنمایانیم. و جای افراد و جریان‌ها را با نظر به تمدن اسلامی معلوم کنیم و این یک نوع پرواز به آینده‌ای است که چندان نزدیک نیست ولی افقی

است بسیار متعالی و واقعی. این روزها می‌شنویم که بعضی می‌گویند چون پس از سی سال نتوانستیم فساد را و بی‌حجابی را از بین ببریم پس معلوم است که اسلام و انقلاب در اهدافی به سر می‌برد که در این تاریخ قابل تحقق نیست، پس بیانییم مثل لیبرالیته تسلیم میل و هوس افراد لایبالی شویم و تا آنجا که ممکن است به نظام سرمایه‌داری امتیاز بدهیم. غافل از این که حرکت ما پرواز به آینده‌ای است که چندان نزدیک نیست ولی متعالی و واقعی است. مگر نه این که ما سال‌ها به غدیر، تنها به عنوان یک طرح و تئوری، نظر داشتیم. روح ولایت فقیه عیناً همان روح غدیر است. ذیل ولایت فقیه چقدر طول می‌کشد تا اهداف غدیر فعلیت پیدا کند و به عنوان فرهنگ شکل بگیرد؟ آیا با نظر به فاجعه عظیمی که فرهنگ غرب را فرا گرفته و تنها با فرهنگی به استواری اسلام شیعه می‌توان جایگزینی برای آن فرهنگ آفرید، نباید به آینده امیدوار بود؟ ما اگر با سرنوشت همهی مردم جهان در ارتباط باشیم می‌فهمیم چرا نباید نسبت به این نوع ضعف‌ها که در امور اجرایی ما پیش آمده، یأس به خود راه داد. چه اشکالی دارد که برای کانون‌های دینی برنامه‌ای ۱۴۰۰ ساله داشته باشیم. مگر جز این است که دیدن، یعنی از چشم‌انداز دیدن و بس، و دانستن، یعنی از چشم‌انداز دانستن و بس؟ وقتی به گفته آلن تورن «مَنِ مدرن» در حال تخریب است جایی برای ناامیدی نسبت به حضور انقلاب اسلامی در تاریخ آینده نمی‌ماند. ولی این که عرض کردم سعه صدر می‌خواهد و حوصله می‌طلبد از نظر بنده هنوز درست تبیین نشده است.

امروز می‌خواهم این نکته را تأکید کنم که چرا حس نمی‌کنید همین امروز می‌شود یک نوع زندگی معنوی بسیار عالی داشت؟ طلبه‌ای که ۱۵۰ سال پیش در حجره‌ی خود زندگی می‌کرد و دارای یک نوع حسّ در راستای یک حیات برتر بود، چه می‌دید؟ به نظر بنده او احساس می‌کرد غدیر دارد در صورت ولایت فقیه‌اش محقق می‌شود. حس تاریخی بنده نسبت به آن دوران این است. حس می‌کنم مرحوم مجلسی صاحب بحارالانوار قلباً در یک خودآگاهی تاریخی، متوجه است دارد چکار می‌کند. غیر ممکن است کسی به صرف یک کار تحقیقی بتواند این همه انرژی صرف کند مگر آن که بداند تاریخی در حال وقوع است و او باید در آن تاریخ نقش خود را ایفا کند. مرحوم ملاصدرا و مجلسی با ظهور صفویه خوب می‌فهمیدند دارند چکار می‌کنند، شما اگر حرکت تاریخی گذشته را بشناسید متوجه می‌شوید آن‌ها می‌فهمیدند دارند چکار کنند که نتیجه‌اش این ولایت فقیه تاریخی یعنی غدیر در این زمانه شد. اگر بنده بتوانم این موضوع را درست تبیین کنم دیگر نه از کارها خسته می‌شوید و نه ابهام پیدا می‌کنید. یکی از راه‌هایی که می‌توانید با این مسئله کنار بیابید این است که بفهید که مشکل، مشکل لیل و نهار است که مستحضر هستید.

عدم امنیت از چراغ سبزه‌های فرهنگ استکباری در حفظ

هویت اسلامی

برای رهایی از مکر لیل و نهارِ دوران که گریبانگیر بشر در این زمانه شده است، لازم است با نگاه معرفتی و نظری متوجه تقابل بین انقلاب اسلامی و نظام استکباری بود. بدین معنا که وقتی متوجه باشیم، مرگ یک مسلمان، مرگ امکان اوست در مسیری که در آن مسیر می‌توانست به تعالی برسد. روح زندگی با راهی که خداوند در مقابل انسان قرار داده شکل می‌گیرد، هر چند انسانِ معاصر؛ انسان متفاوتی شده ولی حقیقت او حقیقت پایداری است که تنها با راه‌های الهی به گشودگی و تعالی می‌رسد، هر چند با پیچیده شدن فرهنگ و تمدن، جنگ و صلح هم صورت پیچیده‌تری پیدا کرده ولی باز این انسان است که با حقیقت پایدار خود در صحنه است و باید همواره نسبت خود را در همه‌ی عرصه‌های زندگی با خالق خود و با پیام خالق خود تنظیم کند، تا زندگی ادامه یابد، و گرنه در توهم یافتنِ سعادت و آرامش، همه چیز را بر هم می‌زند.

آرامش روحی برای انسان معاصر همه چیز شده است؛ به همین جهت انسان معاصر تحت تأثیر فرهنگ غربی به جای آن که طالب تعالی روح و انس با خدا باشد، خواهان آرامش ذهنی است تا از اضطراب‌ها و افسردگی‌ها و نارضایتی‌های مبهم و حسّی ناشی از خلأ درونی راحت شود و در این رابطه انقلاب اسلامی آمد تا انسان‌ها به این نوع از زندگی، «نه» بگویند و از زندگی بی‌شکل و بی‌هدف خود نجات یابند. و اساس اسلام

نیز در راستای ناکارآمدی دینِ اهل کتاب، توسط خداوند از طریق حضرت محمد ﷺ به بشریت عرضه شد.

وقتی بشریت خود را گرفتار عالمی کرد که خود تولید کرده است، برای رهایی از آن، طالب آرامش می‌شود. برای برخی مردم، بازگشت به دین پاسخ به این طلب است؛ البته نه به‌عنوان عملی از سر ایمان، بلکه برای فرار از یک فشار روحی تحمل‌ناپذیر. آن‌ها این تصمیم را نه از جهت ایمان و پرهیزکاری؛ بلکه برای دست‌یافتن به ایمنی روحی اتخاذ می‌کنند. در حالی که این عمل ناراحتی عصبی دیگری را به وجود خواهد آورد. زیرا این‌گونه بازگشت به دین در جای خود تبعاتی دارد که یکی از آن‌ها تغییر درک از دین و تغییر کارکرد آن است.

در فضای طلب آرامش، آرامشی درخواست می‌شود که عبارت است از رفع تنش و فشار، نه آرامش به قصد نیل به حقیقت. مردم زمان ما آرامش بدون محتوا می‌خواهند؛ آرامشی که تنها آرامش است. همان‌طوری که سلامت می‌خواهند. سلامت را برای چیزی دیگر نمی‌خواهند. این همان سوژ کتیویته است که ویژگی دوران ماست. در حالی که انقلاب اسلامی، ماوراء آن نوع برگشت به معنویت که هیچ پایه‌ی حقیقت‌یابی ندارد، به بشریت ارائه شد تا با جدیت کامل انسان‌ها را از تمدنی رهایی دهد که عامل همه‌ی بحران‌های امروز بشری است و زندگی زمینی را به آسمان متصل نماید نه آن‌که بخواهد با یک تخلیه‌ی روانی جواب آرامش موهومی را بدهد که در واقع ادامه‌ی همان فرهنگ غربی است.

ادیان الهی با اعتقاد به طرحی فراگیر در عالم، از طریق خداوند، ایجاد اطمینان و اعتماد می کردند. مدرنیته از آغاز، همه‌ی سنت‌ها را افسون خواند و با تکیه بر عقلانیته‌ی خاص که براساس سوژه شکل گرفته بود، پیروان همه‌ی فرهنگ‌های دیگر را افسون‌زده دانست؛ و خودِ مدرنیته با افسون کردن دیگر فرهنگ‌ها، جهانی شد و در همه‌ی باورها تردید ایجاد کرد و هرگونه مبانی و ارکانی را متزلزل ساخت. حال سؤال این است؛ آیا مدرنیته با چنین خصلتی می‌تواند مبنا و رکنی را نگه دارد که ما برای ادامه‌ی حیات خود به آن دل ببندیم؟

بر اساس تقابل مبنایی بین انقلاب اسلامی به عنوان نماینده‌ی اسلام در این دوران، با نظام استکباری مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» می‌فرمایند:

«عمده این است که [انسان] اسیر کلیشه‌های تحمیلی نظام سلطه نباید بشود. یک تفکرآتی، یک مفاهیمی از سوی تبلیغات پُرحجم نظام سلطه، به‌طور شبانه‌روزی در سرتاسر عالم دارد پراکنده می‌شود؛ یکی از مهم‌ترین مسائل این است که ما باید اسیر نشویم. این سفارش فقط به مجلس خبرگان نیست. با زبان‌های مختلف آن را بیان می‌کنند، ناچار ما هم بایستی همرنگ جماعت بشویم و همان را مطرح کنیم، همان را تکرار کنیم؛ نه، ما خودمان مبانی داریم، ما فکر داریم. استکبار در صدد آن است که کلیشه‌های مورد نظر خودش را به همه‌ی مردم دنیا تحمیل کند؛ هم به آحاد ملت‌ها، هم بالخصوص به مسئولان و مؤثران کشورها؛ یعنی دولت‌ها، نمایندگان مجالس، تصمیم‌گیران، تصمیم‌سازان، به قول خودشان اتاق‌های فکر، به همه‌ی این‌ها می‌خواهند آن کلیشه‌های خودشان را تحمیل کنند و آن را وارد

ذهن آنها و فضای ذهنی آنها بکنند. مایلند همه، جهان را از منظر آنها ببینند؛ مفاهیمی را که آنها بر روی آن تکیه می‌کنند، با همان رویکرد آنها، با همان نگاه آنها تشخیص بدهند و بشناسند. این رویکرد رویکرد سلطه‌طلبانه است؛ با این رویکرد سلطه‌طلبانه مفاهیمی را یا جعل می‌کنند یا دست‌کاری می‌کنند و معنا می‌کنند و مایلند همه، طبق معنای آنها این مفاهیم را بفهمند و به کار بگیرند و در ادبیاتشان از آنها استفاده کنند.^۹

این سخنان به ما خبر می‌دهد در هیچ‌حالی از چراغ سبزه‌های فرهنگ استکباری برای حفظ هویت اسلامی خود احساس امنیت نکنیم و بدانیم آنها سعی وافر دارند فضای ذهنی ما را با زیبا جلوه‌دادن ملاک‌ها و کلیشه‌های خود، تصاحب کنند و در آن صورت است که نفوذ در بین ما بسیار آسان می‌شود. زیرا از منظومه‌ی فکری خودمان که زلزله در دنیا ایجاد کرده است، یعنی از انقلاب اسلامی و نفی ظلم و استکبار و استبداد؛ عدول کرده‌ایم و با آویزان شدن به قدرت‌های دنیا، خواهان سعادت گشته‌ایم و این مرگ آزادی و استقلال ما خواهد بود یعنی مرگ همه‌ی امکاناتی که خداوند جهت تعالی ما در مقابل ما گشوده است و تنها با درک روح تاریخی انقلابی اسلامی ظهور خواهد کرد.

وقتی می‌توانیم نسبت خود را با فرهنگ استکباری درست تعریف کنیم که متوجه باشیم بدینی در تفکر اروپایی نسبت به آینده‌ی خود، از نیمه‌ی قرن نوزده شروع شد. شوپنهاور فیلسوفی که مشهور است به

فیلسوف بدین؛ او فقط بدین نبود، بلکه او نشانه‌ای از آغاز وجه یأس آور فرهنگ مدرن است. او متوجه است در عالم غربی، بنیان‌ها فرو ریخته و سخن گفتن از بنیان‌ها یا از سر بلاهت است و یا از سر بی توجهی به زمانه و تکیه بر ساخته‌های ذهنی. زیرا از بی‌تعلقی نسبت به حقیقت پایدار، کار بر نمی‌آید و در جوهر فرهنگ و اندیشه‌ی غربی خاصیت بی‌تعلقی نسبت به حقایق نهادینه شده است. آیا انقلاب اسلامی که نظر به حقایق پایدار عالم دارد می‌تواند با چنین فکر و فرهنگی کنار آید؟ جوهر بی‌تعلقی نسبت به حقایق پایدار در این تاریخ و در این روزگار تماماً در شخصیت استکباری فرهنگ غربی ظهور کرده و کسانی در این هوشیاری قرار می‌گیرند که نسبت به روح غربی آگاهی لازم را داشته باشند و به تعبیر مقام معظم رهبری «حفظه‌الله»: «همه بدانند دشمن می‌خواهد چه کار کند؛ ... با لیخند دشمن، با احیاناً یک مساعدت کوتاه‌مدت دشمن ... فریب نخوریم».^{۱۰}

محدودیت غرب در ساخته‌های ذهنی

انسان غربی بیش از آن که در جهان واقعی حضور داشته باشد، در جهان مجازی زندگی می‌کند و این موجب تغییر تلقی انسان غربی از خود شده و چون مغلوب عالم مجازی است، ریشه‌ها و اصول را گم کرده و اساساً ریشه و اصولی نمی‌شناسد تا ما مبتنی بر آن اصول روی آن‌ها حساب کنیم. هیچ اطمینانی به انسان غربی و فرهنگ غربی نیست و به جهت

تقابلی که آن فرهنگ با هر امر قدسی واقعی دارد، هر کاری از دستش برآید بر ضد انقلاب اسلامی انجام می‌دهد.

کسی که اساس مناسبات خود را بر امکانات جهان مجازی گذاشته است مرجعی برای تعیین جایگاه خویش ندارد و به همین جهت همواره باید آماده‌ی فروپاشی آن باشد و بروز صورت‌های آشفته‌ی آن فرهنگ و نقض تعهدات آن، همه به جهت آن است که غرب، به ساخته‌های ذهنی خود محدود شده است.

جنگ‌هایی که در صدساله‌ی اخیر واقع شد، همه نشان داد که علم و تکنیک به مثابه عوامل اصلی خوش‌بینی به آینده، چه بسا مؤثرترین ابزار فلاکت و نابودی انسان باشد. انتظار حکیمانه در زمان ما، حداقل، انتظار گشایش امکان‌های جدید در زندگی و اندیشه‌ی بشر است. و ملت ایران در این رابطه برای نجات خویش از سرنوشت غربی، قیام کرد و معلوم است وقتی ملتی برای نجات خویش قیام کند از آینده‌ای دفاع می‌کند که ادامه‌ی گذشته‌ی غرب‌زدگی آن نیست. زیرا متوجه شده فرهنگ غربی در حالی که همه‌ی فرهنگ‌ها را دگرگون ساخته و همه‌ی اقوام را درگیر مسائل خود کرده، در مسیر آینده‌ای سخت‌ظلمانی قرار گرفته و در نتیجه باید به دورانی وارد شد که آن دوران با اصول و جهت‌گیری دیگری شروع می‌شود و تقابل انقلاب اسلامی با فرهنگ غربی در این فضا شکل گرفته است و معلوم است که این یک تقابل موهوم نیست و از این جهت مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» می‌فرماید:

«امروز البتّه دشمن، استکبار جهانی است. استکبار جهانی هم یک امر

موهوم نیست؛ یک امر واقعی است و دارای مصادیق روشنی است؛

آمریکا بزرگ‌ترین مصداقش است و پشت سر هیئت حاکمه‌ی آمریکا، کمپانی‌ها و تراست‌ها و کارتل‌ها و سرمایه‌داران جهان‌خوار غالباً صهیونیست هستند که در همه‌جا هم گسترده‌اند؛ مخصوص آمریکا هم نیست؛ در اروپا هم این‌ها به شدت نفوذ دارند، در بعضی جاهای دیگر هم همین جور؛ این معنای استکبار است. شیشه‌ی عمر این استکبار با یک چنان حرکت اسلامی شکسته خواهد شد که پیدایش این حرکت با انقلاب اسلامی انجام گرفته، ادامه‌ی آن با جمهوری اسلامی و تداوم حرکت جمهوری اسلامی در خط انقلاب تأمین شده، و آینده هم همین‌طور دارد پیش می‌رود.^{۱۱}

وقتی متوجه شدیم انسان غربی هیچ هویتی را برای خود نگه نداشته و انسانی است که در فضا معلق است، باید انتظار هر گونه حرکت غیر عاقلانه‌ای را از او داشت و در این رابطه به شدت باید خود را بنا به توصیه‌ی قرآنی مجهز و آماده کرد، تا حتی در حین نماز خواندن غافل‌گیر نشویم. و بنا به چنین توصیه‌ای عده‌ای در حین تقابل با دشمن، به نماز ایستادند و عده‌ای مواظب بقیه و اسلحه‌های خود بودند، زیرا «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أذىٌ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا» (نساء/۱۰۲) کفار دوست دارند که ای کاش شما از اسلحه‌ها و امکانات‌تان غافل شوید تا برق‌آسا و با یک حمله‌ی سرنوشت‌ساز به شما حمله کنند، در حالی که اگر مواظب

دشمن باشید خداوند بنا را بر این گذاشته که عذاب خوارکننده‌ای برای دشمنان شما آماده کند و هیبت آن‌ها را در این زمانه فرو ریزد. از این جهت مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» می‌فرماید:

ما در درون خودمان ضعف‌هایی داریم؛ دشمن در موارد زیادی از ضعف‌های ما استفاده می‌کند؛ این ضعف‌ها را باید برطرف کنیم. ما ضعف در سیاست‌گذاری داریم؛ ضعف در اجرا داریم؛ ضعف در تلاش داریم؛ گاهی دچار تنبلی و دچار کاهلی در حرکت‌های خودمان می‌شویم؛ ضعف در [تشخیص] اولویت‌های کشور داریم؛ گاهی اوقات سر یک چیز جزئی، گروه‌هایی در درون کشور از خودمان با همدیگر درگیر می‌شوند، سر یک امری که ضرورتی هم ندارد، لزومی هم ندارد؛ از دشمن غافل [می‌شویم]؛ این‌ها ضعف‌های ما است؛ این ضعف‌ها را بایستی برطرف کرد. لکن وجود دشمن - دشمنی که آگاه است، دشمنی که پول خرج می‌کند، دشمنی که اگر بتواند از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کند - یک چیزی است که نباید مغفول‌عنه بماند. بعضی‌ها به بهانه‌ی همین مسائل جزئی داخلی، دشمن خارجی را فراموش می‌کنند، آمریکا را فراموش می‌کنند. این که امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مکرر تکرار می‌کردند که هرچه فریاد دارید بر سر آمریکا بکشید، به خاطر این است که بر سر یکدیگر کمتر فریاد بکشید. نمی‌گوییم انتقاد نکنیم؛ نه، بالاخره جامعه، جامعه‌ی آزادی است، افکار آزادند، حق انتقاد وجود دارد، انتقاد هم مایه‌ی پیشرفت است اما دشمن اصلی را با دشمنان درجه‌ی دو و با دوستانی که با آن‌ها اختلاف نظر داریم و دشمن هم حتی نیستند، اشتباه نگیریم؛ دشمن اصلی جای دیگر است. دشمن اصلی آن دشمنی است که با همه‌ی توان درصدد این است که

دستاورد عظیم ملت ایران را از او بگیرد؛ این دستاورد عبارت است از حضور ملت، حاکمیت ملی، نفوذ افکار قرآنی و اسلامی در میان مردم؛ این آن دستاورد بزرگ است که ما را به پیشرفت می‌رساند؛ تا امروز هم پیشرفت‌های زیادی کرده‌ایم، بعد از این هم همین ما را به آرمان‌هایمان خواهد رساند. این را می‌خواهند از دست مردم بگیرند؛ می‌خواهند حکومت ظالمانه، حکومت دست‌نشانده، حکومتی دلباخته‌ی به غرب و تسلیم غرب و مرعوب غرب به وجود بیاورند، هدفشان این است؛ این را بایستی از یاد نبریم و این دشمن را در نظر داشته باشیم.^{۱۲}

این خطی است که توسط حضرت روح الله امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این تاریخ به صحنه آمده است و هر کس مایل است و ادعا دارد می‌خواهد آن خط نورانی را ادامه دهد، نباید یک لحظه از تقابل مبنایی که بین انقلاب اسلامی و فرهنگ غربی هست، غفلت کند و وظیفه دارد عالم به زمانه بودن را در این فضا تجربه نماید زیرا انسان با خود آگاهی به زمانه، اصیل می‌شود و شرط خود آگاهی به زمانه، افق داشتن است و نه اسیر روزمره گی‌ها بودن.

کار اصلی متفکران در این دوران

کسی که آینده را حس نکند و رو به آینده نداشته باشد، البته به سوی آینده کشانده می‌شود ولی این نوع رو به آینده رفتن اصالت ندارد، چنین انسانی همان‌طور که نسبت به زمانه، خود آگاهی ندارد، انسان بی‌آینده

است. مواجهه با آینده، قدرت روح و فکر می‌خواهد. آینده‌گاهی به مثابه‌ی جلال الهی در وجود آدمی، خوف ایجاد می‌کند. با این وصف، کار اصلی متفکر پس از آمادگی‌های لازم، اندیشیدن در باره‌ی آینده‌ای است که امکان تعالی بشر در آن نهفته است و این راهی از کلیشه‌های فکری فرهنگ استکباری است که رهبر بصیر انقلاب، متذکر آن هستند و می‌فرمایند:

«نیروهای مؤمن ما در سرتاسر کشور بدانند که حرکت، به سمت اهداف و آرمان‌های اسلامی است؛ در این هیچ تردیدی نیست. و همه خودشان را آماده نگه‌دارند، همه آماده باشند؛ نیروهای مؤمن، نیروهای اصیل و معتقد در سرتاسر کشور - که بحمدالله اکثریت قاطع این کشور را هم تشکیل می‌دهند - آماده‌به‌کار باشند. آماده‌به‌کار به معنای آمادگی جنگ نیست؛ یعنی هم آمادگی کار اقتصادی باشند، هم آمادگی کار فرهنگی باشند، هم آمادگی کار سیاسی باشند، هم آمادگی حضور در میدانها و عرصه‌های مختلف باشند؛ آماده باشند، ما همه باید آماده باشیم. در مقابل این جهت‌گیری‌های دشمنان - که دشمنان ما شب و روز نمی‌شناسند - ما هم بایستی شب و روز نشناسیم و همه آماده باشیم. و وعده‌ی الهی هم راست است؛ خدای متعال وعده‌اش راست است، ما سوءظن به وعده‌ی الهی نباید داشته باشیم. یک‌بار من این‌جا عرض کردم که باید به خدا پناه ببریم و سوءظن به وعده‌ی الهی [نداشته باشیم. خدای متعال لعنت کرده؛ «الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» یعنی خدا لعنت کرده کسانی را که به

خدا سوءظن داشته باشند. حُسن ظنّ به خدا این است که وقتی می‌گوید که «إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ»، این را باور کن؛ این حسن ظنّ به خدا است؛ وقتی می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ يَنْصُرُهُمُ اللَّهُ»، این را باور کنیم. اگر حقیقتاً نیت ما نصرت دین الهی است - معنای نصرت خدا همین است - بدانیم که خدای متعال نصرت خواهد کرد و تردیدی در این زمینه نداشته باشیم؛ وقتی انسان با این روحیه حرکت کرد، آن وقت آن سکنیه‌ای که عرض کردیم بر دل‌های ما ان شاء الله نازل خواهد شد.^{۱۳}

مهم‌ترین کاری که از ما برمی‌آید پایداری در تاریخی است که از طریق حضرت روح الله گشوده شده. اگر این پایداری با جدّیت تمام شکل گیرد خداوند آن خواهد کرد که باید بکند و از افق انسان متعلق به انقلاب اسلامی راه نجات بشر طلوع خواهد کرد. حضور انقلاب اسلامی در این تاریخ و سیر و حرکتی که تا حال داشته، خبر از آن می‌دهد که انسان در آستانه‌ی برقراری نسبتی خاص با خداوند است که به کمک آن نسبت؛ زمین، زمینِ دیگر و آسمان، آسمان دیگری خواهد بود.

انسان معاصر که تحت سلطه‌ی فرهنگ غربی است با وجود قدرت و اطلاعات بی‌ظنیری که دارد بیش از گذشته گرفتار دلهره و اضطراب است و بیش از همیشه زیر سلطه‌ی کمیت‌ها قرار دارد. با ظهور هرچه بیشتر انقلاب اسلامی در مناسبات بشر است که این سیر، تغییر می‌کند و آرامش و اطمینان قلب و حاکمیت کیفیت‌ها، به تاریخ برمی‌گردد و فرهنگ غربی

این را خوب احساس کرده است و لذا به جای تغییر خود که توان چنین تغییری را دیگر از دست داده است، در صدد تغییر جایگاه انقلاب اسلامی در این تاریخ است، در حالی که با این کار تجربه نشان داده است با ناکامی بیشتری روبه‌رو خواهد شد و البته این به شرطی است که ما در اتخاذ مواضع انقلابی، بدون رودربایستی و با بیان مبانی امام بزرگوار در مقابل دشمنان انقلاب اسلامی؛ در این تاریخ حاضر شویم، زیرا دشمن از جایی نفوذ می‌کند که روحیه‌ی تقابل با نظام استکباری در آن جا کاسته شده باشد و عزم کَلّی در این تقابل ضعیف گردد و فراموش کنیم خداوند هیچ‌راهی برای به میدان آمدن کفار در امور مسلمین نگذاشته و با آیه‌ی «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء/ ۱۴۱) خواسته است بفرماید در مسیر جذب ولایت الهی در امورتان، هیچ نیازی به گشودن راه نجات از طریق کافران ندارید و هیچ مشکلی از ما توسط غرب حل نمی‌شود، این پیام اصلی انقلاب اسلامی است، و گرنه گرفتار شیفتگی‌های پوچ و بی‌ثمر آن‌ها خواهید شد. زیرا اگر دشمن غربی احساس کند به او نیاز داریم، فخرفروشی خود را شروع می‌کند و این، شروع بی‌رنگ شدن عزّتی است که خداوند به ما داد. و با عادی شدن روابط ما با آمریکا بی‌رنگ شدن آن عزّت شروع می‌شود و تقابل تمدنی انقلاب اسلامی با آمریکا که موجب حضور ایران در خطّ مقاومت منطقه است، تضعیف می‌گردد. مک‌دونالد و کوکاکولا و برجام؛ همه بهانه است و تنها با توجه به ذات فرهنگ غربی و جایگاه قدسی انقلاب اسلامی می‌توان از چنین دام‌های شیطانی رهایی یافت. و باید توجه داشت که جایگاه قدسی انقلاب

اسلامی را می‌توان در اصول مکتب امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» که به تعبیر مقام معظم رهبری عبارتند از: «اسلام ناب محمدی» و «نفی اسلام آمریکایی» و «اعتماد به صدق وعده‌ی الهی» و «بی‌اعتمادی به مستکبران» دنبال نمود و نیز باید بدانیم غفلت از این موضوع که یک‌نوع تحریف شخصیت آن بزرگوار می‌باشد، تحریف صراط مستقیم ملت ایران است و به تعبیر مقام معظم رهبری «حفظه‌الله»؛ اگر راه امام گم یا فراموش و یا خدای ناکرده عمداً به کنار گذاشته شود، ملت ایران سیلی خواهد خورد.

این راه هم بی حساب ندانید که عرض می‌کنم امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌دانست آن عرفانی را که در سال‌های ۱۳۲۰ به آن شکل پایه‌گذاری می‌کند بعداً چقدر قابل استفاده است. خداوند قلب او را از همه‌ی جهات برای تحقق انقلابی بزرگ پرورانده بود و ما امروز در آن انقلاب هستیم و در صورتی که جایگاه تاریخی آن را بشناسیم، آن انقلاب از آن ما می‌شود؛ مثل سنت‌های جاری در هستی که در آن‌ها هستیم و آگاهی به آن‌ها موجب می‌شود آن سنت‌ها از آن ما شود.

ملاحظه می‌کنید این بحث‌ها موجب می‌شود با دقت بیشتر به موضوع انقلاب اسلامی نظر کنیم و ذیل آن، نسبت‌مان با همدیگر نزدیک و نزدیک‌تر بشود.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

انقلاب اسلامی
و حضور در عوالم گوناگون هستی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: در رجوع جدی تر به بحث «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» (رضوان الله تعالی علیه) و تبیین مسیری که در پیش رو داریم، احساس می شود برای آن که باورودی همه جانبه کار را جلو ببریم، در بعضی از موارد نیاز است موضوعات با تفصیل بیشتری ارائه شود و در این رابطه سؤالاتی پیش می آید که نشان می دهد لازم است با توجه به جایگاه ملکوتی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با نگاه دقیق تری به انقلاب اسلامی بپردازیم و روشن کنیم بر چه مبنایی گفته می شود: «حضرت امام خمینی» (رضوان الله تعالی علیه) در همهی عوالم وجود صاحب انقلاب اند» و بدین معنا در هر رجوعی که بخواهیم به انقلاب داشته باشیم با امام همراه می شویم. این آن نسبتی است که شما برای حضرت امام و انقلاب ترسیم می کنید و انقلاب را یک حقیقت قدسی می بینید که در همهی عوالم وجود حاضر است.

ما در ابتدای مطالعه ی کتاب سلوک ذیل شخصیت امام، به این دقت و ظرافت به کتاب نظر نداشتیم. رجوع به انقلاب با رجوع به ملکوت حضرت امام این طور که شما معتقدید هر چند نکته ی مهمی است و کلید فهم بسیاری از مسائل و مبادی فکری امروز ما خواهد شد و بسیاری از

سؤالاتی که داشتیم با این مسئله حل می‌شود، ولی احتیاج به شرح و تبیین بیشتری دارد.

نکته‌ی دیگر که در جمع دوستان مورد بحث قرار گرفت این بود که اگر امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» صاحب حقیقت قدسی انقلاب اسلامی است، نسبت مقام معظم رهبری با امام و انقلاب چه نسبتی است؟ آیا می‌توانیم بگوییم تنها راه رجوع به ملکوت امام در حال حاضر در رجوع به رهبری نهفته است؟ آیا خود رهبری در ملکوت انقلاب حاضرند و از آن پایگاه انقلاب را مدیریت می‌کنند؟ جایگاه کسانی که با مقام معظم رهبری زاویه دارند ولی امام را قبول دارند، در این دیدگاه کجا است؟

معنای حضور در عوالم گوناگون

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا باید روشن شود چرا می‌گوئیم حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» صاحب انقلاب در همه‌ی عوالم‌اند. اگر این موضوع درست تبیین شود خودتان تصدیق می‌کنید که می‌شود چنین برداشتی نسبت به انقلاب داشت. روشن است که در زندگی خود گاهی رجوع به «اعتباریات» داریم و گاهی به «حقایق». اعتباریات اجتماعی چون ریشه در نفس‌الامر و واقعیت ندارد، انعکاس آن‌ها به صورت تجلی وجودی از منبع قدسی آن‌ها در نفس ناطقه‌ی ما صورت نمی‌گیرد بلکه ریشه در خیالات و توهمات ما دارد، در حالی که وقتی شما به حضرت حق رجوع می‌کنید و می‌گوئید یا رزاق، در خیالات و توهمات خود چنین رجوعی ندارید بلکه رجوع‌تان

رجوع به حقیقتی است که در عالم هست و چون رجوع تان رجوع درستی است حضرت الله مطابق رجوع شما با اسم رزاق بر جان شما و بر زندگی شما تجلی می کند و شما با نور رزاقیت او روبه رو می شوید و به جایی می رسید که دیگر احساس نمی کنید مسئول رزقتان هستید، راحت حضرت رزاق امور شما را به عهده می گیرد، به طوری که متوجه می شوید آن جایی هم که نباید چیزی به عنوان رزق برای شما برسد، نمی رسد و در نتیجه برای به دست آوردن رزق خود حرص نمی زنید. بعضی ها چون متوجه حضور حضرت رزاق در هستی نیستند فکر می کنند اگر بیشتر تلاش کنند آنجایی که حضرت رزاق بنای رزق بیشتری برایشان ندارد، می توانند با تلاش یا با توسل به امور غیر شرعی مثل رشوه دادن و رشوه گرفتن، رزق بیشتر به دست آورند ولی شما در نظر به حضرت رزاق، رجوع تان در مورد رزق، رجوع به حقیقت خواهد بود و انعکاس حقیقت را شما در خودتان حس می کنید و برای به دست آوردن رزق، حرص نمی زنید.

حال وقتی حضور حضرت رزاق را پیش خودتان داشتید دیگر مطابق مرزوقیت خودتان در عالم حاضر می شوید. یعنی شما با توجه به این امر یک نوع وجود خاص در تمام عوالم دارید، هر جا حاضر بشوید از جهت این که شما صاحب این نوع رزق هستید و مرزوق حضرت رزاق می باشید، در آن جاها حاضرید. یعنی حضرت حق در همه ی عوالم که شما حاضر هستید با این تجلی که نسبت به شما دارد که مرزوق حق هستید، با شما حاضر است و شما با چنین حضوری در عوالم گوناگون حاضر می باشید. در مباحث معاد هم عرض شده وقتی می گوئیم شما در

همه عوالم حاضرید یعنی هم‌اکنون حتی تا قیامت‌تان حاضرید. این مثال رزاقیتِ حضرت حق و مرزوقیت خود را در نظر داشته باشید و متوجه باشید رزاقیت خدا با نظر به مرزوقیت شما همواره با شما هست و از این لحاظ شما در عوالم مختلف با این هویت حاضر هستید. هر جا می‌روید حضرت حق به اعتبار مرزوقیت شما با رازقیتش با شما ارتباط دارد. تا وقتی که اراده‌ی رجوع به رزاق در شما هست، مرزوقیت‌تان به عنوان نحوه‌ی خاص تجلی رازقیت حق، برای شما هست. در همین دستگاه اگر شما به جای رجوع به حضرت رزاق، در یک نگاه اجتماعی به حق رجوع داشته باشید و حق براساس طلب شما بر قلب شما تجلی کند، موضوع از همین قرار خواهد بود. مشروط بر آن که دین را حقیقت بدانید تا رجوع شما ذهنی و اعتباری نباشد.

اولین چیزی که ما باید متوجه باشیم «تفکیک بین اعتبار و حقیقت» است. اگر از این موضوع غفلت کنیم کاملاً بیرون تاریخ خواهیم ماند. اگر با حضرت حق رجوع وجودی و قلبی داشتید با تجلی توحیدی حق روبه‌رو می‌شوید. در کتاب «آن‌گاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» بحث شد که وقتی نسبت به حضرت حق رجوع توحیدی خاص پیدا کنید منجر به تجلی خاصی از طرف حضرت حق، مطابق آن رجوع می‌شود، و در این رابطه رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا»^۱ از طرف پروردگار شما در زندگی شما نفحاتی هست شما خود را در معرض آن نفحات قرار دهید. هر کس مطابق آمادگی روحی

که در خود ایجاد کرده در معرض نسیم رحمت الهی قرار می‌گیرد. حکیمی که منتظر دریافت مفهوم عقلی است، بهره‌اش نسیم عقلایی می‌شود و عارفی که مترصد شهود قلبی است نسیم قلبی بهره‌ی او می‌گردد. شما در عالم خودتان از طریق نفحات الهی به حقیقتی می‌رسید و بعد به دنبال استدلال هستید تا آن را اثبات کنید. استدلال‌ها اصل حرف افراد نیست، آن عالمی که آن‌ها در آن عالم به حقیقتی رسیده‌اند اصل است. استدلال، روش نشان‌دادن آن حقیقت است به کسانی که خودشان آن حقیقت را احساس نمی‌کنند.

با توجه به نکته‌ی فوق اگر عالم شما انقلاب اسلامی شد و اگر در درون انقلاب اسلامی برای حفظ انقلاب به حق رجوع کنید، حضرت حق بر مبنای رجوع شما با شما برخورد می‌کند و متجلی می‌گردد. یکی وسعتش به وسعت شهید بهشتی می‌شود و با آن حیطه و آن حضور تاریخی که او داشت، نتیجه‌اش این می‌شود که اقدام به کار بزرگ تشکیل حزب جمهوری اسلامی می‌کند. حزبی که شهید بهشتی راه انداختند غیر از آن حزبی بود که بعداً گرفتار نگاه‌های محدود ایدئولوژیک شد و به اصطلاح محل نیروهای راست انقلاب گشت. شهید بهشتی آن قدر حیطه و وسعت داشت که بتواند نیروهای انقلاب را با سلیقه‌های مختلف برای اهدافی بزرگ در حزب جمع کند. چیزی که شما در حال حاضر در مقام معظم رهبری می‌بینید. نیروهای انقلاب با طیف‌های مختلف فکری همه عالم خودشان را در رهبر انقلاب می‌بینند و حس می‌کنند می‌توانند در آن عالم تنفس کنند. این نوع شخصیت وسعت خاص خود را می‌خواهد، کار

هر کسی نیست، هستند کسانی که آدم‌های خوبی‌اند ولی دارای چنین وسعتی نیستند. این را به این جهت عرض می‌کنم تا بگوییم در حضوری صادقانه به وسعتی که در عالم حضور داشته باشید، حضرت حق بر همان اساس بر شما متجلی می‌شود و شما با آن نور در عالم حاضر می‌شوید.

بنده می‌خواهم این را عرض کنم که این حضور را موسمی و موقت نبینید. ما وقتی با حضور اعتقادی و قلبی در این عالم حاضر باشیم همیشه در عالم حاضریم چون با حضرت حق که همیشه هست ارتباط برقرار کرده‌ایم، دیگر معنا نمی‌دهد بگوئیم تا چه موقع در این عالم هستیم. در ارتباط حضوری با حضرت حق، انسان به لطف الهی در حیاتی قرار می‌گیرد که نسبت به آن حضور، همواره دارد زندگی می‌کند و تا عزم او جهت آن رجوع در صحنه است آن حضور در صحنه است.

انقلاب اسلامی؛ حقیقت یا اعتبار؟

در مورد حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فقط دو چیز است که به نظر من باید به عنوان اصول شخصیت ایشان در نظر گرفت. یکی رجوعی که ایشان به حقیقت داشته‌اند، دیگر آن که رجوع ایشان به حقیقت، رجوع به حضرت «الله» و اسماء دیگر الهی بوده، و در همین راستا انقلاب اسلامی حاصل تلاش ایشان است به سوی حقیقت الله که در این دوران به شکل انقلاب اسلامی ظهور کرده است. عجیب است که بعضی‌ها رزاقیت خدا را نسبت به خودشان حقیقت می‌دانند اما پدیده‌های اجتماعی را که به سرنوشت جامعه مرتبط است حقیقت نمی‌دانند. در صورتی که دو نوع

حقیقت داریم، حقیقت جزئی و حقیقت کلیه‌ی الهیه. حقیقت کلیه‌ی الهیه، حضرت الله است. انقلاب اسلامی صورت حقیقت کلیه حضرت الله است و این غیر از حقیقت رازقیت حضرت الله می‌باشد که برای تک‌تک افراد به صورت‌های خاص و جزئی ظهور می‌کند.

اگر برسیم به این که وقتی همه‌ی اسماء الهی در انسانی ظهور کنند آن انسان امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌شود، و او به عنوان یک حقیقت به عالم عرضه می‌گردد، چرا انقلاب اسلامی را به عنوان یک حقیقت که از طریق اراده الهی در این تاریخ ظهور کرده است مدّ نظر قرار ندهیم؟ همان‌طور که برای فرهنگ بشر این نکته سخت است که بگویند یک شخص حقیقت است، این نکته هم سخت است که انقلاب اسلامی را - که به زعم عده‌ای یک امر اعتباری است - یک حقیقت در نظر بگیرند. در حالی که ما در مبانی خود داریم حضرت علی علیه السلام حقیقتی است که قبل از خلقت عالم و آدم در عالم حاضر بود. انقلاب اسلامی از آن جهت که رجوع به حقیقت است و نه رجوع به یک امر اعتباری که بشر در خیالات خود ترسیم کرده، به عنوان یک حقیقت، در قلب حضرت امام خمینی به صورت اشراق کامل متجلی شد. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با قلبی به حق رجوع کرد که طالب راه‌نجات بشریت بود و می‌خواست در آینده‌ی حضرت حق، بشریت را از ظلمات دوران عبور دهد. اگر عارف کاملی با این عزم و این

تقاضا به حق رجوع کند حضرت حق به نور اسم جامع الله بر او تجلی می‌کند.^۲

اگر کسی رجوعش به حق، رجوع به حقیقت حق باشد، براساس طلب و ظرفیتی که در متن آن رجوع هست حق بر او تجلی می‌کند، همین‌طور که رزاقیت او بر شما تجلی می‌نماید؛ و از آن جهت که انقلاب بر قلب امام تجلی کرده و قلب هر کس تمام شخصیت اوست، شخصیت امام عین انقلاب می‌شود و سیره حضرت امام جنبه تفصیلی انقلاب اسلامی خواهد بود. در جلسه هفتم کتاب «امام خمینی» رضوان الله علیه و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» در رابطه با اتحاد بین انقلاب و شخصیت حضرت امام از آن جهت که انسان همان قلبش است بحث شده است. در رابطه با تجلی انوار الهی بر قلب انسان‌های متقی خوب است به این آیه نظر کنید که می‌فرماید: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال/ ۲۹) اگر تقوا پیشه کنید - و در امور خود تنها به حضرت حق رجوع داشته باشید - خداوند گشایش لازم را در مقابل شما ایجاد می‌کند. یا می‌فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» (بقره/ ۲۸۲) تقوای الهی پیشه کنید - و تنها در امور خود و جهت رفع مشکلات به حضرت حق رجوع داشته باشید - و از تعلیم الهی بهره‌مند گردید. حال اگر زمانه ظرفیت اراده خاصی از طرف پروردگار عالم داشته باشد قلبی محل تجلی

۲ - علت این که بنده در بعضی از عرایض خود، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را اسم اعظم زمانه خوانده‌ام بدین جهت است که معتقدم در راستای چنین حضوری در عالم، اسم جامع الله بر قلب ایشان تجلی کرده، نه اسمی از اسماء الهی.

آن اراده است که دغدغه او نیز همان چیزی است که حضرت حق اراده کرده در آن زمانه متجلی نماید.

محمد ﷺ به تاریخ برمی گردد

وقتی متوجه باشیم حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» عارف کاملی است که سلوک قلبی اش رجوع به حق است و رجوع او به حضرت حق رجوع به حضرت «الله» است، می توانیم باب مطلب مهمی را برای همدیگر بگشاییم و در نتیجه آن گفتمان انقلاب اسلامی در سطح اصلی خود به میدان آید.

عارف کامل کسی است که مظهر اسم جامع حضرت الله باشد. متأسفانه طوری شده که اگر کسی حوادث را پیش گوئی کند بیشتر پذیرفته می شود نسبت به کسی که توحید اسم الله را در عالم ظهور دهد. زیرا ارزش و معنای توحید هنوز به خوبی شناخته نشده است. در محاورات متدینین معمولی، نهایت کمالات انسان های معنوی این بوده که پیش گوئی داشته باشند یا بر سر بیمار دست بکشند تا شفا پیدا کند. این کارها کجا و آن کار کجا که عارف کاملی به صحنه آید و بخواهد حضرت محمد ﷺ را به تاریخ برگرداند. مردم کار این نوع عارفان را کارهای سیاسی قلمداد می کنند و نه کارهای الهی و معنوی. این ضعف بعضاً برای ما هم پیش می آید که مظهر اسم شافی را عارف بدانیم - زیرا کاملاً محسوس است - ولی مظهر اسم الله را عارف ندانیم. در مورد حضرت امام اگر الله شناس بشوید در قسمت دوم بحث به این نتیجه می رسید که ایشان واقعاً یک عارف

کامل است زیرا به حضرت الله رجوع کرده و نه به حضرت شافی و یا امثال این اسماء جزئی که هر کدام در جای خود ارزشمندند.

با نظر به نکات فوق می‌توانیم به این موضوع فکر کنیم که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به اندازه حضور عرفانی‌شان، در همه‌ی عوالم حاضر می‌شوند و انقلاب اسلامی هم که عین حقیقت امام است در همه‌ی عوالم حاضر است پس در واقع حضور ایشان در عوالم با حضور انقلاب اسلامی در عوالم یکی می‌شود. حافظ با آگاهی از همین قاعده می‌گوید: شعر او را قدسیان هم در عالم قدس می‌شناسند. گفت:
صبح دم از عرش می‌آمد خروشی، عقل گفت

قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند

به همان معنا انقلاب امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را هم ملائکه در عالم قدس محفوظ می‌دارند. حافظ می‌خواهد بگوید اشعارش در عالم قدس صاحب دارد و صاحبش قلب جناب حافظ است که در تمام عوالم حاضر است. از آن جهت که اشعار حافظ با شخصیت حافظ اتحاد دارند جناب حافظ در همه‌ی عوالم حاضر است و اشعار او هم در آن عوالم حاضرند.

انقلاب اسلامی مخلوق همّت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

محمی‌الدین در فصّ اسحاقی از فصوص الحکم، موضوع فوق را به طرز ظریفی مطرح می‌کند و می‌گوید: «العارفُ یَخْلُقُ بِالْهَمَّةِ» عارف با همّت خود خلق می‌کند و «لا تَزَالُ الْهَمَّةُ تُحَفِّظُهُ» همّت عارف آن مخلوق را همواره حفظ می‌کند و چنانچه آن عارف، عارف کاملی باشد اگر در

حضرتی از حضرات حاضر نباشد - مثل رحلت از عالم ارض - چون در دیگر حضرات حاضر است مخلوق او با نظری که به آن مخلوق از حضرات دیگر دارد، محفوظ می ماند. محی الدین این طور ادامه می دهد:

«فَإِذَا خَلَقَ الْعَارِفُ بِهَمَّتِهِ مَا خَلَقَ وَ لَهُ هَذِهِ الْإِحَاطَةُ ظَهَرَ ذَلِكَ الْخَلْقُ بِصُورَتِهِ فِي كُلِّ حَضْرَةٍ، وَ صَارَتِ الصُّورُ تَحْفَظُ بَعْضَهَا بَعْضًا.» پس چون عارف با همت خود خلق می کند آنچه را خلق می کند و برای او چنین احاطه ای به حضرات هست، آن مخلوق در همه ی حضرات ظاهر می شود و بعضی از آن صورت ها بعض دیگر را حفظ می نماید. به این شکل که صورت موجود در عالم مثال، صورت موجود در عالم حس را حفظ می کند، چون همت عارف به تمام صورت ها در عوالم مختلف سرایت کرده و طبق قاعده ی «وجود معلول مستلزم وجود علت است» وقتی نظر به صورت بالاتر دارد صورت مادون، خود به خود محفوظ می ماند. آری اگر عارف کاملی از آن صورت در جمیع حضرات به جهت اشتغال به غیر، غافل شود آن مخلوق معدوم می شود، ولی غفلت از جمیع حضرات برای هیچ کس واقع نمی شود زیرا بالاخره در یکی از حضرات حاضر است. در همین رابطه در ادامه می فرماید:

«فَإِذَا غَفَلَ الْعَارِفُ عَنْ حَضْرَةٍ مَّا أَوْ عَنْ حَضْرَاتٍ وَ هُوَ شَاهِدٌ حَضْرَةَ مَّا مِنَ الْحَضْرَاتِ، حَافِظٌ لِمَا فِيهَا مِنْ صُورَةِ خَلْقِهِ، انْحَفَظَتْ جَمِيعُ الصُّورِ بِحِفْظِهِ تِلْكَ الصُّورَةَ الْوَاحِدَةَ فِي الْحَضْرَةِ الَّتِي مَا غَفَلَ عَنْهَا.» پس چون عارف از حضرتی یا حضراتی غافل شد در حالی که در حضرتی از حضرات حاضر باشد، کافی است برای حفظ آن صورتی که خلق کرده و همه ی مراتب

صُور با حفظ همین صورت واحدی که از آن غفلت نکرد، حفظ می‌شود. زیرا این صورت‌ها در عوالم مختلف با همدیگر مرتبط‌اند هرچند یکی از آن‌ها برای آن عارف به صورت تفصیلی باشد و بقیه به صورت اجمالی.

بنده بر این مبنا عرض می‌کنم انقلاب اسلامی که صورت رجوع حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به حضرت الله است و حضرت امام به مدد تجلی الهی، آن انقلاب را خلق کرده، به‌عنوان یک حقیقت ملکوتی همواره مدّ نظر حضرت امام است و بر مبنای همّت او محفوظ می‌ماند تا مطابق همّتی که کرده آن را به صاحب اصلی‌اش که حضرت حجت عَلَيْهِ‌السَّلَام است بسپارد. خود حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» که می‌داند انقلاب اسلامی چه جایگاهی در این عالم دارد در وصف انقلاب اسلامی می‌فرماید:

«با پیشگویی‌های قشرهای غیر آشنا به اسلام و [غیر آشنا به] مردم دلیر ایران، باید جمهوری اسلامی بیش از دو سال از شکست خود را پشت سر گذاشته باشد! خواب‌های شیرینی که مخالفان داخلی و پشتوانه‌های خارجی آنان دیده بودند و رؤیاهای امیدبخشی که کاخهای طلایی برایشان بنا نموده بودند یکی پس از دیگری با همّت والای ملت عظیم الشّان و جوانان برومند اسلام فروریخت. این کوردلان که از نصرت خداوند غافل بودند و وعده‌های الهی را نمی‌توانند باور کنند و انقلاب اسلامی را چون سایر انقلابات بلکه ناچیزتر می‌دانند و با دید مادی و محاسبات غلط به این پدیده‌ی الهی می‌نگرند و از ارزش‌های انسانی و حجم قدرت ایمان و تحولی که به خواست خداوند قادر در ملت انقلابی ایران پیدا شده خبری ندارند اینان نمی‌دانند قیام یک ملت منسجم از مرد و زن، کوچک

و بزرگ، یعنی چه، و نمی‌دانند ملتی که برای خدا و نصرت احکام آسمانی او و نجات مظلومان و محرومان قیام نموده، نصرت خداوند قادر را با خود دارد.»^۳

ممکن است سؤال شما این باشد که چطور این نوع نگاه به انقلاب اسلامی را تبیین کنیم زیرا این نوع نظر کردن به انقلاب اسلامی بدون نگاه عرفانی ممکن نیست؟ باید عرض کنم آرام آرام زمینه‌ی این کار فراهم می‌شود تا عموم مردم با نگاه عرفانی به انقلاب نظر کنند. آیا صد سال پیش گمان می‌کردید شرایطی پیش می‌آید که بتوانید مرحوم آیت الله سید علی قاضی را به عنوان محور تفکر عرفانی وارد این تاریخ کنید؟ یادتان باشد قبل از انقلاب این خبرها نبود که در مجامع علمی و فکری ما بحث عرفان به این معنایی که امروز مطرح است، مطرح باشد. اگر یک قدم دیگر بردارید می‌توانید نگاه عرفانی به انقلاب اسلامی را وارد تاریخ بکنید تا روشن شود از یک طرف قلب حضرت امام همان انقلاب اسلامی است و از طرف دیگر صاحب اصلی انقلاب از یک جهت اسماء کلی الهیه‌اند که در همّت حضرت امام متجلی شده و چون حضرت امام رجوعی این چنین به حضرت حق داشته‌اند و حضرت حق مطابق همّت امام بر قلب ایشان تجلی کرده، می‌توان گفت حضرت امام به عنوان یکی از اولیاء الهی که رابطه‌ی قلبی با رسول خدا ﷺ دارد و بر قلب رسول الله ﷺ می‌باشد، با همّت خود این انقلاب را خلق کرده^۴ و تا نظر به آن انقلاب

۳ - صحیفه‌ی امام، ج ۱۶، ص ۴۲.

۴ - این که عرض می‌شود حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» بر قلب حضرت رسول ﷺ می‌باشند، مبتنی بر سخن مرحوم قیصری در فصّ یوسفی در تبیین «یوسف محمدی ﷺ» است که متذکر این

دارد، چه در موقعی که در دنیا حاضر بودند و چه حالا که در ملکوت حاضرند، این انقلاب محفوظ است.

مشکلاتِ تبیین موضوع جایگاه انقلاب در مقدمات خود قرار دارد. انشاءالله به کمک مقدمات لازم موضوع روشن می‌شود اولاً: وقتی حضرت امام به عنوان یک عارفِ بزرگ سراسر سیرشان به حضرت حق، قلبی است، پس مراددهی او با عالم معنا، مراددهای قلبی و اشراقی است. ثانیاً: وقتی دغدغه‌های او اجتماعی شد و با نظر به این دغدغه‌ها با عالم معنا مرتبط شد، مطابق همان دغدغه‌ها نور هدایت الهی بر قلب او اشراق می‌شود و لذا قلب او که همان شخصیت او است حامل همه‌ی ابعاد آن اشراق یعنی انقلاب اسلامی خواهد بود و شما در سیره ایشان متوجه تفصیل حقیقت انقلاب اسلامی خواهید بود و با نظر به سیره‌ی ایشان انقلاب اسلامی را به عنوان یک حقیقت قدسی می‌توانید ادامه دهید از آن جهت که صاحب انقلاب یعنی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در همه‌ی عوالم حاضر است.

این بحث‌ها همراه با مقدماتی که عرض شد ما را از کمیت به کیفیت می‌رساند و یک نوع اتحاد با حقایق قدسی برای ما پدید می‌آید. وقتی امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّنَا لَمْ يُحِبَّنَا لِقَرَابَةِ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُ وَ لَا لِمَعْرُوفِ أَسَدِيْنَاهُ إِلَيْهِ إِنَّمَا أَحَبَّنَا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ جَاءَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَاتَيْنِ وَ قَرْنَ بَيْنِ

نکته است: اولیاء الهی که رابطه‌ی قلبی با رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارند بر قلب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند، هر چند ذیل نور محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌توانند بر قلب ابراهیم یا یوسف یا موسی باشند.

سَبَّابْتِيَه^۵ کسی که ما را نه به جهت خویشاوندی و نیکی و احسان ما به او بلکه فقط برای خدا و رسول خدا دوست بدارد، روز قیامت چون این دو (دو انگشت سبابه در کنار هم) با ما خواهد بود. اولاً: می‌فرماید «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی جایی که عین واقعیت و حقیقت هر چیزی ظهور می‌کند. ثانیاً: وقتی می‌فرمایند: «كَهَاتَيْنِ» یعنی آن افراد در ذیل امام قرار می‌گیرند و دوگانگی بین آن‌ها و امام نخواهد بود. مثل نور بی‌رنگ که ذیلش هم بی‌رنگ است و همه از یک جنس‌اند فقط بحث شدت و ضعف در میان است. وقتی امام معصوم می‌فرمایند یاران ما این طوری در کنار ما هستند به معنای آن نیست که محبّین آن ذوات مقدس در عرض آن‌ها قرار می‌گیرند، هیچ شکی نداریم که چنین نیست. مشکل ما عموماً در قسمت دیگری است که این نزدیکی را اعتباری می‌گیریم و تا ما در این موارد از موضوع اعتبار عبور نکنیم هیچ معنای صحیحی از این نوع روایات برای خود به دست نمی‌آوریم. مکرر عرض کرده‌ام عظمت کار علامه طباطبائی در میزان آن است که به ما کمک می‌کند تا ما را نسبت به آیات قرآن از اعتبار به حقیقت منتقل کند. لذا شما بعد از مدتی که با تفسیر میزان مأنوس شدید چشم حقیقت بین خود را گشوده می‌یابید، در آن حدی که انقلاب اسلامی را به عنوان یک حقیقت می‌شناسید.

نسبت ما با سایر عرفا

سؤال: عده‌ای می‌گویند همان‌طور که حضرت امام عارف کاملی بودند، هر عارفی هم در جای خود یک عارف کامل است. چرا باید شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را برای سلوک خود بپذیریم؟ به عنوان مثال چرا روش سلوکی علامه طباطبائی را نپذیریم و اساساً اگر حضرت امام را پذیرفتیم نسبت ما با سایر عرفا چه می‌شود؟ در حالی که به نظر می‌رسد روش و مشی آیت الله طباطبائی با حضرت امام متفاوت است، چرا نگوئیم هر کدام از این دو عزیز حامل جلوه‌های عظیمی از حقیقت امر در این دوران هستند که باید از هر دوی آنها استفاده کرد بدون سلوک در ذیل شخصیت یکی از آنها؟

جواب: البته معلوم است که عارف‌شناسی فرهنگ خاص خود را دارد و کسی که هنوز گرفتار اعتباریات است هیچ وقت نمی‌تواند عارف‌شناس شود پس وقتی نحوه شناخت عارف از عالم مشخص شد، می‌آییم سراغ این که واقعاً علامه طباطبائی در آن نوع رجوعی که به صورت قلبی به حضرت حق داشتند چه چیزی را اراده کرده‌اند و آیا در انتقال آنچه از حضرت حق برای ما گرفته‌اند چیزی کم گذاشته‌اند؟ به گفته نیچه: «ابر مرد و انسان کامل همچون نقاشی است که خودش خود را دارد نقاشی می‌کند. ولی او برعکس مردم معمولی، طوری خود را نقاشی می‌کند که در آخر هرگز نمی‌خواهد در آن تجدید نظر بکند.» چون می‌بیند همانی را که می‌خواسته بکشد کشیده است. علامه طباطبائی در رجوع‌شان به حضرت حق و نسبت به آن چیزی که حساس بودند و

دغدغه‌شان بوده است چیزی کم ندارند. مشکل آنجا است که متأسفانه بعضی‌ها انتظار دارند همه‌ی عرفا یک‌طور باشند. در حالی که علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» در رجوع به خداوند چیزی را دنبال کردند که حاصل آن را شما به خوبی در آثارشان به خصوص در سرمایه‌ی بسیار ارزشمند تفسیر المیزان می‌یابید و حضرت امام را باید نسبت به آن رجوعی که به حضرت حق داشتند و آن اهدافی که مطابق آن می‌خواستند شخصیت خود را نقاشی کنند، بنگریم. به این معنا که حضرت حق برای هدایت بشر این دوران در قلب هر کدام کشتی و گرایش خاصی قرار داد. بنده هر چه نگاه می‌کنم می‌بینم علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» هر چه را باید جهت هدایت ما در موضوعات خاصی که دنبال می‌کردند در اختیار ما قرار می‌دادند، به ما داده است. علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» با توجه به موضوعاتی که باید مطرح می‌کردند سعی داشتند به عنوان یک چهره سیاسی مطرح نباشند. همه‌ی تلاش ایشان این بود که درگیر مسائل سیاسی جزئی نشوند تا بتوانند کاری را که به عهده دارند به‌خوبی به سر منزل برسانند ولی آن نقاشی که ایشان می‌خواهند از شخصیت خود بر روی تابلوی زندگی بکشند، نقاشی شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» برای خود نیست.

تفاوت عالم حضرت امام و علامه طباطبائی «رحمة الله علیهما»

ممکن است تصور شود چون این دو بزرگوار در یک زمان و در یک عصر زندگی می‌کردند باید یک دغدغه داشته باشند و یک نوع حضور در جامعه پیدا می‌کردند. باید عرض کنم به یک معنا این دو بزرگوار دو

دغدغه‌ی متفاوت داشتند و از این جهت دو نوع رجوع به حضرت حق دارند. حضرت امام خود را به مشروطه وصل کردند و با مرحوم مدرس ملاقات دارند و به صورت جدّی در تاریخی حاضر می‌شوند که تاریخ تقابل بین مرحوم آیت الله کاشانی و دکتر مصدق است. یعنی حضرت امام در عصری حضور یافته که بنا است نظام سیاسی عالم عوض شود و حضرت علامه در عالمی حاضر شده‌اند که بنا است نظام الحادی عالم عوض شود و از این جهت می‌توان گفت در دو عالم زندگی می‌کنند که به یک جا ختم می‌شود. آیا ائمه معصومین علیهم‌السلام با این که همه معصوم‌اند، در شرایط مختلف ظهورات مختلف ندارند؟ به این معنا که حضرت حق از طریق آن‌ها برای انجام رسالتی که داشته‌اند متفاوت ظهور کرده است. این تفاوت‌ها به این معنا نیست که بگوئیم یکی ناقص است و دیگری کامل. بنده اگر یک ذره نقص در حقیقت نگاه علامه می‌دیدم اظهار می‌کردم، آنچه معتقدم این است که برای این تاریخ علامه باید بیاید و ما را تغذیه کند و هرگز نمی‌توان تفسیر المیزان را یک کار ساده‌ای دانست که بدون آن امکان ادامه‌ی انقلاب ممکن باشد. تفسیر گرانسنگ المیزان به معنای خاص خودش در تاریخ ما حاضر شده ولی با این همه، مبانی فکری این تاریخ را انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» شکل داده‌است. خدمت علامه طباطبائی در دل انقلاب اسلامی بی‌نظیر است. آقای مطهری‌ها آن معارف عالیه را از علامه گرفتند و انقلاب اسلامی را تغذیه کردند ولی بستری را که بتوان افکار علامه طباطبائی و امثال ایشان را به ظهور آورد، انقلاب اسلامی فراهم کرد. مکرر عرض کرده‌ام آیت الله

جوادی که یکی از پشتوانه‌های تمدنی این انقلاب‌اند، هر چه از نظر فکری دارند از علامه دارند و اگر هم به حضرت امام رجوع دارند این رجوع هم انعکاس فکر علامه است، با این همه این انقلاب اسلامی و شخصیت حضرت امام است که آن معارف را در جای خود قرار می‌دهد و به معنای حقیقی خود تبدیل می‌کند.

این که عرض می‌کنم حضرت الله بر قلب مبارک این بزرگان تجلی می‌کند به این معنا نیست که حضرت الله در قلب هر عالمی یک شکل ظهور دارد. اسم جامع الله در عین جامعیت براساس نسبتی که آن عالم با آن پیدا می‌کند به صحنه می‌آید و از این جهت می‌توان گفت، حضرت الله بر قلب علامه طباطبائی تجلی می‌کند و حاصلش تفسیر المیزان می‌شود و بر قلب حضرت امام تجلی می‌کند و حاصلش انقلاب اسلامی می‌گردد و با توجه به حضوری که در عوالم بالا دارند، سال‌های سال در تاریخ جلو می‌روند و تفصیل می‌یابند. ابی سعید خراز می‌گوید درست است اسم جامع الله در هر جا و در هر مظهری هست، اما وقتی می‌خواهد ظهور پیدا کند، براساس آن شرایط ظهور پیدا می‌کند، هر چند در همان جا هم که به اسمی خاص مثل قدیر ظهور می‌کند، الله است که ظهور کرده و اوست که قدیر است، الله است که سمیع است. در واقع ما پشت این دو اسم یعنی اسم قدیر و سمیع، اسم الله را می‌بینیم به جامعیت. مثل آن که در آینه انقلاب اسلامی و تفسیر المیزان حضرت الله را می‌یابیم که با ما سخن می‌گوید ولی در دو آینه و برای یک هدف.

با توجه به آنچه عرض شد سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یک معنای عمیق تری پیدا می کند و قضیه‌ی اصلاح نظام سیاسی عالم با حضور انقلاب اسلامی، به عوالم دیگر مرتبط می شود، با این همه برای تصحیح نظام فرهنگی عالم باید از علامه غفلت نکرد و گرنه در این امر عظیم متوقف می شویم.

ریشه‌ی ضعف سیاسیون

خداوند علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» را تربیت کرد تا با پیروزی انقلاب اسلامی و تحقق نظام اسلامی، حیات دینی جامعه پشتوانه‌ی معرفتی عمیقی داشته باشد و نمی توان آن کمک الهی را نادیده گرفت. آنچه خدا برای ما در این دوران اراده کرده زندگی در زیر سایه انقلاب اسلامی است. و این زندگی با رجوع به اندیشه علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» به صورت کامل شکل می گیرد و گرنه به اسم انقلابی بودن، سیاسی کاری می کنیم زیرا از اعتباریات عبور نکرده ایم. سیاسیون مدعی پیروی از امام چون با معارفی که علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» آوردند مرتبط نشدند، نتوانستند مانند آیت الله خامنه‌ای و شهید مطهری و آیت الله جوادی و امثالهم با امام متحد شوند و لذا ابداً نمی توانند به آن قله‌هایی که امام در یک فضای عرفانی متذکر آن قله‌ها شدند نزدیک گردند، این‌ها با فاصله گرفتن از آن سفره‌ای که علامه طباطبائی پهن کرده است، همه چیز را اعتباری می بینند، حتی عرفان را. یعنی اگر بخواهیم نظام فکری و فرهنگی مان را مدیریت کنیم به هر دوی این بزرگواران نیازمندیم ولی با این همه بحث سلوک ذیل شخصیت

حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان حضور در تاریخی که انقلاب اسلامی شکل داده است، در جای خود محفوظ است منتها در این سلوک پشتوانه‌های معرفتی علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» راه را هموار می‌کند.

سؤال: این که ما برای ادامه‌ی فضای انقلاب نیاز به دل‌آگاهی داریم که با نگاه به حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» حاصل می‌شود حرفی نیست، حرف این است که این وسط عرفایی را می‌بینیم که هم اهل سلوک‌اند و حرف‌هایی از حقیقت دارند و هم در وهله‌ی اول نمی‌شود گفت انقلابی‌اند. نسبت این‌ها با حقیقت این دوران و کلاً نسبت این‌ها با خدا را چگونه باید تعریف کنیم؟ شاید این که بعضی‌ها اساتید اخلاق را کنار حضرت امام می‌گذارند و بعد از شما سؤال می‌کنند که چه امتیازی بین آن دو هست، از همین نوع مشکلات می‌باشد که نتوانسته‌ایم جایگاه امام را به عنوان عارفی که در این دوران برای ما انقلاب اسلامی آورده است با عرفای دیگری که از حقیقت در حوزه‌ای محدود سخن می‌گویند تفکیک کنیم.

جواب: همچنان که عرض شد هیچ وقت استدلال به خودی خود راه‌گشا نیست بلکه راهی را که انسان به صورت حضوری پیدا کرده است از طریق استدلال برای بقیه گزارش می‌دهد. یعنی شما یک نوع زندگی را با ذوق قلبی پسندیده‌اید و مطابق پسندتان آن را به صورت استدلال بیان می‌کنید تا روشن نمایید آنچه پسندیده‌اید غیر عقلانی نیست. حال با توجه به این امر می‌توان گفت: اگر آن زندگی که پسندیده‌اید حق باشد، استدلال‌تان حق است. این که ملاحظه می‌کنید بعضی‌ها به حرف‌های شما

توجه نمی‌کنند به این جهت است که استدلال‌های شما اشاره به آن نوع از زندگی دارد که آن‌ها آن نوع از زندگی را انتخاب نکرده‌اند. به همین جهت هم آدم باید عاقل باشد و هر جایی حرف نزند. بررسی کند آیا به چیزی که می‌خواهد اشاره کند مدّ نظر مخاطب او هست و یا آن مخاطب با آن چیز بیگانه می‌باشد. خداوند به پیامبر ﷺ در رابطه با بعضی می‌فرماید: «ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (انعام/91) آن‌ها را و سرگرمی‌هایشان را رها کن تا مشغول همان نوع زندگی باشند که دغدغهی توحیدی زندگی کردن در آن‌ها نیست.

حضرت امام برای ما و شما زندگی خاصی را آوردند و شما در دل این زندگی از آن جهت که آن را پسندیدید، می‌توانید به او رجوع کنید. وقتی شما امام را پیدا کردید و او را مطلوب خود یافتید برای رسیدن به او و اهدافی که پیرو رسیدن به او باید مدّ نظر قرار دهید، به راحتی به مقدمات لازم تن می‌دهید. در صورتی که بعضی از این بندگان خدا ۱۵ سال است شاگرد سلوکی بعضی از اساتید هستند ولی هنوز نمی‌دانند چه می‌خواهند تا مطابق آن خود را شکل دهند زیرا آنچه می‌خواهند در ارتباط با حضرت امام روح الله «رضوان الله تعالی علیه» به خوبی به دست می‌آید زیرا او متذکر تاریخی است که باید در آن قرار بگیریم. تفاوت حضرت امام با بقیه در این نکته است و گرنه همه‌ی آن‌ها برای ما محترم‌اند. عمده آن است که بدانیم در سیر و سلوک خود از چه چیزی باید عبور کنیم. آیا می‌شود از روح فرهنگِ استکباری عبور نکنیم و باز به مقصد برسیم؟ مرحوم شهید صیاد شیرازی در روبه‌روشدن با حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه»

چون می‌داند چه می‌خواهد به سرعت با موانع رسیدن به مقصدش که در این راه به طور طبیعی پیش می‌آید، مقابله می‌کند. به قول بزرگان وقتی راه افتادید تازه موانع راه ظهور می‌کند. مثل وقتی می‌خواستید در دفاع مقدس شرکت کنید، تازه می‌دیدید بی‌حُبّ دنیا هم نیستید ولی به جهت تعلق قلبی به امام، کافی بود حضرت امام به شما متذکر شود باید به دنیا پشت کرد، همین کافی بود تا از مانعی مثل حُبّ دنیا بگذرید. بحثی در عرفان هست که وقتی به مرید تذکر بدهی جنبه‌ی اطاعتش غلبه می‌کند و عقل جزئی‌اش کنار می‌رود و اطاعتش شدت می‌یابد و مسئله‌اش حل می‌شود. همین که به شما دستور می‌دهند این کار را نکن! دیگر آن کار را نمی‌کنید. این را باید در جای خود بحث کنیم که چگونه رابطه اشراقی با امام موجب می‌شود که انسان با تمام سرعت موانع را پشت سر گذارد. اصل مسئله برمی‌گردد به این که اگر پذیرفتیم حضرت امام روح الله «رضوان الله تعالی علیه» بنا به شواهدی که داریم، یک عارف کامل است، به این معنا که می‌خواهیم عالم خود را و زندگی خود را با اشارات او ترسیم کنیم، بقیه‌ی موضوعات در چنین نگاهی که برای او قائل شدیم جای خود را پیدا می‌کنند و نتیجه‌ی فوق العاده هم می‌گیریم، به همان معنایی که بعضی از سرداران دفاع مقدس ره صد ساله را یک شبه طی کردند. در چنین بستر تاریخی علامه طباطبائی نقش اساسی داشته‌اند و خداوند او را برای چنین شرایطی پرورش داد. اگر پشتوانه حکمی آثار علامه جهت رفع شبهه و قوت ایمان از قبل از انقلاب فراهم نشده بود بسیاری از جوانان ما به جای حضور در جبهه‌های دفاع مقدس قربانی شبهات مارکسیسم و

لیبرالیسم می‌شدند و نمی‌توانستند اشاراتی را که حضرت امام داشتند بگیرند. در یکی از مراکز تربیت معلم تعجب می‌کردم که چرا دانشجویان به‌خوبی مباحث را می‌گیرند و به مباحث علاقه‌نشان می‌دهند؟ بعداً متوجه شدم استاد محترمی با مباحث خود فضا را آماده کرده‌اند و بحمدالله حاصل کار آن کلاس دانشجویان ارزشمندی شد.

علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» به قصد رفع شبهه مباحث اصول فلسفه را مطرح کردند و حقیقتاً مارکسیست‌ها را خلع سلاح نمودند. اگر آن کارها نشده بود مگر مارکسیست‌ها دست از سر انقلاب و جوانان ما برمی‌داشتند؟ در حدی که بعدها ملاحظه می‌کردید بعضی از جوانان همین که خبر داشتند اصول فلسفه چه گفته با این که یک‌بار هم «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را مطالعه نکرده بودند، ولی می‌گفتند علامه مشکل را حل کرده است. خود شما هم بعضاً به همین شکل عمل می‌کنید به این معنا که متوجه‌اید حضور آن عالم بزرگوار به خودی خود موجب رفع فتنه است. از این جهت عرض می‌کنم اگر ما امروز بخواهیم در مسیر سلوک الی‌الله قرار گیریم و از عرفا استفاده کنیم باید متوجه روحی باشیم که حضرت امام روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» ظهور داده و ذیل آن روح و شخصیتی که حامل آن روح است از بقیه استفاده نماییم، وگرنه با خدایی که در این زمان ظهور کرده مرتبط نیستیم.

حجاب‌های تاریخی امروز ما

بنده معتقدم ما در حال حاضر دارای دو حجاب تاریخی مهم هستیم یکی اصالت دادن به اعتباریات، در مقابل حقایق و دیگر محدود شدن به تفکر کمیت‌گرای ریاضی و این‌که بخواهیم همه چیز را با نگاه تفکر ریاضی تحلیل کنیم. متأسفانه اصالت دادن به اعتباریات موجب می‌شود که متوجه ظهور حقایق نشویم و در این راستا قلب خود را آماده‌ی تجلیات انوار الهی ننماییم و همه چیز را اعتبار بدانیم. و در تفکر ریاضی، همه چیز در حد کمیت تقلیل می‌یابد تا در چنگال نگاه ریاضی قرار گیرد، در نتیجه کیفیت‌ها از منظر ما پنهان می‌ماند. نمونه این نوع نگاه افرادی‌اند که سعی می‌کنند قرآن را سیستماتیک نگاه کنند. درست است که عقل ریاضی در قرآن مورد غفلت قرار نگرفته ولی عقل قرآنی، عقل ریاضی نیست، عقل قرآنی عقل کیفی قدسی است. از این جهت باید مواظب تفکر خود باشید که ذهن‌تان در حد نگاه سیستمی ریاضی تقلیل نیابد. اگر ذهن شما فقط سیستم شد دیگر نمی‌توانید به کیفیات نظر کنید. در ابتدای امر اشکال ندارد به موضوعات نگرش سیستماتیک داشته باشیم، اما مواظب باشید روی آن متوقف نشوید، اگر متوقف شدید در سلوک خود به زحمت می‌افتید. شخصیت حضرت امام را نمی‌شود در حد یک سیستم ببینید و گرنه دیگر او را عارف نمی‌بینید، عارفانه دیدن حضرت امام تنها با نگاه کیفی و حضوری برایتان ظهور می‌کند. سخن ویلیام چیتیک را در نظر بگیرید که می‌گوید: از روزی که ما آب را دیگر به صورت کیفیت ندیدیم و آن را هیدروژن و اکسیژن دیدیم، نه تنها نتوانستیم روح تاریخی

مادربزرگ‌هایمان را ببینیم بلکه نمازهایمان را هم نتوانستیم درست نگاه کنیم. در فضای توجه به کیفیت‌ها است که می‌توانید به حق رجوع کنید. خدا هرگز کمیت‌پذیر نیست. اگر شما در رجوع به خدا، کمیت را و نگاه سیستماتیک را به میان آوردید خداوند را از منظر خود در حجاب برده‌اید، خدایی می‌ماند که به عنوان موجودی قدرتمند باید از او ترسید و در این رابطه باید یک طوری با او کنار آمد. دیگر این که گفته می‌شود باید عاشق لقای الهی شد، در میان نمی‌ماند.^۶

موضوع نیابت که بعضاً در محافل عرفانی مطرح می‌شود، تنها به این معنا درست است که کسی خود را در معرض اسماء الهی زمانه قرار دهد و آن اسماء الهی را به سایرین منتقل کند. پس در موضوع نیابت مظهریت اسماء الهی در میان است، ما هیچ اصالتی برای افراد جز این که مظهریت اسماء الهی زمانه را داشته باشند قائل نیستیم. برای اهل البیت علیهم‌السلام مسئله خیلی آسان است چون همه‌ی آن ذوات مقدس حامل همه‌ی اسماء الهی هستند. انقلاب اسلامی هم از آن جهت که حقیقتی است حامل اسماء الهی در این عالم، اصالت دارد و نیابت‌اش را کسی بعد از حضرت امام دارد که ظرفیت بیشتری در پذیرفتن تجلیات اسمائی انقلاب اسلامی در خود ایجاد کرده است، غیر از این معنای دیگری از نیابت را نمی‌فهمم، همان‌طور که حرف‌هایی که در مورد حروف ابجد گفته می‌شود را نمی‌توانم بپذیرم. نمی‌گوییم آن کسی که اذکارش را با محاسبه‌ی حروف ابجد انجام

۶- در رابطه با سیر حُبی می‌توانید به شرح «رسالة الولاية» علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» از

همین مؤلف رجوع فرمایید.

می‌دهد کار بدی می‌کند ولی بنده نمی‌توانم زندگی سلوکی‌ام را ذیل او قرار بدهم.

در موضوع نیابت، دستگاه محی‌الدین جواب می‌دهد، بدین معنا که اگر انسانی در مقطعی از تاریخ محل ظهور اسماء خاصی شد، حال اگر فرد دیگری قلب خود را ذیل آن شخص یعنی در معرض آن اسماء قرار داد، می‌تواند نیابت آن شخص اول را داشته باشد مثل نیابت قونوی نسبت به محی‌الدین. تمام حرکات و آثار قونوی نشان می‌دهد که او صورت تفصیلی شخصیت اشراقی محی‌الدین است و اتفاقاً اگر کسی در فرهنگ تشیع رشد کرده باشد این موضوع را به بهترین نحو درک می‌کند. زیرا ما قلب هر امامی را مظهر حقیقت قرآن می‌دانیم که آن‌ها به جهت طهارت قلبی توانسته‌اند حقیقت قرآن را به صورت حضوری لمس کنند. در این رابطه و با توجه به هویت اشراقی انقلاب اسلامی هر کس با تفکر حضوری به انقلاب رجوع کرده باشد و قلبش به بهترین نحو در معرض اشراقاتی باشد که به نحو خاص مربوط به حضرت امام روح‌الله است، نایب حقیقی حضرت امام خواهد بود و توفیقات خبرگان آن است که به کمک شواهدی که مشاهده می‌کنند او را بیابند و به این معنا نایب حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را خبرگان کشف می‌کنند که به یک معنا نایب امام زمان علیه‌السلام در این دوران می‌باشد.

در همین راستا که انقلاب اسلامی محل تجلی انوار الهی است واقعاً به کسانی علاقمند هستیم که توانسته‌اند یک نحوه ارتباط اشراقی با این انقلاب برقرار کنند و در این تاریخ بر اساس آن ارتباط حضور یافته‌اند. با

چنین رویکردی دیگر از خطر ایدئولوژیک شدنِ موضوع که با نگاه حصولی و اصالت‌دادن به ماهیات حاصل می‌شود، عبور می‌کنیم. اگر گرفتار نگاه ایدئولوژیک نشویم، هر کس با اسماء الهی متجلی شده از طریق انقلاب اسلامی با دیگری مرتبط است و هر چند هم به صورت نازله مورد توجه شما قرار گیرد، باز خطر گروه‌گرایی و حزب‌گرایی از بین می‌رود و آنچه می‌ماند فرهنگ «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعه ۱۱/۱۰) است به این معنا که هر کس در مرتبه‌ی بالاتری با اسماء خاص انقلاب اسلامی مرتبط است مقرب‌تر است و نزدیکی ما نیز به او بیشتر خواهد بود. به همان معنایی که معتقدید وقتی با اهل البیت علیهم‌السلام مرتبط هستید، با حقیقت انوار الهی مرتبط می‌باشید انقلاب اسلامی به همان معنا مظهر اسماء خاص الهی است و هر کس با حقیقت انقلاب مرتبط شد با خودِ حق مرتبط است و خداوند از طریق انقلاب اسلامی آمده است در این عالم تا راه ارتباط ما با خودش را به سوی ما بگشاید.

انقلاب اسلامی در حال ادامه داشتن

اهل البیت علیهم‌السلام نور جامعی از اسماء الهی هستند که در هر زمان ذیل نور اسلام، با تعینی خاص ظهور می‌کنند، یک روز آن تعین حضرت امام حسین علیه‌السلام اند و یک روز امام هادی علیه‌السلام، انقلاب اسلامی نیز بر همین مبنا و با توجه به ارتباط اشرافی حقیقت انقلاب با حضرت امام خمینی، همواره در هر زمانی تعین خاصی خواهد داشت و وظیفه‌ی ما است تا آن کسی را که امروز صورت کامل ظهور انقلاب است بشناسیم، لذا اگر در حال

حاضر کسی باشد که بالاتر از رهبری «حفظه الله تعالی» آنچه را انقلاب به آن اشاره دارد، مدّ نظر ما قرار می‌دهد، ما به سراغ او می‌رویم. مگر در آخر «زیارت جامعه کبیره» خطاب به اهل البیت علیهم السلام نمی‌گوئیم ما شفیعی غیر از شما پیدا نکردیم و گرنه سراغ آن‌ها می‌رفتیم، چون هر چه در اسلام جلو می‌رویم تصور انسانی بالاتر از امام صادق علیه السلام نمی‌یابیم. دامن آن حضرت را گرفته‌ایم ما تصویری بالاتر از اشارات و صحبت‌های مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» نسبت به حقیقت انقلاب نمی‌یابیم، اگر پیدا کنیم حتماً دنبال او می‌رویم. فکر می‌کنم مردم به خوبی فهمیده‌اند رهنمودهای رهبری انقلاب نسبت به اشراقی که بر قلب حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» تجلی کرده، انعکاس کاملی از آن اشراق است و این نشان می‌دهد هنوز تاریخی که حضرت امام شروع کرده در حال ادامه یافتن است که تعیین آن حقیقت به این خوبی در شخص رهبری ظهور کرده، و هنوز تاریخ دیگری ظهور نکرده است.

با ظهور انقلاب اسلامی مشخص شد تاریخ جدیدی جهت نفی استکبار جهانی ظهور کرده است. ما با رحلت حضرت امام دلوایس بودیم که آینده این انقلاب نسبت به اهدافی که نشانه رفته است چه می‌شود و دیدیم که مقام معظم رهبری به خوبی قدرت ادامه‌ی آن‌چه شروع شده است را دارند و در متن چنین انقلابی امیدوار باشید تاریخی شروع شده که در نتیجه‌ی آن، دیگر آمریکا و نظام استکباری همه جای جهان نخواهند بود. هر چند هنوز می‌بینید که جایی نیست که آن‌جا آمریکا نباشد و همگان به نحوی می‌خواهند آمریکایی باشند مگر آن‌که نتوانند. ولی اگر

پذیریم دوران سقوط الوهیت استکبار به سر آمده و بنا است خداوند به تاریخ ما برگردد، افق آینده را با چشم دیگری به نظاره می‌نشینیم. ما در تاریخی قرار داریم که دوران آمریکا در آن گذشته است ولی نه به آن معنا که آمریکا از فردا به بعد نیست بلکه اتفاقی در حال وقوع است که بشر در گرایش به آمریکایی شدن در حال تجدید نظر است. در این حال حضرت امام روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در منظرها ظهور می‌کند و رهبری انقلاب چنین افقی را به خوبی نشان می‌دهند^۷ تا آینده‌ای که خداوند برای ما مقدر کرده است تیره و تار نگردد و متوجه باشیم روی به کدام آینده داریم و در زمانی که دعوت‌ها به سوی مکاتب رو به افزایش است ما جهان بشری را به چه چیزی دعوت می‌کنیم که در متن آن انسان‌ها بتوانند در عین حفظ ارتباط خود با عالم قدس و با عالم معنویت در کنار هم با هم زندگی کنند؟

کسانی از مفاهیم و گفت و گو با سایر اندیشه‌ها در هراس‌اند که دستشان در ارائه‌ی طریقت مناسب خالی است و ظرفیت درک حقایق متعالی موجود در سایر مکاتب و اندیشه‌ها را در اندیشه خود ندارند تا احساس قرابت با آن مکاتب و اندیشه‌ها داشته باشند. آیا سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نیز چنین است که راه منازعه با سایر اندیشه‌ها را پیش رو دارد و یا وسعت شخصیت حضرت امام

۷- به سخنان مقام معظم رهبری «حفظه الله» در چهاردهم خرداد سال ۱۳۹۴ در حرم حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» رجوع شود که چگونه در اصالت دادن به اندیشه‌ی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، خطر تحریف شخصیت امام را گوشزد نمودند و متذکر شدند اگر حضرت امام از تاریخ حذف شود سیلی می‌خوریم.

برای هر اندیشه و مکتبی که متذکر حق و حقیقت است جایگاه خاص خود را قائل است؟ و این غیر از لیبرالیسم است که هرگونه تعهد قدسی را نفی می‌کند.

نظر به شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» قدرت تفکر را به ما برمی‌گرداند و زبان فهم سایر اندیشه‌ها و انسان‌ها را در میدان عمل به ما نشان می‌دهد تا از اندیشه‌های صرفاً انتزاعی و بسته عبور کنیم و بقیه انسان‌ها را درک نمائیم و نسبت به آن‌ها احساس مسئولیت کنیم.

ذیل شخصیت انسانی متعین، یعنی حضرت امام و با خصوصیات که ایشان داشتند می‌توان از ظلمات فردگرایی عبور کرده و به گروه اجتماعی عظیمی به نام ملت یا اُمت رسید و در آن صورت حضرت امام به منزله‌ی روح معنوی آن اُمت، عامل انسجام جامعه باشد، در تاریخی که انسجام‌های حقیقی در سایر ملت‌ها از هم گسیخته است و در جامعه ما نیز آن جایی که حضرت امام مدّ نظرها نمی‌باشد از این خطر در امان نمی‌باشیم و گرفتار گسیختگی فرهنگیِ آزاردهنده‌ای هستیم. از این منظر و برای رهایی از این خطر می‌توان به سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نزدیک شد و به انسانی رسید که نسبت به حاکمیت تکنولوژی در انفعال به سر نمی‌برد تا سرنوشت او را صاحبان قدرت و ثروت در دست گیرند. این آن چیزی است که ما باید دنبال کنیم و از حجاب‌های تاریخی خود عبور نماییم تا بتوانیم در کنار امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و در همراهی با انقلاب اسلامی از عالم منجمد دنیای مادی آزاد شده و در عوالم گوناگون حاضر شویم.

عقل و ادبِ ادامہی انقلابِ اسلامی در این تاریخ ۴۱۴

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

چگونگی حضور تاریخی کانون‌های فرهنگی در
انقلاب اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسالت تشکیلاتی مجموعه‌های فرهنگی

سؤال: قرار بر این است که کانون‌های فرهنگی، حرکت جمعی خود را مطابق اهداف انقلاب اسلامی و تاریخی که در آن قرار دارند تعریف کنند، به این معنا که نه مثل مؤسسات رسمی باشند که هر گونه ابتکار در آن تشکّل‌ها از افراد گرفته می‌شود، و نه آنچنان نامنظم باشند که امکان هر گونه تعریفی را از خود نفی کنند. با توجه به این که حرکت جمعی این کانون‌ها با نظر به حضور تاریخی انقلاب اسلامی شکل گرفته است سؤال این است: چطور می‌شود این حضور تاریخی را به فعلیت رساند تا در عین آن که مثل مؤسسات رسمی گرفتار امر و نهی از بالا نباشد، ساختار منظمی را دنبال کند و همه‌ی افراد در تشکیلاتی منظم، به سمت و سویی که باید از طریق انقلاب اسلامی به ظهور رسد جلو بروند؟ در واقع دغدغه‌ی دوستان این است که مجموعه‌های فرهنگی چطور باید ساختار تشکیلاتی خود را برای خود تعریف کنند که به صورت یک مؤسسه‌ی رسمی، کنار مؤسسه‌های رسمی دیگر در نیایند بلکه مؤسسه‌ای باشند که بتواند وظیفه تاریخی خود را خوب ایفا کنند؟

سؤال یکی دیگر از حضار: در تفصیل آن چه گفتند می‌توان این طور سؤال کرد: جایگاه ما در فضای تمدن اسلامی و با توجه به آن هندسه‌ی فکری که بنای تفصیل شخصیت اشراقی حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را دارد، کجا است؟ این مسئله هنوز مبهم مانده است که چگونه با متون دینی و علوم اسلامی باید برخورد کنیم تا حیاتِ فعالِ اجتماعی ما مورد غفلت قرار نگیرد و عملاً علوم دینی در جنبه کاربردی‌اش به صحنه بیاید.

از آن گذشته گاهی تمام تلاش افراد صرف معارفی در موضوع معرفت نفس می‌شود که مسلم کار بسیار لازمی است و تا معرفت نفس فهمیده نشود نسبت به بسیاری از مباحث دیگر نمی‌توان ورود پیدا کرد، با این همه بعضی وقت‌ها آنقدر جلو می‌رویم که از بقیه ابعاد هندسه فکری غفلت می‌شود. آیا با توجه به نگاهی که به انقلاب اسلامی داریم، آن نگاه مسئولیتی را بر دوش ما نگذارده که ما نسبت به آن کوتاهی کرده باشیم؟ احساس می‌شود در کنار مباحث معرفتی و فرهنگی معمول، کارهای اساسی دیگری هم هست که باید انجام بدهیم تا در شرایطی که تقدیر زمانی ما شکل گرفته، جایگاه تاریخی خود را درست پیدا کرده باشیم و در نتیجه، بتوانیم بهترین ارتباط را با موضوعات تاریخی که در آن هستیم، داشته باشیم.

سؤال یکی از حضار: بنده ابتدا سخن مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» را در مورد تشکیلات می‌خوانم و بعد سؤالی که دارم مطرح می‌کنم. ایشان می‌فرمایند:

«ما اعتقادمان این است که بهترین راه و برترین حربه‌ای که می‌توان راه‌ها را باز کنیم و هدایت الهی را و هدایت انقلاب را در ذهن‌ها و جان‌ها بنشانند و میوه‌ای بیاورد یک تشکیلات است. ما عقیده داریم اگر چنانچه کسانی بخواهند برای انقلاب کار کنند و این‌ها متشکل نباشند متجمع نباشند نمی‌توانند از لحاظ کیفیت و از لحاظ کمیت آن کاری را بکنند که یک گروه متشکل انجام خواهد داد. تشکیلات یکی از فرائض هر گروه مردمی است که یک هدفی را دنبال می‌کند تشکیلات یعنی نظم تقسیم وظایف یعنی ارتباط و اتصال و زنجیره کار کردن این معنای تشکیلات است این چیزی است که نه فقط بد نیست بلکه یک چیز خوب بلکه یک چیز ضروری است. هیچ کاری در دنیا بدون تشکیلات پیش نمی‌رود. انقلاب اسلامی ایران هم بدون تشکیلات پیش نرفت و پیروز نشد.»^۱

با توجه به سخن مقام معظم رهبری نیاز است «رسالت مجموعه‌های فرهنگی» در این شرایط روشن شود تا نه کارهای موازی با سایر مجموعه‌ها انجام گیرد و نه به کارهای پوچ و بی‌هدف گرفتار شویم. در توصیف و تبیین حرکت ۵۰ ساله اصول‌گرایی شما فرمودید آن‌ها در فهم روح زمانه و شرایط تاریخی خود موفق بودند و به همین جهت در مسیر انقلاب امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» قرار گرفتند. شاخصه‌ی آن حرکت «مفاهمه ذیل اتمسفر توحیدی و دینی» بود و این که همدیگر را ذیل اتمسفر دینی درک می‌کردند. تأکید فرمودید باید جایگاه تاریخی جریان‌ها و افراد را بشناسیم و براساس آن جایگاه، با آن‌ها تعامل کنیم.

مجموعه‌های فرهنگی ولایی خود را متعهد و معتقد به انقلاب اسلامی و داعیه‌دار تفسیر و ترویج انقلاب اسلامی می‌دانند و در این راه رسالت تاریخی خود را در به تفصیل آوردن شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌شناسند، آن‌هم در تمام عرصه‌های فکری، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، برای تحقق تمدن نوین اسلامی. این رسالت به اصطلاح یک ویتترین خوبی است. حال با توجه به سخنان مقام معظم رهبری، باید مجموعه‌ی متشکلی در میان باشد با نظمی خاص، ولی نه براساس قواعد متعارفی که نظم را به معنای دستور از بالا و تبعیت از پائین معنا کرده‌اند. مجموعه‌ی منظمی که اهداف خود را بشناسد و مطابق آن اهداف ابتکارات لازم را شکل دهد و بر اساس مفاهمه، ذیل جبهه‌ی توحیدی و دینی به سمت اهدافش حرکت کند. از این جهت نیاز است تا محورهای اصلی مشخص شود که بر روی چه موضوعاتی باید بیشتر تأکید شود و چه موضوعاتی چندان مهم نیست. در این رابطه باید در چارچوب‌ها به یک جمع‌بندی برسیم حتی اگر مدتی طول بکشد تا به این نتیجه برسیم که حرکت در بستر زمان، خیلی از تجربیات را به ما منتقل کرده به طوری که نسبت به قبل خیلی از چیزها برایمان تعریف شده است. البته ضعف‌هایی هم پیش آمد که می‌شد از آن‌ها جلوگیری کرد. دوستان از بحث‌های سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به این جمع‌بندی رسیدند که باید رسالت تاریخی خود را تعریف کنند و کار تشکیلاتی با تعریف جدیدی که مناسب آن تعریف از رسالت باشد، باید شکل گیرد. وقتی حدود و ثغور کارها را با توجه به شناخت جایگاه تاریخی جریان‌ها نسبت

به انقلاب اسلامی روشن کردیم، شناخت شرایط زمانه و تنگناهای آن، مباحثی است که می‌تواند راه‌گشا باشد و این برای این است که ما کار و فعلی را که می‌خواهیم انجام بدهیم، به موقع و مناسب باشد و کار بیهوده انجام ندهیم.

با توجه به آنچه گفته شد گروه‌هایی در امور فرهنگی موفق بوده‌اند که افراد بر حسب علائق و توانایی‌شان می‌آمدند و کاری را به عهده می‌گرفتند، این نبود که یک کار را دیکته کنند و بقیه صرفاً تبعیت نمایند. حال با توجه به تجربه‌هایی که دارید، روشن کنید چگونه باید در کار فرهنگی در این زمان جلو رفت؟

جواب: ابتدا بنده یک نکته را عرض می‌کنم که مسلم نقدهایی به سخنان بنده هست، آن نقدها به جا هم هست، بنده این نقدها را شیرین می‌دانم به خصوص که عاقلانه و منصفانه نقد می‌شود. باید تلاش کنیم عقل افراد را مخاطب قرار دهیم. وقتی ما عقل افراد را مخاطب قرار می‌دهیم هیچ وقت بحث مریدپروری در میان نمی‌آید تا جایی برای نقد در آن سخنان باز نباشد.

بنده سعی دارم عقلی را مخاطب قرار می‌دهم که ماوراء ملاک‌ها و ارزش‌های غربی، به روزگار و آنچه در حال وقوع است می‌نگرد. در نگاه روشنفکران غربی کسانی مثل شهید آوینی‌ها و رحیم‌پور ازغدی‌ها به عنوان اندیشمندان این تاریخ دیده نمی‌شوند چون این‌ها در ملاک‌های ارزش‌گذاری غربی نمی‌گنجد. در نگاه غربی، نگاه مقام معظم رهبری به موضوعات هم جایی ندارد. روشنفکر غربی تاریخ را طوری می‌بیند که نه

انبیاء در آن دیده می‌شوند و نه توده‌های مردم. به نظر بنده نگاه روشنفکری غربی در توهمات خود زندگی می‌کند و نه در واقعیت.

نگاه روشنفکرِ تحت تأثیر ارزش‌های غربی، نه تنها نمی‌تواند مرحوم شهید آوینی و یا امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را ببیند حتی نمی‌تواند نقش پیغمبران را در جهت دادن به تاریخ احساس کند. از این جهت ما انتظار نداریم محافل آکادمیک دانشگاهی این مباحث را ببینند. در نگاه آن‌ها این مباحث یک نوع منبر رفتن است. دانشگاه تا حدودی ادامه‌ی تاریخی است که در آن هستیم نه تاریخی که باید در آن باشیم. شاید امید مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» به دانشگاه نیز از همین جهت است که دانشجویان ما در تاریخی که در آن هستند متوقف نشده‌اند. بنده معتقدم امثال آوینی‌ها، تاریخ آینده‌ی ما را می‌سازند به همان معنایی که بسیجی‌های خمینی تاریخ آینده را رقم می‌زنند. روشنفکر غرب‌زده بسیجی‌ها را نمی‌فهمد همان طور که پیغمبرِ بسیجی‌ها را هم نمی‌فهمد.

آن عقلی که نگاه ارزشی به تاریخی را که انقلاب اسلامی شکل داده منبر رفتن می‌داند، می‌خواهد بگوید منبر حرف ندارد و از مشهورات می‌گوید در صورتی که گویا این‌ها متوجه نیستند منبر عالم را نجات داده است. امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آن اندازه که با منبرهایشان در جامعه تحول ایجاد کردند با کتاب‌هایشان ایجاد نکردند.

اما در مورد تشکیلات در بین نیروهای مذهبی که بنا دارند فعالیت فرهنگی داشته باشند، این حرف درستی است که تشکیلات آفاتی را برای افراد به وجود می‌آورد و در عین حال نمی‌توان به کلی تشکیلات را نفی

کرد. اجازه دهید بحث را چند قسمت کنیم تا بهترین نتیجه را از این جلسه بگیریم. بنده پیشنهاد می‌کنم ابتدا جایگاه کانون‌ها و تشکل‌های فرهنگی را مدّ نظر قرار دهیم و در دل آن بحث، شرایط جدیدی را که با انتخابات دوره‌ی یازدهم ریاست جمهوری در آن وارد شدیم، بازخوانی کنیم. ببینیم در چه شرایط تاریخی قرار داریم تا معلوم شود اگر یک روزی می‌گفتیم هنوز لازم نیست بحث از مباحث عرفانی را به میدان بیاوریم، چرا حالا می‌گوئیم نه تنها باید آن مباحث به میدان بیاید بلکه باید به صورت عمومی هم مطرح شود.

اقتضائات انقلاب اسلامی در آینده

در سیره‌ی همه‌ی بزرگان هست که وقتی شرایط جدیدی پیش می‌آید مطابق شرایط جدید انجام وظیفه کنند. بنده فکر می‌کنم صحبت‌های مقام معظم رهبری بعد از انتخابات سال ۱۳۹۲ نظر به موضوعاتی دارد که با توجه به شرایط جدید باید مدّ نظر قرار گیرد. سعی بنده آن است تا تلاش کنم نگاه جامع‌تری نسبت به وضع موجود داشته باشم و در این رابطه سخنان مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» را که در تاریخ ۱۳۹۲/۲/۲ با بنیاد فرهنگی خاتم الاوصیاء داشتند آورده‌ام تا در متن آن سخنان تکلیف خود را پیدا کنیم. در این سخنان معلوم می‌شود مقام معظم رهبری دارند جای دیگری را نشان می‌دهند، آن هم به کسانی که می‌خواهند از نظر فرهنگی کاری ماوراء تشکیلات فرهنگی رسمی انجام دهند. برادران بنیاد فرهنگی خاتم الاوصیاء خدمت ایشان عرض کرده بودند بنا دارند کانون‌هایی را

که دولتی نیستند و به هیچ جا هم وابسته نمی‌باشند با همدیگر مرتبط کنند تا شبکه‌ای در بین آن‌ها ایجاد شود و خود را پیدا کنند و در کار فرهنگی احساس تنهایی نمایند. مقام معظم رهبری اولین چیزی که فرمودند این بود:

«ما خیلی چشم‌انتظار شما بودیم. در طول چندین سال، خوب الحمدلله شما رسیدید و آمدید، خدا را شکر.»

به نظر شما از این جمله نمی‌شود این برداشت را کرد که انقلاب اقتضائاتی دارد که دیر یا زود ظهور می‌کند. یعنی جنس انقلاب اسلامی این است که گروه‌های مردمی با دغدغه‌ای که نسبت به اهداف انقلاب دارند می‌آیند و در موضوعات فرهنگی انقلاب حضور پیدا می‌کنند و از این جهت مقام معظم رهبری در ادامه، بحث فرهنگ را به میان می‌کشند و می‌فرمایند:

«می‌دانید که فرهنگ مثل هوا است. اگر این هوا سالم بود یک بدن مستعد با تنفس آن خوب انرژی می‌گیرد. اگر هوا مسموم بود آدم‌های سالم هم صرفاً تنفس تو این هوا بکنند مریض می‌شوند»

برداشت بنده این است که می‌خواهند بگویند فرهنگی که ما در انقلاب اسلامی معنا می‌کنیم کاری است ماوراء کارهای تبلیغاتی مرسوم. می‌فرمایند همان‌طور که هوا را نمی‌بینید ولی هست در مورد فرهنگ هم باید روحی در جامعه جریان داشته باشد که در عین محسوس نبودن و چشم‌گیر نبودن، عامل حیات جامعه باشد و روح افراد را تغذیه کند. روحی که دیده نشود ولی ناخودآگاه با افراد جامعه نسبت داشته باشد.

شبهات کار فرهنگی با هوا

بنده با طرح این بحث می‌خواهم جای خودمان را به عنوان کسانی که دغدغه‌ی فرهنگ جامعه را دارند مشخص کنم و اصلی‌ترین سؤال عزیزان را جواب دهم که چه تصویری از جایگاه تاریخی خودمان باید داشته باشیم. اگر کار فرهنگی و کار تشکیلاتی از جنس کار تبلیغاتی است یک نوع رویکرد باید داشته باشیم و اگر کار فرهنگی از جنس هوا است - که خیلی نباید به دنبال دیده شدن آن باشیم - رویکرد دیگری باید داشته باشیم. هیچ‌کس نمی‌تواند به هوا چنگ بیندازد و یا به آن اشاره کند، در عین آن که هوا هست و وجود آن بسیار ضروری است حتی از نان و آب که از ضروریات زندگی است، ضروری‌تر است. مقام معظم رهبری در ادامه سخنان خود شما را متوجه می‌کنند که ناهنجاری‌های فرهنگی برنامه‌ریزی شده است و در این کشور با هویت دینی و انقلابی وجود این ناهنجاری‌ها طبیعی نیست. می‌فرمایند:

«شما فکر نکنید این فعالیت‌هایی که تو کشور می‌شود هر گروهی

انجام می‌دهد این‌ها بی‌پشتوانه است.»

تصور نکنیم جمعی بی‌خیال و لأبالی دارند چنین کارهایی را می‌کنند. متذکر می‌شوند اگر دقت شود جریان‌هایی پشت ناهنجاری‌های فرهنگی فعالیت دارند. به تعبیر خودشان:

«گاهی اوقات پشت صحنه یک نفر، دو نفر نشسته‌اند این حرکات را رصد می‌کنند و آنجایی که باید تشدید کرد، تشدید می‌کنند و آنجایی که باید تضعیف کرد تضعیف می‌کنند.»

یعنی اگر نقش اصیل جریان‌های اصیل انقلاب بی‌ارزش تلقی می‌شود این را حمل بر بی‌ارزش بودن آن‌ها نکنید بلکه بدانید برنامه‌هایی ریخته شده تا جریان‌های اصیل فرهنگی دیده نشوند. حال اگر خودآگاهی تاریخی داشته باشید متوجه می‌شوید این نادیده گرفتنِ کانون‌هایی که فعالیت فرهنگی دارند، به خودی خود برای آن کانون تعریفی را به همراه می‌آورد و آن اعتقاد به اصیل بودنِ جریان‌های فرهنگی است. این مثل آن است که استکبار جهانی سعی دارد حضور انقلاب اسلامی را در این تاریخ و در معادلات منطقه، نادیده بگیرد و ما می‌فهمیم چون از جنس ارزش‌های استکباری نیستیم نادیده گرفته می‌شویم نه این که نقش اساسی نداشته باشیم.

وقتی بفهمیم این یک جریان است که انقلاب اسلامی و هر آنچه از جنس انقلاب اسلامی است، در فضای تبلیغاتی فرهنگ مدرن نادیده گرفته شود، به کار خود امیدوار می‌شویم و در ادامه آن جدی‌تر خواهیم شد چون حواسمان هست که می‌خواهند نادیده بگیرندمان. نه این که نادیدنی هستیم. حال اگر در این فضا که تنها جریان‌های هماهنگ با فرهنگ استکباری دیدنی هستند بخواهید دیدنی شوید، سقوط خود را شروع کرده‌اید و پای در جاده بی‌آیندگی گذارده‌اید. در این حال دیگر در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده زندگی نمی‌کنید و در تاریخی که «اراده معطوف به قدرت» آن را معنا می‌کند، خود را ادامه می‌دهید.

در کدام تاریخ خود را جستجو کنیم؟

اگر در تاریخی که قوامش در اراده معطوف به قدرت است خود را جستجو کنید نهایت کارتان آن است که به غرب منتهی می‌شوید و مجبور خواهید شد مستقیم و یا غیر مستقیم مقابل نظام اسلامی ایران بایستد. زیرا از یک طرف به چیزی ماورای قدرت نمی‌توانید فکر کنید و از طرف دیگر انقلاب اسلامی که خود را ماورای حضور در تاریخی که ادامه غرب است معنا کرده، جایی برای شما ندارد. انقلاب اسلامی اساساً نمی‌خواهد در آن فضایی که غرب در آن است، دیده شود و می‌داند مردم کشورهای جهان اسلام انقلاب اسلامی را می‌بینند ولی نه در رسانه‌های غرب‌زده‌ی کشورهای اسلامی و این یکی از شاخصه‌های تمدنی است که جدا از تمدن غربی در حال ظهور است. مثل حضوری که مردم در این سال‌ها در مراسم اربعین امام حسین علیه السلام، ماورای تعریفی که تمدن غربی از مردم و حضور مردم دارد، در این تاریخ حاضر شده‌اند و در حال شکل‌دهی به دنیای خود می‌باشند.

اگر نصاب حضور در تاریخ، حضور جمهوری اسلامی است و نصاب حضور حضرت امام حسین علیه السلام در حرکات میلیونی پیاده‌روی اربعین است، حواسمان باید باشد که بنا نیست در تاریخی که ادامه‌ی غرب است دیده شویم. بناست یک نوع حیات فرهنگی خاصی مثل حضور هوا در تاریخی که ما در آن قرار داریم، به صحنه آید و این نوع حضور بسیار مهم است. مقام معظم رهبری بعد از آن که بر اهمیت چنین کارهایی تأکید می‌کنند در ادامه می‌فرمایند:

«نگاه کنید این کار وسیع و عظیم شما چه آفت‌هایی می‌تواند پیدا کند»

ایشان روی این نکته می‌مانند که اگر می‌خواهیم مقابل جبهه‌های استکباری کار کنیم باید برنامه داشته باشیم و کارمان هدایت شده باشد و این هم با تشکیل جبهه ممکن است. کار تشکیلاتی، درست به همان اندازه که بزرگ است، آفت دارد و اگر نتوانید آفت‌هایش را بشناسید برکاتش از دستتان می‌رود. می‌فرمایند توجه به آفت‌هایی که ممکن است پیش آید «به نظر من واجب‌ترین کارها است» زیرا آفت در کارهای فرهنگی تدریجی وارد می‌شود و از این جهت به پشتوانه فرهنگی محکمی نیاز دارید تا گرفتار سطحی‌نگری و تحجرهای خطرناک نشوید. رهبری تأکید می‌کنند:

«اگر این پشتوانه علمی و نظری را نداشته‌اید وسط راه، تشکیلات شما ممکن است دچار انحراف شود.»

بر این اساس روی پشتوانه فکری باید حساس بود زیرا گروهی ممکن است از نظر اخلاقی، رجوع‌شان به یک استاد اخلاق یا از نظر فقهی، رجوع‌شان به یک فقیه باشد، در حالی که تشکیلات فرهنگی همه‌اش فقه و اخلاق نیست بلکه نیاز به یک فکر بزرگ تاریخی دارد تا زمانه‌ای را که شروع شده است بشناسد. در این رابطه حرف بنده این است؛ اگر کانون‌های فرهنگی نتوانند ماورای فقه و اخلاق، به حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» رجوع کنند بعد از مدتی به ساده‌پنداری دچار می‌شوند. چیزی که شما در حال حاضر در تعدادی از کانون‌های فرهنگی ملاحظه می‌کنید.

سؤال: با توجه به این که بعضی از شخصیت‌های فرهنگی، خود را در جبهه‌ی فکری پیدا کرده‌اند و در حال فعالیت و نقش‌آفرینی هستند، حال چه دیده شوند و چه دیده نشوند. در این میان سؤال ما این است کانون‌های فرهنگی این وسط چه کاره‌اند؟ بن‌بست‌مان این‌جا است که نمی‌دانیم آیا تاریخ تحقق تشکّل‌هایمان ظهور کرده و یا اصلاً نیازی به این تشکّل‌ها نیست ولی از آن‌جایی که مقام معظم رهبری می‌فرماید: من دنبال شما می‌گشتم حالا خدا را شکر پیدا شدید. معلوم است وقت چنین حضوری فرا رسیده، حال چرا فعالیت فرهنگی مناسب اهداف انقلاب از طریق کانون‌های ما به ظهور نمی‌رسد؟ این سؤال برای ما مهم است به‌خصوص برای انجام فعالیت‌های فرهنگی که ادامه‌ی تاریخ غرب نباشد.

تفاوت کار فرهنگی با کار تبلیغاتی

جواب: به نظر من اگر به ادامه‌ی صحبت مقام معظم رهبری توجه شود این ابهام که می‌فرمائید برطرف می‌گردد. ایشان تأکید دارند جریان‌های فرهنگی که می‌خواهند کارهای اساسی بکنند باید سر خود را شلوغ نکنند، نگاه کنند اولویت‌ها را پیدا نمایند. می‌فرمایند:

«حتی المقدور تشکلاتان را ستادی نگه دارید و وارد صف نشوید. صف را به عهده همین مجموعه‌های مردمی بگذارید ... در واقع مرزی برای خودتان قائل شوید، بین صف و ستاد، و حتی المقدور وارد کارهای عملیاتی نشوید.»

نکته‌ی فوق یکی از نکاتی است که باید برای کارهای اصیل فرهنگی مدّ نظر قرار داد. نکته دیگری که در دل این توصیه نهفته است تأکید

رهبری در حذر کردن از کارهای موسمی است که در مرحله‌ای تب آن داغ می‌شود و بعد فرو می‌نشیند. می‌فرمایند:

«یک چیز مهم که الآن به این مناسبت، به خصوص در این برهه زمانی لازم است عرض کنم، از گسترش نفوذ و کلمه در سطح کشور در مسائل زود بازده، سعی کنید استفاده نشود. مثل انتخابات و این‌ها حیف است که کار وسیع فرهنگی را که انسان می‌خواهد انجام دهد، این را وسیله‌ای قرار بدهد که در انتخابات یکی جلو بیاید و یکی عقب برود. به نظر من حیف است این تشکیلات را تا جایی که ممکن است صرف این جور کارهای زودبازده کنید ... این کارها را باید برای تقویت بنیه فرهنگی به کار برد. ما باید یک بنیه فرهنگی قوی، هم در خودمان و هم در مجموعه نظام به وجود آوریم، هم در تک تک مردم به وجود بیاوریم. ما اگر بخواهیم به ایجاد تمدن اسلامی به معنای حقیقی کلمه برسیم ... احتیاج داریم خیلی کار کنیم، خیلی تلاش کنیم و بنیه قوی لازم داریم برای پیشرفت.»

مقام معظم رهبری می‌فرمایند: ادامه‌ی راه با استحکام زیرساخت‌ها ممکن است. اگر چنانچه زیرساخت‌ها را محکم کردید، کار در ادامه آسان خواهد شد و بعد تأکید می‌کنند:

«هر چه بی‌سر و صدا تر حرکت کنید بهتر است.»

در واقع برای کار فرهنگی دو شاخصه را مد نظر می‌آورند یکی آن که کارها ماورای حادثه‌های زودبازده باشد و دیگر آن که چراغ خاموش جلو رویم. می‌فرمایند: «هر چه بی‌سر و صدا و بی‌انتساب وجود داشته باشد، بهتر است» بنده می‌خواهم روی این دو شاخصه بمانم و سؤال کنم یک

کار فرهنگی که باید تاریخ‌ساز باشد با یک کار تبلیغاتی که حادثه‌ساز است چه تفاوت‌هایی دارند، در حالی که هیچ‌کدام را بنا نیست نفی کنیم مثلاً وقتی نامزد خوبی برای ریاست جمهوری یا نمایندگی مجلس روبه‌روی ما است آیا ما نیز وظیفه داریم مثل بعضی جریان‌های سیاسی، به‌عنوان یک مجموعه‌ی فرهنگی موضع‌گیری کنیم؟ و یا با نگاه درازمدتی که برای خود تعریف کرده‌ایم در راستای تقویت بنیه‌ی فرهنگی جامعه، باید در این امور موسمی ورود پیدا نکنیم؟ وقتی مقام معظم رهبری می‌فرماید: «پشتوانه‌ی فکری و فرهنگی بایستی بسیار محکم و مورد اطمینان باشد. آیا با ورود به این نوع حوادث موسمی می‌توانیم برای تقویت بنیه‌ی فرهنگی جامعه، پشتوانه‌ی فکری محکمی باقی بمانیم؟»

کار جهادی در امور فرهنگی یعنی کار طاقت‌فرسای درازمدت برای نجات جامعه از بی‌فکری و سطحی‌نگری و تحجر. مسلم ما در شرایطی هستیم که خلأ تفکر داریم و رهبری می‌فرماید:

«شما نگاه کنید ببینید خلأ کجاست. آن خلأ را پر کنید.»

تا تفکر به جامعه برگردد

سؤال این است: چگونه باید در این تاریخ به صحنه بیاییم که تفکر به معنای واقعی آن به جامعه برگردد و ما از جدال‌های سیاسی و فرقه‌ای و حرص‌های دنیایی آزاد شویم؟ در حال حاضر عنایت دارید که جریان‌های فکری و تشکل‌های فرهنگی به معنای واقعی، ماورای حوادث جاری، به تاریخی که انقلاب اسلامی باید در آن قرار گیرد، فکر نمی‌کنند. بیشتر تشکل‌ها گرفتار حرکات انفعالی هستند و معنای خود را در مقابله با رقیب

شکل داده‌اند، آن هم تقابلی بسیار سطحی و بدون آن که نسبت به جریان‌های مخالف فکر کنند. بسیاری از تشکّل‌های فرهنگی حاضر نیستند نسبت به خلأ‌های فکری فرهنگی فکر کنند. کاری را شروع کرده‌اند و همچنان ادامه می‌دهند. مثل همان دُلاکِ حمامی که وقتی تیغ‌اش کُند شده بود، بیشتر به آن تیغ فشار می‌آورد.

قبل از انقلاب خلأ کارهای فرهنگی مشخص شده بود و عده‌ای تمام همّت خود را صرف جبران آن می‌کردند. مرحوم شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» از آن جهت مطهری شد که متوجه شد اگر در حوزه بماند آن خلأ جبران نمی‌شود. این که تا قیام قیامت ما از خدمات مرحوم شهید مطهری بهره می‌بریم به جهت آن بوده که فهمید به وقتش چه کار باید کند.

فعالیت فرهنگی در ستاد یا صف

مقام معظم رهبری می‌فرمایند:

«این هم مسئله‌ی مهمی است که سر خودتان را خیلی شلوغ نکنید»

چون کار فکری فرهنگی نیاز به خلوت دارد تا انسان از ذهنیات عادی و روزمره آزاد شود و متوجه نیازهای حقیقی انسانی بگردد. در چنین شرایطی خلأ‌های حقیقی ظهور می‌کنند. از این جهت مقام معظم رهبری خطاب به کسانی که به آن‌ها امید دارند می‌فرمایند:

«کارهای نشده و نکرده که شما باید انجام بدهید خیلی هست نگاه

کنید اولویت‌ها چیست»

باید تشکّل‌ها و کانون‌های فرهنگی به جایی برسند که روح فرهنگی متناسب این انقلاب را بشناسند. پیامبران به کارهایی می‌پرداختند که مردم

از نظر فرهنگی به آن‌ها احتیاج داشتند. پیامبران ابتدا خود را از ذهنیات عادی و روزمرگی‌های زمانه‌ی خود آزاد کردند و در خلوت خود منور به هدایت الهی شدند و نیاز حقیقی مردم را به کمک و وحی الهی یافتند و آن را به مردم گوشزد کردند و در نتیجه مردم فهمیدند برای جبران نیازهای حقیقی خود به پیامبران نیاز دارند و گرنه نیاز اقتصادی خود را که خودشان می‌توانستند رفع کنند. بنده ادامه حیات فرهنگی خودم و شما را در این جمله رهبری می‌یابم که می‌فرمایند:

«تشکیلاتان را حتی المقدور ستادی نگه دارید و حتی المقدور وارد

صف نشوید»

فکر می‌کنم مباحث معرفتی که عزیزان بر روی آن وقت گذاشته‌اند و بنا دارند آن مباحث را به مردم برسانند طوری است که تنها با هویت خاص خود می‌تواند به صحنه بیاید و آن مباحث در فضای تشکّل‌های رسمی و ایدئولوژیک دفن می‌شوند و این است معنای آن که رهبری می‌فرمایند:

«در واقع یک مرزی برای خودتان قائل بشوید، بین صف و ستاد.»

یعنی باید جای خود را درست تعیین کنید و گرنه گرفتار چند شخصیتی می‌شوید و مخاطب شما نمی‌تواند رابطه درستی با شما برقرار کند و عملاً بعد از مدتی به زمین و زمان بدبین می‌گردید، چون جوانان نمی‌توانند شما را درک کنند و شما از این فضا ناراحت می‌شوید. در حالی که شما خودتان زمینه‌ی این نوع عدم درک را فراهم کرده‌اید. مثلاً در یک جا با عنوان عملیات فرهنگی در صف قرار می‌گیرید و در یک جا به صورت ستادی عمل می‌کنید که از جنس صف نیست و در عین حال

نظر به ایجاد فضای فرهنگی دارید تا تفکر به جامعه برگردد. با این که هر کدام از افرادِ مجموعه در امور شخصی نسبت به حوادث موسمی بی‌موضع نیستند ولی اگر مجموعه و تشکل‌تان در آن موضع قرار گرفت تشکل‌تان عملاً از وسعتی که از نظر فرهنگی می‌تواند در این تاریخ داشته باشد، محروم می‌شود و با همه‌ی حرف‌های فرهنگی‌اش، فرقه‌ای می‌شود در کنار سایر فرّقی فکری فرهنگی. بدون آن که بتواند متذکر حضور تاریخی انقلاب اسلامی باشد.

زنهار که گوهر ایمان ضربه بخورد

ما باید در این تاریخ، ماوراء حوادث جزئی - اعم از حوادث سیاسی یا اقتصادی - مواظب باشیم گوهر ایمان ضربه نخورد، گوهر ایمان نه با معرفت نفس به دست می‌آید و نه با فلسفه صدرایی، گوهر ایمان نوری است که حضرت حق در هر دوره‌ای مطابق اقتضائات تاریخی آن دوره بر قلب مردم اشراق می‌کند. این گوهر با رقابت‌های سیاسی و با کینه بین مؤمنین از بین می‌رود و بر عکس با عشق به مردم و با تواضع و ایثار و خوش‌بینی حفظ می‌شود. ما در این زمان و در فضایی که انقلاب اسلامی شکل داده، وظیفه داریم این اساسی‌ترین نیاز جامعه را که حفظ گوهر ایمان است، متذکر شویم و برای آن برنامه‌ریزی نمائیم تا قلب‌ها محل تجلی اراده الهی گردد و مردم خداوند را از طریق انقلاب اسلامی و شخصیت اشرافی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» احساس کنند. در این تاریخ راه اُنس با خدا جز انقلاب اسلامی و نظر به شخصیت امام خمینی،

راه دیگری نیست. راه خودسازی واقعی در این تاریخ این راه است و در این فضا است که مسائل زودبازده ما را مشغول خود نمی‌کنند و می‌توانیم از عهده‌ی انجام رسالت تاریخی خود برآییم.

کافی است ما متوجه شویم در دموکراسی و در انتخابات نسبت خاصی بین مردم و انقلاب برقرار می‌شود و آنچه تعیین‌کننده است رأی اکثریت است، حال رأی اکثریت چه اندازه به حقیقتی که انقلاب اسلامی به آن نظر دارد نزدیک است، جای بحث دارد. آری! از آن جهت که مردم متوجه حقیقت انقلاب اسلامی هستند، رأی اکثریت تا اندازه زیادی به حقیقتی که انقلاب اسلامی به آن نظر دارد نزدیک است. رأی اکثریت در ذیل انقلاب اسلامی، بیرون از حقیقت انقلاب اسلامی نیست و از این جهت نباید مردم‌سالاری را چیزی جدای از انقلاب اسلامی دانست ولی نباید انتظار داشت نتایج انتخابات عین حقیقت انقلاب اسلامی باشد و از این جهت اگر ما با نظر و ادعای تبیین حقیقت انقلاب اسلامی و فعالیت فرهنگی در آن راستا، وارد انتخابات شدیم عملاً حقیقت انقلاب اسلامی را در حجاب انتخابات برده‌ایم و پیام اصلی فعالیت خود را به حاشیه فرستاده‌ایم. در حالی که رهبر معظم انقلاب بین انقلاب اسلامی و نظام اسلامی و دولت اسلامی تفکیک قائل‌اند^۲ و معتقدند ما فعلاً در مرحله‌ی انقلاب اسلامی و نظام اسلامی هستیم. از این جهت نباید دولت اسلامی را عین انقلاب اسلامی بدانیم. مسلماً برای دولت در نظام اسلامی جایگاه قائل

۲- در این رابطه خوب است به مقاله‌ی «تفاوت جایگاه دولت اسلامی و نظام اسلامی و

انقلاب اسلامی» از همین نویسنده به سایت لب‌المیزان رجوع فرمائید.

هستیم و باید کمک کار آن بود اما انقلاب اسلامی در نگاه فرهنگی، تعریف خاص خود را دارد و نمی‌توان همه اهداف انقلاب اسلامی را در دولت‌های نظام اسلامی محدود کرد. زیرا از آنجایی که جنس دموکراسی صرفاً رأی مردم است نمی‌شود عین انقلاب اسلامی باشد که ولیّ فقیه متذکر آن است.

معنای حضور تاریخی

ما می‌توانیم وظیفه خود را در این جمله مقام معظم رهبری جستجو کنیم که می‌فرمایند:

«ما باید یک بنیه فرهنگی قوی هم در خودمان و هم در مجموعه نظام به وجود آوریم، هم در تک تک مردم»

بر روی بنیه فرهنگی قوی تکیه می‌کنند، قبلاً هم روشن کردند بنیه فرهنگی قوی این نیست که یک جریان سیاسی راه بیندازیم. در کرمانشاه در جمع دانشجویان فرمودند:

«برخی احزاب مانند احزاب کنونی غرب در واقع باشگاه‌هایی برای

کسب قدرت هستند و سعی دارند از هر طریق از جمله زد و بند

سیاسی به قدرت برسند که ما این گونه تخریب را تأیید نمی‌کنیم.»^۳

اما تشکیلات به معنایی که بخواهد هدایت فکری جامعه را در زمینه‌های سیاسی، دینی، عقیدتی شکل دهد، مورد تأیید رهبری است. در این رابطه می‌فرمایند:

«اگر بخواهیم به آن هدف والا یعنی ایجاد یک تمدن اسلامی به معنای حقیقی کلمه که هم دنیا در آن هست هم آخرت، هم عزت در ملاً اعلا و هم عزت در روی زمین است، برسیم این آن هدفی است که ما داریم اگر بخواهیم به این برسیم که این خودش وسیله‌ای است برای تعالی معنوی روح انسان و عبودیت واقعی که خدای متعال ما را برای آن خلق کرده اگر این‌ها را بخواهیم دسترسی پیدا کنیم احتیاج داریم خیلی کار بکنیم و بنیه قوی لازم داریم برای پیشرفت باید بنیه فرهنگی را قوی کنیم بنیه‌ی آحاد مردم و تک تک مردم.»

به نظر بنده اگر جمله‌ی فوق را در مقابل خود قرار دهید دیگر نمی‌گویید چکار باید بکنیم. تمام جریان‌هایی که در این کشور بنا دارند فعالیت فرهنگی داشته باشند اگر این صحبت مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» را روبه‌روی خود قرار دهند که باید بنیه‌ی فکری فرهنگی مردم را قوی کرد. به خوبی تکلیف خود را پیدا می‌کنند، با هر سلیقه و گرایشی و در هر سطحی که قرار دارند. شما با مباحث معرفت نفسی شروع می‌کنید و آن را به مباحث معاد وصل می‌نمائید، تا مزه معنویت را بچشند و بعد در نگاه سیاسی با نظر به مهدویت، غرب را نقد می‌کنید و جایگاه انقلاب اسلامی را نشان می‌دهید. یک گروه دیگر با سازوکاری که خودش می‌شناسد به تقویت بنیه فرهنگی جامعه می‌پردازد، با نظر به هدف والای تمدن اسلامی که همه مدّ نظر دارند. عمده تقویت بنیه فکری و فرهنگی مردم است تا تفکر به جامعه برگردد و از حجاب‌های تفکر عبور کند و این در متن انقلاب اسلامی ممکن است. حتی اگر برای عبور از حجاب تفکر بخواهید به عرفان هم رجوع کنید باید آن عرفان را ذیل انقلاب اسلامی دنبال

بفرمائید تا معنای خود را که همان عبور از حجابِ تفکر است به ما بدهد. به همین جهت تأکید کردم عزیزان آن جزوه «روحیه‌ی تمدن‌سازی و عرفان اسلامی» را مطالعه فرمایند. در آن جا روشن شده عرفان بدون حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، عرفان نیست و نمی‌تواند برای افراد راهی به سوی خدا بگشاید. زیرا خداوند در هر دوره و زمانی تنها در متن آن دوره ظهور می‌کند و کسی که بیرون از تاریخی که خداوند در آن ظهور کرده است، زندگی کند راهی به سوی خداوند ندارد، تنها با خدای ذهنی خود به سر می‌برد. واژه «عارفاً بزَمانه» در روایات بر همین موضوع تأکید دارد.

امکان ادامه‌ی راه

مقام معظم رهبری در رابطه با ایجاد بنیه قوی فرهنگی نظرها را متوجه زیرساخت‌های فرهنگی می‌کنند و آن عبارت است از عمیق‌شدن جامعه در معارف الهی و شناخت سنن جاری در هستی، تا ادامه‌ی راه ممکن گردد. می‌فرمایند:

«من عرضم این است که ادامه راه با استحکام زیرساخت‌ها ممکن است اگر چنانچه زیرساخت‌ها ممکن گردید کار در ادامه آسان خواهد شد»

جامعه با مبانی فرهنگی اصیل خود می‌تواند در مقابل فتنه‌ها و نقشه‌های دشمن بایستد و از جایگاه خود کنده نشود و از این جهت کسانی حقیقتاً به جامعه خدمت می‌کنند که بی‌سر و صدا ریشه‌های معرفتی جامعه را

محکم کرده باشند بدون آن که بخواهند در این کار عنوانی برای خود دست و پا کنند. به همین جهت در ادامه می‌فرمایند:

«هر چه بی‌سر و صدا و بی‌انتساب وجود داشته باشد بهتر است»

بی‌انتساب کار کردن یعنی بیش از آن که خودمان و عنوان‌مان در میان باشد، سعی شود معنویت اصلی در روح و روان افراد جامعه نهادینه شود، بدون آن که بنده و جنابعالی به عنوان «شخص» در میان باشیم. ما خود را به عنوان «شخص» مطرح نکنیم و تا می‌شود خودمان و گروه و دسته‌مان در میان نباشد و این لازمه‌ی کار فرهنگی واقعی است و با توجه به این نکته است که رهبری در آخرین قسمت سخن خود می‌فرمایند:

«بعضی جاها هست که هیچ تابلویی هم ندارد اما جوشش کار و

حرکت آنجا فراوان است، این با ارزش است.»

آدم کیف می‌کند وقتی متوجه می‌شود عده‌ای تأثیر کارهایشان ظهور دارد ولی هر چه بگردید خودشان را پیدا نمی‌کنید. کارهایی بسیار با ارزش دارد در زیر پوست این جامعه انجام می‌گیرد و جامعه را جلو می‌برد بدون آن که عاملان اصلی آن کارها، ظهوری از خود داشته باشند. قبلاً خدمت عزیزان عرض کردم حضرت زینب علیها السلام از آن وقتی شروع شد که در ظاهر گم شد. بعد از کربلا آن حضرت همه جا حاضر بود و هیچ جا هم ظاهر نبود و از این طریق نهضت امام حسین علیه السلام را عالم گیر کرد. هنر حضرت زینب علیها السلام آن بود که نگذارد نهضت حضرت سید الشهداء علیه السلام از چشم‌ها پنهان شود، نه آن که خودشان مد نظرها قرار گیرند، و کار فرهنگی همیشه به این صورت موفقیت‌آمیز خواهد بود. امام حسین علیه السلام این جبهه را فتح کردند تا بستر کار فرهنگی حضرت زینب علیها السلام فراهم شود، همچنان که

حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در این تاریخ جبهه انقلاب اسلامی را گشودند. هنر ما این است که زیر سایه جبهه‌ی گشوده شده انقلاب اسلامی به وظیفه خود عمل کنیم بدون آن که لازم باشد دیده شویم و امام و انقلاب را در حجاب ببریم. مقام معظم رهبری با طرح سال «همدلی و همزبانی دولت و ملت» ظاهراً به این نتیجه رسیدند که ما یک انقلاب داریم با نورانی‌تی خاص و رسالت تاریخی مربوط به آن، و از طرفی یک دولت داریم با انتخاب مردم جهت امور اجرایی و امور روزمره‌ی مردم که در هر دوره‌ای سلیقه‌ای خاص به صحنه می‌آید ولی انقلاب اسلامی با یک روح کلی و با رویکردی دیگر توسط مردم شکل گرفته است. ۲۲ بهمن‌هایی که هر سال پیش می‌آید مربوط به انقلاب است. مردم با تجلیل از ۲۲ بهمن نظر به افقی دارند که آن افق با حضور انقلاب اسلامی در این تاریخ، به سوی اهداف متعالی اسلام است و مردم هویت خود را نسبت به انقلاب تعریف می‌کنند در حالی که در انتخابات‌هایی که مردم در نسبت به دولت و مجلس به صحنه می‌آیند نظرشان بیشتر به امور روزمره زندگی است و به همین جهت حساسیتی را که نسبت به آرمان‌های انقلاب دارند در این نوع انتخابات نشان نمی‌دهند. در رابطه با انتخاب آقای احمدی‌نژاد به عنوان رئیس جمهور با توجه به شعارهایی که داده شد مردم با همان حساسیتی که نسبت به انقلاب داشتند به میدان آمدند ولی چیزی نگذشت که متوجه شدند رئیس دولت هر کس می‌خواهد باشد، چون مسئول امور اجرایی است، محدودیت‌ها و محذوراتی دارد که بعضاً در کوتاه‌مدت با اهداف انقلاب منطبق نیست لذا مجبور است به جهت تنگناهای تاریخی

که داریم تصمیماتی بگیرد که در تراز انقلاب اسلامی نباشد. مقام معظم رهبری فرمودند: آن دولت و این دولت هر دو می‌خواستند با آمریکا مذاکره شود و این همان محذوراتی است که دولت‌ها دارند در اداره امور مردم و در همین رابطه آقای احمدی‌نژاد به آقای دکتر جلیلی می‌گوید در مذاکرات اسلامبول کمی کوتاه بیاید تا بتواند تیغ تحریم را کند و امور مردم را سرو سامان دهد. آقای دکتر جلیلی ممکن است به عنوان یک انسان آرمان‌گرا از این پیشنهاد ناراحت شود ولی هنر آن است که با حفظ اصول انقلاب، سعی کنیم انگیزه دشمن را در مقابله با خود ضعیف کنیم. این کار دولت است و نه وظیفه رهبری انقلاب که مسئول حضور تاریخی انقلاب است در این جهان. دولت‌ها محذوراتی دارند و نمی‌توانند رعایت مطالبات مردم از دولت‌ها را که غیر از مطالباتی است که از انقلاب دارند، نادیده بگیرند، و این به معنای این نیست که می‌خواهند از اهداف انقلاب سر باز زنند، بلکه تنگناهای اقتصادی و ضعف نظام اداری، دولت‌ها را مجبور می‌کند که در جهاتی کوتاه بیایند. فرق دولت انقلابی و غیر انقلابی در آن است که دولت انقلابی زمینه‌های تحقق اهداف انقلاب در امور اجرایی را فراموش نمی‌کند و طوری عمل نمی‌کند که دشمن روحیه بگیرد.

این مقدمات را عرض کردم تا بگویم شما به‌عنوان یک جریان فکری - فرهنگی باید در نسبت خود با انقلاب اسلامی در افقی خاص جلو بروید و خود را به دولت‌ها با آن محذوراتی که دارند گره نزنید تا بتوانید در

فضای تاریخی انقلاب اسلامی قرار بگیرید. فکر می‌کنم سؤالاتی که در ابتدای بحث فرمودید با آنچه عرض کردم معنای خود را پیدا کرد.

وقتی تشکّل‌ها معبد می‌شوند

بنده معتقدم تشکیلات به این معنا که جمع انسان‌ها ذیل انقلاب اسلامی و شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» سعی کنند اهداف انقلاب اسلامی را برجسته و روشن کنند و خود را به میان نیاورند، یک معبد و عبادتگاه است که نورانیت خاص خود را دارد. در این رابطه عرض می‌کنم حضور در چنین جمعی می‌ارزد که حتی انسان کشف‌های جزئی و فردی خود را فدای نور جمعی کند. گاهی ممکن است طرف در شعور خود به نکته‌ی خوبی هم رسیده باشد ولی وقتی متوجه حقیقت برتری شد، خیلی هنر می‌خواهد که خود را ذیل آن قرار دهد، کاری که بعضی از بزرگان کردند و خود را ذیل کشف امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» قرار دادند. از آن جهت این کار مهم است که انسان فهم خود را که جلوه‌ای از حق است ذیل یک فهم برتر قرار دهد که تاریخ جدید را پدید می‌آورد و حضرت حق به جای ارتباط فردی با آن عارف، ارتباطی تاریخی با انسان‌های آن دوران برقرار می‌کند. در همین رابطه تشکیلات را در نظام اسلامی معنا کنید که آنچه خود دارید و می‌دانید حق است را ذیل حضور جمعی مؤمنین قرار دهید تا وارد تاریخ جدیدی شوید و گرنه به فتح تاریخی که پدید آمده است وارد نمی‌شوید و با خدای فردی خود زندگی می‌کنید. آن آقا برای خودش حرف دارد ولی اگر برسد به این که جمع

مؤمنین حرفی ماورای سلوک فردی را در جلو او باز می‌کنند طور دیگری به موضوع نگاه می‌کند این‌ها ظرائفی است که باید در جای خود بحث شود تا معنای «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات/۱۰) تنها معنای فردی به خود نگیرد.

سؤال: با توجه به سخنان جنابعالی و با نظر به آن‌چه مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» می‌فرمایند هویت تشکیلاتی گروه‌های فرهنگی در حال حاضر چگونه باید باشد؟

جواب: با توجه به آن‌چه از سخنان مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» برداشت می‌شود، به نظر می‌آید یک تشکل فرهنگی بدون آن‌که دیده شود، باید مبانی فکری و فرهنگی انقلاب اسلامی را از اجمال به تفصیل در آورد.

سؤال: آیا شخصیت‌های فرهنگی کشور نمی‌توانند این کار را انجام دهند بدون آن‌که نیاز به تشکیلات فرهنگی باشد؟

جواب: شخصیت‌های فرهنگی تنها از نظر تنوریک می‌توانند موضوعات را طرح کنند ولی عملیاتی کردن آن موضوعات و در زمره‌ی مطالبات جامعه درآوردن، به کار تشکیلاتی نیاز دارد منتها تشکیلاتی که راه کارهای متذکر شدن مطالبات فرهنگی را در کف جامعه بیاورد.

معنای تشکیلات در وزان انقلاب اسلامی

سؤال: با توجه به این‌که کار تشکیلاتی که ما می‌شناسیم در واقع ادامه تشکیلاتی است که تاریخ مدرنیته تعریف کرده و در واقع برای ادامه‌ی اهدافی از جنس فرهنگ مدرنیته است و کار شخصیت‌های فکری

و فرهنگی انقلاب اسلامی تبیین عقبه‌ی فکری فرهنگی جامعه است، تشکل‌های فرهنگی چه کار کنند که عملاً در جاده‌ی ادامه‌ی اهداف مدرنیته نباشند؟ آیا بنا است ما هم کارهای امثال شماها را بکنیم و مثل شما کتاب بنویسیم و سخنرانی کنیم؟ این که تشکیلات نمی‌شود. یا باید پذیریم تاریخ تشکل‌هایی از جنس انقلاب اسلامی هنوز شروع نشده است یا ما در به‌صحنه آوردن چنین کانون‌ها و تشکل‌هایی ناتوانیم. به عبارت دیگر معنای تفصیلی را که می‌فرمائید باید تشکل‌های فرهنگی در مبانی فکری و فرهنگی جامعه ایجاد کنند، درست درک نمی‌کنیم تا معلوم شود چطور باید نسبت به آینده‌ی انقلاب وظیفه‌ی خود را انجام دهیم. با این تعبیر که افق تمدنی انقلاب اسلامی همواره مدّ نظر باشد و موانع تاریخی ما را زمین گیر نکند، آن‌هم در یک کار جمعی. این کار جمعی چطور باید شکل گیرد؟

این نگاه به انقلاب را اگر می‌خواهیم در دانشگاه و در حوزه‌های علمیه تفصیل دهیم چطور باید عمل بکنیم؟ بحث در این جا قفل است. عموماً گروه‌ها و کانون‌هایی که ذات انقلاب را می‌شناسند به کلیات اهداف و خط‌مشی‌ها اشراف دارند اما در عمل از یک جهت می‌دانند چه کار کنند و چه موضوعاتی را باید در میان بگذارند ولی از جهت دیگر که جنبه‌ی تشکیلاتی دارد و باید تشکل به میان آید، نمی‌دانند چه کار باید بکنند.

جواب: به نظر می‌رسد دو موضوع در این جا مطرح است. یکی فکری

که باید ذیل آن قرار بگیریم مثل سیره‌ی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» و راه‌هایی که مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» مدّ نظر قرار می‌دهند که جمع

عزیزان در کنار همدیگر سعی می‌کنند با طرح آن موضوعات در جلساتی که تشکیل می‌دهند و به هر بهانه‌ای آن را برجسته کنند و تفکر افراد را متوجه آن سیره و آن رهنمودها بگردانند و جبهه‌ی فکری فرهنگی انقلاب می‌تواند خود را در این وظیفه معنا کند. از این جهت تشکیلات یک فکر است همراه با ابتکاراتی که هر گروه با قرائت خود ذیل رهنمودهای مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» از انقلاب دارد. تشکیلات به این معنا یک محور دارد که آن محور یک شخص نیست، یک فکر است و تشکیلات برای استحکام بخشیدن و توسعه دادن به آن فکر در جامعه با تفصیلی که در رابطه با مصداق‌ها به میان می‌آورد شکل گرفته است. تمام مباحثی که انجام می‌دهید در راستای یک جمع منسجم برای تفصیل قرائتی است که ذیل ولایت از انقلاب اسلامی دارید، حال چه آن مباحث، مباحث توحیدی باشد، از طریق معرفت نفس و یا مباحث عرفانی باشد، از طریق نظر به اسماء الهی و یا مباحث غرب شناسی باشد به عنوان شناخت حجاب ظهور حقیقت انقلاب اسلامی. تشکیلات یعنی تلاش برای ایجاد بنیه‌ی فرهنگی قوی در بین آحاد مردم حول قرائتی که از اسلام و انقلاب اسلامی دارید، در عین این که همواره در حال بازخوانی خود نیز هستید و همواره از اجمال به تفصیل می‌روید. بدون آن که مریدبازی در میان آید زیرا همواره عقل‌ها مورد خطاب قرار می‌گیرد و نه احساسات صرف.

موضوع دیگری که عزیزان در مورد تشکیلات به این معنایی که باید در درون انقلاب ظهور کند، باید مدّ نظر قرار دهند، چیزی است که در متن تاریخی که با انقلاب اسلامی طلوع کرده، ظهور می‌کند و چون

انقلاب اسلامی یک حقیقت وجودی است، در عین آن که از یک جهت همواره با آن روبه‌رو هستید، هرگز نمی‌توانید یک تعریف مشخصی از آن داشته باشید و در این رابطه است که می‌فرمایید «بحث در این جا قفل است» در حالی که باید بدانید همواره باید منتظر بمانید تا چهره‌ای از آن برای شما گشوده شود و شما را در تاریخ خود جلو ببرد و باز خود را تنها احساس می‌کنید تا با جلوه‌ای دیگر جلوی شما را روشن کند و زیبایی زندگی ذیل انقلاب اسلامی مربوط به این قسمت است مشروط به آن که خود را در معرض حقیقت انقلاب اسلامی که همان اشراق اراده الهی در این تاریخ است، قرار دهید و بدانیم در این تاریخ خداوند از طریق انقلاب اسلامی با ما سخن می‌گوید و ما یعنی آن‌هایی که نیوشای سخن خداوند از طریق انقلاب اسلامی هستیم به یک معنا خود را یک تشکیلات احساس می‌کنیم. این معنا از تشکیلات ماورای آن چیزی است که ذهن‌ها بخواهند به دنبال آن باشند. آن معنا از تشکیلات خودش می‌آید و شما را در بر می‌گیرد. مثل احساسی که رزمندگان در دفاع مقدس در بین خود احساس می‌کردند. تشکیلات به این معنا یک نوع در انتظار بودن است در عین در مسیر قرار داشتن.

یکی از عزیزان به عنوان گِله می‌فرمودند: گروه فرهنگی المیزان یعنی هر کاری را که نتوانست انجام بدهد از آن می‌گذرد. بنده می‌خواهم عرض کنم این نوع حضور در انقلاب، حضور بدی نیست. هر راهی که حضرت حق در متن انقلاب در جلوی ما گشود ما آن راه را دنبال می‌کنیم و از این جهت در انتظار انجام وظیفه هستیم، نه آن که بخواهیم عالم را

تغییر دهیم. اگر اراده‌ی الهی به تغییر عالم تعلق گرفته باشد خداوند آن راه را در مقابل ما می‌گشاید، مثل آن که راه دفاع مقدس را جلوی ما گشود تا ریشه‌های انقلاب اسلامی را محکم و انقلاب را جهانی کند. ما اراده نکردیم با صدام وارد جنگ شویم ولی امام عزیز «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و رزمندگان در مقابل راهی که خداوند در مقابل‌شان گشود، کوتاهی نکردند.

خداوند با هر گروه در متن انقلاب اسلامی سخن می‌گوید و راهی را در جلو آن گروه می‌گشاید و از این جهت آن گروه باید کاری را که باید انجام دهد به دوش گیرد و ما کنار آن گروه کاری را که می‌توانیم انجام دهیم بپذیریم. چرا وارد کاری شویم که نمی‌توانیم انجام دهیم و عملاً خود را خسته کنیم؟ ما تنها باید کاری را انجام دهیم که به فرموده رهبری زمین مانده است و ما نیز توان انجام آن را داریم و مسلم نباید آن کار را ترک کرد. تجربیات بنده مرا به این جا رسانده که وقتی می‌دانم کارهایی باید انجام بشود ولی بنده مرد انجام آن کارها نیستم، وارد آن کارها نمی‌شوم و انجام آن را به دیگران واگذار می‌کنم که خداوند آن‌ها را برای انجام آن کارها پروریده و ممکن است بنده مانع به میدان آمدن آن‌ها باشم.

سؤال: اشکال ما این است که فکر می‌کنیم هر کاری را که زمین مانده است باید انجام دهیم و نمی‌توانیم بپذیریم که ما مرد همه‌ی کارها نیستیم و از طرفی هر کاری در هر زمانی امکان انجام ندارد. با این همه، تصور ما آن است که انقلاب اسلامی هنوز تشکیلات متناسب اهداف خود را شکل نداده است.

جواب: نمی‌توان به طور مطلق گفت؛ انقلاب اسلامی تشکیلات متناسب اهداف خود را شکل نداده است. پس این همه کاری که بی‌سر و صدا در گوشه و کنار این کشور در حال وقوع است چگونه انجام می‌گیرد؟ تشکیلات در نظام اسلامی یعنی حضور عده‌ای که بی‌سر و صدا به جبران کارهای زمین مانده انقلاب می‌پردازند. یک نمونه‌اش تکنولوژی موشکی ما بود. اگر آن روحیه که در مورد تشکیلات عرض کردم نبود، آن عزیزان در راهی که برایشان گشوده شده بود قدم نمی‌گذاشتند. در همین رابطه موضوع غرب شناسی و مباحث انقلاب اسلامی توسط بعضی از عزیزان به صورت تشکیلاتی جلو رفت. یک فرد هرگز نمی‌توانست این کارها را تا این جاها به صحنه بیاورد. آن جاهایی که این نوع تشکیلات نبود چنین مباحثی پیش نیامد. اشکال در آن جاهایی ایجاد می‌شود که جنبه‌ی تبلیغاتی بر جنبه‌ی فرهنگی غالب گردد.

ما در کدام تاریخ زندگی می‌کنیم؟

سؤال: به نظر می‌رسد این که فرمودید باید چراغ خاموش کار ستادی کرد؛ با تعریف تشکیلات به معنای علمی‌اش نمی‌خواند.

جواب: این نکته باید روشن شود که شما تعریفی از تشکیلات در نزد خود تصور کرده‌اید که براساس آن تعریف حرکت تشکیلاتی باید با سر و صدا همراه باشد و نه بی‌سر و صدا و عرض بنده آن است که شما با این تعریف که از تشکیلات دارید ادامه همین تاریخی خواهید بود که در آن هستید نه آن که بخواهید وارد تاریخی شوید که با انقلاب اسلامی و امام

خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» شروع شده است. عرض بنده آن است بیایید تعریفی از تشکیلات بکنید که چراغ خاموش حرکت کردن به آن هویت بدهد نه آن که آن را از هویت بیندازد. آیا حرکات حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به یک معنا تشکیلاتی نیست در عین آن که در نگاه غربی دیده نمی‌شود؟ غرب تشکیلات چراغ خاموش را تشکیلات نمی‌داند و ما باید از آن تاریخ عبور کنیم و از خود پرسیم ما در کدام تاریخ زندگی می‌کنیم؟ فرهنگ به همان معنایی که مقام معظم رهبری فرمودند، مثل هوا است. تشکیلاتی که باید کار فرهنگی به معنای واقعی‌اش انجام دهد باید مثل هوا در فکرها حضور یابد. با هم جلسه داشته باشید و بحث کنید و روشن نمایید این نحوه حضور تشکیلاتی که فکر را به جامعه بر می‌گرداند بدون آن که دیده شود، چگونه باید باشد.

سؤال: یعنی باید مباحث و معارف جدیدی مطرح کنیم؟

جواب: نه، همان مباحثی را که در راستای تقویت بنیه‌ی فرهنگی انقلاب اسلامی دارید طوری است که اگر با سر و صدا و تبلیغات مطرح کنید از هویت خود خارج می‌شود و دیگر نمی‌توانید به جامعه عمق ببخشید. عنصر صبر این جاها به کار می‌آید.

چرا برای پس‌فردا نباشید؟

سؤال: با این وجود آیا ما رسالت داریم برای طرح این مباحث به دانشگاه برویم و یا در این شهر و آن شهر مباحث را مطرح کنیم؟

جواب: اگر به سراغتان آمدند و فضا برای طرح این مباحث فراهم بود باید بروید. زیرا شما در تاریخ خاص، یعنی تاریخ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی قرار دارید و در شرایطی هستید که پیام و اهداف انقلاب به گوش مردم رسیده است. در روایات مختلف داریم که امام مانند کعبه است باید به سویش بیایند نه آن که به سوی مردم برود.^۴ زیرا بعد از طرح اسلام توسط رسول خدا ﷺ، امام معصوم زمانی می‌تواند وظیفه رهبری خویش را انجام دهد که مردم آماده‌ی فهم اشارات امام باشند. ما نیز در تاریخی که از طریق انقلاب اسلامی شکل گرفت، با دو مرحله روبه‌روئیم. یک مرحله که انقلاب به صحنه آمد و افق‌های خود را مشخص کرد و یک مرحله مربوط به مردم است که اگر می‌خواهند انقلاب با اصالت‌های خود ادامه یابد تلاش کنند و بهترین قرائت از انقلاب اسلامی را به صحنه آورند و فضا را برای ظهور آن فراهم کنند. در این مرحله اگر آمادگی نباشد نباید افکار بلند قدسی را به مردم تحمیل کرد. از این جهت عرض

۴ - پیامبرگرامی ﷺ خطاب به علی رضی الله عنه فرمود: «یا علی، اَنْتَ بِمَنْزِلَةِ الْكَعْبَةِ تُؤْتِي وَلَا تَأْتِي فَاِنْ اَتَاكَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَسَلِّمُوا لَكَ فَاَقْبِلْهُ مِنْهُمْ، وَاِنْ لَمْ يَأْتُوكَ فَلَا تَأْتِهِمْ». (بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۷۸ ای علی! تو به منزله‌ی کعبه می‌باشی که باید به سوی آن بیایند ولی کعبه به سوی کسی نمی‌رود پس اگر این قوم به سوی تو آمدند و حکم تو را پذیرفتند به آن‌ها روی کن و آن‌ها را بپذیر و اگر به سوی تو نیامدند تو نمی‌خواهد به سوی آن‌ها بروی. از حضرت فاطمه رضی الله عنها روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتِي وَ لَا تَأْتِي؛ (بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳) امام همچون کعبه است که باید به سویش روند، نه آن که (منتظر باشند تا) او به سوی آنها بیاید. نیز روایت دیگری از امام صادق رضی الله عنه نقل شده که فرمودند: «نحن كعبةُ الله و نحن قبلةُ الله» (بحار الأنوار، ج ۲۴، ص: ۲۱۱) ما کعبه‌ی خدا و قبله‌ی خدا هستیم.

می‌کنم شما باید در جای خود باشید و نسبت به فضایی که برای نمایاندن انقلاب فراهم می‌شود بی‌تفاوت نگردید و گرنه در هر محفلی هم که حاضر شوید، ادامه‌ی همین تاریخ خواهید بود نه عامل اشاره به تاریخی که ماورای مدرنیته، بنا است به ظهور برسد. اگر افرادی هستند که در این تاریخ تلاش لازم را می‌کنند تا لاقفل فضای مدرنیته غالب نشود، چرا شما برای فردا نباشید و در امروز با فرهنگ پس‌فردایی حاضر نشوید؟ عزیزانی در امور فرهنگی در حال حاضر فعال هستند که بیشتر به عهده گرفته‌اند امروز را تغذیه کنند و نسبت به رفع آسیبهای اجتماعی اقدام کنند، باید میدان برای آن‌ها باز باشد، ولی همه‌ی مطلب با این نوع فعالیت‌ها تمام نمی‌شود. هر فکری در فضای خودش امکان مطرح شدن دارد و اگر نسبت به آینده‌ی این انقلاب خود را مسئول می‌دانید و بدین معنا شما متعلق به پس‌فردای انقلاب هستید، سخنان شما در همان فضای «پس‌فردایی» امکان ظهور دارد و تنها با نگاه پس‌فردایی به عالم و آدم، سخن شما شنیده می‌شود و هستی در آن مقطع از زمان، سخن‌های فرهنگی شما را به ظهور می‌آورد و گرنه در گردونه کارهای غیر فرهنگی ولی در پوشش کار فرهنگی، خود را مشغول می‌کنید.

انقلاب اسلامی توانست افقی را به صورت اجمالی در مقابل مردم جهان، به‌خصوص در مقابل جهان اسلام قرار دهد و برای رجوع به آن افقِ قدسی باید روح‌ها با لطافت خاصی شکل بگیرند. مثل گفتن شعر که وقتی شاعر متوجه معانی متعالی شود، برای ظهور آن معانی تنها شعر را ظرف ظهور آن معانی می‌یابد تا در ارائه‌ی اشارات موفق شود، زیرا متذکر

موضوعی است که امروز ظهور ندارد. وقتی افق قدسی انقلاب اسلامی آرام آرام برای افراد ملموس شد آن افق ظرف ظهور خود را در اشارات شما پیدا می‌کند و شما در مسیری در حال حرکت هستید که معانی قدسی را برای مردم ملموس می‌کند، به شرطی که به اسم نشان دادن انقلاب اسلامی گرفتار پست مدرن‌ها نشوید که عملاً ادامه مدرنیسم هستند و هنوز از مدرنیسم انتظار سامان دادن به بشریت را دارند.

سؤال: با توجه به این نکته‌ای که می‌فرمائید؛ کسی باید این بار را بلند کند که مبانی دستش باشد.

جواب: همین‌طور است. وقتی سخنان عزیزانی که سوز انقلاب و اسلام را دارند دنبال می‌کنیم، می‌بینیم چقدر خوب موضوع را جلو می‌برند و تا آنجا که در توان دارند بحث را به میدان آورده‌اند. وظیفه ما است برویم کمک کنیم تا این نوع نگاه‌ها در میانه راه متوقف نشود. چنین حساسیتی وظیفه هر کسی است که می‌خواهد در صحنه تاریخی تجلی اراده‌ی الهی در حاشیه نباشد. هرچند امروز ظرف ظهور موضوعاتی نیست که ما باید متذکر آن باشیم ولی می‌توان در مردم نسبت به آن موضوعات، آمادگی لازم را ایجاد کرد.

تشکیلات نامرئی تمدن‌ساز

سؤال: یعنی می‌فرمائید تشکیلات در این رابطه معنی پیدا می‌کند که ما دستی باشیم کنار دست آن‌هایی که در میدان هستند، بدون آن که دستوری از بالا ما را به این وظیفه امر کند؟

جواب: همین‌طور است. این درست همان تشکیلات نامرئی است که یک تمدن را می‌سازد، از آن جهت که روح‌های مردم متوجه هدفی شده‌اند و دست‌های‌شان هماهنگ با روح آن‌ها جهت تحقق آن هدف در کنار هم قرار می‌گیرد. همه یک کار نمی‌کنند ولی همه در راستای هدفِ قدسی تمدن نوین اسلامی عمل می‌نمایند. به همان شکلی که قرآن آن حالت را توصیف می‌کند آن‌جایی که فرمود: «وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» (آل عمران/۱۰۳) یاد آورید نعمت الهی که به شما ارزانی داشت آنگاه که دشمن همدیگر بودید و در بین قلب‌های شما الفت ایجاد کرد و به کمک نعمت الهی برادر همدیگر شدید.

وقتی ریشه‌ی یک تمدن شکل می‌گیرد که کلیات در مقابل افراد قرار گیرد و جزئیات را خودشان مطابق ابتکارات و روحیات و موقعیت‌های خود شکل دهند. چون حالت دستور از بالا و عمل در پائین در میان نیست بلکه هرکس خود را در متن آن تاریخ احساس می‌کند و متوجه می‌شود آن حقیقت بر قلب او نیز نازل شده به همان معنایی که قرآن به رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا» (آل عمران/۸۴) بگو به خدا ایمان آوردیم و به آنچه بر ما نازل شد نیز ایمان آوردیم. ملاحظه فرمائید که روشن می‌کند نور وحی بر قلب یک ملت نازل می‌شود منتها صاحب اصلی و مخاطب اصلی آن نور رسول خدا ﷺ می‌باشند، چون می‌فرماید: بگو ایمان آوردیم به آنچه بر «ما» نازل شد، نفرمود بر «من».

باید بتوانیم گم‌شده‌مان را در متونی که جنبه‌ی ملکوتی دارند پیدا کنیم و کلیات را بشناسیم و جزئیات را در موقعیت‌های خود به ظهور آوریم به طوری که هر کس به آن جزئیات نظر کند احساس کند مربوط به خودش است و آن را تصدیق کند. تصدیق کردنِ همدیگر همان روح تشکیلاتی است که باید به دنبال آن باشیم. این بسیار فرق می‌کند با تشکیلات‌هایی که رقیب همدیگر هستند و ادامه حضور فرهنگ غرب‌اند. با توجه به این امر فکر کنید چه حضوری می‌توانید در آینده برای خود داشته باشید که این حضور ماوراء عنوان گروه شما باشد. مثل حضور یک روح متعالی در یک ملت که به هیچ کس نمی‌توان نسبت داد ولی همه‌ی آن‌هایی که در تحقق آن نقش داشته‌اند، وسعت آن روح را عین وسعتِ خود احساس می‌کنند، چه در قید حیات باشند و چه نباشند.

با توجه به حضور حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و شهدا در این تاریخ فکر می‌کنم افق آینده افق قدسی و زنده‌ای است. ما اگر گرفتار دولت‌ها شدیم از آن وسعتی که باید داشته باشیم کاسته می‌شود. وقتی فکر می‌کردیم می‌توان اهداف انقلاب اسلامی را در دولت‌ها جستجو کرد، با بالا رفتن نبض آن دولت‌ها نبض ما بالا می‌رفت و با پایین آمدن نبض آن‌ها نبض ما نیز پایین می‌آمد، علتش آن بود که حس می‌کردیم انقلاب را می‌توانیم در دولت‌ها بروز دهیم. بعد که متوجه جایگاه دولت‌ها در انقلاب شدیم گویا از یک مشکل آزاد شدیم و از این به بعد دولت‌ها و جریان‌هایی که دولت‌ها را به دست می‌گیرند مسئول کار خود هستند و ما در عین کمک

به آن‌ها نسبت خود را با انقلاب اسلامی و اهداف انقلاب شکل می‌دهیم و در این راستا از دولت‌ها مطالبه داریم.

سؤال: با توجه به آنچه می‌فرمائید صف چه تفاوتی با «ستاد» پیدا می‌کند؟

جواب: کار فکری اساساً از جنس ستاد است. منتها در متن کار فرهنگی فعالیت‌هایی پیش می‌آید که باید نگاه فرهنگی را عملیاتی کرد و در تعامل‌هایی که باید بین افراد جامعه برقرار شود آن را پیاده نمود. این مربوط به افرادی است که در صف قرار دارند. مثل آن که وقتی از نظر فرهنگی روشن شد باید بین زن و مرد نامحرم، اختلاطی صورت نگیرد - حال چه در وسایل نقلیه درون شهری و بیرون شهری و چه در دانشگاه و چه در سایر مکان‌ها- باید این را عملیاتی کرد. با این مثال موضوعات مختلف فرهنگی را قیاس کنید که چگونه باید عملیاتی شوند. عمده تبیین درست جایگاه فرهنگی موضوعات است که ما را از بستری که مدرنیته اهداف خود را در آن بسترها عملیاتی کرده است، جدا می‌کند.

سؤال: آیا بسط کار تشکیلاتی در این تعریف از تشکّل، برای فعالیت‌های فرهنگی جا دارد؟ به این معنا که با ظهور موضوعات جدید، تشکیلات بسط بیشتری پیدا بکند؟ همین‌طور که بسیاری از مباحث توسط اندیشمندان تکامل پیدا می‌کنند، چه در قالب سخنرانی و یا کلاس. آیا تشکیلات هم با نظر به موضوعات بسط پیدا می‌کند؟

ما دارای مبانی نظری هستیم و معتقدیم آن مبانی تا آن‌جا باید بسط یابد که عالم و آدم مطابق آن مبانی دیده شوند به همان معنایی که تمدن

اسلامی باید به صحنه آید. فکر می‌کنم تا این مرحله گام‌های خوبی برداشته شده مثل تبیین انقلاب اسلامی با طرح موضوع سوژ کتیویته در شناخت مبانی نظری غرب. ما هر جا بحث غرب‌شناسی را به میان می‌کشیم مخاطبان خود را ارجاع می‌دهیم به بحث سوژ کتیویته و منشأ بسیاری از بحث‌های غرب‌شناسی معرفتی را با همین کلیدواژه‌ی سوژ کتیویته جلو می‌بریم، اما باز بنده فکر می‌کنم همه‌ی ابعاد سوژ کتیویته باز نشده تا آن‌چه در غرب در جدائی علم و عمل واقع شده، روشن شود. مبانی نظری و معرفتی ما باید در این حوزه نیز ظهور کند و گرنه به همان ورطه‌ای سقوط می‌کنیم که غرب سقوط کرد و ظاهراً تمام بحث‌هایی که ما در رابطه با تشکیلات انجام می‌دهیم خلط بین حوزه‌ی نظر و عمل است، به این صورت که بیشتر تئوری‌پردازی می‌کنیم بدون آن که جایگاه عملی کردن آن مباحث را مدّ نظر داشته باشیم و به ظرفیت تحقق تاریخی آن فکر کنیم. این غیر از آن ضعفی است که در عمل، آنچنان عمل‌زده‌ایم که گویا نیاز به هیچ‌گونه مبانی نظری مطابق اهداف انقلاب اسلامی نداریم. شاید اگر دغدغه‌ی ما نگرانی از این باشد که رسالت تاریخی خود را درست انجام نمی‌دهیم، به جمع بین علم و عمل برسیم و از قطار انقلاب که در حال حرکت است جا نمانیم. در این مورد نیاز به راهبرد داریم. راهبردهایی که وقتی با موضوعات جدید، کار تشکیلاتی بسط می‌یابد، ما نیز نسبت به آن موضوعات بی‌تفاوت نباشیم و گرنه جواب نیازهای جامعه‌ای که باید در مبانی فکری مستحکم باشد نداده‌ایم.

نیاز اساسی فردای انقلاب

جواب: بنده معتقدم در کار تشکیلاتی وقتی می‌خواهیم با تفصیل بیشتر جلو برویم به راهبردهایی نیاز داریم که آن راهبردها در متن حکمت صدرایی و به خصوص در نگاه حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌باشند که جمع بین حکمت صدرایی و عرفان محی‌الدین است، و لذا از ابتدا باید پایه‌های کار خود را در حکمت صدرایی و عرفان محی‌الدین محکم کنیم تا اولاً: حرف‌های حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را در آثار مکتوبشان بفهمیم و ثانیاً: بتوانیم آن معارف را به افراد جامعه برسانیم و این یکی از نیازهای اساسی فردای انقلاب است و گرنه وقتی به این معارف نیاز پیدا می‌کنیم، چون دستان خالی است کم می‌آوریم، در آن صورت مردم نمی‌توانند انتخاب‌هایی مطابق اهداف انقلاب انجام دهند و انتخاب‌هایشان مبتنی بر ادامه‌ی مدرنیته خواهد شد.

انقلاب اسلامی با پشتوانه‌ی فکری می‌تواند به پیش رود و یکی از انواع تفکری که بتواند بقیه افراد و افکار را درست بفهمد، تفکر صدرایی و عرفان محی‌الدین است و از این جهت شما موظف هستید در بسط تشکیلات فرهنگی مناسب انقلاب بر روی آن موضوعات وقت بگذارید تا از یک طرف به اهداف قدسی انقلاب با آگاهی کامل تری نظر کنید، و از طرف دیگر حجاب‌های ظلمانی دوران را که مانع ظهور انقلاب می‌شود، درست بشناسید.

خداوند آن چنان زمینه‌ای در بین مسلمانان حقیقی سراغ دارد که خطاب به آن‌ها می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱۰۴/آل عمران) باید که در بین خود امت‌هایی شوید که در وسعت همه‌ی انسانیت، به خیر دعوت کنید و امر به معروف نمایید و هر منکری را نفی کنید، اینان تنها گروهی از شما هستند که حقیقتاً رستگار خواهند بود. زیرا آن‌ها متوجه‌ی رسالت تاریخی خود در متذکر شدن به معروف یعنی آن چیزی که فطرت‌ها می‌پسندند، شده‌اند و هر زشتی را که روح بشریت از آن گریزان است، نفی می‌کنند و گرفتار محدودیت‌های قومی و قبیله‌ای که حق و باطل را ذیل گروه و قبیله پنهان می‌کند، نیستند. خداوند تا آن‌جا برای مسلمانان واقعی رسالت قائل است که می‌فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (۱۱۰/آل عمران) شما بهترین امتی هستید که خداوند در بین بشریت به ظهور رساند برای امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا.

این آن رسالت تاریخی است که با انقلاب اسلامی بر دوش همه‌ی ما گذارده شد و چنان‌چه با این دید مسئولیت خود را که یک مسئولیت جهانی برای نشان دادن حق و حقیقت است بنگریم، مسلم گرفتار محدودیت‌های قومی و قبیله‌ای و حزبی نخواهیم شد و می‌فهمیم از سرمایه‌های بزرگ معنوی و حکمی خود و آثار به‌جامانده از حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» چگونه بهره‌برداری نماییم و مانند رزمندگان در شب حمله یک لحظه آسودگی که همراه با غفلت باشد به خود راه ندهیم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

بحار الأنوار، علامه مجلسی «رحمة الله عليه»

الكافي، ابي جعفر محمد بن يعقوب كليني «رحمة الله عليه»

اسفار اربعة، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

فصوص الحکم، محي الدين بن عربي

تقريرات فلسفه، امام خميني «رضوان الله عليه»

ديوان شعر امام خميني «رضوان الله عليه»

سر الصلاة معراج السالكين و صلوة العارفين، امام خميني «رضوان الله عليه»

مصباح الهداية الى الخلافة و الولاية، امام خميني «رضوان الله عليه»

شرح دعای سحر، امام خميني «رضوان الله عليه»

آداب الصلوة، امام خميني «رضوان الله عليه»

شرح چهل حديث، امام خميني «رضوان الله عليه»

تفسير سورةي حمد، امام خميني «رضوان الله عليه»

صحيفةي امام خميني «رضوان الله عليه»

تفسير الميزان، علامه طباطبائي «رحمة الله عليه»

بنیان مرصوص، آيت الله جوادى

خرد سياسى در زمان توسعه نيافتگى، دكتر رضا داورى اردكاني. انتشارات سخن

هيدگر و گشايش راه تفكر آينده، دكتر رضا داورى اردكاني. انتشارات نقش جهان

سيري در تاريخ روشنفكرى در ايران و جهان، دكتر رضا داورى اردكاني.

فلسفه، ايدئولوژى و دروغ. دكتر رضا داورى اردكاني، انتشارات سخن، ۱۳۹۲

تحليلي از نهضت امام خميني «رضوان الله عليه»، سيد حميد روحاني

بحران دنياى متجدد، رنه گنون، ترجمه‌ي ضياء الدين دهشيري

سيطره‌ي كميت، رنه گنون، ترجمه‌ي علي محمد كردان

انسان‌شناسی در اندیشه‌ی امام خمینی، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی «رضوان الله علیه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

کی‌یر کگور متفکر عارف پیشه، مهتاب مستعان

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

درآمدی بر سیر تفکر معاصر، محمد مددپور

علم جهان، علم جان، ویلیام چیتیک

آراء و عقاید فردید، مفردات فردیدی، سید موسی دیباج

تصنیف غرر الحکم و درر الکلم

ایران روح یک جهان بی‌روح، نشرنی، میشل فوکو

کتاب الغیبه، شیخ طوسی

مجله‌ی سوره‌اندیشه

مجموعه آثار، شهید مطهری

علم و دین، ایان باربور

تمهیدات، ایمانوئل کانت

جایگاه تاریخی حادثه‌ها و هنر اصحاب کربلا در فهم آن، اصغر طاهرزاده

اللهوف، سید بن طاووس

هگل، علی اصغر مصلح

اسرار الآیات، ملاصدرا

سیر تحول مکتب فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا، دکتر مهدی امامی جمعه

مبانی نظری و عملی حبّ اهل‌البتّ

پرسش از حقیقت انسان، دکتر اصغر مصلح

خاطرات احمد احمد، به کوشش محسن کاظمی

المستدرک علی الصحیحین

ترجمه‌ی تاریخ یعقوبی

انحطاط غرب، اسوالد اشپنگلر

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت نفس و حشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت نفس
- کربلا، مبارزه با پوچی ها
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندان این چنین باید بود (جلد ۱ و ۲)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت علیه السلام
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلة القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی
- بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ عامل قدسی شدن روح

- عوامل ورود به عالم بقیت‌اللهی
- اسماء حسنا، دریچه‌های نظر به حق
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
- امام و امامت در تکوین و تشریح
- امام و مقام تعلیم به ملائکه
- خویشتن پنهان
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل بیت علیهم‌السلام
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- زن، آن‌گونه که باید باشد
- خطر مادی‌شدن دین
- چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی
- راز شادی امام حسین علیه‌السلام در قتلگاه
- تمدن زایی شیعه
- حقیقت نوری اهل‌البيت
- بصیرت و انتظار فرج
- آخرالزمان؛ شرایط ظهور باطنی‌ترین بُعد هستی
- سلوک ذیل شخصیت امام خمینی
- رمضان دریچه رؤیت
- امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه

- ماه رجب ماه یگانه شدن با خدا
- روزه دریچه ای به عالم معنا
- مبانی نظری نبوت و امامت
- انسان؛ از تنگنای بدن تا فراختای قرب الهی
- جایگاه تاریخی حادثه ها
- چه نیازی به نبی
- انقلاب اسلامی، باز گشت به عهد قدسی
- انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی
- هنر مردن